در اسامی ایشان بعضی از رواة که در این کتاب بلقب اخبار روایت شده

وشاء اسمه حسن بن علی بزنطی احمد بن محمد دقاق محمد بن عمران صفوان محمد بن یحیی ... محمد بن حسین

همدانی احمد بن زیاد بن جعفر مکتب حسین بن ابراهیم ابن احمد ثم المکتب وراق علی بن عبد الله الوراق

هروی ابوالصلت مفسر ابوالحسن محمد بن القاسم المفسر

هو

دیباچه

جلد ثانی عشر از

کتاب بحار الانوار و مجاری الانهار

فی کمال الاسرار و حالات الائمة الاطهار

الدقایق و الاسرار صلوات الله علیهم ما دام اللیل و النهار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و الصلوة و السلام علی سید الکائنات و اشرف المخلوقات محمد صلی الله علیه و آله الاوصیاء الهداة المعصومین من منصور الکتاب و الآیات و بعد چنین گوید حقیر فانی بهبهانی ابن السید محمد تقی الموسوی الخ عفی عنه مع اجداده الطاهرین که بسبب فواید و ضبط عواید فقدان ترجمهٔ مطلوب و در نزد طالبان رغبت و همت بیهات صواب و بحوب حضور که نتیجهٔ فواید فوز بمقامات و رسیدن بدرجات عالیه و حصول فلاح و نجات در دنیا و عقبی باشد چنانچه اهتمام در نشر آثار و اخبار ائمهٔ اخیار علیهم صلوات الله الملک الغفار واضح و ظاهر است و در عهد دولت در افضل اعمال و قربات بوده است و بهمین سبب جناب مستطاب رفیع قدر جامع محامد شریعت و حاوی رحمت و صدارت مرجع علما و فضلا و اتقیاء امیر الامراء الاعاظم نخبة الاجلاء و الافاخم حضرت السلطنة العلیا و صاحب الکتاب کلیات حاجی محمد خان صاحب اختیار و حکمران نود جرجه در بابل بلغه الله الی غایة امانیه و جعل مستقبل ترقیاته خیرا من ماضیه احقر جانی را بترجمهٔ کتب بحار الانوار که خازن علوم

جلد ثانی عشر

امر فرمود و خواهش نقل الفاظ و کلمات آنرا به لغت و زبان حرب بود بزبان فارسی نمود و ابتداء از جلد امیر المؤمنین علیه السلام بسبب او مطاع که رضای خدا در او بود لازم الاتباع دانسته بعد از ترجمهٔ مجلد حالی عشر ترجمهٔ مجلد ثانی عشر شروع شد و اسأل الله تبارک و تعالی ان ینفعنی بها و بسایر المؤمنین انه الموفق و المعین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی زین سماء الدین بالشمس و القمر محمد و علی خیر البشر و بالنجوم الباهرة من آلهما احد عشر صلوات الله علیهم ما لاح نجم و ظهر و لعنة الله علی مخالفیهم من کفر اما بعد فهذا هو المجلد الثانی عشر من کتاب بحار الانوار مما الفه الخاطی الخاسر محمد المدعو بمحمد باقر ابن المجلسی الماهر محمد التقی حشرهما الله مع موالیهما فی الیوم الآخر ابواب تاریخ الامام المرتجی و السید المرتضی ثامن ائمة الهدی ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده اعلام الوری بعد تاریخ در ترجمهٔ باب اول از مجلد حالی عشر که تعیین قرابت

باب ولادته و القابه و کناه و نقش خاتمه و احوال امه صلوات الله علیه

و این کتاب مشتمل است بر بیست و سه باب **باب اول** در بیان تاریخ ولادت و ساعت آنحضرت **باب دوم** در نصوص با نصوص بامامت آنجناب **باب سیم** در بیان معجزات و خوارق عادات که از آنحضرت صلوات الله علیه بظهور رسیده است **باب چهارم** در ورود آنحضرت علیه السلام است به بصره و کوفه و آنچه از آنحضرت در بصره و کوفه بظهور رسید از معجزات و احتجاجات **باب ۵** در استجابة دعوات آنحضرت علیه السلام است **باب ۶** در بیان معرفت آن بزرگوار است بجمیع السنه و لغات **باب ۷** در عبادت آن بزرگوار و مکارم خلق و معالی امور آن عالیمقدار صلوات الله علیه و اقرار نمودن

و القاب و کنای و نقش نگین و آنحضرت و احوال مادر آنحضرت است

۱۰۲۱

باب ۹ در معجزات که در حلول آن ... باب ۸ در ... آنحضرت علیه السلام ... دلائل
در بیان چیزهائی که در بین آنحضرت صلوات الله علیه و هرثمه ملعون و بیرون و دوستان آن واقع شده است
باب ۱۰ در طلب مأمون رضا علیه السلام را از مدینه طیبه و در چیزهائیکه در هنگام بیرون رفتن آنحضرت از
مدینه و در راه تا نیشابور بروز و ظهور نمود باب ۱۱ در ورود مسعود آن بزرگوار علیه السلام به نیشابور
و معجزاتیکه در آنجا از آن بزرگوار ظاهر شد باب ۱۲ در خروج و بیرون رفتن آنحضرت است از نیشابور
تا سناباد طوس تا بمرو باب ۱۳ در ولیعهدی آن بزرگوار و جهة قبول او ولایتعهد را از مأمون ملعون
و عدم رضای قلبی آن جناب بآن و چیزهای دیگر متعلق باین باب باب ۱۴ در چیزهای دیگر در بین آنحضرت
و مأمون ملعون واقع شده باب ۱۵ در چیزهائیکه مأمون ملعون با آنها تقرب
بآنحضرت علیه السلام جست در محاجه با مخالفین باب ۱۶ در احوال زوجات و اولاد و خواهران و برادران
آنحضرت و آنچه در میانه ایشان گذشته باب ۱۷ در مداحین آنحضرت و آنچه در شأن آنحضرت گفته اند
باب ۱۸ در حالات اصحاب آن امام و اخبار آن او و مباحثه های ایشان و نوادر اخبار امام و مناظرات او
علیه السلام باب ۱۹ در خبر دادن آنحضرت و اخبار پدران آنحضرت صلوات الله علیهم بشهادت آنحضرت
باب ۲۰ در اسباب شهادت امام علیه السلام باب ۲۱ در شهادت آنحضرت علیه السلام و
تکفین و دفن او و قدر عمر شریف آنحضرت صلوات الله علیه و لعن باب ۲۲ در مرثیه هائیکه
شعراء انشاء در حق آن بزرگوار نموده اند باب ۲۳ در چیزهائیکه از برکات روضه رضویه علی مشرفها
آلاف التحیة جلوه نموده و معجزات آنحضرت در روضه منوره که بر مردم ظاهر شده صلوات الله علیه و علی
آبائه السبعه و ابنائه الاربعه

باب اول در ولادت باسعادت آنحضرت صلوات الله علیه
و القاب و کنی و احوال والده ماجده آنحضرت صلوات الله علیه است در کتاب کافی از ... ابن بابویه و ... [margin: و نقش خاتم]

و ابو ... [illegible]

[interlinear: ... آنحضرت]
شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که آنحضرت فرموده نقش خاتم من ما شاء الله لا قوة الا بالله است و حسین بن خالد
از آنحضرت مثل این روایت را روایت کرده است و در کتاب کشف الغمه که ولادت با سعادت آنحضرت صلوات الله
علیه و علی آبائه و ابنائه در سنه صد و چهل و هشت بعد از رحلت ... و وفات آنحضرت در صفر سنه دویست و سه و سن
شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال است و اهل تاریخ اختلاف در تاریخ آنحضرت نموده اند و آنچه ذکر شد حد وسط و معتبر است [margin: ... و ...]
و مادر آنحضرت ام ولد بود ... و از ... ام البنین گفته شیخ کمال الدین بن طلحه گفت [margin: در کتاب کشف الغمه است که]
ولادت باسعادت آنحضرت یازدهم ذی حجه سنه صد و پنجاه و سه ۱۵۳ از هجرت ... بعد از وفات جد بزرگوارش
امام جعفر صادق علیه السلام به پنج سال بعد و مادر آنحضرت ام ولد است نام آن ... و ...
آنحضرت ... القاب او ... و کنیت آنحضرت ابوالحسن و القاب آن بزرگوار رضا و صابر
و رضی و وفی است و مشهورترین القاب آنحضرت رضا است و اما عمر شریف آنحضرت پس ... فرمود
در سنه دویست و سه از هجرت در خلافت مأمون ملعون و قبر آنحضرت بطوس ... در مشهد معروف [margin: پس عمر شریف آنحضرت ...]
بزرگوار است ... و چهار سال با پدر خود موسی بن جعفر علیهما السلام و بعد از پدر بزرگوارش بیست و پنج سال امام بود آنحضرت [margin: و چند ماه]
حافظ عبد العزیز گوید مولد آنحضرت صد و پنجاه و سه از هجرت ... و در خلافت مأمون در سنه ... و یکی طوس قبر
آنحضرت در طوس است ... [illegible] [margin: مجملت]
در طوس ... مادر آنحضرت سکینه نوبیه گفته اند تولد آنحضرت در مدینه ... در سنه صد و چهل و هشت بوده است و در کتاب
در طوس ... سنه دویست و ... وفات ... عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج ... آنحضرت ام ولد است ... ام البنین
در کتاب اعلام الوری است که تولد آنحضرت در مدینه سنه صد و چهل و هشت از هجرت گفته شده که تولد آنحضرت
واقع شده بود در یازده شب از ذی القعده روز جمعه سنه صد و پنجاه و سه بعد از وفات امام جعفر صادق علیه السلام به پنج سال و بقولی
روز پنجشنبه و مادر آنحضرت ام ولد که او را ام البنین گفته اند و ... نجمه ... سکن نوبیه نیز گفته اند و تکتم نیز گفته شده

وفات آنحضرت در طوس از خراسان در دهی که آنرا سناباد میگفتند در آخر ماه صفر بود و بقولی در ماه رمضان
و بقولی هفتم از آن ماه در روز جمعه از سنه دویست و سه از هجرت و سن شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و مدت
امامت و خلافت آنحضرت بعد از پدر بزرگوارش بیست سال بوده است و در ایام امامت آنحضرت
بقیه ملک رشید که معروف بهارون است و بعد از او امین پسر زبیده [illegible] و بیست و پنج روز سلطنت کرد
پس خلع سلطنت از او شد و عمویش ابراهیم پسر مهدی را که معروف به ابن شکله است در بغداد [illegible]
چهارده روز و ثانیاً محمد امین بیعت شد و [illegible] ماند یکسال و هفت ماه و کشته شد او را طاهر بن الحسین
پس مامون سلطنت نمود و [illegible] هارون میگفتند و مدت سلطنت او بیست سال [illegible]
و در ملک و سلطنت مامون با مامون آنحضرت به درجه شهادت رسید و قد ذکر کتاب عیون
اخبار رضا علیه السلام ابن بابویه و ابن المتوکل و ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم و ابن ناتانه و همدانی [illegible]
جمیعاً از علی و او از پدرش ابراهیم و او از بزنطی که گفت عرض کردم به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیهم السلام
قومی از مخالفین شما گمان میکنند که پدر بزرگوار ترا مامون رضا نامید چون راضی شد بولایت‌عهد او [illegible]
آنحضرت را [illegible] رضا نامید پس فرمود آنحضرت والله دروغ گفتند و فاسق شدند بلکه
خداوند تبارک و تعالی او را رضا نامید بجهت آنکه راضی شد از او خداوند جل در آسمان و رسول او و ائمه بعد از او علیهم السلام
عبارت دیگر [illegible] که آنحضرت فرمود بجهت آنکه راضی بود از او در آسمان خداوند و رسول او
و ائمه بعد از او [illegible] و در زمین و همچنین [illegible] و مخالفین [illegible]
[illegible] اقرب است [illegible] عرض کرد که آیا نبودند هر یک از آبای تو
خداوند عز و جل و رسول و ائمه راضی از او پس چرا پدر بزرگوار تو مخصوص باین لقب شد
شدند پس حضرت فرمود که [illegible]

از دشمنان پدرم راضی بودند از او چنانچه موافقین از دوستان پدرم راضی بودند از آن و در این صفت معروف
به پدرم بود که از برای آباء گرامش این صفت نبود و باین جهت نامیده شد در میان ایشان برضا و در کتاب علل احمد بن علی
بن ابراهیم [illegible] نیز روایت شده است و در کتاب معانی الاخبار [illegible] نقل شده
در عیون الاخبار الرضا و فائق روایت میکند از سلیمان بن حفص که بود موسی بن جعفر علیه السلام
مینامید پسر خود علی را [illegible] میفرمود که بخوانید پسرم رضا را و گفت من
پسرم رضا و اگر مخاطب میفرمود پسرش رضا را یا ابا الحسن میگفت و نیز در همان کتاب [illegible] کندی
روایت نموده که او میگفت شنیدم از ابا الحسن علی بن میثم [illegible]
که گفت حمیده مصفاه که مادر ابوالحسن موسی علیه السلام و بود این حمیده از اشراف عجم جاریه
یعنی کنیزی [illegible] تولد شده [illegible] تکتم [illegible]
زنان بود در عقل و دین و تعظیم [illegible] حمیده مصفاه [illegible]
نشست [illegible] پس گفت روزی حمیده به پسر خود موسی علیه السلام که ای فرزند تکتم کنیزیست که ندیدم
بهتر از او کنیزی و شک ندارم در اینکه خداوند عز و جل زود است که پاکیزه کند نسل او را
اگر از برای او نسلی مقدر شده باشد و بتحقیق بخشیدم او را بتو پس وصیت کن به نیکوئی باین کنیز [illegible]
از برای موسی [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] پس گفت [illegible] پس گفتند [illegible]
[illegible] پس گفت که دروغ [illegible]
[illegible] در نمازها [illegible]

حاکم ابو علی گفت که صولی دلیل آورده که اسم ام رضا علیه السلام تکتم است قول شاعر است که مدح میکند رضا علیه السلام را

شعر الا ان خیر الناس نفسا و والدا * و رهطا و اجدادا علی المعظم

آگاه باشید بدرستیکه بهترین مردم از جهت نفس و از جهت پدر و از جهت اقوام و قبیله و اجداد علی بن موسی علیه السلام است

که معظم گردیده شده است باو * اتتنا به للعلم و الحلم ثامنا * اماما یؤدی حجة الله تکتم

ترجمه شعر اینست که آورده است بسوی ما آنحضرت را تکتم مادر آنحضرت با علم و حلم که امام هشتم بود و ادا میفرمود حجت خدا را

منه حکیم ... این دلالت ... فاعل ... تکتم ... اسم بدانیم و اگر تکتم را مضارع مجهول بدانیم معنی شعر

چنین خواهد بود که حجت رسول الله علیه السلام از جهت ادا میفرمود کتمان کرده ... بر ... ادا ...

فاعل است غیر تکتم خواهد شد این قصیده ... [illegible] ... دلالت بر مقصود ... ایراد شده ...

که این اشعار از ابراهیم بن عباس صولی ... است که در مدح رضا علیه السلام انشاد کرده ...

مضطر شد ... بقیه ... پس ... از تتبع زیاد ... [illegible]

از این مکان ... روایت ... که ام رضا علیه السلام تکتم را سکن و نوبیه و اروی و نجمه و سمانه

نامیده‌اند و کنیه او ام البنین است و نیز در همان کتاب از ... روایت کرده است

که گفت حمیده مادر موسی بن جعفر ... نجمه را ... در خواب ... پیغمبر ... حمیده ...

نجمه را ... موسی ... [illegible] ... نجمه ...

علیه السلام و نامید موسی بن جعفر او را ... از برای او ... نجمه ... سکن و سمانه

... تکتم است ... [illegible] ... نجمه ... خرید

او را حمیده ... در همان کتاب ... روایت کرده است ... که گفت علی بن ... [illegible]

حاشیه: ... از ... حمید ... علیهم ... [illegible]

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام است و مادر آنحضرت ام ولد بود و نامش

تکتم و نجمه نام بود و روایتیکه ... موسی بن جعفر علیه السلام و در کتاب عده مذکور است که نقش

خاتم آنحضرت ... بود و در کتاب عیون اخبار الرضا از هشام بن احمد روایت است که گفت

ابو الحسن اول که موسی بن جعفر علیه السلام است ... گفت ... از اهل مغرب آمده ... خبر فرمود

... پس سوار شد آنحضرت و سوار شدیم با آنحضرت تا آنکه رسیدیم ... که از اهل مغرب ...

پس ... حضرت فرمود که ... جاریه ... آنحضرت ... بیرون ...

... دیگر ... آنحضرت ... ظاهر ...

عرض کرد ... پس حضرت فرمود ... انکار کرد ...

... پس حضرت ... که ... چیست ...

در قیمت ... گفتم من ... گفت ...

... گفتم بهمان ... خریدم او را ... پس ...

این ... ولکن ... گفتم ... هاشم ...

گفتم ... گفت ... خریدم ...

در ... پس ... از اهل کتاب ... گفت که ... این کنیز ...

از برای خود خریده‌ام آن زن گفت ... این کنیز ... در نزد ...

است ... در نزد بهترین ... و نخواهد ماند در نزد او ... تا آنکه بزاید پسری را

که از برای او ... خضوع کنند ... مشرق و مغرب ... گوید ... پس

ماند در نزد آنحضرت ... پس ... علی بن موسی علیه السلام ...

حاشیه: در بعضی نسخ ...

حاشیه: ... ظاهر ... جاریه

حاشیه: اراده نکرده‌ام ... گفتم ... پس

حاشیه: در خبر ... محمد ... خبر ... از هشام ... صریح ... تفاوت

در کتاب خرائج از هشام بن احمر روایت کرده و در کتاب ارشاد
کلینی از هشام بن احمر روایت نموده است که در کتاب کشف الغمه از جعفر بن سماک
روایت نموده که وفات یافت آنحضرت و بود از برای آنحضرت چهل و نه سال و چند ماه در سنه دویست و یک هجری و بود
مولود آنحضرت در سنه صد و پنجاه و سه هجری بعد از وفات امام جعفر صادق علیه السلام به پنج سال و بود با پدر خود بیست و نه
سال و دو ماه و عمر شریف آنحضرت چهل و نه سال و چند ماه بود و قبر آنحضرت در شهر خراسان بطوس است و مادر او خیزران مرسیه
ام ولد بود و بقولی اشقر نوبیه که او را اروی و ام البنین میگفتند و کنیت آنحضرت ابو الحسن و لقب وی صابر و
رضی و وفی بود در کتاب عیون اخبار رضا است که گفته میشد به آنحضرت رضا و صادق و صابر و
فاضل و قرة اعین المؤمنین و غیظ الملحدین مجلسی میفرماید در آخر خبر هرثمه بن اعین در خصوص وفات
رضا علیه السلام و ظاهر است از کلام صدوق بابی شیر این خبر گذشت و نیز در نقش خاتم موسی بن جعفر
نیز گذشت که آنحضرت تختم مینمود بانگشتر موسی بن جعفر و نقش او حسبی الله بود در همان کتاب
تمیم قرشی از پدرش روایت کرده است که گفت شنیدم از مادرم که گفت شنیدم از نجمه مادر رضا علیه السلام
که حامله شدم به پسرم حس نمیکردم ثقل حمل را و شنیدم از شکم خود صدای تسبیح و تهلیل و تمجید را
پس بفزع و خوف میانداخت این صدا مرا پس هر گاه از خواب بیدار میشدم نمی شنیدم چیزی را
و چون وضع شد آنحضرت گذاشت دستهای مبارکش را بر زمین در حالتیکه سر خود را بسوی آسمان
بلند کرده و لبهای خود را حرکت میداد گویا تکلم میکند پس آمد بسوی من پدرش موسی بن جعفر و گفت گوارا باد ترا
ای نجمه کرامت پروردگار تو پس دادم به آنحضرت این پسر را در خرقه سفید پیچیده شده پس بر گوش راست
او اذان گفت و بر گوش چپش اقامه پس خواست آب فرات و انگشت مبارک را با آن آب فرو برده
بکام آنحضرت کشید پس رد کرد به من او را و گفت بگیر این را که این است بقیه خدا در روی زمین او

در همان کتاب طالقانی از عتاب بن اسید روایت میکند که گفت شنیدم از جماعتی از اهل مدینه که میگفتند
تولد یافت رضا علی بن موسی بن جعفر در مدینه طیبه روز پنجشنبه که یازدهم ربیع الاول سنه صد و پنجاه و سه
هجری یازده شب بعد از وفات امام جعفر صادق و در کتاب مصباح کفعمی تولد یافت حضرت رضا
در روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده سنه صد و چهل و هشت هجری و در کتاب روضة الواعظین بود مولد آنجناب در روز جمعه
و در دعای یوم پنجشنبه یازدهم ذیقعده سنه صد و پنجاه و هشت و در کتاب قصص است که تولد آن نفس الکبری
در مدینه طیبه سنه یکصد و چهل و هشت و گفته شده است در روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده است و در تاریخ الغفاری
تولد یافت آنحضرت روز جمعه یازدهم از ذیقعده و در کتاب اشارات است مولد رضا در مدینه سنه صد و چهل و هشت
و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب علیهم السلام مکنی بود به ابی الحسن و خاص و ابو علی و القاب آن امام سراج الله
و نور الهدی و قرة عین المؤمنین و مکیدة الملحدین و کفو الملک و کافی
الخلق و رب السریر و رآب التدبیر و فاضل و صابر و وفی و صدیق و رضی
گفته است احمد بن ابی نصر که بجهت آنکه آنحضرت مسمی برضا شد که پسندیده و مرضی خداوند در آسمان خدا و مرضی
رسول او و ائمه بود از او بود در زمین و بقولی جهت تسمیه او برضا راضی بودن مخالف و موالف بود از او
و بقولی بجهت رضا دادن مأمون او را برضا نامیده شد و والده ماجده آنحضرت صلوات الله علیه ام ولد
بود که وی را سکن نوبیه میگفتند و بقولی خیزران المرسیه و نجمه نیز میگفتند بروایتی
صقر نیز گفته شده و باروی و ام البنین نامیده شده و بعد از تولد رضا طاهره نامیده شد و گویا
موسی بن جعفر علیه السلام نامیده باشند چنانچه در اخبار بود تولد یافت حضرت رضا علیه السلام در روز جمعه
در مدینه طیبه و بقولی روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سنه صد و پنجاه و سه بعد از وفات صادق به پنج سال

[illegible]

به روایة ابن بابویه و بقولی سنه صد و پنجاه و یک بود و در سال اول امامت آنحضرت بقیه سلطنت
و بعد از آن ملعون پسرش امین سلطنت کرد چهار سال و ... روز پس سلطنت کرد مأمون ملعون بیست سال و
بیست و سه روز و اخذ بیعت نمود از مردم در زمان سلطنت خود از برای حضرت رضا علیه السلام به ولیعهدی او بعد از
رفتن رضا در پنجم از ماه رمضان ۲۰۱ سنه دویست و یک و ام حبیب دختر خود را تزویج با آنحضرت کرد و
وفات آنحضرت در سنه دویست و سه بود و بقولی در سنه دویست و دو و آنحضرت شهید در یوم وفات تاریخ
بود و ابن همام سن شریف آنحضرت را چهل و نه سال و شش ماه ذکر کرده است و بقولی چهل و ... آنحضرت
و قیام او با امر در بیست و نه سالگی و دو ماه بود و تعیش بعد از پدر خود موسی بن جعفر بیست و سه سال و چند ماه
و ایام امامت آنحضرت بیست سال بود و اولاد آنحضرت منحصر در محمد تقی بود و مشهد آنحضرت در طوس از بلاد
خراسان در قبه ... که هرون در آن بقعه که بنا از طرف قبله این قبه خانه
حمید بن قحطبه بوده است در قریه که بان سناباد میگفتند ... نوقان و بعضی از اخبار ولادت
با سعادت آنحضرت علیه السلام در باب شهادت او خواهد آمد ان شاء الله تعالی

باب دوم از مجلد یازدهم از کتاب بحار الانوار در نصوص بالخصوص است بر امامت آنحضرت علیه السلام

دا

در کتاب عیون اخبار الرضا از یزید بن سلیط زیدی روایة کرده است که گفت ملاقات کردم
موسی بن جعفر علیهما السلام را در وقتی که عمره ... از امام ... خبر داد ... پدر تو باد حضرت
فرمود پدرم در زمانیکه ... که گفتم هر کس ... پس بلند ... خدا
پس آنحضرت خنده فرمود و گفت خبر دهم ترا ای ابا عماره خارج شدم از منزل خود و وصیت نمودم در ظاهر به پسرهای
خود و شریک کردم با ایشان پسرم علی را و مخصوص گردانیدم او را به وصیت در باطن و بتحقیق دیدم رسول خدا را
صلوات الله علیه را در خواب ... با آنحضرت انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه پس عرض کردم به آنحضرت چه چیز است اینها
فرمود آنحضرت اما عمامه پس سلطان است که کنایه از استیلا و سلطنت ... و اما شمشیر پس عزت
که کنایه از غلبه و قهر ... و اما کتاب پس نور است ... و اما عصا پس قوت است
که کنایه از قدرت است بر آنچه ... و اما انگشتر پس جمع کننده است همه این امور را پس فرمود رسول که امر خلافت
خواهد شد به پسر تو ... امامت ... پس گفت موسی بن جعفر ای یزید ... وصیت
و امانت نزد تو ... مگر عاقل ... که امتحان کرده باشد خدا قلب او را به ایمان و ... و کفران نکند
نعمتهای خدا را و اگر سؤال نمایند تو را از شهادت پس ادا بکن او را زیرا که خداوند تبارک و تعالی فرموده ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها و نیز فرموده و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله
... یعنی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی امر میفرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهلش ...
و در این آیه ... که ... شهادات ...
و ... پس عرض کردم ... پس گفت آنحضرت که ...
از برای ... و علم ... امر امامت ... که نظر میکند ... خدا ...
و نطق ... حکمت ... و علم ... بسیار کرد است

بودن نزد او و این کار [illegible] بودن نزد او در نهان [illegible]
که گوییا نبوده است پس وقتیکه برگشتی از سفر خود صلاح بکن کار خود را و فراغت حاصل کن از آنچه اراده کرده پس [illegible]
و متنفل خواهی شد از آنچه اراده کرده دعا و حرز [illegible] غیر او پس جمع کن اولاد خود را و وصیت کن بر بزرگ ایشان
و گفت به تحقیق خداوند [illegible] شهادت پس فرمود ای پدر به تحقیق [illegible] در این باره تا [illegible]
علی بن ابی طالب علیه السلام و هم امام علی بن الحسین علیهما السلام [illegible] عطا شده باو فهم [illegible] و علم اول [illegible]
از زنی او و تکلم کرده از [illegible] پس چون [illegible] سوال کن از او آنچه را [illegible] جواب گوید
[illegible] در کتاب اعلام الوری کلینی از [illegible] کتاب اعلام الوری است
کتاب الامامة والتبصرة که تصنیف علی بن بابویه است و همچنین علی از عبد الله بن محمد شامی [illegible] روایت نموده
[illegible] که در روایت او مراد از اول امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] و مراد از [illegible] اخلاق حسنه باشد
در عیون اخبار الرضا از پدر خود شیخ علی بن بابویه روایت کرده است از احمد بن حسن میثم [illegible]
او گفته است خبر داد مرا محمد بن اسمعیل بن فضل هاشمی و گفت داخل شدم بر ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
و آنحضرت [illegible] عرض کردم [illegible] و سوال میکنم از خدا که [illegible]
پس [illegible] رجوع ما بآنحضرت فرمود علی پسر من [illegible] کتاب او کتاب من است [illegible]
همان کتاب ابن ولید از علی بن یقطین روایت میکند که گفت بودم در خدمت ابوالحسن علیه السلام و بود در نزد
آنحضرت پسر او علی گفت یا علی [illegible] او [illegible] پس [illegible]
خود [illegible] و گفت [illegible] علی بن یقطین [illegible]
بتو پس [illegible] گفت خبر میدهم [illegible] امر امامت [illegible] از موسی بن جعفر صلوات الله علیه
و در کتاب غیبت طوسی [illegible] از حسین بن نعیم [illegible] روایت کرده در کتاب

و از ابن حکم [illegible] روایة کرده [illegible] وشل

ارشاد

ارشاد ابن بابویه از کلینی مثل این روایت را نیز روایت نموده است و در کتاب اعلام الوری از کلینی نقل
این روایت روایت شده در کتاب عیون اخبار الرضا [illegible] از علی بن یقطین روایت کرده است که
موسی بن جعفر علیه السلام فرمود [illegible] ابتدا [illegible] اشاره کرد بسوی حضرت امام رضا [illegible] مبارک
و فرمود که [illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا از غنام بن القاسم روایت میکند که گفت
منصور بن یونس بزرج گفت که رفتم [illegible] ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر [illegible] پس فرمود ای منصور
[illegible] عرض کردم [illegible] فرمود که علی پسر من وصی من [illegible]
پس داخل شو بر او [illegible] منصور [illegible] پس داخل شدم
بر آنحضرت و مبارکباد گفتم آنحضرت را [illegible] پدر بزرگوار او [illegible]
انکار کرد منصور امامت آنحضرت را و گرفت اموالی را که در دست آنحضرت بود [illegible] آن اموال را [illegible]
چنانچه [illegible]
الاموال [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق از پدر خود و او از داود
روایت نموده است که گفتم [illegible] ابراهیم موسی الکاظم [illegible] پس خبر ده مرا از امام
بعد از تو [illegible] که آنحضرت اشاره فرمود [illegible] بسوی ابوالحسن رضا علیه السلام و گفت
صاحب شما [illegible] و در همان کتاب روایت ابن الولید از داود رقی [illegible] گفت عرض کردم [illegible]
[illegible] پس خبر ده مرا از امام بعد از تو
پس آنحضرت فرمود پسر من علی علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا [illegible] از سلیمان
مروزی روایت کرده است گفت داخل شدم بر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] اراده داشتم که سوال

کفتم از حضرت امام و مجبر بردم به از او بس سؤال نکرده از و فرمود ندای سلیمان به درستیکه علی پسر من جانشین است
بزرگترین فرزندان منست و بهترین اولاد منست اگر باشی بعد از من شهادة بده از برای او در نزد شیعیان
و دوستان و کسی که از تو سؤال کند از خلیفه من بعد از من بر آنچه شنیدی از من و در همان کتاب
علی پدر صدوق علیه الرحمه از علی بن عبد الله هاشمی روایت میکند کفت بودیم قریب بشصت نفر مرد از اولاد هاشم
در نزد قبر ناگاه آمد موسی بن جعفر و دست علی پسرش در دستش بود فرمود آیا میشناسید مرا عرض کردیم تویی
بزرگ و آقای ما فرمود که نام و نسب مرا بگوئید گفتیم تویی موسی بن جعفر گفت اینکه با منست کیست عرض کردیم
علی بن موسی بن جعفر گفت شاهد باشید او است وکیل من در زندگی و وصی منست بعد از مرگ من و در همان
کتاب شیخ صدوق از پدر خود از عبد الله بن مرحوم روایة کرده است که گفت خارج شدم از بصره
و اراده داشتم پس دیدم در بعض از طریق ابا ابراهیم را که به بصره میرفت پس کسی را طلب کرد فرستاد
و داخل شدم بر او و داد چند کتاب بمن و امر کرد مرا که برسانم آن کاغذها را بمدینه عرض کردم
فدای تو شوم بکه بدهم آنها را فرمود به پسر من علی بدرستیکه او است وصی و قائم بامر من و بهترین
اولاد من و در همان کتاب روایت ابن ولید از عبد الله بن حارث مادر او از اولاد جعفر بن ابیطالب است
گفت فرستاد بسوی ما ابو ابراهیم جمع کرد ما را فرمود میدانید برای چه جمع کرده‌ام شما را عرض کردیم نه
فرمود شاهد باشید که این پسر من علی وصی و برپا کننده امر من و خلیفه منست بعد از من هر کس از من
دینی باشد بگیرد از این پسر من و هر کس که وعده باشد از برای او چیزی مهیا پس استیفا کند آنچیز را
از او و کسیکه دوست دارد بمن رسد و قادر بر ملاقات من نباشد ملاقات کند او را بکتاب او در کتاب ارشاد
و اعلام الوری و غیبت طوسی کلینی از [illegible] روایه کرده است و در کتاب
عیون اخبار الرضا از [illegible] هاشمی روایت کرده است گفت الان شیعه علی بن موسی را امام میشنوای

نوشته اند کفتم چه کونه میشود این کفت ابو الحسن موسی بن جعفر خوانده او را پس
وصیت بسوی او نمود در کتاب عیون شیخ صدوق از پدر خود و او از حمیری از
ایوب روایت کرده است کفت بودیم در مدینه در مکانیکه معروف است [illegible] بود
در موضع زید ابن علی آمد بعد از زمانی که مرا دیر آمد بسوی ما عرض کردیم فدای تو شویم چه چیز دیر
کرد شما را که دیر آمدید کفت خواست ابو ابراهیم [illegible] نفر از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام
و شاهد کرفت همه را از برای پسر خود وصیت و وکالت در زندگی خود و بعد از وفات خود
و اینکه امر او در نفع و ضرر او جاری و جایز باشد پس کفت محمد بن زید ای حمید
بتحقیق بست امروز از برای او امامت را و عقد را امروز و دهر شیعه خواهند کفت شیعه این حمید را
بعد از او کفت حمید کفتم بلکه خدا موسی بن جعفر را باقی بدارد چه چیز است اینکه میکوئی
محمد کفت ای حمید رد فتنه وصی کرد پس عقد کرد از جهت او امامت را و محمد بن حکم کوید
مرد حمید روحا لیکه شاکت بود و در همان کتاب ماجلویه از عبد الله بن حجاج
روایت میکند که کفت وصیت کرد ابو الحسن موسی بن جعفر بسوی پسر خود علی و نوشت
از برای او کتابی و شاهد کرفت در آن کتاب شصت نفر از وجوه اهل مدینه را
و در همان کتاب همدانی از حسین کثیر روایت کرده که کفت برپا داشت
از برای ما موسی بن جعفر پسر خود علی را چنانکه برپا داشت رسول خدا علی را در
روز غدیر خم پس کفت ای اهل مدینه یا کفت ای اهل مسجد این است وصی من
بعد از من و در عیون اخبار رضا [illegible] از حسن بن فراز روایت کرده
که کفت علی بن رضا خارج شدیم بسوی مکه معظمه و بود با ما علی بن حمزه و با او

وبا او بود مال ومتاع زیاد پس گفتیم با او را چه چیز است این گفت این از برای عبد صالح است
او گفته است واجب این بود پسرش علی وصی گفته است او را حق صدق وحق نیافته که علی بن حمزه بطائنی گو
این سه ده از مال بود بجناب خدا در کتاب عیون اخبار رضا و راق از سلمة بن محرز روایه کرده است
گفتم بحضرت عبد الله مردی از طایفه عجلیه گفت عمر که چه قدر کسان داری از نیکه باقی باشند از برای شما
این شیخ و را او موسی بن جعفر علیهما السلام بود پس [illegible] آن چیز که خواهم باشد و هلاک خواهد شد پس برادران جواد
در خانه از برادران احمد در نظر باو کنید پس گفتم ابو عبد الله در چه اتفقی است موسی بن جعفر در ابیات او
البحرانیه عیاد بنده ودرک میکنند او را هم [illegible] و تحقیق که شرا که ایم از برادران او جاریه پس گو با
هستی تو باو [illegible] خواهر [illegible] که امیده باشد از برادران موسی پسر فقیه عالم که باشد بعد از او
و در همان کتاب نظر علی بن احمد بن خطاب [illegible] که گفت [illegible] ابو الحسن ابتدا کنند ثنا
ومدح برای برادر خود علی ومبالغه زیاد میکند مدح او وذکر میکند از فضل ونیکوئی او [illegible]
از غیر او که گویا اراده گفته است دلالة ورا امامت باو و در همان کتاب صدوق علیه الرحمة
از زید خود او از جعفر بن خلف روایه کرده که گفت شنیدم از موسی بن جعفر که سعید است سعید سعادت
یافت هر دو که بمرد تا آنکه دیده شد از برای او خلف و [illegible] خداوند [illegible] از این پسر من خلف را
وان [illegible] پسر جعفر رضا علیه السلام در [illegible] کشی جعفر بن احمد از یونس [illegible] روایه [illegible]
در عیون [illegible] صدوق [illegible] احمد بن ولید [illegible] صفار [illegible] از او از ابن عیسی [illegible] و از [illegible]
سنان [illegible] بن حکم از حسین بن مختار روایه کرده است که گفت [illegible] که در آنها نوشته
[illegible] الله اکبر [illegible] وصیت من به پسر بزرگ است از اولاد [illegible]
در همان کتاب از زید [illegible] از حسین بن مختار روایه کرده است که گفت وقتیکه گذشت بر ما ابو الحسن

از ابی ابراهیم موسی بن جعفر [illegible] و در حبس بود

در بصره از آنحضرت ظاهر و خارج شد بسوی او [illegible] که نوشته شده بود در آنها [illegible] عهد من بسوی
بزرگترین از اولاد من است [illegible] و در همان کتاب [illegible] بن [illegible] که گفت [illegible] موسی بن
جعفر رسیدم و بود در نزد او پسرش علی بن [illegible] زیاد [illegible] کتاب وکلام [illegible] کلام [illegible]
قال فالقول قوله [illegible] رساله علی بن [illegible] است نوشته او نوشته من است وکلام او کلام من است و رسول او رسول من است
وانچه را او بگوید قول قول او است در کتاب ارشاد و اعلام الوری و غیبت طوسی و کافی
[illegible] روایه [illegible] ذکر کرده است و صدوق رحمة الله علیه گفته که زیاد بن مروان [illegible] روایه [illegible]
موسی بن جعفر [illegible] و واقفی [illegible] و [illegible] انچه را که در نزد او بود از مال موسی بن جعفر [illegible]
[illegible] که [illegible] حذف [illegible] از [illegible] ام [illegible] و او از [illegible] روایه [illegible] که گفتم
باو [illegible] موسی بن جعفر [illegible] سوال [illegible] تو که [illegible] که خواهد [illegible] خبر داد که تو خواهی بود [illegible] بعد از وفات
آنحضرت رفتند [illegible] و [illegible] اصحاب [illegible] جزده و [illegible] بعد از آنحضرت
[illegible] که علی پسر من [illegible] در کتاب [illegible] روایه [illegible]
اخبار رضا [illegible] ابن الولید از نعیم بن [illegible] که گفت [illegible] ابو الحسن که علی اکبر اولاد [illegible]
باو و من است نظر میکنند [illegible] در کتاب جعفر [illegible] نظر [illegible] در کتاب [illegible] در کتاب
[illegible] ابو الله [illegible] عبد الله [illegible] روایه [illegible] در عیون [illegible] والد صدوق [illegible] از مفضل
بن عمر روایه [illegible] است که [illegible] بر موسی بن جعفر و علی پسر آنحضرت [illegible] و میگفت
[illegible] او [illegible] و او را [illegible] میکرد [illegible] را [illegible] گو [illegible]
خلق تو [illegible] است فضل تو [illegible] پس [illegible] گفتم [illegible] از این پسر در قلب من مودت [illegible] پس [illegible] فدای تو شوم
احدی [illegible] پس [illegible] حضرت [illegible] یا مفضل او [illegible] بمنزله [illegible] است از [illegible] و [illegible]

بعضها من بعض والله سميع عليم مفضل گويد عرض کردم که اوست صاحب اين امر بعد از تو فرمود بلی
هر کس اطاعت او کند هدايت يافته باشد و رشد او راست و هر کس معصيت او کند کافر شده در کتاب عيون [illegible] از محمد
بن سنان که گفت داخل شدم بر ابو الحسن موسی [illegible] پيش از آنکه حضرت بعراق تشريف ببرد به يکسال و علی پسرش
پيش روی آنحضرت بود پس فرمود بمن ای محمد عرض کردم لبيک فرمود زود است بشود درين سال حرکه بجزع نيا
از حرکة تا پسر خود را [illegible] دست مبارکش را در [illegible] خط [illegible]
بطرف من و فرمود بفضل الله الظالمين و يفعل الله ما يشاء عرض کردم چه چيز است اين فدای تو شوم
فرمود هر کس ظلم بکند باين پسر من در حق او و انکار بکند امامت او را بعد از من مي باشد مثل کسيکه ظلم کرد
بعلی ابن ابی طالب عليه السلام در حق او و انکار امامت او بعد از محمد صلی الله عليه و آله نمود
پس دانستم که خبر مرگ خود را بمن ميدهد و مرا دلالت کرد به پسر خود پس گفتم والله اگر دراز بکند خدا
عمر مرا هر آينه تسليم ميکنيم با حق او و اقرار ميکنيم بامامت او و شهادت ميدهيم که اوست حجة خدا بعد از تو
بر خلق خدا و دعوت کننده است بدين خدا پس فرمود ای محمد دراز و طولانی خواهد کرد خدا عمر ترا و تو پسر و را [illegible] بسوی
[illegible] قائم مقام او خواهد بود بامامت و دعوت خواهی کرد عرض کردم فدای تو شوم او که خواهد بود فرمود
محمد است پسر او پس عرض کردم که رضا و تسليم هستم پس حضرت فرمود بلی [illegible] دانسته و ديدم
ترا در کتاب امير المؤمنين اما تو در ميان شيعيان ما چون برق ظاهر در ظلمت [illegible] خواهی
پس فرمود ای محمد بدرستيکه مفضل [illegible] و مستراح من [illegible] انس يعنی انس من از
مفضل [illegible] است حرام است [illegible] که [illegible] بکند تو ابدا در کتاب غيبة طوسی کلينی
از ابن سنان [illegible] بلفظ رضا و تسليم [illegible] موافق نقل نموده است در کتب [illegible] ابن
قولويه از کلينی و در اعلام الوری [illegible] کلينی [illegible] روايه [illegible] عيون

و با روشنی تر در کتاب [illegible]

مظفر علوی از اسحق و علی پسران ابی عبد الله جعفر ابن محمد عليهما السلام روايت کرده است که داخل شدند بر عبد الرحمن
ابن اسلم در مکه در سالی که فوت شد در آن سال حضرت موسی ابن جعفر عليهما السلام و بود با ابن اسحق و علی کتابی از
موسی ابن جعفر که [illegible] نوشته شده بود حوائج جزئی که امر فرموده بود با آن حوائج آغاز پس گفتند اسحق و علی که
آنحضرت ما را باين حوائج از فلان وجه امر فرموده بود پس هرگاه [illegible] از جهة آنحضرت [illegible] پس بدهيد [illegible]
بپسر او علی پس بدرستيکه اوست خليفه و قائم با امر او [illegible] روز [illegible] که پنجاه روز بعد
گذشتن موسی ابن جعفر [illegible] گرفتند اسحق و علی دو پسر ابی عبد الله حسين ابن احمد منقری [illegible] اسمعيل
[illegible] ابن معاويه و حسين ابن محمد [illegible] بار شهادت خود شان که ابا الحسن علی ابن موسی عليهما السلام
وصی و خليفه پدر خودش است پس شهادت دادند دو نفر از اينها باين شهادت و دو نفر ديگر [illegible]
بخلافت و وکالت او از پدر خود پس قبول شد شهادت آنها در پيش حفص ابن غياث قاضی [illegible]
[illegible] از علی و او از پدر خود و او از [illegible] ابن صالح روايت کرده است که گفت عرض کردم بابراهيم پسر موسی ابن
جعفر عليه السلام چه چيز [illegible] در حق پدرت گفت او زنده است گفتم پس چه چيز است [illegible] تو در حق
برادرت ابی الحسن گفت که او ثقه و صدوق [illegible] گفتم من که او ميگويد که پدر تو مرده است گفت او
اعلم است او بهتر ميداند چه ميگويد پس اعاده کردم بر او اين قول او باز گفت چه ميگويد برادرت
گفتم وصيت کرده است پدر تو گفت بلی گفتم که [illegible] وصی کرده است گفت به پنج نفر از ما و علی را مقدم شمرد
و نيز در همين کتاب است که داود ابن [illegible] ميگويد که بود ابو الحسن موسی ابن جعفر را در نزد من مالی پس فرستاد
بسوی من و گرفت بعضی از آن مال او گذاشت بعضی ديگر را در نزد من و گفت آنکسيکه ميايد بنزد تو
بعد از وفات من بطلب باقی مانده [illegible] در نزد تو هست پس بدرستيکه اوست صاحب تو و چون آنحضرت
رحلت فرمود فرستاد بسوی من علی پسر او که بفرست بسوی من آنچه را که در نزد تست [illegible]

پس بخدمت آنحضرت فرستادم بهمراه او بود از برای آنحضرت در نزد خود و در کتاب بصائر است که علی بن یقطین روایت کرده
گفت که گفت بمن ابوالحسن یا علی این پسر افقه اولاد منست و عطا کردم باو کتابهای خود را و کنیه خود را و اشاره نمود بعلی پسرش و [illegible]
در همان کتاب است علی بن یقطین گفت شنیدم از موسی بن جعفر ع که میفرمود برستیکه این پسرم علی سید اولاد من
منست و عطا کردم باو کتابهای خود را و این ترجمه در غیر صحیح است که کلینی روایت کرده و کتبی تقدیم شده [illegible]
باشد و ظاهرا همین است و نیز در همان کتاب از علی بن یقطین منقول است که بقلم نقش شده در خدمت ابو ابراهیم
پس داخل شد بآنحضرت علی پسر او پس حضرت فرمود که منست سید اولاد من و داده ام باو کتابهای خود را و کنیه خود را
الشیخ در ارشاد و اعلام الوری و غیبت طوسی روایت کلینی از داود رقی روایت کرده است که گفتم بابی ابراهیم
سوم زیاد و بزرگ شده است [illegible] دست مرا بگیر و مرا از آتش جهنم خلاص کن [illegible] بعد از تو [illegible]
خود ابوالحسن [illegible] صاحب شما بعد از منست و نیز در آنکتابها کلینی از محمد بن اسحق بن عمار روایت کرده که گفتم
بابی الحسن الاول آیا نمی نمائی مرا بآنکسیکه اخذ بکنم از او دین خود را پس فرمود این پسر من علی برستیکه گرفت
پدر من دست مرا و داخل کرد مرا بقبر رسول خدا و گفت ای پسر من برستیکه خدا جل و علا فرمود که انی جاعلک
خلیفة فی الارض و [illegible] لفظ [illegible] که برستیکه گردانیدیم ترا خلیفه روی زمین یا در [illegible] خدا
[illegible] وفا میکند و در همانکتاب است که کلینی از نعیم قابوس روایت کرده است که گفت ابوالحسن
یعنی موسی بن جعفر ع ابنی علی اکبر اولادی یعنی پسرم علی بزرگ اولاد منست و ابراهیم در نزد من و دوستترین اولاد
بسوی من [illegible] نظر میکند با من در جفر و نظر میکند در او [illegible] جفر جسم گویند که [illegible] باید [illegible]
[illegible] بعد [illegible] در سابق گذشت [illegible] شده در ارشاد و اعلام الوری و غیبت طوسی
محمد بن سنان و علی بن حکم [illegible] روایت کرده اند که گفته است [illegible] شد با [illegible] از اصحاب حضرت جعفر ع
و آنحضرت در حبس [illegible] که عهد من بسوی اکبر اولاد منست که چنین و چنان بکند و فلان چیز [illegible] تا ملاقات

نیز امین [illegible] [illegible]

کنم من ترا و با آنکه حکم نکرده باید خدا او را بحجیت و در آن کتابها باسناد خود از داود بن سلیمان [illegible] گفت که گفتم
بابی ابراهیم میترسم که حادثه رو دهد و ملاقات نکنم ترا خبر ده مرا از امام بعد از حضرت فرمود پسر من
یعنی ابا الحسن و نیز در آنکتابها از نصر بن قابوس روایت است که گفتم بابی ابراهیم ع برستیکه سوال کردم از پدر
تو که کیست خواهد بود بعد از تو از اولاد تو پس خبر داد مرا برستیکه تو ئی او پس چون وفات کرد ابو عبد الله رفتند مردم
[illegible] و قائل شدم من و اصحاب من بتو پس خبر ده مرا از کسیکه بعد از تو خواهد بود از اولاد تو پس فرمود فلان پسر من
و نیز در آنکتابها از داود رقی روایت کرده که گفت عرض کردم بحضرت ابی ابراهیم [illegible] پس بعضی از اعمال [illegible] گرفت و ترک
بعض دیگر بود [illegible] پس عرض کردم اصلحک الله بجهة چه ترک نمودی بعضی از اعمال [illegible] که صاحب این امر
تو خواهد گرفت و چون جزو وفات آنحضرت رسید فرستاد به نزد من ابوالحسن ع [illegible] رضا ع [illegible]
ان [illegible] پس دادم او را بحضرت رضا علیه السلام در رجال کشی [illegible] از ضحاک شیبانی
روایت کرده است در غیبت طوسی از حسن بن حسن در روایتی که او راست گفت گفتم بابی الحسن موسی ع
سئوال میکنم از تو فرمود سئوال کن از امام حضرت عرض کردم غیر از تو امامی نمیشناسم و نمیدانم که [illegible] اقتدا
فرمود امام پسرم علی است و عطا کرده ام باو کنیه خود را [illegible] سید خلاص کن مرا از آتش برستیکه
اباعبدالله یعنی جعفر صادق ع گفت که تو ئی قائم باین امر حضرت فرمود که هر کدام از ما قائم است بعد فرمود که
هیچ امامی نیست در ائمه الله مگر که او است قائم باین امر و چون گذشت از امامان آنکسیکه از جهت او
دولت حجة خدا است آنکه غایب میشود از انظار پس همه ما قائمیم [illegible] جمیع الخیر [illegible]
معامله میکردی باو بسوی پسرم علی ع دادم که [illegible] من با او این [illegible] بلکه خدا کرد به او [illegible]
خدا با دو داد در غیبت طوسی از [illegible] بکر روایت کرده است که گفت بودم در خدمت ابی ابراهیم ع [illegible] برستیکه جعفر ع
میگفت سعادت یافت [illegible] تا به بیند [illegible] خلف [illegible] پس اشاره نمود بحضرت [illegible] علی ع [illegible] فرمود

که تو خداوند خلف صالح از نفس من دانی ایضاً در کتاب غیبت طوسی از ... نقل میکند که گفت ...
بن سعد اعجب بتحقیق که مردم همه آنها میگویند که بطرف او کردهای خود آن را در از میکردند و جعفر پسر او پس که فردا
بمیرد یا پس فردا پس آیا خواهید ماند بی امام و ندانستم چه بگویم پس بحضرت جعفر صادق عرض کردم آنچه را
که او گفته بود پس فرمود هیهات هیهات ممتنع است که منقطع شود این حجت تا شب و روز هست پس هر
وقتیکه بمیرد او پس بگو باو که این موسی بن جعفر بزرگ میشود و از برای او زن خواهم گرفت و میزاید برای او
پسری و میشود خلف او ... در کتاب کافی ... روایت شده است در کتاب غیبت طوسی ... از آنحضرت
علیه السلام در حدیث طولانی است که ظاهر میشود صاحب اولاد است از صلب این ... فرزند بدست خود ... پس
میکند روی زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده است از ظلم و جور و صاف و خالص خواهد شد از برای او دنیا در رجال
کتاب یعقوب بن نوح ... روایت کرده است که گفت شنیدم از علی بن جعفر که میگفت بودم در نزد برادرم موسی بن
جعفر و بود ... در روی زمین ... پس ... ثابت ... داود از فرزندان
هست از پدر من پس ثابت بکند خدا ... تو را بر دین او پس گفتم ... این سید ... کی
دنیا را که ... پس فرمود ... است از ... و ... مقادیر ... است از
برای من به پدرم رسول خدا و با امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و بود این پیش از آنکه ببرد
... در رجال کشی از علی بن ابی حمزه که گفت گفتم بابا الحسن که آیا
خبر داد به خلف بعد از خود چه میگوئی تو هم خبر دهی ما را به او پس گرفت دست مرا و گفت ... پس فرزند ... خدا
گمراه کننده قوم ... از آنکه هدایت فرمود ایشان را تا آنکه بیان فرمود ... را با آنچه ... پس کار
و مراد آنحضرت علیه السلام ... گفتم ... کند خدا ... امام ... بعد از من ... پس محقق شد ... و ...
... بکند ... خواب ... بدن ... او

در تفسیر عیاشی

مراد ... گذشت ... را ... ضلالت و گمراهی

در رجال

در رجال کشی از نصر بن قابوس روایت نموده که گفت بودم در نزد ابا الحسن در منزل آنحضرت پس گرفت دست مرا و واقف کرد مرا
بر خانه ... پس ... در دست آنحضرت کتابی بود که نظر میکرد در او پس ... ایشان از ...
علی این پسر من است و ... پس گفتم آیا سید من این چه کتاب است که نظر میکنید در او ... هیچ نبی ... که نظر
نمیکند در او مگر پیغمبری یا وصی پیغمبر حسن بن موسی ... تا ... از کتاب بحار
و نیز در کتاب رجال کشی ... نقل نموده که گفت ... خدمت میکردم بابا الحسن ... از
پسر ابراهیم ... که گفت زمانیکه ... در او ابا الحسن گفتم ... آیا ... از ...
در او از ... گفت ... ابو الحسن ... بزرگ ... که ... است
اولاد ... در کتاب روضة الفضایل ابو الفضل شیبانی از داود بن ... نقل نموده است که گفت
داود که گفتم بابا ابراهیم ... بزرگ ... من پس ... پس ... فرمود بابا الحسن ... الرضا
و گفت ... صاحب ... مجلسی ... در باب ... کاظم ... و بعض
در باب وصیت آنحضرت علیه السلام گذشت

باب سیم از جلد دوازدهم بحار الانوار در بیان معجزات باهره و غرائب کارهای که از آنحضرت صلوات الله علیه بظهور رسید

در کتاب مناقب ... بن ... روایت ... گفت بودم ... که ... باب الرضا ... پس گفتم ...
... آنحضرت ... رسیده ... پس ... ابراهیم ... است
پس خبر داد ... حضرت ... پس ... و گفت ... ایشان ...
... در باب ... میگفتیم

در تفسیر عیاشی

در تفسیر عیاشی

اوست پس آنحضرت خندید و گفت که هر کسیکه مؤمن موفق است بگو یاد کند [illegible] مرا پس [illegible] حضرت [illegible]
کردم و رو به سلام نمودم و [illegible] خود نموده [illegible] پس زمانیکه پا نهادم [illegible] دست [illegible] دست من
و در [illegible] بود در کتاب کشف الغمه از دعبل [illegible] مثل این روایة کرده است و در رجال کشی محمد بن مسعود [illegible]
این روایة کرده است در عیون اخبار رضا از علی و او از پدر خود و او از عبد الله بن محمد هاشمی روایة کرده که گفت داخل شدم
بر مأمون روزی پس نشانید مرا و بیرون کرد هر کسی که در نزد او بود پس طعامی خواست و خوردیم و [illegible]
پس امر کرد که ستاره [illegible] از پس ستاره [illegible] پس زنده شد پس رو کرد به بعض کسانیکه در پس ستاره بود
پس گفت که ترا قسم میدهم [illegible] که هر آینه مرثیه بگوید برای من آنکسی که در طوس است پس شروع کرد آنکس بمرثیه و گفت
سقیا لطوس و من اضحی بها قطنا من عترة المصطفی ابقی لنا حزنا
[illegible] طوس [illegible] در طوس [illegible] مقیم [illegible] از عترة و آل مصطفی صلوات الله علیه [illegible]
از برای ما حزن و اندوه [illegible] پس گفت ای عبد الله ملامت میکنند مرا اهل بیت من و اهل بیت تو از اینکه
نصب کردم علی بن موسی علیه السلام [illegible] قسم [illegible] تعجب [illegible] از او آمدم نزد آنحضرت [illegible]
و گفتم فدای تو شوم پدران تو موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین علیهم السلام [illegible] علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت
و [illegible] و نزد تو است علم ایشان و تحقیق ظاهر شده است از برای من [illegible] حاجتی [illegible]
حاجت خود [illegible] کردم [illegible] که در پیش روی من [illegible] از [illegible] خود [illegible]
[illegible] چند مرتبه [illegible] پس [illegible] باین چیز [illegible]
انگیز پس آنحضرت [illegible] انگیز [illegible]
که [illegible] از برای [illegible]
و [illegible] که [illegible] پس [illegible] گفتم که [illegible]

معنی المؤمن موفق [illegible]

[illegible]

[illegible] از عترة مصطفی [illegible]

خداوند بر هر چیز قادر است پس زاید [illegible] پسر را بان قسمیکه حضرت وصف فرموده بود داد او را پس گفت آن
که حادثه کنند مرا بعضی [illegible] صدوق [illegible] در حدیث [illegible] بود که [illegible]
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و نیز در عیون [illegible] از [illegible] و او از پدر خود و او از [illegible] روایة
که گفت بودم در خدمت ابا الحسن رضا علیه السلام پس ذکر شد در نزد آنحضرت محمد بن جعفر پس آنحضرت فرمود
[illegible] قرار داده ام بر خود که سایه [illegible] و او سقف خانه [illegible] در یکجا جمع نشویم با او پس [illegible] گفتم
که این امر میکند ما را به نیکوئی و صله ارحام [illegible] از برای عم خود این را پس نظر کرد بسوی [illegible]
بر وصله که او [illegible] در حق من آنچه را [illegible]
مردم او را [illegible] داخل [illegible] قبول [illegible] کند قول او را [illegible]
در عیون شیخ صدوق [illegible] از سعد و او از یقطینی که گفت عبد الله بن طاهر [illegible] بجناب رضا علیه السلام [illegible]
کرد و در آن نوشته [illegible] جناب رضا علیه السلام
[illegible] پس [illegible] که کفایة کرده شدی از او [illegible]
[illegible] در عیون از محمد بن عبد الله [illegible] روایة کرده است بودم در نزد رضا علیه السلام
[illegible] پس آنحضرت آب [illegible]
که [illegible] پس خوردم [illegible] کتاب بصائر الدرجات [illegible] روایة کرده در عیون
از محمد بن [illegible] روایة است که گفت بودیم من و برادرم در نزد رضا علیه السلام پس آمد کسی خبر داد آنحضرت را
به بسته شدن چانه محمد بن جعفر پس جناب رضا علیه السلام براه افتاد و ما در خدمت آنحضرت بودیم تا آنکه رسید
به محمد بن جعفر در وقتیکه لحیه او را بسته بودند پس اسحق بن جعفر و پسران او و جماعتی از آل ابی طالب
گریه میکردند پس نشست ابو الحسن علیه السلام در نزد او و نظر فرمود بر روی او پس تبسم فرمود [illegible] اهل مجلس [illegible]

بعض [illegible]

بر آنحضرت عیب گرفتند گفتند این تبسم آنحضرت شماتت بغم خود است راوی گوید خارج شد آنحضرت که در مسجد نماز بگذارد
پس تعقیب کردیم آنحضرت که فدای تو شوم بسبب تبسم شما در آنحال شنیده‌ایم در حق تو از اینها چیزها که کراهت داریم شنیدن
آنرا پس فرمود ابو الحسن علیه السلام که تعجب من از گریه اسحق بود و او و الله زود تر از محمد خواهد مرد پس صحت یافت محمد
و مرد اسحق در کتاب عیون است مثل این در عیون از حسین بن علی حفصا که گفت خبر داد ما را بکر بن محمد بن جعفر
بیهوش شد پدرم نزد ما غشی شدید و عیادت کرد او را رضا علیه السلام و عمّم اسحق نشسته بود و او گریه و جزع میکرد
پس توجه فرمود بسوی من رضا علیه السلام و فرمود چه گریه آورده است عموی ترا پس عرض کردم به سبب پدرم از
آنچه می‌بینی تو پس ملتفت شد بطرف من و فرمود و گفت که غم مخور بدرستیکه زود است اسحق بمیرد پیش از آن بکر گوید که خوب شد
پدر من و مرد اسحق و در مناقب مسطور است این را روایت کرده در عیون از اسحق بن موسی روایت کرده
که گفت وقتیکه خارج شد عموی من محمد بن جعفر بمکه و دعوت میکرد بسوی خود و او را امیر المؤمنین خواندند و بیعت نمودند
داخل شد بر او رضا علیه السلام و بودم من با آنحضرت پس آنحضرت فرمود ای عمو تکذیب مکن پدر و برادر خود را بدرستیکه
این امر تمام نخواهد شد پس رضا علیه السلام بیرون رفت و بودم من با آنحضرت تا بمدینه پس نگذشت مگر زمانی اندک که جلودی با او ملاقات
نمود و او را شکست داد پس طلب امان نمود از او امان داد او را پس سیاه پوشید و بر منبر رفت پس خلع کرد
نفس خود را از امامت مؤمنین و گفت این امر مر مأمون راست و از برای من در او حقی نیست پس رفت بطرف
خراسان و در جرجان مرد در کتاب کشف الغمه مثل این روایت کرده و در اوست که در مرو مرد در عیون
اخبار رضا از معمر ابن خلاد روایت کرده است که گفت ... ابن صلت در مرو و ... در زمان فضل ابن سهل
به بعض ادوات خراسان پس گفت ... [illegible] ... نعم
پس سلام کنم بر او ... [illegible] ... که بپوشاند مرا از لباس او و ببخشد مرا از درهمی که بنام آن زده شده
پس داخل شدم بر رضا علیه السلام و ابتدا فرمود که ... [illegible] ... بیاید برد ما و بپوشد از لباس

خارج شد

دعائیکه

و دعا کنیم او را در روضه پس اذن دادم او را و چون داخل شد بر رضا علیه السلام و سلام کرد بر آنحضرت پس عطا نمود
آنحضرت باو ... از ... مقروض بودم آنحضرت و در کتاب مناقب از معمر مثل این را روایت کرده است در تفسیر عیاشی
و رجال کشی از ابن ابی خلف مثل این روایت شده در عیون اخبار رضا از حسین بن موسی بن جعفر
روایت که گفت بودیم در اطراف ابو الحسن رضا علیه السلام و بودیم جوانانی از بنی هاشم ناگاه گذشت بر ما جعفر بن
محمد علوی و بود رث الهیئه در نهایت کهنگی لباس پس نظر کردیم بعضی ما به بعض و خندیدیم از هیئت جعفر پس رضا علیه السلام
فرمود زود است به بینید او را بسیار مال و ... پس نگذشت مگر ماهی که والی مدینه شد و نیکو شد
حال او و میگذشت بر ما و بود با او خواجگان و حشم و این جعفر جعفر بن عمر بن حسن بن علی بن عمر بن
علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است در کتاب مناقب مثل این را روایت کرده و در عیون
از حسین بن بشار روایت نموده است که گفت که فرمود علیه السلام که عبد الله خواهد کشت محمد را پس گفتم
بآنحضرت که عبد الله بن هرون میکشد محمد بن هرون را فرمود بلی عبد الله که در خراسان است میکشد محمد
ابن زبیده را که در بغداد است پس کشت عبد الله محمد را و در کتاب مناقب مثل این روایت روایت کرده
و در ... که بود آنحضرت متمثل باین شعر ان الضغن بعد الضغن علیه ...
یفشو علیک ... در عیون از ابن ابی نجران و صفوان که گفته‌اند خبر داد ما را حسین بن قیاما
و بود از رؤسای ... پس سؤال کرد از ... او ... از جانب ... پس اذن حاصل
کردیم و چون پیش روی آنحضرت آمد عرض کرد ... امام ... فرمود ... که تو امام
نیستی راوی گوید که آنحضرت زمانی دست خود را بر زمین میزد در حالتیکه سرخود را بزیر انداخته بود پس بلند
کرد سر خود را ... که من امام نیستم گفت بلی ... روایت شده است از ابی عبد الله علیه السلام که
امام با اولاد ... و تو ... سن رسیده‌ای و از او اولادی نیست راوی گوید که آنحضرت ...

بعض ... در ... میکند ...
بیرون ... مردمان ...

کم بالباس کهنه بود

در تفسیر عیاشی

چون در حدیث لفظ ...
... فرمود ...

از دفعه اولی

بریزد جنت پس بدن خیر خود کرد و فرمود شاد میکنم خداوند ترا که خواهد گذشت شبانه و روزی چند مرا [illegible]
روزی خواهد کرد خداوند بمن و [illegible] عبد الرحمن بن ابی نجران گوید که شنیدم ما همگان از [illegible] ان
فرموده بودند پس [illegible] خداوند با او و ابو جعفر [illegible] گذشت از [illegible] دیدیم حسین بن قیاما [illegible] در طواف
پس نظر کرد باو ابو الحسن اول فرمود چه میشود ترا خدا از [illegible] بگذارد و [illegible] آنحضرت [illegible] بود
در عیون از موسی بن مهران روایت کرده است که گفت دیدم جناب امام علیه السلام را که نظر میکرد بهرثمه در مدینه پس فرمود که گویا
میبینم هرثمه را [illegible] بسوی خراسان [illegible] و گردن او زده [illegible] پس چنان شد که امام علیه السلام از او خبر داده بود
مناقب ابن شهر آشوب روایت کرده است در کتاب کشف الغمه [illegible] بهمین قسم روایت شده و در کتاب [illegible] کم برده
هرثمه [illegible] در عیون از ابی حبیب نباجی روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در
منباج تشریف آورده و نزول فرموده در مسجدی که حاجیان هر ساله در آنجا نزول میکردند و گویا آنکه رفتم بنزد آنحضرت — نباج اسم جایست
و سلام کردم بر آنحضرت و ایستادم در مقابل او و دیدم در نزد او طبقی از برگ نخل مدینه که در او بود خرمای صیحانی و گویا آنحضرت
یک قبضه از آن خرما بمن مرحمت فرمودند پس شمردم آن خرماها را پس هجده خرما بود تاویل کردم خواب را که بعد از هجده
سال عمر خواهم کرد و چون بیست روز گذشت بودم در زمینی [illegible] تعمیر میشد و کسی آمد [illegible] تشریف آورد
ابو الحسن الرضا از مدینه و نزول کرد [illegible] باز مسجد [illegible] اخبار کرد و دیدم مردمان [illegible] سلام
میکردند پس رفتم بطرف او و او نشسته بود در موضعی که در خواب دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن موضع
نشسته بودند پس سلام کردم و رد سلام فرمود و او را بنزد [illegible] خرما [illegible] از آن [illegible] مرحمت فرمود پس
شمردم [illegible] و شماره آنها برابر با شماره بود که حضرت ختمی مآب مرحمت کرده بودند پس عرض کردم یا ابن
رسول الله زیاده تر مرحمت کن فرمود اگر زیاده تر پیغمبر مرحمت میکرد ما هم زیاده میکردیم در کتاب اعلام الوری
و در غایه روایه کرده از ابی عبد الله [illegible] حافظ و او از محمد بن عیسی و او از ابی حبیب نباجی و ذکر کرده مثل این روایت

در عیون از محمد بن ابراهیم و او از ریان بن صلت روایت کرده است که گفت اراده کردم که بعراق
بروم و عزم کردم وداع رضا علیه السلام و در نفس خود گفتم چون آنحضرت را وداع نمایم پیراهنی از پوشش آنحضرت که کفن من
بشود و درهمی چند از مال آنحضرت بجهت دختران خود انگشتر بسازم از آنحضرت خواهم خواست پس چون وداع کردم آنحضرت مشغول
گریه [illegible] فراق آنحضرت [illegible] سؤال آنچه در نفس خود — بآنحضرت
بود و چون از خدمت آنحضرت بیرون رفتم صدا کرد مرا و فرمود برگرد چون برگشتم فرمود که آیا دوست
نمیداری بتو بدهم پیراهنی از پوشش خود که کفن تو بشود وقتی که اجل تو رسیده باشد و آیا دوست نمیداری که
بدهم بتو درهمی چند که از برای دختران خود انگشتر بسازی عرض کردم که ای آقای من بود در نفس من که آنچه خواستی
بگیرم از شما و حزن و غم فراق شما مانع گردید از سؤال پس بلند فرمود [illegible] و ساده خود را [illegible] و بیرون آورد پیراهنی و داد بمن
و [illegible] جانب مصلی خود را بیرون آورد [illegible] مرحمت نمود و چون شمردم سی درهم بود و نیز در عیون [illegible] روایت کرده
گوید که بودم شاک [illegible] شک کنند در امامت ابی الحسن الرضا پس نوشتم [illegible] کتابی و سؤال کردم [illegible] از
آنحضرت [illegible] و بعضی اظهار کنند بعضی مخفی کنند [illegible] در قلب [illegible] که سؤال کنم از آنحضرت در وقت تحریر
از سه آیه که اعتقاد کرده بودم با دل خود پس جواب آن نامه رسید [illegible] که
خداوند ما و تو را [illegible] آنچه اراده آن [illegible] پس بسیار [illegible] مشکلات داخل شدن [illegible]
اینها بسیار تنگ و سخت گرفته اند [illegible] پس قادر [illegible] بود [illegible] و آنرا نزد خود [illegible] که
نوشته بودند جواب آنچه را که اراده کرده بودم سؤال از آن آیات بود که در کتب [illegible] بود [illegible]
نکرده بودم با آنحضرت از آن آیات چیزی را [illegible] و چون نوشته حضرت [illegible]
در آنها جواب [illegible] در کتاب مناقب [illegible] بزنطی مثل روایت [illegible]
[illegible] و نیز در عیون اخبار رضا علیه السلام از بزنطی روایت کرده است که گفت [illegible] رضا علیه السلام برای من جاری

و سوار شدم من او را و بخدمت آنحضرت آمدم و ماندم شب را در خدمت آنحضرت تا اینکه گذشت از شب
آنچه خدا خواست پس چون اراده کرد آنحضرت که بخوابد فرمود بمن نمی بینم قادر باشی بر رجوع بمدینه را
عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود که امشب را در نزد ما بخواب و صبح کن ببرکت خداوند عز و جل عرض کردم
چنین میکنم فدای تو شوم پس فرمود بکنیز خود را ای کنیز بینداز رخت خواب مرا از برای این و بیند
کن لحاف مرا که در آن میخوابم و بگذار زیر سر او محمد گفت پس گفتم من در نفس خود که رسیده است کسی
بآنچه رسیدم من در این شب بدرستیکه گردانید خداوند از برای من از منزلت در نزد خود و عطا فرمود
بمن از فخر آنچه را که عطا نکرده است باحدی از اصحاب ما پس فرستاد بسوی من حمار خود و سوار شدم من
او را و فرش کرد برای من فراش خود را و خوابیدم در لحاف او و گذاشت متکای برای من
آنحضرت و بمثل آنکه وصف نمایم اینرا از برای احدی از اصحاب خود و آنحضرت با من نشسته بودند
و من در نفس خود تحدیث میکردم اینها را پس فرمود ای احمد امیر المؤمنین ع زید بن صوحان
در مرض او و عیادت فرمود او را پس فخر کرد زید بر مردم باین پس نیز در نفس تو بخود و ذلیل کن نفس
خود را برای خداوند عز و جل و تکبر داد بر بعضی نفس خود باشد و نیز در عیون از علی بن بشار روایت کرده است
و گفت که داخل شدم بر رضا ع بعد از وفات پدر او و شروع کردم در استفهام بعضی از چیزها که تکلم کرده
بعد با من با او پس فرمود بمن چنین است ای اسحاق عرض کردم فدایت شوم و الله ملقب شدم من باین
در کودکی و بودم من در مکتب پس آنحضرت تبسم بروی من فرمود در عیون از محمد بن حفص
روایت است که خبر داد بمن غلامی که بود عبد صالح ابو الحسن موسی بن جعفر ع بودیم من و جماعتی
با رضا ع در مغازه مراد باید یا کسی که بد گمان ... پس رسید بما و دواب ما عطش شدیدی تا آنکه ترسیدیم
بر نفسهای خود پس فرمود رضا ع بروید بموضع چنین و چنان و وصف فرمود از برای ما آن موضع را

که در آن

که در آن موضع آب خواهید یافت پس رفتیم بآن موضع رسیدیم بآب و سیراب کردیم دواب خود را و کسانی را
که با ما بودند از قافله پس کوچ کردیم از آن مقام و امر فرمود امام ع که از برای طلب چشمه و آنچه طلب نمودیم نرسیدیم
مگر به پشکل شتر و نیافتیم از برای چشمه اثری پس ذکر کردیم اینرا بمردی از اولاد قنبر که گمان او این بود
که صد و بیست سال رسیده است عمر او پس خبر داد بمن قنبری این حدیث را بهمین قسم و گفت در کتاب
عیون است که از ابن ابی کثیر روایت کرده که گفت چون موسی بن جعفر ع وفات یافت توقف
کردند مردمان در امر او پس حج کردم در آن سال پس ملاقات کردم جناب رضا ع و مخفی داشتم در
قلب خود امری و گفتم أبشراً منّا واحداً نتّبعه پس مرور کرد رضا ع مثل برق جستن بر من
و گفت منم والله آن بشر آنچنانیکه واجب است بر تو متابعت کنی مرا پس عرض کردم که معذرت
میخواهم از خدا و از تو پس آنحضرت فرمود که از برای تو بخشیده شد ... در عیون ایضا از ابو محمد
غفار روایت کرده که ملازم شده بود دین گرانی پس در نفس خود گفتم که نیست از برای ادای این
دین غیر از سید و آقا و مولای من ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع و صبح کردم در منزل آنحضرت
آمدم و اذن خواستم پس اذن داد مرا و چون داخل شدم پس از آنکه من اظهار دارم فرمود یا ابا محمد
دانستیم حاجت تو را و بر ما است ادای دین تو و چون شب شد طعام بجهت افطار آوردند پس
خوردیم ما و چون از خوردن فارغ شدیم فرمود یا ابا محمد میخوابی یا میروی عرض کردم ای آقای من اگر
روا کنی حاجت مرا رفتن اولی است ... پس دراز کرد آنحضرت از زیر فرش قبضه ای را و دفع کرد
بمن و خارج شدم پس نزدیک شدم بچراغ پس دیدم آنها را زر سرخ و زرد اول دیناری که بدستم
رسید و ضرب او را من دیدم این بود که ای ابا محمد دنانیر پنجاه عدد است بیست و شش از آنها
از برای ادای دین تو و بیست و چهار نفقه عیال تو است و چون صبح کردم آنچه دنانیر را گفتم یافتم

آن دیناری که در آن این نقش بود و آن دینارها کمتر از پنجاه نبود و در کتاب خرایج از محمد بن عبدالرحمن
مثل این روایت را روایت نموده است و در عیون از عمرو بن بزیع روایت نموده است که گفت بود در نزد
من دو کنیز حامله پس نوشتم به رضا ع و سوال کردم از آنحضرت آنکه چه خواهد بود از حمل آنها و آنکه بکند دعا که خدا
حمل آنها را پسر عطا کند بمن این نعمت را پس نوشت آنحضرت که انشاء الله خواهم کرد پس دیگر کاغذ
دیگر کریم نوشتم آن این نقد بسم الله الرحمن الرحیم عافانا الله وایاک باحسن عافیة فی الدنیا
والاخرة برحمته یعنی خداوند برحمت خود سالم بدارد و معاف نماید ما و ترا به نیکوترین عافیت
در دنیا و آخرت الامور بید الله عز وجل یمضی فیها مقادیره علی ما یحب کارها بدست
خداوند عز وجل است که جاری میفرماید در آنکارها مقادیر خود را بر تقدیر خود بانچه میخواهد تولد
لک غلام وجاریة ان شاء الله فسم الغلام محمدا والجاریة فاطمة علی برکة
الله عز وجل ترجمه‌اش اینست که زائیده خواهد شد از برای تو پسر و دختر انشاء الله پس از خدا
بخواه پس نام پسر محمد و نام دختر را فاطمه بگذار به برکة خداوند بزرگ و جلیل گفت پس متولد
شد از برای من پسر و دختری بان قسم که فرموده بود رضا علیه السلام در کتاب نجوم [illegible]
از عمر بن بزیع روایت نموده است و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از ابن فضال روایت کرده است
که گفت گفت از برای ما عبدالله ابن مغیره که بودم من واقفی و حج کردم من پس زمانی که بیرون کردم
مکة خلجانی کرد در قلب من چیزی پس چسبیدم بملتزم پس گفتم بار پروردگارا بتحقیق که میدانی تو
حاجت مرا و اراده مرا پس ارشاد کن مرا به بهترین دینها پس افتاد در قلب من اینکه بیایم بحضرت
رضا ع پس آمدم من بمدینه پس ایستادم در در امام رضا ع پس گفتم بغلام که بگو با آنحضرت یک
مردی از اهل عراق در در ایستاده است پس شنیدم من صدای آنحضرت را که آنحضرت فرمود

که داخل

که داخل شو ای عبدالله بن مغیره پس داخل شدم چون نظر کرد بمن فرمود بتحقیق که اجابت کرد خداوند دعوت ترا و هدایت
کرد ترا بدین خود پس گفتم من شهادت میدهم که توئی حجت خدا و امین بر خلق خدا و در کتاب خرایج ابن فضال از
ابن مغیره مثل این را روایت نموده است و در کتاب کشف الغمه از دلائل حمیری از ابن مغیره مثل او مرویست و در کتاب
خرایج نیز از ابن فضال مثل آن روایت شده و در کتاب عیون از وشاء روایت کرده است که گفت سوال کرد
از من عباس بن جعفر ابن محمد ابن اشعث اینکه سوال کنم از جناب رضا علیه السلام که پاره کند کتابهای او را وقتیکه میخواند
بکتابها بدست دیگری نیفتد و شاکر [illegible] پس ابتدا کرد بمن بکتابی پیش از آنکه سوال کنم از آنحضرت پاره کردن
کتابهای او را در آنکتاب و فرموده بود بصاحب خود که من هر وقتیکه کتابهای او که بمن نوشته بود خوانده‌ام پاره
کرده‌ام آنها را و در کتاب کشف الغمه از دلائل حمیری از وشاء مثل او مرویست و در کتاب عیون از ابن خطاب روایت
نموده است که گفت اراده کردم در نفس خود وقتیکه داخل شوم بر ابوالحسن که سوال کنم از آنحضرت سن او را چون
نشستم در پیش روی او شروع کرد نظر کردن بسوی من و تفرس نمودن در روی من پس فرمود که چند سال
از سال تو گذشته عرض کردم فدای تو شوم چنین و چنان پس فرمود که من بزرگترم از تو که گذشته است از من
سن چهل و دو سال پس گفتم فدای تو شوم و بتحقیق اراده داشتم که سوال کنم از شما از این حضرت فرمود خبر دادم
ترا و در کتاب عیون از ریان روایت نقل است که گفت داخل شدم بر ابوالحسن الرضا علیه السلام و اراده داشتم
که سوال کنم از آنحضرت [illegible] پس آنحضرت دست مرا گرفت و بر سینه مبارک خود گذاشت
پیش از آنکه اراده خود را عرض نمایم فرمود ای محمد ابن آدم [illegible] علیه السلام خبر داد بمن اراده مرا
پیش از آنکه سوال کنم از او و در کتاب کشف الغمه از دلائل حمیری از ریان مثل آن مرویست
و در عیون از نوفلی روایت کرده است که گفت شنیدم از [illegible] میگفت داخل شدم بر ابوالحسن الرضا علیه السلام
و اراده داشتم که سوال کنم از آنحضرت عوذه از جهت صداع که بود در سر من و اینکه ببخشد مرا دو ثوب از لباس

خوشی اکه احرام ببندم در آنجا و چون داخل شدم سوال کردم از مسائل چندی و جواب داد مرا و فراموش
کردم حاجت خود را و چون بازگشتم که بیرون روم و اراده کردم وداع آنحضرت را فرمود بنشین پس نشستم در پیش
روی او پس گذاشت دست خود را بر سر من و توجیه فرمود آنحضرت بمن پس آن حاجتی طلب فرمود از لباسهای خود
دو لباس پس رد فرمود بسوی من آن را و فرمود بمن احرام ببند در آن لباس و گفت عباسی طلب کردم در مکه دو لباس
سعیدی که هدیه ببرم او را و سوا از برای پسر خود پس نیافتم آن را در مکه از آن لباس چیزی در آن طریق که اراده
کرده بودم پس معطل کردم و مراجعت کردم به مدینه و داخل شدم بر ابی الحسن علیه السلام و در وقتیکه وداع کردم آنحضرت را
و اراده کردم خارج بشوم خواست آنحضرت دو لباس سعیدی بر عمل شیخ بود و آنچنان لباسیکه بودم من طلب او ام [illegible]
پس رد کرد آنحضرت آن لباس را بسوی من در کتاب خرایج یقطینی نیز این را روایت کرده و در کتاب کشف الغمه
از دلایل حمیری از عباسی روایت کرده که گفت طلب کردم در مکه دو [illegible] ذکر کرده است نیز این روایت را در کتاب عیون
از حسین بن موسی گفت خارج شدم در خدمت ابی الحسن رضا علیه السلام بسوی بعض املاک آنحضرت روزی ابر
نبود در هوا پس در وقتیکه بصحرا رفتیم آنحضرت فرمود آیا همراه خود آورده اید [illegible] باران را گفتیم کسی را باز چگونه
باور حاجت کردیم نه ما را حاجت به باران است و نیست در هوا ابری و نه ترسیم از باران پس آنحضرت فرمود
لیکن من برداشتم باران [illegible] که زود است که باران [illegible] بزند راوی گوید که نرفتیم ما مگر اندکی تا آنکه بلند شد ابری و بارید
بر ما تا آنکه در نفس خود ترسیدیم و باقی نماند از ما هیچ کس مگر آنکه تر شد در کتاب خرایج از حسین بن موسی
نیز این روایت را روایت کرده است در کتاب کشف الغمه از دلایل حمیری از حسن بن موسی نیز [illegible] در عیون
از موسی بن مهران روایت کرده است که نوشتم به رضا علیه السلام و سوال کردم از آنحضرت که دعوت فرماید به پسری
از برای من پس نوشت امام علیه السلام بسوی من که عطا فرماید خداوند جل عظمته ترا پسری صالح پس مرد او را
پسری عطا کرد خداوند عالم باو پسری صالح در عیون از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت [illegible] نازل شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس سعید بن عروة [illegible] در پهلوی پای من پس داخل شدم بر رضا علیه السلام در مدینه پس فرمود
آنحضرت چه میشود مرا که می بینم ترا اظهار درد کننده عرض کردم چون سعیدم بمطلبی که سعید بن
عروة مدتی در پهلوی پای من پس اشاره فرمود آنحضرت بآنچه در طرف پهلو در زیر بغل من بود و تکلم فرمود بکلامی
و ضم فرمود بر آن و فرمود امام علیه السلام ترا باکی نیست از این و نظر فرمود بآنچه در پای من بود پس فرمود که فرمود
ابوجعفر علیه السلام هر آنکسیکه [illegible] بشود از شیعیان ما [illegible] پس صبر کند می نویسد خداوند عز و جل از برای او مثل اجر هزار شهید و
پس گفتم به نفس خود [illegible] صحت من طلب از برای پای خود ابدا [illegible] که همیشه همان طور بود [illegible]
در عیون از ابوالحسن بن راشد روایت میکند که گفت از جهة من آمد بارها پس آمد رسول رضا علیه السلام پیش
از آنکه نظر کنم من در نوشتها و [illegible] بنویسم [illegible] بآنحضرت و گفت بمن رسول رضا [illegible] جناب امام رضا
مرا فرموده که بنویس بسوی من دفتری و [illegible] در منزل من دفتر نبود پس گفتم من که طلب میکنم چیزی
که [illegible] تصدیق [illegible] و هیچ کس نیافتم و واقع شد هیچ چیزی و چون رسول رضا برگشت گفتم هر جای
خود بنشین و باز کردم بعض بارها را پس دیدم دفتر را که عالم نبودم باو مگر آنکه می دانستم که آنحضرت طلب کرده
حق را پس فرستادم بسوی آنحضرت آن دفتر را در عیون از پسر محمد مصری روایت میکند که امام ابوالحسن رضا علیه السلام
پس نوشتم بسوی او و سوال کردم از آنحضرت اذن خروج بمصر را که تجارت کنم بسوی مصر پس نوشت بسوی من
باش [illegible] خدا [illegible] پس ماندم دو سال چون سال سیم آمد باز نوشتم بآنحضرت و طلب اذن نمودم پس نوشت بمن که
خارج شو که مبارکست صنع خدا از برای تو پس [illegible] امر تغییر [illegible] که خارج شدم و سعید بن [illegible] زیاد
واقع شد در بغداد هرج پس سالم ماندم از آن فتنه در عیون [illegible] از عبد الله بن [illegible]
روایت میکند که گفت تفتیش میکرد از برای من اولادی و [illegible] کرد از برای من [illegible] اولاد
پس حج کردم و داخل شدم بر ابی الحسن رضا علیه السلام و خارج شد آنحضرت بسوی من در حالتیکه انگشتانم

پیچیده بود برنگ گل سرخ پس بآنحضرت سلام کردم و دست مبارک او را بوسیدم و سؤال کردم از مسائل چندی پس ملاقات
کردم بآنحضرت بعد از اینها و در آنجا رسیده بود بعضی از [illegible] پس [illegible] چشم خود [illegible] و دعا [illegible]
و گفت امیدوارم آنکه برحق تو [illegible] باشد و زایید [illegible] و [illegible] از آنها در ایام [illegible]
خود بدرستیکه خدای تعالی وقتیکه اراده حاجت [illegible] دعا میکند او است [illegible] رفتم از حج بمنزل خود پس دیدم
او حمیده را که دختر خاله [illegible] بود حامله است و او از اولاد [illegible] شد از من پس نامیدیم او را ابراهیم و بعد از آن هم حامله شد و
پسری زایید که اسم او محمد گذاشتم و کنیه او ابوالحسن کردم پس تعیش کرد ابراهیم سی سال و چندی و ابوالحسن تعیش کرد
بیست و چهار سال پس [illegible] و علیل شدند در ختم من [illegible] و [illegible] کردم [illegible] مانند بود ابراهیم و
[illegible] در اول ماه و ابوالحسن در آخر ماه و [illegible] بعد از [illegible] در وفات [illegible] از او تعیش [illegible]
برای او اولاد [illegible] در عیون اخبار رضا علیه السلام است که محمد [illegible] بعد از رضا علیه السلام روایت کرده که
انحضرت نظر کرد [illegible] و فرمود باد که [illegible] خدا وصیه [illegible] اراده [illegible] پس [illegible] را [illegible]
پس [illegible] حضرت فرموده بود [illegible] روز وفات [illegible] در عیون اخبار رضا علیه السلام از [illegible] روایت کرده است که
[illegible] با رضا علیه السلام در منی پس گذشت یحیی بن خالد [illegible] پس آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] که [illegible] این سال [illegible] چه خواهد گذشت [illegible] و تعجب [illegible] هارون [illegible]
بعضی آنحضرت [illegible] خود [illegible] بیند [illegible] فرمود [illegible] تعجب [illegible] آنکه [illegible] هارون [illegible]
خواهیم بود [illegible] معنی حدیث [illegible] هارون [illegible] از [illegible]
روایت کرده است در کتاب [illegible] روایت [illegible] در عیون اخبار رضا [illegible] شیخ صدوق علیه الرحمه
از [illegible] بوسایط از [illegible] روایت کرده است که گفت نوشته بودم مسائل زیاد چند [illegible] از آنکه قطع
بامامت [illegible] رضا علیه السلام کنم و جمع کرده بودم آن نوشته ها را در کتابی که از آبای بزرگوار او علیهم السلام روایات

ودیگر روایه بود [illegible] که [illegible] در [illegible] آنحضرت [illegible] پس [illegible] کتاب را که [illegible]
[illegible] بمنزل آنحضرت رفتم [illegible] خلوت شود تا آن کتاب را بآنحضرت دهم پس در گوشه از مجلس نشستم [illegible]
[illegible] و جماعتی نشسته [illegible] داخل این [illegible] از اندرون خانه بیرون آمده و در دست او کتابی بود پس
[illegible] کدام یک [illegible] پسر دختر [illegible] پس [illegible] گفتم [illegible]
چه چیز است [illegible] و گفت [illegible] این کتاب را که مأمورم [illegible] این کتاب [illegible] پس گرفتم آن کتاب را [illegible]
[illegible] پس خواندم [illegible] آن کاغذ [illegible] بود [illegible] جواب [illegible] مسائل [illegible] پس قطع کردم بامامت آنحضرت
و ترک [illegible] را از عیون اخبار [illegible] روایت [illegible] که [illegible] سوی حضرت [illegible] بود [illegible]
که [illegible] نوشته بود [illegible] سوی حضرت [illegible] از [illegible] خود [illegible] از لباس [illegible]
پس [illegible] آنحضرت و گفتم [illegible] رسول که این صفه لباسی [illegible] و این طور از لباس [illegible]
پس برگردانید رسول را بسوی من که [illegible] او [illegible] برگردانم و گفتم که [illegible]
[illegible] از لباس پس برگردانید آنحضرت رسول را بسوی من که [illegible] بدرستیکه [illegible] و [illegible]
بن [illegible] و در [illegible] لباسی [illegible] بود که [illegible] بود [illegible] فرموده [illegible] او را
پس [illegible] آنچه [illegible] لباس [illegible] در زیر [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible] کتاب
کشف الغمه از [illegible] روایت کرده است در عیون اخبار رضا از [illegible] روایت کرده است که [illegible]
در خدمت [illegible] رضا علیه السلام پس داخل شد [illegible] حسین بن خالد [illegible] و گفت [illegible] بدرستیکه [illegible] اراده
[illegible] خارج [illegible] پس آنحضرت فرمود که [illegible] پس [illegible] ان [illegible]
بر آن [illegible] حسین بن خالد [illegible] حضرت [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در کتاب قرب الاسناد [illegible] از [illegible] روایت کرده است که گفت [illegible] رضا علیه السلام [illegible]

به از هر جهت جز آنکه در ما صرفه که حادث میشود تا بچهار ماه یک مثل روی تمامت حادث شده پس شد از او
محمد بن ابراهیم داماد اهل بغداد و قتل اصحاب ابی الخیر نیک رفتار راوی گوید خبر داد ابراهیم بن ابی [illegible] که گفت
ابو الحسن که دیدم در خواب که گفته شد بمن که از برای تو اولادی خواهد شد تا نگذرد سی از چهل و چون از چهل
گذشتی خواهد شد از برای تو اولاد از زنگ رنگ او جاریه قیمت او کم و محمد بن ابراهیم اشاره بجاریه [illegible]
دامنیست و خلع همین شد خلافت و کشتن محمد بن ابراهیم این علب فرزند او را از اصحاب ابی لیلی بود [illegible] از اصحاب
معروف است و در اول او علیه [illegible] در کتاب بصائر الدرجات احمد بن محمد از ابی نصر روایت کرده است که استقبال کردم حضرت را
در قادسیه و سلام کردم بر آنحضرت پس فرمود آنحضرت که کرایه حجره را که از برای من گرفته بودند در بیرون دکان که [illegible] باز شود
و در دیگر بتاریخ [illegible] تا آنکه محفوظ تر خواهد بود از برای تو راوی گوید که فرستاد بسوی من [illegible] را
با قرآنی و بود که می آمد رسول آنحضرت بچیزی که بهم نیست آنحضرت پس [illegible] او را چون تنها شدم
پس باز کردم مصحف را تا آنکه قرائت کنم در او و باز کردم و نظر کردم بسوره لم یکن دیدم در سوره کلمات هما
[illegible] ضعاف زیاده تر از آنچه در دست است اضعاف او را [illegible] نخواستم اقدام کنم بر قرائت آنجا
ندانستم چیزی را کاغذ و دوات آوردم و اراده کردم بنویسم آنها را تا آنکه سؤال کنم از آنها پیش از آنکه بنویسم
از آنها چیزی را که رسول آنحضرت آمد و با او بود مندیل و خیاطه و مهر آنحضرت پس گفت مولای من امر
میکند ترا آنکه بگذاری قرآن را در این جامه و مهر کنی او را و بفرستی او را بسوی آنحضرت [illegible] راوی
گوید که کردم آنچه را مامور شدم در کتاب بصائر الدرجات از سلیمان بن جعفر جعفری گفت بودم در نزد
ابی الحسن الرضا علیه السلام در صحرا و در باب الحائط که متصرف بود بصحرا و سفره نهاد در پیش روی ما بود
پس بلند کرد سر مبارک خود را و دید مرغی را که بسرعت می آمد پس برخاست دست خود را از طعام [illegible] آنقدر
که آمد آنجا در عرض کرد البشری یعنی بشارت باد ترا که مرد زهیری پس ناله طویل چشمهای مبارک خود را بر زمین

مندیل [illegible] که در او
چیزی را ببندند [illegible]
و بقچه و غیر اینها

احت

و رحت و تغیر گونه رنگ آنحضرت و زرد شد روی مبارک آنحضرت پس برداشت سر خود را و گفت که میدانم [illegible] که ترغیب شده است [illegible]
بمعصیت و ارتکاب ذنوب آدمیت و این آیه تلاوت فرمود مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا پس از آنکه
دست خود شو و غذا میل فرمودند گذشت یکی از خدمتکاران بوستان آنحضرت آمد و عرض کرد حلقه فلان زنبوری
مرد گفت چه بوده است سبب مرگ او گفت افتاد در شراب خرما در شب و غرق شده است در شراب و این کنایه از
اکثار در شراب است در بصائر الدرجات از محمد بن فضیل صیرفی روایت کرده که گفت داخل شدم بر ابی الحسن الرضا
پس سؤال کردم از آنحضرت از چیزها و اراده کردم آنکه سؤال کنم از آنحضرت از سلاح پیغمبر خدا [illegible] و فراموش کردم
او را پس خارج شدم و داخل شدم بر ابی الحسین بن بشیر [illegible] آمد غلام آنحضرت و در نزد او بود رقعه و در آن رقعه
نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم من بمنزله پدر خود هستم و وارث اویم و در نزد منست آنچیزها که در نزد پدرم بود
در کتاب خرایج محمد بن فضیل [illegible] روایت کرده است در کتاب بصائر الدرجات از احمد بن عمر حلال [illegible]
گفت شنیدم از اخرس [illegible] ~~[illegible]~~
جا قوی خریدم پس [illegible] دیدم و در نفس خود گفتم که هر وقت از مسجد بیرون بیاید او را خواهم کشت و در آنجا
ایستاده بودم ناگاه دیدم که از آنجا آمد رقعه از ابی الحسن علیه السلام و در او بود بسم الله الرحمن الرحیم بحق [illegible] ترا
که کف کنی از اخرس او را [illegible] بدرستیکه خدا [illegible] دشمن [illegible] کفایت کننده او [illegible]
در خرایج و بصائر الدرجات از ابراهیم بن موسی روایت کرده که گفت الحاح و اصرار کردم بر ابی الحسن الرضا
در چیزی که طلب میکردم از آنحضرت و آنحضرت وعده میداد مرا پس بیرون آمد روزی که استقبال کند والی مدینه
و در خدمت آنحضرت بودم پس آنحضرت آمد بنزدیکی قصر فلان و در موضع درختان [illegible] نشستند
منهم با آنحضرت نشستم و ما را [illegible] پس عرض کردم فدایت شوم عید آمد و [illegible] و درهمی از
درهم را پس آنحضرت [illegible] حک کرد [illegible]

سلاح

رضا علیه السلام [illegible]
و در جمع [illegible] آنحضرت
رسانیده ام [illegible]
شدم

٢١

وعن داود … از غلات … که با بن … بود و خبر را دیدی که چنان … ابن شاذان … از کلمه
بود یا از محمد بن عیسی مثل این روایت را روایت کرده است در کتاب غیبة طوسی از احمد بن نصر وارد از آن مردی که
واقفی مذهب بود … و … اما متفق بود روایت کرده است که گفت کتابتی با نحضرت نوشتم و در قلب و ضمیر خود
داشتم که هر وقت خدمت آنحضرت برسم سؤال کنم از سه مسئله از قرآن و اما اینجا اول افانت تسمع الصم او تهدی
العمی … و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام سیم انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء احمد گوید آنحضرت جواب کاغذ و کتابت مرا نوشتند و در آخر آن این آیات را
مرقوم داشته بودند که در نفس خود خیال سؤال آنها را نموده بودم و در کتابت خود از آنها ذکر نکرده بودم و چون جواب
کتابت من بمن رسید فراموش کرده بودم آنچه را در ضمیر داشتم و گفتم اینها چه مدخلیت در جواب من دارند پس متذکر
شدم که اینها آن چیزهایی است که در ضمیر من بود و آنحضرت … از مافی الضمیر من خبر نموده … گوید که
بتحقیق دانستی جواب را از این آیات … و موقوف … ذکر صلوات الله علیهم است و کسی که
بخواهد تفسیر کند آنها را و دفع ایرادات … مراد از آنها بقواعد عقلیه باید بطوریکه هر کس او را بفهمد
متعسر و یا متعذر است … در کتاب خرایج … روایت
کرده است و نیز در … انکتاب از ابی هاشم … روایت کرده است که بودم در مجلس رضا
پس تشنه شدم تشنگی شدیدی و مهابت آنحضرت مانع از خواستن من آب شد در آن مجلس پس آنحضرت
آب خواست و جرعه تناول فرمود و گفت ای ابا هاشم از این آب بخور … سرد است … پس از آن آب
خوردم و دوباره تشنه شدم پس نظر فرمود بجانب من و گفت … شربت از آب سویق … فرمود …
سویق … و بعد … شکر … بیاشام … ای ابا هاشم عطش
قطع میکند و باز ذکر کتاب خرایج … روایت میکند که بودم … توقف کننده … در …

ابی جعفر

ابن جعفر علیهما السلام … از آنحضرت اما … میدانستم … بودم در … خدمت آنحضرت نوشتم و سؤال
کردم از مسائل چند و چیزی را … فراموش کردم نوشتن … پس جواب … از همه آنها آمد … از آنچه فراموش
کرده بودم پس آنحضرت فرموده فراموش کرده مسئله … که … در نزد تو … پس بیان کردم و امامت آنحضرت را دانستم و عرض
کردم یا ابن رسول الله میدانم که … حضرت … درختی … است …
خدمت … اعادل … گوید … سال … روز … بیرون رفتم و با آنحضرت …
… آنحضرت نشستند و از علوم … نوشتند … سؤال کنم و جواب … از آنچه … نمود
میکردم … بسیار … پس فرمود غلام … رخت خوابها بیاور … احمد بن …
پس … نیست در دنیا کسی که بهتر … از … امام … فرستد و بیاید و با من …
… یا ابن الاکرام و آنحضرت … فرمود … که … نشستند و فرمود ای احمد …
برادر … صعصعة بن صوحان را … امیرالمومنین از او عیادت …
بر … و با … تلطف و اکرام … و چون … گفت الصعصعه … برادر …
فخر … در کتاب خرایج … ابراهیم بن … روایت
کرده است که بودم … رضا … پس بیرون رفت
آنحضرت … استقبال … طالبیین و وقت نماز … پس آنحضرت میل فرموده بطرف قصری که در آنجا بود
و در نزد یکی قصر … که در آنجا … نشستند و بودم با حضرت … پس آنحضرت فرمود
که اذان بگو عرض کردم منتظر … ملحق شوند با اصحاب حضرت فرمود خدا بیامرزد ترا …
نماز را از اول وقت … ابتداء کن باول وقت پس اذان گفتم
و نماز خواندیم پس عرض کردم یا ابن رسول الله مدتی … وعده … که … طول کشید و من محتاجم …

الشغل هستید و ظاهر شد بر وقت سؤال از ما زیادتر گوید که آنحضرت بتازیانه خود زمین را حک فرمود حلقه
شد پس دست خود بمیان حلقه زد و بیرون آورد شبیکه طلائی یک پارچه طلا که شمش میگویند و فرمود بگیر خداوند
برکت خواهد داد ترا در او و منتفع شو باو و مپوشان آنچه را دیدی پس خداوند بمن برکت و رحمت نمود در او تا آنکه فروختم
در خراسان چیزی را که قیمت او هفتاد هزار دینار بود و از غنیترین مردم آن بلد شدم و در کتاب خرائج روایت کرده است
احمد بن ابی الحسن که بودم با رضا علیه السلام و جمعی که میل کرد به سعفه بر زمین گویا که روان چیزی را باز میکند پس
ظاهر شد شمشهای طلا پس مسح کرد بدست خود بر آنها را پس غایب شد شبیکها پس در نفس خود گفتم چه میشد اگر
یکی از آنها را بمن عطا میکرد آنحضرت فرمودند از برای آنکار وقتی است که نیامده است وقت او و اراده
از فقره اخیره همینست که بیرون آمدن خزائن ارض و تصرف ما در آنها در وقت ظهور قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود در کتاب خرائج روایت شده از اسمعیل سندی گفت شنیدم در سند که از
برای خداوند در عرب زمین حجتی هست در زمین و من در طلب او گشتم تا آنکه بخدمت حضرت رضا علیه السلام قصد آنحضرت
کردم و داخل شدم بر او و یک کلمه از عربی را نمیدانستم پس بزبان سندی سلام کردم بهمان زبان جواب
گفت پس بزبان سندی تکلم کردم و آنحضرت بهمان زبان جواب میگفت پس گفتم در سند شنیدم که خدا را در
زمین در عرب حجتیست پس بیرون آمدم در طلب او پس حضرت فرمودند رسیدی بمن و من آن حجتم سؤال کن آنچه را
میخواهی سندی گوید هر چه خواستم پرسیدم از حضرت عرض کردم که من عربی نمیدانم از خدا بخواه که الهام نماید بمن
زبان عربی را تا تکلم کنم با اهل آن پس آنحضرت دست مبارک خود را بلبهای من کشید و از آن وقت تکلم کردم بزبان عربی
در خرائج روایت کرده است محمد بن عیسی از حسن بن علی بن یحیی که گفت نوشته داد بمن که بهم عرابه و ثوب
و سؤال کرد که احرام من در اینها باشد پس فقیدم خود گفتم که اینها بعینه گذاشت و چون بآنجا
رسیدیم خواستم آن دو ثوب را که بپوشم پس خیال کردم در صدر من و گفتم که آن ندارم سزاوار باشد که بپوشیدن آن

نبالی علم محرم را پس ترک کردم پوشیدن آنها را و در کیسه گذاشتم و چون بکوفه رسیدیم عرضه نمودیم احسن انتظار نشستم و نظر میکردم
و ما بین بود بخدمت آنحضرت فرستادم و در نوشتن کردم که بپوشم آنحضرت و سؤال کنم از نوع که آیا جایز است آن دو پوشیدن یا نه
بپسندد و چند انداخت و جوابی از سؤال کردم رسید و در آنوقت نوشته بود که جایز است پوشیدن آنها علم محرم را که بود از آنکتاب
خرائج است که گفت علی بن حسین بن یحیی که بود ما را دوستی که برادر رضاعی ما بود از جماعت طایفه از شیعه که جعفریه میگویند که اعتقاد بامام
آنحضرت ما نشسته
جید بود و بسیار خوش صحبت بود پس یکروزی با پس گفتم آنحضرت خواندم از او سؤال دستها و در علوم که نزد او رسید و از جهة او اینکه حضرت داده است او
کواهی داد که بدین خدا و سنت است که ترک شد برای او پس از کنیز علی بن حسین بن یحیی گوید که ملت نکردیم که کمتر از سال داد
رجوع کرد بحق و داد الیوم از بهترین اهل بیت است و تو گذشته برای او از کنیز پس در کتاب خرائج است روایت ادا
کرده که گفت داخل شدم بر رضا علیه السلام و سلام کردم بر او پس آنحضرت شروع در تهنیت نمود و سؤال از جمعه فرمود و در این بین گفت ای
بشنو که بگنجه از مردم عالم منتفع شد پس صبر کند آن بعد که بگنجانده از برای او و مردند شهیدی و غنیمت از آن چیزی ندارد
درویش پس انکار کردم این کلام را از قول امام علیه السلام و عرض کردم لعنت خدای بر امام خراسان خیال نمودند در قلب من بود که من ثروت دارم
در وقت گفتن آنحضرت حدیث و در نفس خود خیال کردم که این بچه چیز است که بدهند من از مال او و اسباب بی بهره شدم و گفتم که
واینها عیب کرده‌ام
مقصود حضرت من بنحو ام و هرکه با من بوده است نه بنحو دیگر با آنحضرت خبر رسید و رجوع در چیزی پس آنحضرت وداع
کرده و ملحق باصحاب خود شدم در راه بخدمت آنحضرت رسیده بعینه پس در همان شب بار داد و دوی رفت و گفتم
این عبرت است که من بآنحضرت گرفتم و چون از فردای آن روز شده درم کرد بار من و در صبح دیگر شدت کرد از مرض پس شدید
شدم فرمایش حضرت و چون بمدینه رسیدیم چرک درم از بار من ریخته و جای آن زخم بزرگ شده که نمیتوانستم
بخوابم و با خواب کنم پس آنوقت دانستم آنچه را که حضرت خبر داده بود و چند ماه در رختخواب بستری
بودم را اعتراف کرده بودم از آنچه که از من سرزده عرض عود کرده و هرگز نکردم در کتاب خرائج از احمد بن عمرو
روایت شده که گفت خارج شدم برضا علیه السلام در وقتیکه زن من حامله بود و عرض کردم بآنحضرت که زن اهل حمل هم را

حامله گذاشته گفت شما آمدم و دعا بفرمائید که آن مولود پسر باشد پس فرمود که آن پسر است نام او را عمر بگذار
پس گفتم نیت کرده‌ام نام او را علی بگذارم و امر کردم اهل خود را باین امر با حضرت فرمود نام او را عمر بگذار
پس آمدم بکوفه در وقتیکه متولد شده بود برای من پسری زائیده بود و نام او را علی گذاشتم پس نامیدم او را عمر پس گفتند
بمن همسایگان من که بعد از این تصدیق نخواهیم کرد بآنچه حکایت شود از تو پس دانستم که آنحضرت بهتر بود از
برمن از نفس من در کتاب خرایج از بکر بن صالح روایت کرده است که گفت آمدم بخدمت رضا علیه السلام گفتم
که زن من خواهر محمد بن سنان است و حامله است پس دعا کن که خداوند حمل را پسر کند آنحضرت فرمود که آنها
دو تا هستند و چون از خدمت آنحضرت برگشتم در نفس خود گفتم که این دو پسر را محمد و علی خواهم نام گذاشت پس آنحضرت
صدا کرد مرا فرمود یکی را نام علی بگذار و دیگری را ام عمر پس آمدم بکوفه متولد شده بودند از یک بطن پسری و دختری پس نام گذاشتم
امر فرموده بود مرا و گفتم بمادر خود که چه چیز است معنی ام عمر گفت مادر من که مادرم ام عمر میگفتند در کتاب خرایج
از مسافر روایت شده است گفت عرض کردم بجناب رضا علیه السلام که در خواب دیدم که زنبیلی که نشسته شده است
قفسی که در او چهل جوجه است آنحضرت فرمود که اگر خواب تو درست است خروج میکند از ما مردی پس میماند
چهل روز پس خروج کرد محمد بن ابراهیم طباطبا پس چهل روز زنده بود در کتاب خرایج از [illegible] از رضا علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت در خراسان فرمود که من هر وقتیرا که اراده کنند بیرون بردن مراجع میکنم
عیال خود را و امر میکنم [illegible] از برای من تا آنکه بشنوم من پس تفریق میکنم در تمامی آنها از ده هزار
دینار [illegible] که دادم من پس تسلیم کردم بسوی عیالات دادم در کتاب خرایج [illegible] روایت کرده است از وشاء
که گفت گزید مرا عقرب پس میگفتم یا رسول الله پس شنونده انکار نمود بر قول من [illegible] پس رضا علیه السلام
فرمود آن شنونده را که ساکت شو بدرستی که دیده است رسول خدا را در خواب و وشاء گوید که رسول خدا را
در خواب دیدم [illegible] که نبودم خبر دهنده بخواب خود احدی را در همان کتاب از عبد الله بن [illegible]

و مقصود همسایگان از لفظ حکایت [illegible] مولود بعد [illegible]

طباطبا لقب ابراهیم بن اسمعیل بن حسن است و در اصل قباقبا بوده [illegible] میگفت

روایت کرده که گفت که ما قائل بودیم بامامت رضا علیه السلام پیش از آنکه [illegible] کردیم ما در امامت آنحضرت و چون خارج شد آنحضرت خارج
شدم من و تمیم ابن یعقوب سراج و بودیم ما مخالف آنحضرت در رای ما بر [illegible] زیدیه و چون بصحرا شدیم برخوردیم
با آهوان پس اشاره فرمود ابوالحسن بسوی بچه آهوئی از آن آهوها و آمد آن بچه آهو تا ایستاد در مقابل آنحضرت پس گرفت
دست مبارک خود [illegible] بسر او میکشید و داد او را بسوی غلامی که همراه داشت پس بچه آهو اضطراب کرد که برگردد بچراگاه خود
پس تکلم فرمود با او [illegible] بزبانی که ما او را نفهمیدیم پس آرام گرفت بچه آهو پس فرمود ای عبد الله آیا ایمان نیاوردی تو
عرض کردم آیا ایمان آوردم ای سید من تو حجت خدائی بر خلق خدا و من توبه کننده هستم بسوی خدا پس حضرت فرمود با آن
که برو پس آمد آهو و چشم او اشک میریخت و خود را بجناب رضا علیه السلام میمالید پس ابوالحسن فرمود میدانی چه میگوید
این آهو عرض کردیم که خدا و رسول او داناترند حضرت فرمود این آهو میگوید دعوت کردی مرا و امید داشتم [illegible]
که گوشت مرا بخواهی خورد پس اجابت کردم ترا [illegible] پس فرمودی مرا [illegible] و وقتیکه امر فرمودی مرا برفتن
و در همان کتاب از اسمعیل بن مهران [illegible] آمدم بجناب رضا علیه السلام روزی را در صحرائی [illegible] بوده
و [illegible] در حق آنحضرت [illegible] احمد گفت وقتیکه [illegible] آنحضرت [illegible] پیاده [illegible] سوال
کنم از آنحضرت [illegible] پس [illegible] اراده که کرده ام [illegible] و فراموش کرده ام و چون
شدم بر آنحضرت و سلام کردم [illegible] احمد [illegible] آنحضرت [illegible] که ای احمد چه آمده است
ترا از سنین احمد عرض کرد که [illegible] سال پس [illegible] فرمود که [illegible] شده [illegible] بن [illegible]
و در همان کتاب از حسن بن علی وشاء روایت کرده که گفت بودیم ما در نزد مردی بمرو و بود
با ما مردی واقفی مذهب پس گفتم باو که بترس از خدا که بودم من مثل تو پس منور کرد خدا
دل مرا پس روزه بگیر چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه را و غسل کن و [illegible] رکعت نماز بجا آور و سوال
کن از خدا که بنماید بتو در خواب آنچه را که استدلال [illegible] پس برگشتم بخانه خود و دیدم

[illegible]

[illegible]

و در بصائر گفته است و الکتاب ابوالحسن الرضا و دراو رو در کتاب است که دعوت کنم مردم را باین امر پس ختم شد بسوی او رو و خبر دادم او را و گفتم
باو که حضرت بکن خدا و طلب چیزی نمی‌کرد از او صد مرتبه و گفتم باو که یافتم کتاب رضا علیه السلام را پس گفتم که پیش از روز
بخانه من رسید و که بگویم بتو چیزی را ما براو و امیدوارم که بسوی خدا قلب ترا پس بکن آنچه را که گفتم بتو
از روزه و دعا پس آمد او در سحر روز پنجشنبه و گفت گواهی میدهم بر اینکه اوست امام مفترض الطاعه گفتم چگونه
شد این گفت دوش در خواب ابوالحسن علیه السلام را دیدم که گفت ای ابراهیم و الله هر آینه رجوع خواهی کرد
بحق و گمان کرد که مطلع نگرد او را بر دین حق مگر خدا در کتاب خرایج از وشا روایت است که در سفر او بکوچه
که گفت گفت بمن رضا علیه السلام روزی که بالا شو و نظر کن … چند کرامی را پس نظر کردم … دیدم … آنحضرت …
دیدم پس حضرت فرمود دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مرا فرمودی ای علی آنچه در نزد ماست بهتر است از برای
تو و بعد از چند روزی آنحضرت وفات فرمود و در کتاب … حسن بن سعید از فضل بن یونس روایت که گفت
گفت که بقصد مکه بیرون رفتیم و در مدینه فرود آمدیم و بود در آن مدینه هارون الرشید که اراده حج داشت
پس آمد بسوی من جناب رضا علیه السلام و در نزد من قومی از اصحاب ما بود و چون صبح فردای آن روز شد
آمد … که او بسوی … و گفت او را که … در خانه مردی است که کنیه او ابوالحسن است داخل شو
پس گفتم من که اگر این ابوالحسن این شخص شیعه که من میشناسم تو آزادی و بیرون رفتم دیدم رضا علیه السلام
پس عرض کردم فرود آئید پس پائین آمد و داخل منزل من شد و فرمود بعد از طعام ای فضل مرا مکتوب
امیرالمؤمنین نوشت از برای حسین بن زید ده هزار دینار و نوشت در آن کتاب که تو بدهی پس
دفع کن او را بسوی حسین فضل گوید که گفتم بخدا قسم نیست از برای آنها در نزد من نه زیادی و نه کمی پس اگر
بده آن ده هزار دینار را که خواهی رفت … در این البته میکنم من پس گفت ای فضل
دفع نما او را … بتو برگرد پیش از آنکه بمنزل خود برسی پس دادم من آن مبلغ را

[حاشیه: مراد آنحضرت هارون الرشید است و قصه دارد]

فضل

فضل گوید پس گرفتن آن مبلغ بطوریکه آنحضرت فرموده بود در کتاب خرایج از احمد بن عمر و بن حنظل روایت است
که گفتم با ابالحسن جانم فدای تو شوم … از اصحاب رفته آنحضرت فرمود نیست ازاو با
هر سنگی مگر از برای خدا شهرها که در آنها طلا بیرون میدهد و نگهداری میکند آنها ضعیف ترین خلق خود
که آن ذره است یعنی مورچهای کوچک پس اگر اراده کند باشتر … فیل برسند باین شهرها وشاء گوید که از
آنحضرت سؤال کردم از این … دانستم … چنین از سؤال خود … پس خبر داده شدم …
بلخ و تبت … دیدم … شهرها … و در آن شهرها است مورچگان بزرگ … رنگ …
~~…~~ تا برسد نعیر آن … شب را در منزل خود جا میکند و در روزها بیرون میشوند
… قصد میکند … قطع میکنند …
که صبر میکند … پس … خود … بیرون میروند و خارج میشوند مورچگان از طلب
آنها پس … قطع میکنند … حرکت و … مشغول میکنند
مورچگان بگوشت که برده اند از برای آنها … لاحق میشوند … انگشتها …
اگر لاحق نشوند بآنها پاره میکنند آنها را … در کتاب خرایج روایت کرده است از … یحیی
گفت بودم با رضا علیه السلام در مدینه پس مرور کرد رضا علیه السلام با قومی که نشسته بود
پس گفت آنکس که نشسته بود نیست امام رافضه پس عرض کردم بآنحضرت شنیدی آنچه را
که این شخص گفت حضرت فرمود اوست مؤمن کامل الایمان پس چون شب شد دعا کرد براو
پس سوخت دکان او … و دزدان متاع او را … و چون صبح شد دیدم آن شخص را … در پیش روی
آنحضرت … پس آنحضرت امر نمود چیزی دادند و فرمود ای صفوان …
مؤمنیست کامل الایمان … نمیکند او را مگر آنچه دیدی … در کتاب خرایج روایت است از محمد بن …

[حاشیه: در معادن …]

که گفت بودم در خدمت رضا ع وقتیکه آنحضرت را ولیعهد خود کرد پس آمد بخدمت آنحضرت مردی از خوارج و در دست او کاردی مسموم بود
بمن چاقوئی که زهر داده بود او را و گفته بود باصحاب خود که [illegible] میروم نزد این کسیکه گمان کرده است که پسر پیغمبر است و داخل شده است با
طاغیه و در طغیان کننده است یعنی مأمون و میپرسم از او [illegible] عمل خلافت که سبب طغیان است اگر جواب داد سؤال میکنم از او از حجت و دلیل او پس اگر بعد
او حجتی نبود [illegible] پس بخدمت حضرت آمد و التماس اذن نمود حضرت با او اذن فرمود و گفت با و جواب سائل تو بشرطیکه
وفا کنی با آنچه خواهم گفت بآن مرد گفت که چه چیزست آن شرط حضرت فرمود که اگر ترا جواب بگویم و تو راضی بشوی بشکنی آنچه را در آستین
داری و دور بیندازی او را پس آن مرد متحیر شد و بیرون آورد آن کارد را و شکست او را و عرض کرد که خبر ده مرا بچه جهت داخل این امر شدی
و حال آنکه ایشان در نزد تو کفار هستند و تو پسر رسول خدائی چه وادار کرد ترا باین کار حضرت فرمود چه طور میدانی ایشان کافرترند
در نزد تو یا عزیز مصر و اهل مملکت او آیا نمیدانند ایشان که گمان کنند خدا هستند [illegible] و ایشان خدارا نشناخته و بوحدانیت او
قائل نبودند و یوسف بن یعقوب علیهما السلام پیغمبر و پسر پیغمبر بود گفت بعزیز و حال آنکه او کافر بود اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ
علیم ترجمه اینست که گفت یوسف بعزیز [illegible] بگردان مرا بر خزاین زمین بدرستیکه من هستم حفظ کننده و عالم
و دانا و من مردی هستم از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله که مجبور کرد مرا بر این امر و اکراه کرد مرا بر او پس چه ترا باعث شد بانکار و تعییب بر من پس
گفت آن مرد [illegible] ترا عیب نمیکنم و شهادت میدهم بر آنکه تو پسر پیغمبر خدا و تو صادق [illegible] در خرایج از ریان بن صلت روایت
کرده است که گفت داخل شدم بر رضا ع در خراسان و در پیش خود گفتم که سؤال میکنم از آنحضرت از دراهمیکه باسم آنحضرت زده شده و
چون داخل شدم آنحضرت فرمود بغلام خود که [illegible] باسم من [illegible] بیاور از آنها سی دانه [illegible]
[illegible] در نفس خود گفتم که ای کاش [illegible] بپوشاند بر من بعض از لباسها که بر او است پس آنحضرت بغلام [illegible] فرمود
در بگو بایشان که [illegible] لباسهای مرا [illegible] پس قمیص [illegible] جامه [illegible]
[illegible] که دعبل خزاعی قصیده [illegible] در مدح آنحضرت [illegible] دعبل [illegible]
بگیر که تو محتاج بآنها خواهی شد دعبل گوید که رفتم بخانه و دیدم که جمیع [illegible] مردم [illegible]
و در عوض دینار رسیده [illegible] پس [illegible] شدم بسبب آنها در کتاب ارشاد ابن قولویه [illegible] از بعض از اصحاب

اصحا

بخدمت آنحضرت
رضا علیه السلام [illegible] در سالیکه هرون در آن سال اراده حج کرده بود پس رسیدند بکوهی که او را فارع
میگفتند پس نظر کرد بآن کوه ابوالحسن ع و فرمود که میآید فارع را [illegible] و خراب کننده قطع [illegible] عضو عضو [illegible]
که چه قصد کرده از این و چون هرون باین موضع رسید فرود آمد بآنجا و بالا رفت بآن کوه یحیی بن جعفر و امر کرد که بنا کنند
از جهة او نشیمن گاهی در آن کوه و چون از مکه مراجعت کرد امر کرد که خراب کنند آنرا و بعراق که رسید جعفر بن یحیی را [illegible]
بریدند در کتاب ارشاد ابن قولویه روایت کرده است وقتیکه اراده کرد هرون بن مسیب که جنگ کند با
محمد بن جعفر فرمود بمن ابوالحسن که برو باو و بگو که فردا خروج کن شکست خواهی خورد و اصحاب تو کشته خواهند شد
اگر بگوید که تو از کجا دانستی بگو خواب دیدم [illegible] پس آمدم بنزد او و گفتم فدای تو شوم فردا خروج مکن
دیدم — اگر خروج کنی شکست خواهی خورد و اصحاب تو کشته خواهند شد گفت از کجا دانستی گفتم در خواب دیدم گفت [illegible]
و چون [illegible] خروج کرد پس منهزم شد و اصحاب او [illegible] رسیدند [illegible] مناقب [illegible] هرون بن موسی [illegible]
گفت که بودم با ابی الحسن ع در صحرای خراسان که پس صدا کرد [illegible] نزد [illegible] آنحضرت پس [illegible] داد آنحضرت [illegible]
و قدم [illegible] آنکه بول و روث کرد پس برگشت پس نظر کرد بسوی من ابوالحسن و گفت بدرستیکه عطا شده است بداود
چیزی مگر آنکه عطا شده به محمد و آل محمد بیشتر از آن [illegible] در کتاب مناقب از سلیمان جعفری که گفت بودم در خدمت
در خانه مملو بود از مردم سؤال میکردند از آن بزرگوار و جواب میشنیدند پس در پیش خود گفتم [illegible]
پس ترک کردم [illegible] سلیمان [illegible] ائمه [illegible] علم کننده [illegible]
انبیاء [illegible] میکنند [illegible] انبیاء [illegible] گفت احمد بن محمد [illegible]
پس پیش خواندم [illegible] گفت که خدا رحمت کند رضا ع را [illegible] علم داده بود خدا [illegible]
[illegible] سؤال کردم از او [illegible] پس گفتم [illegible]
[illegible] عراق [illegible]

اگاه باشی کان محم ولکن خلافت تو در غیر خراسان خواهد بود تا رسید دست که از برای
در اینجا است حکمی که دیدیم من از بنده تا آنکه در بیابد مراو ... و بعد از موت محمد است
یعنی محمد خواهد رفت لا محاله پس گفتم فدای تو گردم از کجا دانستی این را فرمود علم من از علمای نجوم
مثل علم منت علمای تو پس گفتم که انتقال علم از اصلاب آنحضرت فرمود که تحقیق نسبتها
فاصله میانه من و تو من در شرق خواهم بود و خوابی مرد و تو در مغرب پس حمد گفتم من حمد را بار
و اطاعت حکم آنحضرت در خلافت خود پس ابا کرد آنحضرت یعنی قبول نکرد حسن ابن علی
و شاکی گوید که خواست ... رضا در ورود و گفت از حسن علی ابن ابی حمزه بطائنی
مرد درای روزه دار ... که او در قبر خود ... شدند دو ملک بر او در قبر و سؤال
کردند از رب او پس گفت الله پس گفتند او که ملک که کیست نبی تو او گفت محمد
پس گفتند که کیست ولی تو گفت علی ابن ابی طالب پس گفتند او ملک ثم من
الحسن قال ثم من قال الحسین قال ثم من قال علی ابن الحسین قال ثم من قال محمد ابن علی قال ثم
قال جعفر بن محمد قال ثم من قال موسی بن جعفر قال ثم من فلجلج لعن زبان او در ... پس
زجر کردند او را و گفتند ... ثم من پس ساکت شد جواب ... گفتن نتوانست
باد ... ایام سرای حجرا و ... را با ... زدند او را ... ان التراب ... که ...
سر کسی کوبید از آتش پس مشتعل کردند قبر او را تا روز قیامت حتی ...
چون مردن رضا از خدمت ان بزرگوار ... تاریخ ... پس ...
که ... که ... در قبر ...
که ... حضرت ... در ... گفت ... ابراهیم ...

صاحب دین من و ادب سکه من پس بعد از آنکه رفت از پیش من نعمتم بغیر کرده دانستم ...
که تا تعلیم ... حضرت ابو الحسن ... و در من ... بر او که ناگاه سفره طعام در برابر
آنحضرت ... پس فرمود ... خوردم و بعد از آنکه برداشته شد سفره ...
با محبت بعد از آن گفت بردار آن چیز برا که در تحت این مصلی است ... ناگاه دیدم سفید ...
است ... که نوشته شده ... لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه و علی اهل بیته از ... و در ... نوشته شده ... امام
محمد ... فاقض ... و انفق ... علی عیالک معنی ... تو را پس بگیر ...
دینارها را پس ادا کن دین خود را از آنها و انفاق کن ما بقی آنها را بر عیال خود ...
گفته ... رضا ... که ... حضرت ... او را ... امامت ... و ...
و از ... جواب ... حضرت رسول فرموده ...
او ... پس ... که ... از ...
... امروز از ... امام ... در خدمت رضا
در ... پس گذشت ... خود ... فرمود امام ...
... که چه ... حضرت ...
این ... کتاب اعلام الورع ...
و ... از ... روایت ... ذکر کرده ... او
حاکم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از سعد بن سعد که او گفت ... رضا ...
... داده ... از ...

که چاره از آن نیست را در گوید که مرد هم و بعد از سه روز مرد در کتاب مناقب از غفاری روایت که گفت
بود مردی از آل ابی رافع که از غلامان رسول خدا بود بر من حقی پس اصرار کرد بر من و من بخدمت حضرت
رضا آمده عرض کردم که یابن رسول الله مردی از برای من طلبی دارد از حق است در سوال کرده ام پس آنحضرت امر
فرمود که بنشین بر سفره و غذا خوردیم و چون خوردیم و فارغ شدیم فرمود بلند کن و سجاده و بردار آنچه در زیر
او است پس بلند کردم و سجاده و دیدم در آنجا دینارها و برداشتم آنها را و چون بمنزل آمدم نظر کردم
بدینارها چهل و هشت دینار بود و در میانه آنها دیناری براق که نقش بود در او حق الرجل علیک
ثمانیة و عشرون دینارا و ما بقی فهو لک یعنی حق آنمرد در تو بیست و هشت دینار است و آنچه بماند
از برای تو است و نه بخدا قسم و آنچه نمیدانستم آنچه را که بود از برای او بر من به تعیین و در یکی از نقلها
حقه نقره که مقفل بود بخدمت آنحضرت آورده عرض کرد که این تحفه ایست که مثل این احدی از برای شما
نیاورده پس باز کرد در حقه را و بیرون آورد از آن هفت تار موی و گفت که اینها موی پیغمبر خدا است
پس آنحضرت صلوات الله علیه جدا فرمود از آنها چهار تار و فرمود اینها هستند موی رسول خدا پس آنمرد در ظاهر قبول نمود
و در باطن تصدیق نکرد پس حضرت او را از شبهه بیرون آورد باینکه تارها را از آنها بر آتش نهادند و سه
و چهار دیگر مثل ذهب شدند در آتش و نسوخت ~~و چون آنحضرت به نیشابور نزول فرمود در قریه~~ فوزا
در محله فوزا نزول فرمود امر کرد به بنای حمام و حفر قناة و ساختن حوضی که در بالای آن مصلی بنا
پس غسل فرمود از حوض و نماز خواند در مسجد پس این شد سنت در آنجا که آب را رضا گفتند و حوض کاهلان — و آب رضا
و وجه تسمیه آنکه مردی همیان خود بر طاق حوض گذاشت و غسل کرد در آن حوض و قصد مکه معظمه نمود در
حالتیکه همیان فراموش او شد و چون از مکه مراجعت کرد نزد حوض بجهة غسل آمد پس او سوال شده و از
مردمان جهت ثبوت آن پرسید گفتند که دیدیم در دکان کسی را که همیان در طاق خوابیده است پس آنمرد
باز گرد او در داخل حوض شد همیان خود برداشت و گفت که این از معجز رضا علیه السلام است پس نظر کرد
بعضی از مردمان در بعضی و گفتند ایها الکاهلان چرا اخذ نکردید همیان را پس نام آن حوض حوض کاهلان شد

و اسم محله فوزا گفتند بجهة آنکه آنمرد در آنمحله فوا گذاشته در سهو بشود و بتصحیف که عبارة از قرب است
فوزا گفتند. از حسین بن منصور و او از خیفات روایة کرده است که گفت داخل شدم بر رضا علیه السلام در بیتیکه داخل
بیت دیگر بود در شب پس دست مبارک خود بلند کرد آنخانه روشن شد مثل آنکه در آنخانه ده چراغ باشد پس
استیذان نمود مردی و آنحضرت دست خود را بزیر نهاد و امر باذن فرمود. در کتاب کشف الغمه از
دلائل حمیری از حسین بن منصور مثل این روایة روایة کرده است. در کتاب عیون از سعید بن سنان روایت کرده که
گفت داخل شدم بر علی بن موسی الرضا علیه السلام پس عرض کردم بتحقیق پیدا شده است خوفی و فرورفتگی در تو و در عجائب
یعنی بحوادث پس از برای آن ... پس فرمود که چه میخواهی تو
من که زنده کنم پدر و مادر تو را حضرت فرمود برگرد بخانه و منزل خود بدرستیکه زنده کردم
آنها را پس برگشتم و بخدا قسم که پدر و مادر من در خانه زنده بودند و در نزد من تا ده روز باقی
ماندند و بعد از ده روز خداوند عالم قبض روح آنها نمود. در کتاب کشف الغمه از منقبتهای
آنحضرت است که چون مامون ملعون آنحضرت را ولیعهد و جانشین خود نمود که تکیه در جلو
و اطراف مامون بودند کراهت میداشتند این امر را و میترسیدند از بیرون رفتن خلافت از بنی
عباس و رسیدن خلافت باولاد فاطمه پس حاصل شد از برای رضا علیه السلام در پیش آنها نقدها
و از عادات آنحضرت بود که چون داخل بر مامون میشد کسانیکه در دالان و پایان مجلس بودند
با آنحضرت سبقت سلام میکردند و پرده را بر میداشتند تا داخل شود و چون از آنحضرت
نفرت کردند همدیگر را وصیت میکردند و گفتند هر وقت که اراده دخول بر مامون نماید
از او اعراض کنید و از جهة او پرده بر ندارید و براین متفق شدند و در اثناء جناب رضا علیه السلام
تشریف آورده پس آنها مالک نفس خود نشدند و سلام کردند و پرده برداشتند و چون

و داخل شدند همدیگر را ملامت کردند و گفتند که در نوبت دیگر که آنحضرت بیاید پرده بر نخواهیم داشت
و در هنگام روز حضرت تشریف آوردند پس پا شدند و سلام کردند و ایستادند و پرده بر نداشتند
پس خداوند بادی فرستاد که آن پرده را بلند تر از آن وقتیکه آنها بر میداشتند برداشت و ساکن شد
آن باد و چون آنحضرت از مجلس پا شدند همه باره باد پرده را برداشت تا آنکه آنحضرت بیرون رفت
و ساکن شد و پرده بجای خود افتاد و چون حضرت تشریف بردند آنها روی بهم کرده گفتند آیا
دیدید چگونه شد بدرستیکه این مرد را در نزد خدا جاه و منزلت هست و خدا را با او عنایتی است
آیا ندیدید که چگونه باد را فرستاد و پرده را بلند نمود و مسخر کرده است باد را بجهة او همچنانکه مسخر کرده
بود از برای سلیمان بن داود ع پس برگردید بخدمت او که او بهتر است از برای شما پس بجماعت
سابقه خود عود کردند و زیاده شد عقیدت آنها و از مناقب آنحضرت است که بود در
خراسان زنی زینب نام ادعا کرد که علویه و از اولاد فاطمه ع هستم و باین جهة بصولت بر اهل خراسان [illegible] شنید جناب
او [illegible] نسب او را پس او را حاضر کرد [illegible] در حضور آنحضرت پس رد فرمود نسب او را گفت [illegible]
پس خفیف شد [illegible] و گفت بآنحضرت [illegible] قدح کرد در نسب من [illegible] بتحقیق خواهم کرد پس [illegible] علویه
آنحضرت [illegible] بجا [illegible] خراسان بود [illegible] از [illegible] شده [illegible] زنده [illegible]
انتقام [illegible] و دست [illegible] کرده [illegible] فرمود [illegible] فاطمه [illegible] ذریت از نسل اینها پس
هر کس که بحق پاره از اولاد فاطمه باشد گوشت او بر درندگان حرام میشود پس [illegible]
که درندگان [illegible] پس [illegible] باشد [illegible] درندگان [illegible]
دروغ باشد پاره خواهند کرد او را و چون آن کلام را آنحضرت شنید گفت تو خود [illegible] درندگان [illegible]
اگر راست [illegible] خواهند کرد [illegible] پس حضرت [illegible] تکلم [illegible]
بآنحضرت

با آنحضرت به سلطان گفت که حضرت [illegible] بخدا قسم که اگر [illegible] در نزد درندگان پس حاکم باشد در میدان
و چون [illegible] آمدند [illegible] پس [illegible] درندگان [illegible] پس آنحضرت
بر نزد درندگان [illegible] همه آنها [illegible] خود را [illegible] نمودند [illegible] آنحضرت [illegible] دست [illegible]
درندگان تملق میکردند با آنحضرت تا آنکه [illegible] آفتاب [illegible] طلوع فرمود در میدان آنحضرت
پس با سلطان فرمود [illegible] فاطمه [illegible] درندگان [illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] پس الزام کرد [illegible] سلطان [illegible] خود را [illegible] زینب بطرف درندگان و چون درندگان
زینب [illegible] او را پاره کرد [illegible] پس مشهور شد در خراسان [illegible] زینب کذابه و حکایت آن در خراسان مشهور است
در کتاب کشف الغمه [illegible] سلیمان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] پس [illegible] قیمت او را
[illegible] آنحضرت [illegible] خوش [illegible] کنیز آنحضرت [illegible]
ماند پس [illegible] کنیز [illegible] دیده [illegible] گفت [illegible] خدا [illegible] قرار
و آرام در خواب [illegible] کنیز تمام شده است تو با آنحضرت در این باب [illegible] کنند
کنیز را [illegible] باز گرد گفتم [illegible] ای نطق با آنحضرت [illegible] پس بخدمت حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اراده [illegible] کنیز را [illegible] عرض کردم [illegible]
خواهش [illegible] پس حضرت فرمود که کنیز را [illegible] و قیمه را بگیر [illegible] کردم و چون چند روز
دیگر گذشت [illegible] کنیز [illegible] دیده و گفت [illegible] خواهش کن کنیز را قبول [illegible]
[illegible] بر [illegible] گفتم من [illegible] گفتی [illegible] آنحضرت باز [illegible]
چون بخدمت حضرت رسیدم ابتدا [illegible] صاحب کنیز اراده کرده است که [illegible] کنیز را [illegible] قیمه [illegible]

باوضو سازم عرض کردم بلی چنین بود ازین خواهش کرده آن حضرت از وضو کنیز را امر فرمود [illegible]

که روایت کرده است که گفت فلانی ابن حمزه ما را رسید که ابا جعفر ع بود و قنبر اراده رفتن نمود [illegible]

مثل بهتر ما را چون دو باره اراده میکرد باز وضو میگرفت مثل وضوی نماز پس پیش آمد و او را گفتم که حضرت

جواب مسئله مرا فرمود [illegible] سؤال کنم حسن بن علی [illegible] از ابی الحسن الرضا ع که فرمود آنحضرت

بدرستیکه پدر من [illegible] عرض کردم پدر تو [illegible] گفتم پدر تو گفت پدر من در جواب [illegible]

بدرستیکه [illegible] پدرم [illegible] گفت ای پسر چنین و چنان [illegible] که بعد از آن داخل شدم

بر امام ع پس فرمود ای حسن بدرستیکه بیداری در خواب مالکیان است از علی ابن محمد قاشانی

روایت است که گفت خبر داد مرا بعضی اصحاب ما که حمل کردم بسوی رضا ع مال زیادی را پس ندیدم

آن حضرت را که شاد شوند بآن پس مغموم شدم و در پیش خود گفتم که حمل کردم مثل این مال را و سبب

شادی آن حضرت نشد پس غلام خود را فرمود که آب طشتی بیاور و بر کرسی نشست و بغلام گفت

بریز آب را پس گشت جاری از میان انگشتان آنحضرت در طشت طلا پس بمن توجه کرد و گفت کسی که

چنین باشد [illegible] آنچه تو حمل کرده [illegible] بعد از موسی ابن [illegible] روایت است

که دیدم علی ابن موسی ع را در مسجد مدینه در حالتیکه [illegible] خطبه میخواند [illegible]

[illegible] در رجال کشی از علی ابن حمدویه [illegible] از علی ابن خطاب [illegible] روایت کرده است

[illegible] پس [illegible] ابو الحسن الرضا ع [illegible]

[illegible]

آورده [illegible] حضرت [illegible]

بان غلام گفتند [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] علی ابن

ابرا آورد

آنرا آورد گفت [illegible] گفتم [illegible] پس [illegible] شد تب من پس گفت

بمن [illegible] داری بر تو [illegible] چه خیال داری [illegible] پس گفتم [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] ابراهیم ابن شعیب [illegible] در مسجد رسول الله ص [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] گفت رضا ع گفتم [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

بمن [illegible] ابراهیم انت [illegible] این عبارة [illegible]

[illegible] حکایة [illegible]

حکایة [illegible]

چنین و چنان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] در رجال کشی [illegible]

صالح گفت خبر داد مرا [illegible] ابراهیم بن شعیب [illegible]

در مسجد رسول الله ص [illegible]

[illegible] ابو الحسن [illegible] گفت

[illegible] از مسجد بیرون آمدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

در انها دلالت و براهین بود بر حقیت انها در اوان خیلی کمی و معجزات است و دو شنیده ام که خبر دهی قوم را
باسم ایشان و اسم پدر و مادر من تفکر در امر سکینه که یک کتاب مهر کردم در ایام لوم و باز دادم و چون فردا که
در روز رسید آن کتاب بمن گشادم مختوم پس پاره کردم او را و خواندم و در آخر نوشته بود بخط بزرگ بسم الله
ای ابراهیم پدر شیعه از اباد تو شعیب و صالح اند و از نبیره تو محمد و عابستند و از فرزندان تو
کم جعفر و اسحاق زیاد نوشته بود که بنعقیم ... بن جعفر از اهل حبس گفتند بدانکه ... قسم که از انحضرت
در معجز کردنی روایت گفته است در معجز معروف ... در کتاب مناقب ابراهیم شبل او روایت
کرده است و در آخر آن آمده است که گفتند ناس که ... امام حنث است ... او را ولد دیگر از زنا بعلی
اده و در وقت خود انت در رجال کشی حمدویه از حسین بن عبیده که گفت سوال کردم از انحضرت که الله
جنتی من از خدا طول عمر بخواهم دعا کنم از خدا که ... فرماید در اجل من پس انحضرت فرمود اگر ملاقات بکنی
پروردگار و بخیر بود بهتر است از برای تو پس حسین این حدیث به رفقای خود گفت در مکه ... و در ...
در مراجعت ... این در باب بیت و نزد ... زیاد کرده است که گفت
انحضرت تحقیق خبر داد را از مرگ من و نیز در رجال کشی از محمد بن عیسی روایت است که نوشت انحضرت
بن حسین بن عبده و سوال میکرد از انحضرت دعا در زیادتی عمر او تا انکه ببیند خبر ...
که وصیت بود او را در جواب او حضرت مرقوم فرمود نفسک الی رحمة الله ...
میروی برحمت خدا داد او بهتر است از برای تو پس انمرد در خزیمه مرد در همان کتاب
میو ... یافتم در کتاب محمد بن الحسن بن سنان از خط ... که خبر داد و احسن بن محمد ...
از عبدالله بن طاوس که گفت عرض کردم برضا ع که یحیی بن خالد زهر داد پدر تو موسی بن جعفر ع
حضرت فرمود ... زهر داد با انحضرت ... عرض کردم موسی بن جعفر ع ... که ان
خرما زهر دارند حضرت فرمود که غایب شد از او ... عرض کردم ...

نزدا

ملک اعظم من جبرئیل ومیکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه وآله وهو مع
الائمة علیهم السلام ولیس کلما طلب وجد ترجمه ملکیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل بود با
رسول خدا صلی الله علیه وآله و با ائمه علیهم السلام هست و نیست که در هر وقت که طلب کنی یافته شود
پس انحضرت فرمود که تو عمر خواهی کرد و ... تا صد سال عمر کرد در کتاب رجال کشی حمدویه از حسین
بن قاسم روایت کرده است که بعضی از اولاد جعفر ع ... و ممتحن شد و خطاب رضا علیه السلام از ...
او کنند ... من مغموم بودم از این ... انحضرت ... حسین ... پس انحضرت ...
و چندان توقف ... شد و من با انحضرت ... عرض کردم فدایت شوم عموی تو در ... که ...
و با وجود این ... اوست ... که عمو ... خواهد ...
از فلان کسی بود که در نزد ... انحضرت بود ... چندان ... که عموی انحضرت در فرض
برادر حاصل ... و برادر خود ... کرد ... انکه در نزد او صحیح بود حسن بن ... که حسین بن قاسم
بود از ان ... حق ... قائل با مامت انجناب بود در کتاب کافی از حسین بن عمر بن یزید روایت
کرده است که گفت داخل شدم بر رضا ع ... و توقف داشتم ... سئله سوال
کرده بود و جواب بعضی مسئله رسیده ... پس در ... گفتم که ... در این سوال ...
اگر جواب او موافق با جواب ... معجزه و دلالت خواهد بود بر امامت او ... سوال کردم
از حضرت ... جواب ... مسئله ... داد و ... زیاد کند فرمود و از جواب مسئله ...
اما ... گفته بود پدرم موسی بن جعفر ع که من در روز قیمة با تو احتجاج ... خواهم کرد که تو گفته ...
امام ... و عبدالله فطحی است پس انحضرت ... فرمود که در نزد
خدا ... با من ... این ... پس او ... و چون با انحضرت

۲۸

وداع نمودم فرمود که ای ابا صلت هر کسیکه مبتلا شود ببلیه و ناخوش شود پس صبر کند خدا بلای او را رفع کند و بهشت دهد او را
در جنت او را جزای الصابرین هزار شهید پس در نفس خود گفتم که نمیتوانم حضرت این بلا را به دیدن نیاز تمام
و بعضی از آنها عارض شد بمن عرق بدرجه کو صفت و از ایشان بسیاری بلند شده رفت پس باز گفتم در باب آنکه دیده
آنحضرت رسیدم و داخل شدم از درج پس نگاه به من کرد آنحضرت نگاه و عرض کردم خدا ترا خیر دهد بپای من تعویذ نمی‌بادد و دراز
کردم پای خود را بپیش حضرت پس آنحضرت فرمود که در این پای تو با کی نیست و دیگر با پای هیچ خود پس پای را
دراز کردم پس تعویذ فرمود را فرمود که گذشت هر زمان نمی که از من زایل شد و دیگر نماند مگر وجع قلیل اینجا
در کتاب کافی روایت کرده است از ابن قیاما که داخل شدم بر ابن قیاما و در حق مذهب که گفت ایشان در اصل واقفه بر علی بن موسی
و گفتم در یکزمان دو امام میشود فرمود نه مگر آنکه یکی از ایشان صامت باشد گفتم پس والحق توقف در امامت دو در وقت ابو جعفر
تولد نیافته بود پس آنحضرت فرمود که بخدا قسم زود است که بگرداند خدا از من پسری که حق و اهل آن ثابت کنند و محو
شود بسبب او باطل و اهل او پس تولد شد از او بعد از سالی ابو جعفر پس گفتند با بن قیاما که آیا این علامت و معجزه کفایت
کرد ترا و بس بنظر رسانید یا نه گفت ابن قیاما که در ان علامه و دلالة عظیمه بود و لکن چه کنم آنچه را که ابو جعفر
جعفر صادق در حق پسر خود گفته است و نیز در کتاب کافی حسین بن محمد و او از معلی بن محمد و او از وشا روایت کرده
کرده است که گفت امام بخراسان و شاکی بودم پس حمل کردم متاعی را و بود با من ثوب ملونی در بعضی بسته‌ها و ندانستم
او را چون بمرو رسیدم و منزل گرفتم و هنوز ندانستم که کجا است ناگاه مردی دیدم که در اینجا ما را تربیت یافته بود آمد
گفت که ابو الحسن الرضا میفرماید بفرست بنزد ما آن ثوب ملون را که در نزد تو هست گفتم با او هیچ چیز
و او من ندانستم که رسیده ام و در نزد من ثوب ملون نیست انمرد رفت و عود کرد و گفت میفرماید که ثوب
در جای فلان و فلان است پس طلب کردم او را و دیدم در زیر بسته‌ها او فرستادم بسوی آنحضرت و باد
در کتاب کافی اسمعیل بن محمد که خبر داد و او حکیمه خبر داد او را بخبر گفت دیدم رضا علیه السلام ایستاده در
بیت الخلاء و آنحضرت مناجات میکرد با کسی و من هیچکس را ندیدم پس عرض کردم ای رفتار که با که گفتگو

بخانه

میخواهد پس گفت آنحضرت که نیست عاری از زهر الا بنزد من آمده و شکایت و سؤال میکند از من خودم با سید روحت
میدادم که نشنوم منهم کلام او را فرمود اگر بشنوی یکسال تب دار خواهی بود عرض کردم دوست میدارم بشنوم فرمود پس
گوش بده و بشنو پس شنیدم صدائیکه مثل صفیر بود که بهاز صوت میکوبید و معلوم نشد و از اینجا تا نمکی بسته کتاب
مناقب هر سه مثل او روایت شده در عیون اخبار المعجزات از حسن بن علی و شاء روایت کرده که بخراسان رفتم و با من
غلامی بود سیاه بود و بعضی که فرمود بیاره چون بمرو رسیدم شب بود و در آنوقت و از وقت در رضا بود ناگاه در انوقت
غلامی سیاه یکی از اهل خیمه بود و گفت سید فرمود که بفرست بسوی من حجره را که با تو هست تا اینکه با او کفن کنم
غلامی مرده خود را گفتم و اتا ترک نیست گفت علی بن موسی الرضا گفتم با من حجره و حله نیست آنچه بود در راه فروختم
پس رفت غلام و برگشت و گفت بلی در نزد تو یک حجره هست گفتم نمیدانم و فرمایشم خود کرد و گفت در میان
جوال در فلان نفس خود گفتم اگر چنین چیزی باشد معجزه و دلالت خواهد بود و دختر من به من حجره داده بود که بنزد من در دار
ز تیمه او فیروزه زر از پرای آنکه بخرم و فراموش کرده بودم او را پس بنفس خود گفتم پس بادر آن جوال که اینکه میگوید پس او را
ز دو دیبا نمودی یافتم آن حجره را در میان آن با بها داده دادم با او و گفتم قیمتش نمیخواهم پس برگشت و گفت که
طلب چیز را اندازه نیست و او را دختر تو نفره بتو داد که بفروشی و در برابر او فیروزه بخری از برای او پس بفرماید از
او آنچه را آنکه از تو خواسته است و قیمت که من دهم قیمت حجره بود در عوض آن فرستاده بود با غلام پس تعجب کردم از
آنچه بمن وارد شد و گفتم که البته مینویسم با و چند مسئله که شک در آنها داشتم و امتحان میکنم آنحضرت را با
مسئله‌ها یکه نیز بود او را به امتحان کرده پس نوشتم آن مسایل را بجزیکه در اول نوشتیم در رفتم بدر خانه
او و آن مسائل در آستین من بود و با من رفیقی بود صدیق که با من الفت که نمیدانست سرّ مرا او را و چون بدر
خانه آنحضرت رسیدیم دیدیم عرب و سردار و لشکریان را که داخل خانه میشدند پس در گوشه نشستم
و در پیش خود گفتم چه وقت خواهم رسید باین مرد و طول کشید نشستن من و نزدیک شد ستم با بیرون
بر گردم خادمی آمد و بروی مردم نگاه میکرد و میگفت کجا است پسر الیاس پس گفتم منم پس از

از بغلین خود بیرون آورد و در جیب او آنچیز نیکه بآن نوشته بخود و گفت هست جواب مسئلهای تو و تفسیر و بیان انها
در هست پس باز کردم من آنرا و دیدم مسئلهای مرا که در بغلین من بود با جواب و تفسیر انها پس گفتم که
شاهد میکیرم خدا و رسول او را بر نفس خود که هست حجة خدا و استغفار نمودم و توبه کردم بسوی خدا و در استیلام [illegible]
و بکجا [illegible] گفتم من بحاجت خود رسیدم و بعد از این ایشان بخدمت آنحضرت خواهم رسید در کتاب اعلام [illegible]
در جملهٔ ایشان روایت [illegible] از حسن بن علی [illegible]
و [illegible] روایت کرده است که گفت چون [illegible] جعفر ابا ابراهیم علیه السلام بردند [illegible] ابا الحسن را [illegible]
زنده است [illegible] آنحضرت [illegible] داخل خانه [illegible] آنحضرت
بدار [illegible] و چون صبح [illegible] البلاد [illegible] رضا
رضا از چیزهای [illegible] آنحضرت بیرون [illegible] که آنحضرت [illegible]
[illegible] پس چون [illegible] آوردن [illegible] خوف عظیم
روی داد و چون صبح شد داخل خانه [illegible] احمد [illegible] بجا [illegible]
[illegible] امام احمد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] پس داد امام احمد با آنحضرت
طرفه مجلسی قدس سره [illegible] بیاید در باب معجزات آنحضرت در ابواب [illegible]
[illegible] کتاب مشارق الانوار که [illegible] از واقفه مسائل [illegible]
طومار جمع کرد [illegible] که اگر رضا علیه السلام [illegible] چون [illegible] خانه
رضا رسید در [illegible] تا اینکه [illegible] ناگاه خادم [illegible] کاغذ پاره
که جواب مسائل من در [illegible] امام [illegible] گفت [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] گفت آنکه تو آورده جواب [illegible] است [illegible] و رفت [illegible]
[illegible] آنحضرت در مجلس [illegible] لا اله الا الله [illegible] صبر [illegible] و گفت لا اله الا الله

روایت مثل این [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] نقل [illegible] است [illegible]

غسل دادن

غسل دادند و کفن کردند و حمل کردند او را بقبر او پس نماز گزاردند و فرمود لا اله الا الله او را در قبر گذاشتند و از
رب او سؤال کردند جواب داد پس از رسول او سؤال کردند و اقرار نمود پس سؤال کردند از امام او و شمرد تا آنکه در من
توقف کرد و چون معلوم کردند هر دو واقفی بوده باز گفته است که رضا علیه السلام [illegible] تشریف آورده
متوجه شد بطرف آنحضرت شیعه از اطراف و علی بن اسباط متوجه آنحضرت شد با هدایا و تحف پس قافله را گرفتند دزدان
[illegible] با قافله بود از مال و هدایا و تحف اخذ کردند [illegible] علی زدند تا آنکه دندانهای پیشین او ریخت
[illegible] در آن نزدیکی بود و شب در آنجا خوابید و در خواب جناب رضا علیه السلام را دید که با او فرمود
نباش که هدایا و مال تو بما رسید [illegible] دندانهای تو [illegible] پس [illegible] سعد و مسحوق در دهن خود بگذار
[illegible] که بیدار شد [illegible] در دهن خود [illegible] پس [illegible] خدا
دندانهای او [illegible] و چون بخدمت رضا علیه السلام رسید آنحضرت فرمود که یافتی آنچه را که گفتیم
از سعد [illegible] پس داخل خزانه شو و نظر کن و چون داخل شد [illegible] و هدایا و تحف [illegible]
گذاشته شده است در کتاب عیون اخبار الرضا [illegible] از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که مردی
[illegible] رضا پس عیادت فرمود حضرت رضا [illegible] و گفت چگونه است حال تو عرض کرد که ملاقات کردم
بعد از تو [illegible] کلام آنچه را که دیده [illegible] پس حضرت فرمود چگونه ملاقات کردی
عرض کرد [illegible] حضرت فرمود [illegible] اینها چیزهائیست که [illegible] و بعضی
از حالات [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] یکی از انها مستریح است [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] مستراح است [illegible] انچه است [illegible]
[illegible] ایمان بخدا و ولایة ما را [illegible] رسول [illegible]
ملائکه [illegible] و تحف و سلام میکنند بر تو [illegible]

تا آنکه مستریح باشد

به نشستن حضرت فرمود بنشینید ایشان گفته پروردگارا عرض میشود به نرمی که سؤال کن از ملائکه‌ها که مأمور به نشستن
در نزد من هستند و بعضی عرض کرد سؤال کردم از ایشان پس گفتند که اگر حاضر نبود نزد تو هر آنچه خلق کرده
است خدا از ملائکه‌ها هر آینه بایستند از برای تو و نه نشستند تا آنکه اذن بدهی تو مر ایشان را خدا ذو عزو
این طور امر فرموده است ایشان را پس ابو محمد گفت چشمهای خود را پوشید و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله است شخص
ممثل شد برای من به اشخاص محمد و ذات آنکه بود از او شنیده از ائمه و در روایات

باب چهارم در ذکر ورود مسعود ابو الحسن الثانی علی بن موسی الرضا علیه السلام است به بصره و کوفه و اخبار دادن آن حضرت بظهور رسیده از اعجازات و معجزات

در کتاب خرایج روایت کرده است از محمد بن فضل هاشمی که گفت چون موسی بن جعفر وفات کرد داخل شدم بمدینه و وارد شدم
بر رضا پس سلام کردم بآنحضرت باو بخلافت و امامت و دادم بآنحضرت آنچه را که بود با من و گفتم بسوی بصره خواهم رفت
و دیدم زیادتی خلاف مردم را بجهت وفات موسی بن جعفر و شک ندارم که از من سؤال خواهند کرد از معجزات و براهین
امام و اگر چیزی بمن بنمائی از معجزات خواهم گفت حضرت فرمود نترس از این و برسان بدوستان ما در بصره که
من خواهم آمد بسوی ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله پس بیرون آورد بسوی من جمیع آنچه را که بود از جهت پیغمبر
در نزد ائمه از عبا و عصا و سلاح و غیر اینها پس عرض کردم که چه وقت تشریف خواهی آورد بسوی ایشان
فرمود بعد از سه روز از رسیدن تو و دخول تو به بصره و چون به بصره آمدم سؤال کردند از من از حال پس
گفتم که خدمت موسی بن جعفر رسیدم پیش از وفات او و رسیدم و گفت که من میت هستم بناچار پس وقتیکه پوشیده بعد از
والده دیگر نانی در کوفه و ... در مدینه این امانتهای را به پسر من علی که اوست وصی و صاحب امر او

است

است بعد از من پس گردن نهادم آنچه را که مأمور شده بودم در حق او و دیدم ودایع را و دیدم آنکه در ادای او را بسوی ایشان خواهم
آمد پس سؤال کنید از او از آنچه خواهید پس پیشی گرفت و سبقت کرد در تکلم از قوم عمرو بن هداب و بود ناصبی و
میل میکرد بمذهب معتزله پس گفت ابو محمد بدرستیکه حسن بن محمد و ذکر است از افاضل اهل این بیت بجهت فضل خانواده
نبوت در ورع و زهد و علم و سن و حال آنکه جوان است مثل علی بن موسی و شاید که اگر از او سؤال نمود از مشکل — مراد او علی بن موسی است
احکام متحیر باشد پس گفت حسن بن محمد و در مجلس حاضر بود نگو ای عمرو آنچه را بدرستیکه علی با فضیلتیکه
از فضل اوست ای محمد بن فضل بگو که تا نرود دیگر خواهد آمد و کفایه است ترا از جهت دلیل یعنی پس متفرق
شدند قوم و چون روز سیم از دخول من به بصره شد پس آگاه رضا ع آمد و قصد منزل حسن بن محمد را نمود
داخل خانه او شد و حسن بن محمد در مقابل آنحضرت ایستاده و متصرف در اوامر و نواهی حضرت میشد پس فرمود — از حرم
حاضرانی که بودند حاضر شدند در نزد من بفضل و جمع نمائید از کسانیکه از شیعیان ما هستند و حاضر کن جاثلیق نصاری را و رأس الجالوت و بگو با ایشان
سؤال کنند از هر چه بخواهند در دینیه و معتزله و در ایشان نیز گفتند که حسن بن محمد ایشان را برای هر چه خبر داد میکنید و چون تمام حاضر شدند
از جهت رضا علیه السلام وساده گذاشته است که نشسته و بر زمین گذاشته پس نشست بر او رضا علیه السلام و فرمود السلام علیکم و رحمة الله — [illegible]
و برکاته و فرمود که آیا دانستید که چرا سبقت کردم در سلام شما گفتند نه فرمود بجهة آنکه مطلع شود نفسهای شما را ابتدا گفته
تو خدا رحمت کند شما را فرمود من علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و پسر رسول خدا
و امروز نماز صبح را در مسجد رسول خدا با والی مدینه خوانده‌ام و بعد از نماز که بر راه افتادم بود و رسیده بود بجهت
خواندم و مشورت کرد با من در بسیاری از امور خود و اشاره کردم با آنچه در او از برای او حظ و خیر بود
و وعده کردم او را که دیگر باید در عصر و بعد از عصر این امروز تا بنویسید در پیش من جواب کتاب خود
و من وفا کننده هستم به آنچه او را وعده کرده‌ام و لا حول و لا قوة الا بالله پس گفتند جماعت یابن رسول الله
چیزی اراده کرده و دارای این دلیل از برهان و تو در نزد ما صادق القول هستی و ایستادند که بروند پس

٣١ فرمود رضا اینها متفرق نبوده که تا را جمع کرده ام تا اول نازل شده از آنچه نخواهید از آنها ز نبوت و علامات

امامت که نخواهید یافت اینها مگر در نزد ما اهل بیت پس بیاورید مسئلهای خود را پس شروع کرد در جواب

جواب پس گفت بدرستیکه محمد بن فضل هاشمی ذکر کرد از تو چیزها که قبول نمیکنند آنها فقهای حضرت رضا

علیه السلام فرمود صحیح است آنچه را عمر گفت خبر داده شده ایم ما از تو بدرستیکه تو تمیدار کتابهای نازل از انبیا

و بدرستیکه جاثلیق را حجت نیست بر جمیع زبان و لغتها پس آنحضرت فرمود راست گفته است محمد بن فضل

من خبر دادم اورا باین پس سبب شبیه و سؤال نمایید عمر و عرض نمود آمده ایم از ما پس و چیزها ما

از قبیل شیء بر اینها دلالت نماید این روز قریب است و این اسم ... حاضر کرده ایم اینها را

پس حضرت فرمود تکلم نمایید با آنچه بخواهید جواب خواهم گفت هر یک را بر سؤال او و شما دو سؤال کنید

هر کدام از اینها مسئله بر سؤال داخل خود و جواب داد آنحضرت اینها را از آنچه سؤال کردند تا آنکه اینها

... پس مردم متحیر شدند و تعجب کردند و اقرار نمودند بآنکه فصیحتر از آنحضرت نیست در سؤال اینها

پس جاثلیق رضا علیه السلام باین جواب نگاه کرد و فرمود اگر خبر دهم ترا بعینه شمول تو که در ...

نحول و قبول ... عمر ... تصدیق کننده مرا گفت قال النبی لا یعلم الغیب الا الله

لغیر غیب را بغیر از خدا کسی نمیداند حضرت فرمود آیا نمیشنوی خداوند عزوجل میفرماید عالم الغیب

فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ترجمه تحت اللفظ جای خداوند دانای غیب

پس ظاهر نمیگرداند ... مگر کسی را که برگزیده باشد از رسولان ... علیه و آله

در نزد خدا برگزیده است و ما ورثه آنحضرت ... مطلع گردانید ما را ...

پس ... کرده ایم ما کمال ... آنچه را خبر دادم ... باین جواب ...

تا ... پس ... فیها ... هستیم ...

پس ... کننده بر خدا ... این معجزه ... خواهد ...

بخشم و

بچشم ترتیب و مکشوف و کور دارد ... شده در نزد بعد از چند روز خواهم شد ...

در نزد من ملائکه ... قسم ... خود ... آن ... گرفتار شوی محمد بن فضل که

قسم بخدا که نازل شده ... جواب ... گفتند ... حضرت رضا علیه السلام ...

این جواب گفت ... هر چیزی را ... دانستم ... و ... متحیر کننده ...

پس جاثلیق ... فرمود آیا ... کرده است انجیل بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

جاثلیق گفت ... انجیل دلالت ... انکار ... پس حضرت فرمود خبر ده مرا ...

در نزد شما ... جاثلیق عرض کرد ... از اسمهای خدا ... ظاهر آن

حضرت فرمود ... محمد صلی الله علیه و آله ... ذکر ... قرار ...

بعیسی و بشارت داده ... محمد صلی الله علیه و آله ... اقرار میکنی ... انکار ... جاثلیق عرض کرد

الحنیف ... اقرار ... رد کننده ... پس حضرت فرمود ... گفت ...

در ... محمد و بشارت عیسی بمحمد ... جاثلیق ... تلاوت ... انجیل ...

بجائیکه ... محمد ... پس فرمود ... جاثلیق ... جاثلیق گفت ... وصف

حضرت فرمود وصف ... خدا وصف ... دو ...

النبی ... حضرت ...

... اینها ... چیزهای پاکیزه را و حرام ... اینها ...

... اینها چیزهای ...

هدایت ... جاثلیق ...

... جاثلیق ...

... پس گفت ب

گفت ...

۳۲

مصحف در انجیل است فراگرده است عیسی ع در انجیل چنین بتی را بعینه سوسه است در نزد ما ری ازین
صاحب شتر است پسر آنحضرت فرمود چون کافر شده بانکار انجیل و اقرار کردی بانچه در اوست از صفت محمد ص
پس بگو آن ربی از سفر ثانی یا تمام شد ذکر محمد صلی الله علیه و آله فراگرد وصی تو دختر او فاطمه علیها السلام فراگرد حسن و حسین علیهم السلام
و چون جاثلیق و راس جالوت شنیدند از آنحضرت این را دانستند که آنحضرت عالم است بتوریه و انجیل پس گفتند والله
آورد بچیزی که ممکن نیست ما را رد و دفع آن مگر بانکار توریه و انجیل و زبور و بتحقیق بشارت داده اند موسی و عیسی بمحمد ص
ولیکن بصحت نپیوسته است در نزد ما که آن محمد این محمد باشد و نمیدانیم اسم او محمد است جایز نیست ما را اقرار
نمودن برای پیغمبری آن دو شک داریم در اینکه محمد شما همان محمد باشد حضرت رضا علیه السلام فرمود تمسک کرده اید
بشک و دست از دلیل کشیدید آیا مبعوث کرده است خدا پیش از او یا بعد از او از اولاد آدم
الی یومنا هذا نبی را که اسم او محمد باشد و یا می یابید این اسم را در چیزی از کتابها که خدا نازل فرموده است
انبیا را بر جمیع انبیاء علیهم السلام از زبور غیر محمد ص پس از جواب سر کشیدند از جواب آنحضرت شدند و گفتند جایز نیست
از برای ما اقرار نمائیم از برای تو باینکه محمد در زبور و توریه است بجهة آنکه اگر ما اقرار کنیم بمحمد و وصی
او و دختر و دو پسر او بان قسمیکه شما ذکر کردید هر آینه داخل کرده اید ما را در اسلام باکراه پس حضرت
فرمود تو ای جاثلیق در امان خدا و رسولی که ظاهر نشود ترا از ما چیزی که مکروه بداری از چیزی که
بترسی از ما و حذر نمائی پس جاثلیق گفت حالی که مرا امان دادی از خدا و رسول میگویم که این پیغمبری که اسم او محمد
و این وصی که اسم او علی است و این دختر و این دو پسر که آنها حسن و حسین اند در توریه و انجیل و زبور است اسم این پیغمبر
و این وصی و این دختر و این دو سبط پس آنحضرت فرمود که آیا این سخن صدق و عدل است یا دروغ و کذب است جاثلیق گفت
بلکه صدق و عدل است و آنچه در آن کتب است نیست مگر حق و چون گرفت رضا ع از جاثلیق این اقرار را فرمود براس
جالوت که عالم یهود است بشنو الان ای راس جالوت سفر فلان از زبور داود علیه السلام را پس عرض کرد بیاور مبارک
گرداند بر تو و بر آنکه قرائت او نموده پس تلاوت فرمود رضا علیه السلام سفر اول از زبور را تا اینکه منتهی شد
بذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس فرمود رضا علیه السلام سؤال میکنم از تو ای راس جالوت بحق خدا
که آیا این در زبور داود است و از برای تو است امان و عهد آنچه عطا کردم بجاثلیق پس گفت جاثلیق اینها بعینه

ما گفتیم از جواب ...

آنچه من گفتم از اسم و صفات
نگفتم از طرف خود
علمای یهود ...
بعلمای یهود و علما برابر
گفته شده

در زبو

در زبور به همین نحو هستند پس فرمود رضا علیه السلام که قسم میدهم ترا بحق ده آیه آنچنانکه نازل کرد آن آیات را
بر موسی ابن عمران در توراة آیا دیدی صفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را در تورات که نسبت داده بشیعه آنها به عدل
و فضل پس جالوت گفت بلی کسیکه انکار این صفت کند کافر است به پروردگار و پیغمبرانش او پس رضا علیه السلام فرمود
که گوش ده در سفر چنین از تورات و شروع فرمود بتلاوت او و راس جالوت را تعجب از تلاوت و بیان و فصاحت
و زبان آنحضرت شد تا اینکه منتهی شد بذکر محمد پس راس جالوت گفت بلی این احماد و الیا و بنت احماد و شبر
و شبیر که تفسیر آن بعربی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است در توراة است پس تلاوت فرمود رضا علیه السلام آن سوره
را تا آخر و چون آنحضرت فارغ از تلاوت شد راس جالوت گفت و الله ای پسر محمد اگر نبود ریاستیکه بود مرا بر جمیع
یهود هر آینه ایمان میآوردم باحمد و متابعت میکردم امر ترا پس قسم بخدائیکه نازل کرد توراة را بر موسی و زبور را
بر داود که ندیدم کسی را که بهتر از شما قرائت توراة و انجیل و زبور نماید و ندیدم کسی را که بهتر و فصیح تر تفسیر
و بیان نماید این کتابها را از شما پس بود رضا علیه السلام با ایشان تا وقت زوال و چون زوال شد فرمود حضرت
که من نماز را میخوانم و بمدینه خواهم رفت بجهة وعده که با والی مدینه نموده ام تا اینکه بنویسد جواب کتاب
خود را و عود میکنم بسوی شما صبح انشاء الله محمد بن فضل گوید که اذان و اقامه گفت عبد الله بن سلیمان و پیش رفت
رضا علیه السلام و نماز خواند بمردم و تخفیف در قرائت نمود و بتمام سنن و آداب رکوع و سجود را تمام نمود
و از نماز منصرف شد بطرف مدینه و چون صبح شد عود فرمود بسوی مجلس خود پس آوردند بخدمت آنحضرت کنیز رومیه را
و تکلم فرمود آنحضرت با او بزبان رومی و جاثلیق میشنید و میفهمید زبان رومی را پس رضا علیه السلام بزبان رومی بکنیز
فرمود که کدام یک از محمد و عیسی نزد تو محبوب تر است عرض کرد که بعد از اینکه شناختم محمد را بودم عیسی را دوست تر
و حال که محمد را شناختم محمد الآن در نزد من محبوب تر است از عیسی و از هر پیغمبری پس جاثلیق بان کنیز گفت
حال که داخل در دین محمد شدی دشمن میداری عیسی را کنیز گفت معاذ الله بلکه دوست میدارم عیسی را و ایمان

دارم و دیگر محمد احب است من پس حضرت با جاثلیق فرمود که تفسیر و بیان نما در بیان آن روم بچیزی که این کنیز تکلم باو نمود بهمان زبان پس بکفر داد
تو گفت پس تفسیر کرد جاثلیق تمام آنها را از برای آن روم و بحضرت عرض کرد که در میان ما مردی هست از اهل سند و هند و او از اهل [illegible] است اسلام را تکلم کلام
است بسندی چیزی را بیان کنند پس حضرت فرمود حاضر کنید او را و او را حاضر کردند تکلم کرد با حضرت بسندی پس آنحضرت [illegible] باو
بزبان او و نقل میفرمود او را از چیزی بچیزی رسید به در انتها [illegible] شنیدیم که آن مرد سندی میگفت ششطی ششطلی ششطلا شطلی شطله
رضا علیه السلام گفت [illegible] شهادت داد بزبان سندی پس تکلم فرمود باو در عیسی و در [illegible] و مصحف داخل [illegible]
تا اینکه گفت بزبان اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس [illegible] بازکرد [illegible] زنار
در گردن او بود با آنحضرت داد و گفت که بدست خود او را پاره پاره کن ای پسر رسول خدا پس حضرت قطع کرد او را پاره پاره کرد و گفت
بمحمد بن فضل [illegible] گفت که این سندی را بحمام ببر و پاک کن او را و جامه او را [illegible] بپوشان او را [illegible] بمدینه ببر و چون از کار
قوم فارغ شد فرمود [illegible] رسید در نزد ما صدق این خبر را بیان نمایید [illegible] بوده ما محمد بن فضل از من [illegible] گفتند بلی و اهل فارس شدند
از تو [illegible] و زیادتر از آنها و عرض کردند که ذکر کرد محمد بن فضل که بخراسان خواهید [illegible] فرمود آنحضرت
راست گفته است [illegible] و تعظیم و تجلیل محمد بن فضل گوید که شهادت دادند جماعت بامامت آنحضرت
و خوابید شب را در نزد ما و چون صبح شد بیدار کرد جماعت را و وصیت فرمود [illegible] بانچه اراده داشت و رفت
و پیروی کردم آنحضرت را تا اینکه رسیدیم بوسط نهر و چون بوسط نهر رسیدیم عدول کرد از راه و چهار رکعت نماز گذارد
پس فرمود ای محمد برگرد در حفظ خدا و بپوشان چشم خود را پس فرمود که باز کن و چون باز کردم دیدم خود را در منزل خود
که در بصره بود [illegible] و دیدم رضا علیه السلام را محمد گوید که [illegible] کردم [illegible] سندی و عیال او را بمدینه و در وقت
و بود از جمله [illegible] آنحضرت که [illegible] در وقت برگشتن از بصره اینکه فرمود برو بکوفه و جمع کن شیعه را و [illegible]
تا اینکه من بسوی ایشان خواهم آمد و امر فرمود مرا بنزول در خانه حفص بن [illegible] پس رفتم بکوفه و اعلام کردم شیعه را
بقدوم رضا علیه السلام و [illegible] روزی [illegible] در نزد نصر ابن مزاحم پس گذشت بر من خادم رضا علیه السلام و دانستم آمدن
آنحضرت را پس سبقت کردم بخانه حفص ابن عمیر و دیدم آنحضرت را در آنجا و سلام کردم بر آنحضرت پس فرمود مرا
جمع آوری نما طعامی را که صلاحیت حال شیعه را داشته باشد عرض کردم جمع کرده ام و فارغ شده ام از آنچه [illegible]

پس فرمود حمد میکنم خداوند را که تو را موفق کرد و جمع کردیم شیعه را چون از خوردن فارغ شدند گفت ای محمد ببین در کوفه از متکلمان
و علما کیانند حاضر کن ایشان را پس حاضر کردیم و فرمود بایشان اراده کرده‌ام که از برای شما حظ و نصیبی از علم خود چنانکه قرار داده‌ام
از برای اهل بصره و بدرستیکه خداوند عالم کرده است [illegible] که نازل فرموده است او را پس متوجه جاثلیق شد و معروف
بجدل و علم انجیل بود شده و فرمود ای جاثلیق آیا میدانی از برای عیسی صحیفه که در او پنج اسماء که بآنها تعلیق میکرد
الصحیفه را عیسی در گردن خود اگر در مغرب بود و اراده مشرق میکرد باز میکرد الصحیفه را و قسم میداد خدا را بیک
اسم از اسماء خمسه اینکه بپیچد برای او زمین را و در مشرق میشد بلحظه واحده جاثلیق گفت من صحیفه ندیدم اما
اسماء خمسه بود با او سؤال میکرد از خدا بیک اسم یا بهمه اسما و عطا میکرد خدا جمیع چیزها را که میخواست پس آنحضرت
فرمود الله اکبر چون انکار اسماء نکردی انکار صحیفه [illegible] اقرار کردی باین اسماء آیا انکار [illegible]
بقول او بود فرمود بقوم آیا منصف‌ترین مردم آنکس نیست که محاجه و استدلال کند با خصم بملت او و کتاب خصم و نبی خصم
و شریعت او همه گفتند بلی پس فرمود بدانید که بعد از محمد و آله امامی نیست مگر کسی که قیام نماید بانچه محمد علیه و آله قیام مینمود
در وقتیکه میرسید باو امر امامت و صلاحیت ندارد امامت را مگر کسیکه محاجه کند با امم به دلایل امامت پس [illegible]
گفت که چه چیزست این دلایل حضرت فرمود آنکه عالم باشد بتوراة و انجیل و زبور و قران الحکیم پس محاجه کند
با اهل توراة بتورات ایشان و با اهل انجیل بانجیل ایشان و با اهل قران بقران و آنکه عالم باشد بجمیع لغات و لغتها
حتی [illegible] هر اویک زبان پس استدلال کند با هر قومی بزبان او و علاوه باشد پاکیزه از هر چرک و طاهر
از هر عیب و نیکوکار و منصف و حکیم و رئوف و مهربان و بخشنده و مرحمت کننده و صادق و مشفق و نیکو
و امین و مامون و راتق و فاتق [illegible] و پاره کننده پس ملتفت شد بسوی آنحضرت نصر بن مزاحم
و عرض کرد ای پسر رسول خدا چه میگوئی در جعفر بن محمد علیه السلام فرمود آنحضرت چه گویم در امامی شهادت
داده است بامامت او امت محمد همگی باینکه او است امام اهل زمان خود پس نصر بن مزاحم گفت چه میگوئی در موسی بن جعفر

حضرت فرمود ای فلان همه منم از او است نصر گفت که مردم متحیر شدند در امر او حضرت فرمود ای پسر بدرستیکه موسی بن جعفر مرا داد

پاره‌ای از زمان مرا او بود تکلم کننده با انبیا بزبان ایشان و با اهل خراسان بزبان دری و با اهل روم بزبان روم و با اهل عجم بزبان

آنها و از آفاق علما بودند و انصاری اراده آنحضرت میکردند پس حاجت میکرد با ایشان بلغتهای آنها در بازار و نماز و جمعه

او گذشت و وقت وفات او سه فرزند ... بود با برادر خود بر سالت او و آنحضرت میفرمود ای پسر من بدرستیکه اجل

و مدت گذشت و توفی و من بعد از خود بدرستیکه دقیقه رسید وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست وصی

او سوره داد با و صحیفه ایشان را که بود در آن صحیفه آنچه خداوند تخصیص داده بود بآن آدم و انبیا و اوصیا

پس فرمود ایعلی نزدیک شو بمن و پس نشاند بر بالای سر آنحضرت را به پارچه‌ای نازک و فرمود که در او زبان خود

پس بیرون آورد آنحضرت زبان خود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله مهر کرد زبان آنحضرت را بانگشتر خود و فرمود یا علی

زبان مرا در دهان بگیر و مکیدن او پس ~~بدان از جمیع آنچه خواهی بپرس~~ یا علی بفهم و مکیدن آنچه را

در میان دهان من در دهان خود و ایشان کرد علی پس فرمود که بفهم آنچه قرار گرفته بدرستیکه

خداوند فهمانید ترا آنچه تعلیم کرده بود مرا و بینا کرد ترا بآنچه بینا کرده بود مرا و داد بتو از علم آنچه

عطا فرموده بود مرا مگر نبوت و که نیست بعد از من نبی آخر و همچنین است امام بعد از امام و چون

موسی گذشت تعلیم نمود بمن همه السنه و کتابها را

باب پنجم در

استجابة دعوات آنحضرت علیه السلام

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق علیه الرحمه از والد خود و از ابن الولید روایت کرده

عطارد از محمد بن ادریس و او از محمد بن اسماعیل و او از ابن هاشم و او از داود بن محمد نهدی و او از بعض اصحاب

گفت داخل شد بر رضا علیه السلام ابن ابی سعید مکاری و عرض کرد با آنحضرت که آیا حالت رسید خداوند بمنزلت

و منزلت امضاء آنچه را که او قائل بود نکرد تو ادعا کنی آنچه را که او قائل بود پس فرمود حضرت

ما و چه شده ترا خدا روشن نکند و داخل نکند بخانه تو فقر را آیا ندانسته که خدا

عزوجل وحی کرد بعمران که من بتو پسری عطا خواهم کرد پس داد باو مریم علیها السلام را پس هبه کرد بمریم عیسی را پس عیسی از

مریم و مریم از عیسی و عیسی و مریم علیهما السلام شیء واحد هستند و من از پدرم هستم و پدرم از من است و من

و پدرم شیء واحد هستیم پس گفت ابن ابی سعید که من از تو سؤالی دارم از مسئله پس حضرت فرمود که ترا اراده بر آن

قبول بکنی از من و نیستی غلام من و من بنده از من و لکن بیاور مسئله خود را پس گفت مردی در وقت مرگ گفته که همه مملوک قدیم

من آزاد است در راه خدای عزوجل حضرت فرمود بلی خداوند تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود میفرماید حتی عاد کالعرجون

القدیم ترجمه گفت الفاظ تا آنکه عود کند مثل عرجون یعنی شاخ درخت خرما در قدیم پس هر مملوک که عتیق است شش ماه

و این در شش ماه حاصل شد پس آنحضرت فرمود بعد از استشهاد باین آیه شریفه که هر مملوک او که آمده باشد براو شش ماه

آزاد است و او قدیم است راه فرمود که اما از آنحضرت حضرت خارج شد و داخل کرد او فقر تا آنکه بفقر مرد و نبود

نزد او چیزی که اطلاع یابد بر او بعد و بعد از آن در کتاب عیون روایت کرده است که روایت کرده است در آن

مکتب و حمزه علوی و جمعی دیگر در باب اینکه از ابی ابن مأمون ملعون روایت کرده‌اند که ابا الحسن علی بن موسی الرضا

علیهما السلام منعقد میکند مجالس در کلام و مردم افتاده و علماء او را میکنند پس ملعون حاجب خود محمد بن عمر طوسی را

امر کرد منع مردم از مجلس آنحضرت و آنحضرت او را احضار کرد و چون نظر کرد بر حضرت از منع و در باب کرد بر حضرت در باب اخفاء

او پس بیرون آمد حضرت از نزد او در حالت غضب و آنحضرت حرکت میداد لبهای مبارک خود را و میگفت و حق

المصطفی و المرتضی و سیدة النساء لاستنزلن من حول الله عزوجل بدعائی علیه ما یکون

سبباً للطرح کلاب اهل هذه الکورة ایاه و استخفافهم به و بخاصته و عامته

بحق خداوند بحق مصطفی و علی مرتضی و سیدة النساء که هر آینه نازل کنم و بطلبم از حول و قوه خدا بسبب دعایم

براو آنچه را که سبب شود از برای منع و بیرون کنند که سگهای اهل این شهرها را او و آنکه استخفاف

کنند براو و بخواص و عوام او پس آنحضرت برگشت بقرارگاه خود و مطهره برای خود خواست و وضو گرفت

و هر که نماز کند و در رکعت ثانیه قنوت خواند و گفت اللهم یا ذا القدرة الجامعة و الرحمة

الواسعة و المنن المتتابعة و الآلاء المتوالیة و الایادی الجمیلة و المواهب الجزیلة

یا من لا یوصف بتمثیل و لا یمثل بنظیر و لا یغلب بظهیر یا من خلق فرزق و الهم فانطق

و ابتدع فشرع و علا فارتفع و قدر فاحسن و صور فاتقن و احتج فابلغ و انعم فا

سبغ و اعطی فاجزل یا من سما فی العز ففات خواطر الابصار و دنی فی اللطف

فجاز هواجس الافکار یا من تفرد بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطانه و توحد

بالکبریاء فلا ضد له فی جبروت شانه یا من حارت فی کبریاء هیبته دقائق

لطائف الاوهام و حسرت دون ادراک عظمته خطائف ابصار الانام یا

عالم خطرات قلوب العالمین و یا شاهد لحظات ابصار الناظرین یا من عنت

الوجوه لهیبته و خضعت الرقاب لجلالته و وجلت القلوب من خیفته و ار

[تعدت] الفرائص من فرقه یا بدیء یا بدیع یا قوی یا منیع یا علی یا رفیع صل علی من

شرفت الصلوة بالصلوة علیه و انتقم لی ممن ظلمنی و استخف بی و طرد الشیعة

عن بابی و اذقه مرارة الذل و الهوان کما اذاقنیها و اجعله طرید الارجاس

و شرید الانجاس

خواطر

[illegible]

خلق کرد و روزی داد

خلق کرد و روزی داد و الهام کرد پس نطق او آورد و اختراع کرد بوجه تازه [illegible]

پس مرتفع شد [illegible] پس نیکو کرد [illegible] معقود [illegible]

و مصور [illegible] و استدلال [illegible] و وجود او داد [illegible]

[illegible] ای کسیکه [illegible]

و نزدیک شده در لطف [illegible] ای کسیکه متفرد و تنها شده در سلطنت [illegible] در عالم ملکوت سلطنت او و متفرد شده

[illegible] ای کسیکه متحیر شده در عظمت و کبریای هیبت او [illegible]

[illegible] عظمت و بزرگواری او [illegible] ای کسیکه [illegible]

[illegible] نظر کننده [illegible] ای کسیکه [illegible] هیبت و عظمت و جلالت او

و خاضع شده است [illegible]

از اول و ابتدا [illegible] اختراع کننده [illegible] ای کسیکه [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو الصلت هروی گوید که هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که [illegible]

و بزرگ شد [illegible]

[illegible]

و هیجان آورده [illegible]

پسر [illegible] چهار [illegible]

تمام [illegible]

عفو

[illegible] ای کسیکه [illegible]

بقصر مامون و بنزد امان باز گردان... سر دارد که او پس بیام رفتیم و ندیدیم مگر نفوس چند پراکنده که بجا چسبیده ام

ونه دیدیم مگر سرهایرا که سنگها خورده و شکسته و کوبیده شده بود دیدیم مامون که زره پوشیده و از قصر

تا بیجان بیرون آمده و میگریزد و ندانستم مگر تا گرد و کار که از بعض باجها یاره آجری بر سر مامون زد

در مغز سر او رخنه بانداز آنکه سر او را شکافت پس گفت شخص از آن کسانکه مامون را میشناخت وای بر تو ای

مومنان امیر مؤمنان پس شنید صدای او را بساختند و گفت که ای لجرامزاده امروز روز تمیز نیست و در روز نیست که

طبقات مردم در طبقه و مقام خود باشند اگر این امیر مومنان میبود مسلط نمیکرد ذکرهای خالقان را

بر فرجهای دختران باکره ها دور کردند مامون و لشگر مامون را بدترین دور کردن و بمذلت و استخفاف

شدید در کتاب مصابیح اطهار روایت از حدیث مردیست ورد او را زیاده کرده که غارت کردند او را و خانه او

پس بدار کشید مامون جمیع علمای خود را و دهقان مرد او را رافض کرده بود و در ماهونه دیوارها خفا ترا

بلند نماینده دانست که این از جهة آن تفضیح است که آنحضرت غمگین بود از آن کسی بخدمت آنحضرت رفت و قسم داد حضرت را که از زد او

وفد داد ساید مرتکب آنحضرت را دشنت در پیش آنحضرت گفت که بود از آنچه من از اینها تا

نو لولد شده را بی ناجیت پس آنحضرت فرمود که از خدا بترس درباب امت محمد و آنچه ترا با و از اینها بیاموز

نو از این امر و ترا مخصوص باین کردانیده بدرستیکه تو ضایع کردی امور مسلمانان را و تفویض کردی این امر خود

قسم دیگر باید که درباب ماجری میبود میان مامون از حدیث بود از دعوی امر دیگر عیون

بیهقی از صولی داد از محمد بن یحیی حوران شاه روایت کرده است که گفت شنیدم عباس بن محمد را که میگفت

که زیر این ملک آوری از طایفین قسم داد بر چیزی در رضای قرومنند پس قسم خورد ... و مبتلا شد به برص

و من دیدم که در ساقها و پاها او برص زیاد بود و پدر زیر بکار ... بر رضا علیه در چیزی ظلم عنفه بود پس

نفرین کرد او را حضرت رضا علیه السلام و بنفرین آنحضرت افتاد از قصر و گردن او شکست و لا پدر بکار

عبدالله بن مصعب ابن زبیر که پاره کرد نامه عهد یحیی بن عبدالله بن حسن را نظر را برای رشید و او را از پیش

روی هارون الرشید و گفت ای امیر المؤمنین بکش او را که از پی او امان نیست پس گفت یحیی با رشید که بدرستیکه

این عبدالله خارج شده برادر من در زمان غیب و انشاد کرد اشعاری را که در هجو تو بود و انکار کرد آن اشعار را عبدالله

پس قسم داد او را یحیی به برائت و تعجیل عقوبت پس فورا تب کرد و به از سه روز مرد و فروریخت قبر او و دور این

حدیث را طولی است بطلب سیاق آن اختصار کردم عبد... راوی در عیون از محمد بن فضیل روایت کرده است که

گفت در سالی که غضب کرد هارون بال برمک ابتدا کرد بجعفر بن یحیی و حبس کرد یحیی بن خالد را و نازل شد

به برامکه آنچه نازل شد حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام ایستاده در عرفه و دعا میکرد و حرکت میداد سر خود را پس سوال

کردند از آنحضرت ماهی آن دعا فرمود که نفرین میکردم بر برامکه با آنچه که کردند به پدرم پس اجابت فرمود خداوند

در این روز در حق ایشان دعای مرا چون آنحضرت برگشت نگذشت مگر زمانی کم که هارون غضب کرد به یحیی و جعفر و متغیر

شد حالت برمکیان و در کتاب کشف الغمه از عبدالله بن ابراهیم از محمد بن فضیل مثل این را روایت نموده است

باب ششم در معرفت آنحضرت صلوات الله علیه بلغات والسنه

در عیون اخبار الرضا از یاسر خادم روایت کرده است که ابوالحسن علیه السلام در منزل ما بود از صقالبه و رومیه و ابوالحسن علیه السلام

نزدیک با ایشان و میشنید سخنان را که میگفتند و ما کار ایشان را بزبان صقالبه و رومیه میگفتند ما در بهار خون

بگیر فتیم در شهرهای خود و در اینجا خون نمیگیریم چون صبح شد در نزد ابوالحسن علیه السلام آمدند که بعضی

بعضی از اطبا پس گفت آیا خون بگیرم از فلان فلان گفت کرا و از فلان فلان گفت کرا پس ابوالحسن فرمود

ای یاسر تو خود خون نگیر یاسر گوید خون گرفتیم و ورم کرد و رگهای من و سرخ شد پس فرمود ای یاسر

چه میشود ترا عرض کردم دخبار بود آنحضرت پس فرمود ای یاسر آیا منع نکردم ترا از خون گرفتن

دست خود را پیش بیاور و دست مبارک خود را بر او گذارد و مسح فرمود دست مرا بدست خود از لعاب دهان

در شب بعدیگر

بخون گرفتن خود

خورد لیمو و فرمود شام مخور [illegible] بعد از آن که شام نخوردم الا شاید پس مفلس شد مرا و شام خوردم
پس خوشی به رجوع نمود در بصائر الدرجات نیز از محمد بن جمهور و در مناقب از یاسر روایة کرده است
در عیون از ابا هاشم جعفری روایة نموده که غذا میخوردیم با جناب رضا علیه السلام پس دعوت کرد
بعضی از غلامان خود را بزبان صقالبه و فارسیه و بسا بود میفرستاد غلام خود را به آنحضرت بجهة چیزی
از فارسی پس تعلیم میفرمود او را و بسا بود منغلق میشد کلام بر غلام پس تعلیم میداد آنحضرت غلام را در عیون
از هروی روایة کرده که بود ابو الحسن علیه السلام تکلم میفرمود با مردم بزبانهای ایشان و بود والله فصیح تر و اعلم از همه
از ایشان بجمیع زبانها و لغات پس عرض کردم بر آنحضرت روزی یا ابن رسول الله بدرستیکه من تعجب
میکنم و از معرفت شما این زبانها و لغتهای مختلف را پس فرمود آنحضرت ای ابا صلت منم حجة او
بر خلق خدا و نیست خداوند که بگذارد حجتی را بر قومی که او نداند لغات و زبان ایشان را در عیون از هروی
روایت کرده است که بود رضا تکلم میکرد با مردم بزبان ایشان و بود والله فصیح ترین ناس و اعلم ایشان بهر زبان و لغت
پس گفتم بآنحضرت روزی ای پسر رسول خدا در عجبم از معرفت شما بزبانها با اختلاف ایشان
فرمود ای ابا صلت منم حجة خدا بر خلق و نیست خدا اخذ کننده حجت بر قومی که نداند زبان ایشان را آیا نرسیده است
ترا قول امیر المؤمنین که داده شدیم فصل الخطاب و آیا هست فصل خطاب مگر معرفت
لغات صاحب مناقب مثل این روایت را از هروی روایت کرده است و نیز در کتاب [illegible] ابن حکیم از رد
روایت نموده که گفت فرمود بمن رضا [illegible] گفتم بدر [illegible] فرمود بدر [illegible] عرض کردم بدر تو
و فرمود بدرم بدرستیکه جعفر [illegible] ای پسر من [illegible]
راوی گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
قرب الاسناد [illegible] روایت کرده است که فرمود بمن رضا [illegible] که بدرستیکه دیدم [illegible]

ملاقات غلام خراسانی شدم در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن عیسی از ابا هاشم روایت کرده است که غذا میخوردیم با رضا علیه السلام آنحضرت
صدا زد حضرت بعضی از غلامان خود را بصقالبه و فارسیه و میفرمود که این غلام من میفهمید چیزی بفارسی
و میگویم من او را [illegible] پس چون میفهمید [illegible] گفتم [illegible] در بصائر الدرجات
ابی جعفر از ابا هاشم جعفری [illegible] داخل شدم بر رضا فرمود ای ابا هاشم تکلم کن با این غلام بزبان فارسی
پس [illegible] فارسی [illegible] گفتم [illegible] جواب [illegible] حضرت
فرمود [illegible] جواب [illegible] بزبان فارسی [illegible] در کتاب بصائر الدرجات
احمد بن [illegible] از سلیمان که از اولاد جعفر بن ابی طالب است روایت میکند میگوید بودم با رضا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پس رضا فرمود [illegible]
آیا میدانی [illegible] گفتم الله و رسوله و ابن رسوله اعلم فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
در سلیمان جعفری نقل این روایت شده است در کتاب بصائر الدرجات [illegible] احمد بن محمد [illegible] روایت میکند میگوید بودیم
با رضا [illegible]
آنحضرت [illegible] در کتاب مناقب [illegible]
روایة کرده است که ابو الحسن علیه السلام [illegible] آنحضرت چند [illegible] پس حمل کردیم آنحضرت
[illegible] رسیدیم [illegible]
و با ما [illegible] از آب سرد که در آنوقت [illegible] پس آب نوشیدیم و آنحضرت علیه السلام [illegible]
[illegible] و چند سنگ ریزه [illegible] پس [illegible] غلام حضرت عرض کرد هفت و آنحضرت فرمود [illegible]

باب هفتم در عبادات و مکارم اخلاق و معالی امور و اقرار اهل زمان آنحضرت علیه السلام بفضل و زیادتی او

در کتاب عیون اخبار الرضا از ابی عباد روایت کرده است که گفت که نشستن رضا ع در زمستان بر روی پلاس بود و در تابستان بر روی بوریا
و میپوشید از لباسها درشت تر را تا آنکه بیرون می آمد بسوی مردم آنوقت زینت میداد خود را برای مردم و باز ... از
... روایت کرده است ... که ... میگوید ... که ... ازو کنیز ...
از ... آنکه ... پس ... بسوی ... در خانه او ... از ... عبا
... ماموران ... آمدم ... در خانه ... جمیع ... از ...
و ... آنحضرت ... میکرد ... در شب ... میکرد ... این ...
این چیزی ... از برای ... خروج از خانه او ... عبد الله بن عباس
... آمدم ... داخل شدم ... ندیدم ... هرگز ... از ...
... از ... از برای ... ارزانی ... تا ...
... از رضا ... میگفت ... ندیدم ... از آنحضرت ... آنحضرت ... میکرد ...
... آنحضرت ... نماز صبح ... نماز صبح ... اول وقت ... از
... آفتاب ... بعد ... با مردم ...
... خود ... در خانه ... آنحضرت ... با مردم اندک اندک ...
... این ... پس ... در ...
از ... او

نعمان ... داخل شد ... عباس ... حضرت ...
از عذر ... گفت ... که ... عباس ... عذر ... نیکو است
نام تو عذر و عذار ... و ... بدرستیکه ... در تمام عمر تو نیکوئی نکند ... اهل
و عیون از ذکوان روایت کرده است که شنیدم ابراهیم بن عباس میگفت ندیدم رضا
هرگز در سؤالی که ازو چیزی را نداند ندیدم اعلم ازو بچیزی که واقع شده بود در زمان تا وقت
و عصر آنحضرت و مامون او را امتحان میکرد بسؤال از هر چیزی و جواب میداد آنحضرت او را و تمام کلام
و جواب و تمثل او همه از قرآن بود و قرآن را در سه روز ختم میکرد و میفرمود که اگر خواهم ختم میکنم
در کمتر از سه روز ولیکن مرور نمیکنم بآیه هرگز مگر آنکه تفکر میکنم در او و در شأن نزول او و در وقت نزول او و باین جهت ختم او
سه روز میشد و در عیون اخبار از ابراهیم بن عباس روایت است که ندیدم ابا الحسن الرضا ع را که جفا کند احدی را بکلام
هرگز و ندیدم قطع کند بر احدی کلام او را تا آنکه فارغ میشد از کلام و رد نکرد احدی را از حاجتی که آنحضرت قادر بود
بر آن حاجت داشت و هرگز دراز نکرد پاهای خود را در میان مجلس و در مجلس تکیه نداد و ندیدم آنحضرت را که هرگز فحش دهد
احدی را از دوستان و مالیک خود و ندیدم آنحضرت را که آب دهن بیندازد و ندیدم هرگز آنحضرت بخنده بلند و خنده آنحضرت تبسم بود
و هر وقت که سفره از برای او می انداختند می نشانید با خود در آن مائده ممالیک و غلامان حتی دربان و مهتر را و در شب بسیار کم
میخوابید و بیدار میگذرانید بیشتر شبها را از اول شب تا صبح و بسیار روزه میگرفت
از آنحضرت روزه سه روز در هر ماه و میفرمود که این روزه دهر است و آنحضرت بسیار
... بسیار احسان و صدقه میداد در پنهان
و بیشتر اینها در شبهای تاریک میشد و هر کس گمان کند که دیده است مثل او را در فضل پس تصدیق نکنید او را در عیون

از هروی روایت کرده است که گفت آمدم بدر آن خانه که در آن رضا علیه السلام در سرخس حبس نموده و مقید ساخته بودند
و از زندانبان اذن طلبیدم گفت راهی نیست ترا بسوی او گفتم چرا گفت جهت آنکه آن حضرت در شبانروزی
هزار رکعت نماز میگذارد و بیرون نمی آید از عبادت و نماز مگر ساعتی در اول روز و پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب پس
در این وقتها هم در مصلای خود با پروردگار مناجات دارد گفتم باو که طلب اذن نما از آنحضرت برای من بنا بر این اوقات پس
اذن طلبید از برای من از آنحضرت پس داخل شدم بر آنحضرت که نشسته بود در مصلای خود متفکر تا آخر حدیث در کتاب تهذیب از سلیمان بن جعفر روایت است
که گفت دیدم ابا الحسن الرضا علیه السلام را که نماز میگذارد در جبه از خز و دیدم ... از احمد بن ... انصاری روایت است
که گفت شنیدم از رجاء ابن ابی الضحاک که میگفت فرستاد مرا مأمون که بیاورم ابو الحسن الرضا علیه السلام را از مدینه پس آوردم
مرا که آنحضرت را از راه بصره و اهواز و فارس آورده باشم نه از راه قم و امر کرد مرا بمحافظت آنحضرت در شب و روز پس بودم
تا آنکه آوردم بمرو آنحضرت را و بودم با آنحضرت از مدینه تا مرو پس بخدا قسم ندیدم مردی پرهیزکارتر
ترسانتر از خدا از آنحضرت و بیشتر یاد کننده خدا که ذکر او بیشتر باشد در جمیع اوقات از آنحضرت و ندیدم کسی را که خوف او
شدیدتر باشد از خدا از آنحضرت پس بود آنحضرت که نماز صبح میگذارد و چون سلام میداد مینشست در مصلای خود و تسبیح
و تحمید میکرد خدا را و تکبیر و تهلیل مینمود و صلوات میفرستاد بر پیغمبر و آل او تا آنکه آفتاب طلوع میکرد و چون
آفتاب طالع میشد بسجده میرفت تا وقتیکه آفتاب بلند میشد پس رو میکرد بمردم و با ایشان حدیث میگفت و موعظه میفرمود تا نزدیک زوال
پس تجدید وضو مینمود و عود مینمود بمصلای خود و چون زوال میشد برمیخاست و شش رکعت نماز میگذارد و قرائت میکرد
در رکعت اول سوره حمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانیه حمد و قل هو الله احد و در چهار رکعت دیگر در هر رکعت حمد
و قل هو الله احد میخواند و سلام میداد در هر دو رکعت و قنوت میکرد در ثانیه در هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از قرائت پس اذان
میگفت پس دو رکعت نماز میخواند پس اقامه میگفت و نماز ظهر را بجا میآورد و چون سلام میداد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل
مینمود

مینمود تا آنچه میخواست پس سجده شکر بجا میآورد که در آن سجده صد دفعه شکراً لله میگفت و چون از سجده سر بر میداشت
برمیخاست و شش رکعت نماز میخواند در تمام رکعات حمد و قل هو الله احد تلاوت مینمود و در هر دو رکعت
سلام میداد و قنوت میخواند در دوم از هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از تلاوت پس اذان میگفت و دو
رکعت نماز میگذارد و قنوت میکرد در ثانیه و چون سلام میداد اقامه میگفت و نماز عصر بجا میآورد
و چون سلام میداد مینشست در مصلا و مشغول تسبیح و تحمید و تکبیر میشد الی ما شاء الله پس سجده بعمل میآورد — و تهلیل میکرد
و در او میگفت صد مرتبه حمداً لله و چون آفتاب غروب میکرد وضو میگرفت و نماز مغرب
بجا میآورد سه رکعت با اذان و اقامه و در ثانیه رکوع میکرد و بعد از قرائت و چون سلام میداد مینشست — قنوت میکرد و پیش از
در مصلا و حق تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل الی ما شاء الله مینمود پس سجده میکرد سجده شکر پس بر میداشت
سر میدانست و تکلم با احدی نمیکرد تا آنکه برمیخاست و چهار رکعت نماز با دو سلام بعمل میآورد و قنوت
میخواند در ثانیه از هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از قرائت و قرائت میفرمود در رکعت اول از این چهار رکعت حمد و قل یا ایها
الکافرون و در ثانیه حمد و قل هو الله احد و در دو رکعت باقی حمد و قل هو الله احد پس مینشست بعد از تسلیم در تعقیب الی ما شاء الله پس افطار میکرد پس مکث
مینمود تا آنکه میگذشت از شب نزدیک بثلث شب پس برمیخاست و صلوة عشاء آخره را بجا میآورد چهار رکعت
و در ثانیه قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند و چون سلام میداد مینشست در مصلا و ذکر میکرد خدا را عز و
جل را و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل مینمود ما شاء الله و بعد از تعقیب سجده شکر بجا میآورد پس برخت خواب میرفت
و چون ثلث آخر از شب میشد برمیخاست از فراش با تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار و مسواک میکرد پس وضو
میگرفت و هشت رکعت نماز شب بجا میآورد و در هر دو رکعت سلام میداد و در هر دو رکعت اول قرائت میکرد در اولیین
رکعات ثمانیه در هر رکعتی حمد یکمرتبه و قل هو الله احد سی مرتبه و نماز جعفر ابن ابیطالب بعمل میآورد چهار
رکعت و سلام میداد در هر دو رکعت و قنوت میخواند در هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از تسبیح و محسوب میداشت

از صلوة شب بعد از خواب بر میخاست که در آن اتیان نمینمود و قرائت میکرد در اول حمد و سوره ملک و در ثانیه حمد و هل اتی علی الانسان پس بر پا میشد و دو رکعت نافله صبح
و قرائت میکرد در هر رکعتی بعد از حمد قل هو الله احد را سه مرتبه و قنوت میکرد در رکعت ثانیه پیش از رکوع و بعد از قرائت و میگفت و سه رکعت وتر را میخواند و قل هو الله احد
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس در هر یک و قنوت میکرد در دو رکعت پیش از رکوع و بعد از قرائت و میگفت در قنوت او اللهم صل علی محمد
و آل محمد اللهم اهدنا فیمن هدیت و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت و قنا شر ما قضیت
فانک تقضی و لا یقضی علیک انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت پس میگفت
هفتاد مرتبه استغفر الله و اسئله التوبة و چون سلام میداد مینشست در تعقیب با ثنا الله و حمد تا نزدیک طلوع صبح و چون
صبح میشد اذان و اقامه میگفت و دو رکعت نافله صبح بجای می آورد و چون فجر طالع میشد اذان و اقامه میگفت و دو رکعت فریضه را ادا
میکرد و سلام میداد و بتعقیب می نشست تا آفتاب طلوع میکرد پس سجده شکر بجا می آورد تا آنکه روز بلند میشد و قرائت او در جمیع فرایض
در رکعت اول حمد و انا انزلناه و در رکعت ثانیه حمد و قل هو الله احد مگر در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه که قرائت میکرد در اینها حمد و سوره
جمعه و منافقین و در عشا شب جمعه در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت ثانیه حمد و سوره سبح و قرائت میکرد در نماز صبح
روز دوشنبه و پنجشنبه در اول حمد و هل اتی علی الانسان و در ثانیه حمد و هل اتیک حدیث الغاشیه و جهر میکرد در نماز مغرب و عشا
و نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت صبح و اخفات میکرد قرائت ظهر و عصر و تسبیح میکرد در رکعات اخیره و میگفت سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه و بود قنوت آنحضرت در جمیع نمازها رب اغفر و ارحم و تجاوز
عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم و چون داخل شهری میشد ده روز قصد اقامه مینمود روزه میگرفت و افطار میکرد
و چون شب میشد ابتدا میکرد بنماز پیش از افطار و در سفرها در راه نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت قصر میفرمود و نماز مغرب
سه رکعت اتیان میکرد و نافله آنرا ترک نمیکرد و نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت فجر را در سفر و حضر ترک نمیکرد و از نوافل روز
اتیان بچیزی از آنها نمیکرد و بعد از هر نماز قصر میگفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سی مرتبه و میفرمود که
این متمم نماز است و ندیدم آنحضرت که نماز ضحی را در سفر و حضر اتیان نماید و در سفر روزه نمیگرفت و ابتدا میکرد در دعا
بصلوات بر محمد و آل محمد و در نماز و غیر نماز بسیار میگفت صلوات بر محمد و آل محمد و شبها در رختخواب بسیار تلاوت قرآن
و چون میرسید بآیه که در او ذکر بهشت و یا جهنم بود گریه میکرد و از خداوند بهشت میخواست و بخدا پناه میبرد از آتش

مجلس علی الرضا ...

و جهر

و جهر مینمود به بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها شب و روز و هر وقت که سوره قل هو الله احد میخواند در نفس میگفت
الله احد و چون فارغ از سوره میشد میگفت کذلک الله ربی سه مرتبه و چون سوره جحد میخواند در نفس خود قل یا
ایها الکافرون میگفت و چون فارغ میشد میگفت ربی الله و دینی الاسلام سه مرتبه و چون و التین و
الزیتون میخواند بعد از فراغ میگفت بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون لا اقسم بیوم القیمة میخواند
میگفت در حین فراغ سبحانک اللهم بلی و در قرائت سوره جمعه میگفت قل ما عند الله خیر من اللهو
و من التجارة للذین اتقوا و الله خیر الرازقین و چون از فاتحه فارغ میشد میگفت الحمد لله رب العالمین
و چون قرائت سبح اسم ربک الاعلی میخواند در خفا میگفت سبحان ربی الاعلی و چون یا ایها الذین آمنوا میرسید میگفت
در خفا لبیک و نازل نمیشد به هیچ بلدی مگر اینکه قصد او میکردند مردم و از او استفتا مینمودند در معالم دین
خود و جواب میفرمود ایشانرا و بسیار اخبار از آبا و طاهرین خود میفرمود و چون آنحضرت بنزد مامون وارد
شدم سؤال کرد از حالات آنحضرت در راه و خبر دادم من او را از آنچه از آنحضرت دیده بودم در شب و روز
و سفر و اقامه پس گفت ای پسر ضحاک اینست بهترین اهل روی زمین و اعلم و اعبد ایشان و خبر
مده احدی را بآنچه دیده از آنحضرت تا ظاهر شود فضل او مگر بزبان من و از خدا استعانت میجویم بر آنچه
نیت کرده ام در حق او از رفع و بلند کردن در عیون اخبار رضا از محمد بن موسی بن نصر رازی روایت کرده است
گفت شنیدم از پدر خود که میگفت گفت مردی برضا علیه السلام که والله نیست بر روی زمین شریفتر از تو از جهة پدر پس
آنحضرت فرمود که خداوند ایشانرا بسبب پرهیزکاری شرافت و بزرگی عطا فرمود و بسبب اطاعت پروردگار حظ برده اند پس مرد دیگر گفت
که تو والله بهترین مردمانی پس آنحضرت فرمود قسم مخور که بهتر از من کسیست که پرهیزکارتر از من باشد و اطاعت او بیشتر باشد
خداوند بود والله نسخ نشده است این آیه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقاکم مترجم گوید که تحقیق النطفه گردانیدیم شما را شعبه شعبه پاره پاره و قبیله قبیله مختلف و تحقیق که گرامیتر
از شما نزد خداوند آنانند که پرهیزکارتر از دیگرانند و در عیون بسند معتبر از ابو الصلت از

وقسم نخوردم بعتق مگر اینکه آزاد میکنم رقبه را و بعد از آن آزاد میکنم همه

[illegible] و ذکر آن روایت که گفت شنیدم از ابراهیم بن عباس که گفت شنیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود که قسم نخوردم
بعتق کلیه ممالیک هر اگر بدانم که فضل من بر این غلام سیاه محض قرابت من باشد برسول الله صلی الله علیه و آله
و اعتقادات حسنه و اعمال صالحه را دخلی در فضل من نیست اگرچه از برای قرابت بسببیه اعلی درجه از قرابت
است و چون فهم این معنی از متن عبارت حدیث در نهایت عسرت است ایراد لفظ عبارت حدیث را

الفاظ

بعینها با بعضی بیانات که مجلسی قدس سره نموده مینماید البیهقی عن الصولی عن ابی ذکوان
قال سمعت ابراهیم بن العباس یقول سمعت علی بن موسی الرضا علیه السلام یقول
حلفت بالعتق ولا احلف بالعتق الا اعتقت رقبة و اعتقت بعدها

الاسره

جمیع ما املک ان کان یری انه خیر من هذا و اومی الی عبد
اسود من غلمانه بقرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله الا ان یکون لی عمل صالح
فاکون افضل منه به بیان آنکه مجلسی علیه الرحمه در مقام ترجمه آورده است که حلفت بالعتق

مراد از حلفت بالعتق آنست

حلف نموده محلوف علیه که الکلام یری است جملهٔ معترضه است و مقصود از الکلام یری الخ
آن است و این تعبیر از راوی شده که روایت متکلم را بغایب نموده تا آنکه توهم نشود تعلیق حکم حلف
بنفس او است چنانچه در آیه شریفه لعان که ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین است محض از جهت رفع توهم عود
در یاء متکلم بهاء غائب شده و حاصل معنی روایت را بعد از این بیان چنانکه فرموده آنحضرت قرار
که از داب و شأن من نیست که هر وقت قسم یاد نمایم بعتق و حنث و خلاف قسم
واقع شود آزاد میکنم بنده را و بعد از او آزاد میکنم جمیع رقاب که در ملک منست [illegible]
این باشد که آنحضرت اظهار غلظت قسم بعتق و تمام اعتنا باین نوع قسم در اثبات [illegible] قسم که [illegible]
قسم یاد نموده بعتق که اگر محض قرابت جهت فضل بر غلام اسود باشد [illegible] بلکه بعد از عمل صالح قرابت سبب [illegible]

الکلام [illegible] و همچنین اللعان [illegible] گفته شده است

که اگر عمل صالح نباشد محض قرابت [illegible] رفع نکند وجه فضل [illegible]

[illegible]

و یا جزء اخیر علت شرافت و فضیلت است و این عبارات اگرچه از کلام آنحضرت ظاهر نمیشود ولکن باعتبار عدم منافات
با فرمایش آنحضرت ایراد آن بلاعیب بلکه مطلوب است و کیف کان عبارت حدیث خالی از غلق نیست و بعد
قبلی از حکم احتمالات دیگر هم داده و خود بعد از همه احتمالات اعتراف بغلق و اضطراب در روایه نموده در آخر بیانات
حلف بعتق نمودن حضرت بر تقیه چنانچه رسم عامه است نموده است و در کتاب عیون [illegible] از یقطینی روایه نموده
که گفت [illegible] مختلف شده در امر ابوالحسن الرضا [illegible] جمع کرده از سؤال و جوابی که از آنحضرت صادر شده بود [illegible] کتاب
[illegible] از [illegible] روایت [illegible] که گفت [illegible] ابوالحسن [illegible]
و آنحضرت از [illegible] فقد قضی الله للعصبة [illegible]
که خداوند عز و جل [illegible] بعتق رقبه [illegible]
کافی از [illegible] این روایت [illegible] روایت نموده که [illegible] از آل [illegible]
که نام [illegible] حضرت [illegible] در مسجد رسول الله [illegible]
[illegible] شدم و آنحضرت [illegible] و آنحضرت [illegible]
[illegible] نظر کردم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
که آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شدم [illegible] اراده کردم
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت
و با آن حضرت رفتیم و شروع کردم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] زمانی که فارغ شد از خبر دادن آن حضرت از [illegible] عرض کردم که [illegible]

نکرده ام [illegible] طعام آورده بود [illegible]

با غلام از طعام [illegible] فارغ شدیم از طعام آن حضرت [illegible] اشکار [illegible]

[illegible]

[illegible] طواف کننده [illegible]

[illegible]

[illegible] در میان آن دینارها

دینار [illegible] علیك [illegible]

[illegible]

در [illegible] در کتاب [illegible] موسی [illegible] روایت کرده است که گفت [illegible] ابو الحسن الرضا [illegible] آن حضرت [illegible]

طوس شنیدم [illegible]

[illegible] جنازه [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن جنازه [illegible]

[illegible]

[illegible] ائمه [illegible] اعمال شیعیان [illegible] هر صبح و شام [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] روایت

لعفت

که گفت محمد ابن [illegible] آن حضرت [illegible]

آن حضرت [illegible] تفسیر [illegible]

[illegible] و در کتاب [illegible] است که [illegible]

از طعم نان [illegible] طعم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

از آن [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] عبد الله ابن صالح [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

معجزات ایشان از آن جمله مسائل ابوالصلت که مرد بود از اسحق ابن موسی بن جعفر روایت کرده که پدرم موسی بن جعفر پسران خود را امر میکرد که برادر ما
علی عالم آل محمد است سؤال کنید از مسائل دینیه خود از آن حضرت و آنچه بفرماید حفظ کنید بدرستیکه شنیدم از پدرم جعفر که میفرمود
بدرستیکه عالم آل محمد در صلب تو است و کاش من او را دریافته بودم بدرستیکه او همنام است با امیرالمؤمنین علیه السلام و در کتاب ... از
روایت کرده است که چون با حضرت رضا علیه السلام بخراسان رسید ... و آنحضرت از ... نعمتی که گفت علیه السلام
و غیر سیاه ... گفت ... که آنحضرت ... بجاکرده ... والحمد لله
والادب ... بالاعمال ... در کتاب ... روایت کرده که
گفت علیه السلام ... از آنحضرت ... و آنحضرت ... خلقی کثیر ... گرد ... از ما
ناگاه ... آنحضرت مرد دراز گندم گون ... آنحضرت ... السلام علیک یا ابن رسول الله مردی از دوستان توام
مسافرت ... و نفقه من تمام است ... ما را ... صلاح ... مرا ...
را از برای خدا ... آنحضرت ...
خدا تو را رحمت کند ... مردم ... متفرق شدند ... در خدمت آنحضرت سلیمان جعفری و ...
و آنحضرت گفت آیا ... سلیمان ... آنحضرت ...
گفته ... آنحضرت ... از ... سلیمان ...
کسی ... حضرت ... ما ... نفقه ...
... آنحضرت ... و حضرت ...
سلیمان ... حضرت ...
... المستتر بالحسنة
تعدل سبعین حجة ... والمذیع للسیئة مخذول والمستتر بها مغفور له ... کسیکه جان

دیگو ما کند

و نیکو گفته شد خلف عادل در برابرت ... و کسیکه جان خود به ناحق داد و ظلم کند ... بسبب ... و ادعا
است و کسیکه ... دارد و ... انعمیه ... آیا نشنیده قول اول شعر را معنی ابعث ... الاب
حاجتی وجهت الی اهلی و وجهی بابه یعنی هر وقت که نفس خود را منع بکنم از طلب حاجت به ربی کردم
... در حالتیکه آب روی من در جای خود است و دیگر در کتاب مناقب ... نقل است ... تحفه
در کتاب کافی بخبر مقطوع نقل شده است که گفت که آنحضرت رضا علیه السلام مهمانی داشت و آنحضرت نشسته بود با مهمان
و گفتگو میکردند پس در چراغ تغییری شد و مهمان دست خود را دراز کرد که اصلاح چراغ نماید پس آنحضرت
دست او را برداشت و بنفس نفیس خود سبقت باصلاح چراغ فرمود و گفت انا قوم لا
نستخدم اضیافنا یعنی ما طایفه هستیم که از مهمانان خود خدمت نمیخواهیم و نیز در
همان کتاب از یاسر خادم روایت کرده است که گفت روزی غلامان آنحضرت میوه را خورده
و هنوز تمام ناکرده بودند پس حضرت فرمود سبحان الله اگر شما را غنی شده است اگر من ... اما
استغنا نکنید و ادب بکنید که محتاج باشند طعام نمائید و باز در کتاب کافی از نوح بن شعیب از یاسر خادم
و نادر روایت کرده است که گفتند گفت با ابوالحسن علیه السلام اگر بایستیم بر سر شما و شما طعام میخورید
بر پا بایستید تا آنکه فارغ شوید و بسا میخواند بعضی ما را پس گفته میشد که ایشان طعام میخورند پس
آنحضرت میفرمود بگذارید ... ایشان را تا آنکه فارغ شوند از طعام و در روایت شده است
از نادر خادم آن بزرگوار که بود ابوالحسن علیه السلام وقتی که طعام میخوردیم از ما طلب خدمت نمیفرمود از آن
تا آنکه فارغ میشد از طعام خود و روایت کرده است نادر خادم گفت بود ابوالحسن علیه السلام میگذاشت
یک گرده را بر سر دیگر و ... میفرمود و در کتاب ... کافی از سلیمان بن جعفر جعفری روایت کرده است
گفت داخل شدم بمجلس حضرت رضا علیه السلام ... و ... فرمان ... بود و آن

اول نام سورت
حاکم عمارت ...
نشده بدر تا آنکه
بازنشست و رجوع
میکنم

سجده کننده بود در خورد او سجده رد اورا بکمال ادب و شرم پس آنحضرت فرمود ای سلیمان نزدیک بیا و بخور
پس نزدیک شدم و خوردم با او و من میگفتم مرا او بو جلت چرا که میخنبم نزد امیر و نزدیک این امر را
بمیان پسر آنحضرت فرمود با هر آینه من بدیت بیدارم گفتم چرا اینست بیدار آنحضرت فرمود که
تحقیق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تبرک بود و پدرم امیر المؤمنین علیه السلام تبرک بود و جناب حسن علیه السلام
تبرک بود و حضرت ابو عبد الله الحسین علیه السلام تبرک و سید الساجدین علیه السلام تبرک بود و جناب ابو جعفر
تبرک بود و ابو عبد الله علیه السلام تبرک بود و پدرم تبرک بود و من تبرک هستم و شیعه ما بیدار است مرا
آن سنبال حمل کرده و مخلوق شده اند از طینت ما و دشمنان ما سلیمان از اهل
شکر دشمن کننده را لعنت کرد و دشمنان ما مخلوق گشته اند از آتش در کافی از حسن ابن
جهم روایت کرده در کیف داخل شدم بر جناب ابی الحسن علیه السلام و حال آنکه آنحضرت جعاب
معضوب بر تن در کافی از محمد بن ولید روایت کرده که گفته است بسیار عرض کردم که
حضرت جواد تقی علیه السلام چه چیز است در مشک پس آن جناب فرمود پدرم امر فرمود
ساخته شد از برای آنحضرت تشک در بالای چفت در هم پس نوشت بسوی آنحضرت و فضل بن سهل
و خبر داد انتخاب را از عسکر مردم در این باب پس آن بزرگوار نوشت و ... آنحضرت
ساخت با آنکه تبرک ... لباس و دیباج ... و ... را ... طلا ... بعض ...
انتهاء از حلیت ... ابو جعفر ... که ... خط و غالیه ... در ... کافی از ... خلاد
روایت کرده است که گفت ... ابو الحسن ... را ... که ... ناخن ...
که بنویسم در کاغذ آیة الکرسی و آخر الکتاب و معوذتین و آیاتی که ... انهار ...
شعار ... شیاطین انس و جان و ... این آیات ... از ... جهت ... گفت ...

الباقی ... بیشتر است ... انها ...

ابن فضال

کبود از آنان و ... غلاف ... و به ... حضرت آوردم و آنحضرت آن شیشه ... به ... و
بار نظر ملاحظه کردم ... در کافی از حسن ابن جهم روایت کرده است که گفت ... ابو الحسن الرضا ... پس یافتم از آن حضرت
... و ... در جهان ... کتاب ... ابن فضال از حسن ابن جهم
روایت کرده است که دیدم ابو الحسن ... در ... کتاب ... نقل از رضا روایت کرده است
که بود آن حضرت ... تمام ... کتاب ... در ... از آسمان
و شاید ... ابو الحسن الرضا ... آنحضرت ... اراده ... آنحضرت
... برای نماز نزدیک شدم با آنحضرت که آب بریزم به دست مبارک آن بزرگوار وضو
مرا ... آنحضرت ... نکن مرا که آب بریزم به دست مبارک آن ... وضو
که ... از آنحضرت ... گفتم ... که این ... ولکن فرمودند که ... قول الله عز و جل
فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا و ... است
که ... اعمال صالحه ... پس باید عمل کند عمل صالح و شرک نیاورد در عبادت پروردگار خود احدی
... از برای ... عبادت ... که شریک ... قرار دهم در این عبادت احدی را در کتاب
کافی از ... روایت کرده که گفت ... ابو الحسن الرضا علیه السلام ... که سؤال
میکنم از تو ... که ... جواب ... که ... تأمل ... سؤال
از هر چیزی ... که ... در کدام زمان ... و ... چه چیز ... اعتماد او فرمود
ان الله تبارک و تعالی أین الأین بلا أین و کیّف الکیف بلا کیف و کان اعتماده علی قدرته ... خلق ...
خدا ... زمان ... کیف ... اعتماد او بر قدرت خود ... کیف ...
... آنحضرت ... گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا ...

والقیتم بعده بما اقام بهم رسول الله [illegible] ذریه ائمه [illegible] خلف صالح و جانشین [illegible] الکتاب

از ابن فضال که میگوید عرض کردم بحضرت امام رضا [illegible] فرمود صبر کن [illegible] که بحق خدا [illegible] امام [illegible]

خبر [illegible] که خداوند عالم [illegible] است از برای مؤمنین [illegible] دنیا [illegible]

از چیزها [illegible] دنیا [illegible] حضرت [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] حقوق [illegible] نعمت الله [illegible]

در حقوق [illegible] خارج شد از حقوق [illegible] خدا [illegible] عرض کردم [illegible]

تو با این قدر و منزلت که داری [illegible] حضرت فرمود [illegible] خدا [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] از محمد بن فضیل [illegible] از امام روایت کرده که آنحضرت [illegible]

[illegible] در روز [illegible] اللهم تقبل [illegible] خدا از تو قبول [illegible]

و چون [illegible] تقبل الله منا و منک [illegible] عرض کردم [illegible] در عید فطر [illegible]

فرمود [illegible] در عید فطر منک و منا [illegible] الشمس [illegible]

دیگر کردم [illegible] منا و منک گفتم [illegible] خداوند عالمیان [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] از سلیمان بن جعفر [illegible]

[illegible] در [illegible] و شب [illegible]

[illegible] حضرت رفتم و [illegible] که [illegible] از [illegible]

و روایت [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود این [illegible] عرض کردند [illegible]

میکنند [illegible] حضرت فرمود که [illegible] عرض کرد [illegible]

شد پس [illegible] زبان [illegible] مقاطعه [illegible] غضب [illegible] عرض کردم [illegible]

[illegible]

[illegible] در مقام [illegible] از اعطا [illegible] حضرت

تو شوم مرا او [illegible] فرمود که [illegible] از رسول [illegible] حاضر [illegible]

مقاطعه نکنند با او [illegible] مقاطعه [illegible]

[illegible] مقاطعه [illegible]

تا که [illegible] در کتاب [illegible] که علی بن بابویه [illegible] ابو عباس [illegible]

که عرض کردم بحضرت امام [illegible] باب هشتم در اشعار دینکه

حضرت ابو الحسن علیه السلام در حکمت انشاد فرموده در کتاب عیون

بیهقی از صولی از [illegible] محمد بن یحیی [illegible] روایت میکند که گفت شنیدم از رضا ع روزی

که این [illegible] شعر: کلنا نامل مدا فی الاجل والمنایا هن آفات الامل

همه ما آرزو [illegible] طول [illegible] لا تغرنك اباطیل المنی والزم

القصد ودع عنك العلل [illegible]

علته [illegible] انما الدنیا کظل زائل حل فیه راکب ثم رحل [illegible]

زائل شود [illegible] عرض کردم این شعر از کیست

فرمود از عراق [illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] ولا تنابزوا بالالقاب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible]

از ابو الحسن امام روایت [illegible] شعر [illegible]

حضرت [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

شنیده‌ام او را در تعلیم

اشعار در وصف حلم

45

اما کمان دیگری من بلیت بجهله ابیت لنفسی ان تقابل بالجهل ترجمه این بیت و کسیکه مبتلا شدیم بن از روی نسبت مبتلا
بنا بجهل او منع میکنم نفس خود را از آنکه مقابله کند با جاهل بسبب جهل او وان کان مثلی فی محلی من النهی
اخذت بحلمی کی اجل من المثل و اگر باشد آنکس مثل من در مرتبه من از عقل و متانت بگیرم خود را بسبب حلم تا
بلند شوم بزرگتر از مثل خود وان کنت ادنی منه فی الفضل والحجی عرفت له حق التقدم والفضل و اگر باشم کمتر از او در فضل و
عقل اعتراف میکنم از برای او حق پیشی او را بر خود و فضل او را پس گفت مأمون چه قدر نیکوست این اشعار از کیست حضرت فرمود
از بعض جوانان ما پس گفت که بخوان برای من آنچه بتو رسیده است در سکوت از جاهل و ترک عتاب بصدیق حضرت فرمود

در سکوت از جاهل

انی لیهجرنی الصدیق تجنبا فاریه ان لهجره اسبابا ترجمه بدرستیکه ترک میکند مرا دوست و صدیق بسبب محبت و دوستی
من پس از برای او می نمایم که در دوری ما اسباب غیر از اینها است که ما را بمحبت او نمیگذارد وارانه ان عاتبته
اغریته فاری له ترک العتاب عتابا و در مینمایم او را که اگر عتاب نمایم او را با برکت او بتواند بمقام عتاب میکنم

و نیخ

میدانم او را و ترک عتاب غضب را واذا بلیت بجاهل متحکم یجد المحال من الامور صوابا
و هرگاه مبتلا شوم بجاهلی که محض بترتیب او را در گفته خود و بی دلیل بیابد امور محالرا صواب نیکو اولیته منی
السکوت وربما کان السکوت عن الجواب جوابا نیکو و بهتر میشمارم در میان از برای

در تخلیه او دشمن بی ... وجود صورت ... میکنم از جاهل سکوت

چنین کس سکوت را و چه بسیار میشود سکوت از جواب جواب پس عرض کرد بآنحضرت مأمون حلیم
چه نیکوست این و چه کس گفته است آنرا حضرت فرمود بعضی از جوانان ما عرض کرد مأمون بخوان برای

در جلب عدو

من بهترین شعری که بتو رسیده باشد در جلب و کشیدن دشمن بطرف خود تا آنکه گردد صدیق و دوست
پس حضرت فرمود و ذی غلة سالمته فقهرته فاوقرته منی لعفو التجمل یعنی چه بسیار

در بعض نسخ
دی غلت
دارای حقد ... جهت بیاری او درجات ...

صاحبان حقد و کینه که سالم ماندم من از او و غالب شدم بر او بحلم کردم من از او و توقیع کردم او را بسبب
عفو نیکو و من لم یدافع سیئات عدوه باحسانه لم یاخذ الطول من عل و هر کس

که دفع نکند بدیهای دشمن خود را به نیکوئی و احسان کردن بدشمن خود پس نگرفته است نعمت و عطای خود را
از جای بلند معقول نیست که بزرگی بمقتضای آن رفتار نکرده است ولم ار فی الاشیاء اسرع
لعهد قدیم من وداد معجل ندیدم در اشیاء سرعت کننده تر بهلاک از عهد قدیم درستی تازه دیگر

تمسک ... شعر

زایل شود و هنوز رسوخ نکرده باشد پس عرض کرد مأمون که چه نیکوست این و چه کس گفته است این شعر
حضرت فرمود بعضی از جوانان ما پس گفت مأمون بخوان برای من بهترین شعری که شنیده باشی در
ستر بحضرت فرمود وانی لانسی السر کی لا اذیعه فیا من رای سرا یصان بان
ینسی من فراموش میکنم سر را تا آنکه فاش و آشکار نکنم او را پس ای آنکسیکه بینی حفظ سر را
بنسیان و فراموشی در این کلام حضرت تعجب است از آنکسیکه حفظ سر را بنسیان سر داند و حال آنکه نسیان

هرگونه ... مأمون ... است او را

حفظ باهم منافی اند زیرا که بین نسیان مثبت درست حفظ منفیست مخافة ان یجری ببالی ذکره
فینبذه قلبی الی ملتوی حشا این فقره تعلق بمصراع اول این شعر پس تقدیر معنی چنین است که فراموش
سر را میکنم بجهة ترس از آنکه جاری شود بدل من ذکر آن سر پس بیندازد آن سر را قلب من به پیچیدهای روده ها دور کند
و او بیرون باشد که از ترس آنکه مبادا بوجه ... ببیند انواف و او من فراموش میکنم او را که تند کرده باو در دل نمیم

... بیاد ... ضمانت ... میکنم ...

فیوشک من لم یفش سرا وجال فی خواطره ان لا یطیق له حبسا پس نزدیک شود
و سرعت نماید در خواطر او کسیکه فاش نکند سر را کند آنکه طاقت حبس سر نداشته و صبر را در حبس پس گفت
مأمون در وقتیکه امر میکنی غلام خود را که برکاغذ و کتاب تو خاک بپاشد چه میگوئی حضرت فرمود بنوب
مأمون گفت پس چه چیز است سحا فرمود حضرت سح مأمون گفت که چه چیز است طین حضرت
فرمود طین پس مأمون گفت ای غلام ترب هذا الکتاب وسحه وطنه وامض به
الی الفضل بن سهل وخذ له بها ثلثمائة الف درهم یعنی خاک بریز بر این کاغذ و بعبارت قول

رضا علیه السلام بود و در لفظ دیگر که صحیح و ظاهر است باعتبار آنچه خواهد گفت و به بر این کتاب [illegible]
نمود و سیصد هزار درهم از جهة ابی الحسن بگیر شیخ صدوق میفرماید که قبول نمودن حضرت علیه السلام [illegible]
ملعون [illegible] را جهت که قبول نمودن خاتم انبیاء صلواة الله علیه [illegible] از ملوک [illegible] را [illegible]
و راه رفتن قبول ائمه علیهم السلام بود از آباء این حضرت از خلفاء زمان خود [illegible] جایز است خدا
دینا او را [illegible] مسلط و غالب [illegible] بر دنیا در کتاب عیون [illegible] از معمر بن خلاد و جماعتی
روایة است گفته داخل شدیم [illegible] رضا علیه السلام [illegible] که جعلنی الله فداک [illegible]
[illegible] ذکر میکردم در قول مروان بن ابی حفصه انی یکون ولیس
ذاک بکائن لبنی البنات وراثة الاعمام [illegible] ارث ثابت از برای پسران دختران
و از برای ورثه اعمام [illegible] که [illegible] در [illegible] او انی یکون
ولیس ذاک بکائن للمشرکین دعائم الاسلام [illegible] از برای مشرکین [illegible] قوام اسلام
[illegible] لبنی البنات نصیبهم من جدهم
والعم متروک بغیر سهام از برای پسران دختر [illegible] نصیب و ارث [illegible] از جد [illegible]
دعوی آنحضرت حق [illegible] نیست ما للطلیق وللتراث وانما سجد الطلیق
مخافة الصمصام [illegible] از برای [illegible] بنی عباس [illegible] ارث [illegible]
طلیق [illegible] و عبادت او از خوف شمشیر علی علیه السلام بود قد کان اخبرک القرآن بفضله
فمضی القضاء به من الحکام تحقیق خبر داده است ترا قرآن از فضل علی بن ابی طالب علیه السلام
و گذشت حکم [illegible] ان بنی فاطمة المنوه باسمه حاز الوراثة
عن بنی الاعمام [illegible] پسر فاطمه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ارث را

تحقیق [illegible] واخذه [illegible] استیلاء و سلطنت
٧

از برعوای خود [illegible] ابن [illegible] ذوو الارحام [illegible]
[illegible] عباس [illegible] خود [illegible]
عیون از ابن مغیره روایت کرده است که گفت شنیدم از ابی الحسن الرضا علیه السلام که میفرمود انک فی دار لها مدة
یقبل فیها عمل العامل [illegible] در خانه که [illegible] از برای [illegible] مدتی [illegible] که [illegible] میشود
[illegible] بجهة [illegible] الا تری الموت محیطا بها یکذب فیها الامل
آیا نمی بینی [illegible] تکذیب می کند آرزوی آرزو کننده [illegible]
تعجل الذنب لما تشتهی وتأمل التوبة فی قابل [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] والموت یأتی اهله بغتة ماذاک
فعل الحازم العاقل [illegible] و نیست این کار [illegible]
[illegible] در کتاب عیون از ابو القاسم [illegible] روایت کرده است حاضر شدم مجلس علی بن
موسی الرضا علیه السلام [illegible] آنحضرت مردی [illegible] شکایة از برادر خود [illegible] آنحضرت فرمودند اعذر
اخاک علی ذنوبه [illegible] واستر وغط علی عیوبه [illegible] از برای برادر خود [illegible]
[illegible] عیبهای برادر خود [illegible] واصبر علی بهت السفیه وللزمان علی خطوبه
صبر کن [illegible] ودع الجواب تفضلا
وکل الظلوم علی حسیبه [illegible] جواب را از روی عفو [illegible]
[illegible] در کتاب کشف الغمة عبد العزیز بن الاخضر
از [illegible] در کتاب عیون [illegible]
از [illegible] هیثم بن عبد [illegible] از رضا [illegible] روایت کرده است که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام

در مدح سخاوت و ذم بخل

منه سمعت خلقت الخلائق في قدرة فمنهم سخي ومنهم بخيل فاما السخي ففي راحة
واما البخيل فشومه طويل يعني جميع خلايق بقدرة خداوند و لطف خلق شده اند بعضي از ايشان
سخي و بعضي از ايشان بخيل اند و اما سخي پس هميشه در راحت و اما بخيل پس مدت عمر خود را بشامت
بخل خود مبتلا و گرفتار هستند در کتاب عيون از ريان ابن صلت روايت کرده است که گفت که خواند رضا ع
از براى عبد المطلب يعيب الناس كلهم الزمانا وما لزماننا عيب سوانا نعيب زماننا
والعيب فينا ولو نطق الزمان بنا هجانا وان الذئب يترك لحم ذئب ويأكل
بعضنا بعضا عيانا يعني عيب ميكنند ناس همه آنها زمانه را و نيست از براى زمانه ما عيب
بجز از ما عيب ميکنيم ما زمان خود را و عيب مال ماست اگر بود زمانه نطق کننده با ما هجو و ذم ميکرد ما را
گرگ ترک ميکند گوشت گرگ را و بعضي از ما ميخورد بعضي را آشکارا در کتاب عيون به سند از
و به پوشيده
ابراهيم ابن عباس روايت کرده است که ميخواند رضا ع بسيار اوقات اين شعر را اذا كنت في خير
فلا تغترر به ولكن قل اللهم سلم وتمم يعني اگر شده در خير مغرور مشو بان خير و بگو خداوندا
سالم و تمام بدار آن خير را و نيز در کتاب مناقب ابن شهرآشوب نسبت داده است بخود رضا ع لبست
بالعفة ثوب الغنى وصرت امشي شامخ الرأس يعني پوشيدم بسبب قناعت جامه
دارى لباس غنا را و گشتم با سرافرازى سربلندى لست الى النسناس مستأنسا لكنني
آنس بالناس يعني نيستم انس گيرنده به نسناس که حيوانيست مسخ شده ولكن انس گرفته ام من با مردم
اذا رأيت التيه من ذي الغنى تهت على التائه بالياس يعني زمانيکه ديدم تکبر را از صاحب الغنى
تکبر ميکنم از جهة اظهار بى نيازى بر او و گويا [illegible] ما ان تفاخرت على معدم ولكن تضعضعت للافلاس
يعني مفاخرت نميکنم بر بيچيز ولکن تواضع و تذلل و خضوع ميکنم [illegible] در کتاب اختصاص نوشت

ولکن مأمون ملعون

نوشت مأمون به رضا ع و گفت که موعظه کن مرا پس آنحضرت نوشت انك في دنيا لها مدة تا آخر که با ترجمه گذشت

باب ما كان بينه وبين هارون لعنه الله وولاته واتباعهم

واقع شده در ميانه آنحضرت و ميانه هارون لعنه الله و برامکه و ساير پيروان آنملعون در کتاب
عيون اخبار رضا ع ابن عبدوس بوسايط از موسى بن مهران روايت کرده است که گفت شنيدم از جعفر بن يحيى
ميگفت شنيدم از عيسى بن جعفر که گفت از براى هارون در وقتيکه از رقه بمکه متوجه بود که متذکر باش
و ياد آور قسمى را که ياد کردى در باب آل ابي طالب قسم خوردى که اگر بعد از موسى بن جعفر ع احدى
ادعاى امامت کند گردن او را بزنى و اينست پسر او که ادعا ميکند اين امر را و گفته ميشود در او
چيزهائيکه در پدر او گفته ميشد پس هارون غضبناک بسوى او نگاه کرد و گفت چه طور ميدانى و اراده
کرده که همه آنها را بکشم موسى گويد که جعفر ابن يحيى [illegible] از عيسى بن جعفر شنيدم نزد حضرت رضا ع
رفتم و او را خبر دادم پس آنحضرت فرمود با آنها کارى نيست و [illegible] قادر نخواهند بود نسبت به من
هيچ چيز را در کتاب عيون از صفوان بن يحيى روايت کرده است که چون موسى بن جعفر ع وفات فرمود و ظاهر
شد حضرت رضا عليه السلام بامامت ترسيديم بر آنحضرت و عرض کرديم که اظهار امر معظم نمودى و ما
بر تو از اين طاغى ترسانيم و [illegible] هارون ملعون است پس حضرت فرمود که هر آينه [illegible]
کرد و او بسوى من نرسيد و اکنون نخواهد [illegible] صفوان گويد که خبر داد مرا ثقه که يحيى بن خالد گفت بهرون که
اينست پسر او که نشسته و ادعاى امامت از جهة خود ميکند پس هرون گفت که آيا کفايت نکرد ما را آنچه با پدر
او کرديم اراده کرده که بکشم همه آنها را [illegible] بعضهم [illegible] دشمن ميداشتند اهل بيت رسول خدا را از جهة
اظهار عداوت نسبت باهل بيت [illegible] در کتاب ارشاد [illegible] روايت [illegible] تا بجائيکه حضرت فرمود [illegible]
بسيد و اکنون نخواهد بود روايت [illegible] در کتاب عيون [illegible] على بن موسى از ابى الحسن طيب روايت کرده است

۴۸ و گفته است که شنیدم از ابی الحسن الطیب ع میگفت زمانیکه جناب ابی الحسن امام موسی بن جعفر را در زندان [illegible]
حضرت ابی الحسن امام علی بن موسی الرضا ع ببازار داخل شده و یک کنگ و مکرر اسباب قیمتی و یک خروس
خرید پس چون ایشان [illegible] هرول [illegible] گفت بتحقیق امین شنیدم از جناب او
در زندان زنده است که علی بن موسی ع در خود را شناسانده و مردم را بسوی خود میخوانند پس آن هرول [illegible] و اینجا
بعد از آنکه نوشته میشود به رستگی که علی بن موسی خریده است یک [illegible] و خروس و قیچ و نوشته تمام شد.
در باره او و آنچه نوشته میشود از فتح باب [illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا ع [illegible]
روایت کرده [illegible] که حضرت رضا علیه السلام [illegible] در سال [illegible]
ابی حمزه بطائنی و محمد بن اسحق بن عمار و حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری پس عرض کردند بآنحضرت ع
ابی حمزه [illegible] خرده [illegible] بزرگوارت چه گذشت [illegible] حضرت [illegible] گذشت
عرض نمود که [illegible] امامت [illegible] حضرت [illegible] پس عرض نمود به [illegible]
اثر [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] است حضرت [illegible] رسول الله صلعم
بتحقیق گفته است او را بهترین [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] انحضرت فرمود [illegible] بر نفس خود میترسیدم [illegible]
[illegible] باکه [illegible] هذا الامر آمد
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]
میوه که [illegible] فرمود رسول الله ص [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حسن [illegible] گفت که اراده [illegible]

بوی هارون

بسوی هارون [illegible] هارون که امام [illegible] از امامت چیز [illegible] حضرت [illegible] الله [illegible]
با هرون [illegible] نهاده است فرمود پس [illegible] آنها را باظهار امر و مردم [illegible]
و شما اعتقاد دارید امامت [illegible] بعد از [illegible] ان ابی جعفر [illegible] الرضا
ممنوع است از اینکه بگوید که پدر او زنده است از ترس [illegible] از شما [illegible] بگویم که پدرم امام [illegible]
چگونه [illegible] از شما [illegible] از برای پدر خود [illegible] که [illegible] ترس از رشید این بود که با آن حضرت
معهود بود که [illegible] در کتاب [illegible] صفوان [illegible] روایت کرده است زمانیکه حضرت ابی الحسن
رحلت فرمود [illegible] حضرت از اظهار تکلم ترسیدیم و گفتیم تو اظهار [illegible] بترسیم بر تو
از این [illegible] است [illegible] روایت [illegible] است [illegible] خارج شد
و حضرت رضا [illegible] آمد [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] در کتاب کافی از محمد بن سنان روایت است که گفت عرض کردم به ابو الحسن الرضا ع
در ایام هرون [illegible] که [illegible] امر نشسته [illegible] از شمشیر هرون خون [illegible] حضرت فرمود
[illegible] رسول الله [illegible] که اگر ابو جهل از سر من مویی کم کند پس شاهد باشید [illegible]
که [illegible] اگر هرون از سر من مویی کم کند پس من امام نیستم در کتاب [illegible] الدعوات [illegible]
هروی روایت کرده است که روزی جناب رضا ع در منزل نشسته بود که داخل شد بآنحضرت رسول [illegible]
و بحضرت گفت اجابت کن امیر المؤمنین هرون [illegible] حضرت گفت [illegible] است
[illegible] امکر [illegible] [illegible] که بکند [illegible] از آنکه [illegible] دارم [illegible]
که [illegible] است که [illegible] رسیده است از جدم رسول الله ص [illegible] رفتیم با آن حضرت
تا داخل [illegible] هرون الرشید [illegible] رضا ع هرون [illegible] قرائت فرمود [illegible] مقابل

بعد از اظهار امامت خود

هرون البته در نظر هرون برا افتاد گفت ای ابا الحسن امر کردیم مالی برای تو بفرستند صد هزار درهم و هر چیز حاجتهای اهل
خود را بجو ما ارو کردانیدیم پس موسی علیهما السلام از نزد هرون بیرون رفت از عقب سر آن حضرت هرون نظر میکرد و گفت اراده
کرده بودم اراده کرد خدا و آنچه را که خدا اراده کرده است بهتر است در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی
از یونس روایت کرده که ذکر کرده است از روایت مرویه است که گفتند بر حضرت امام بدر مستقبله تر بگم و میگفتن بامر کلام بود از
خوانی میبرد ... عام کرده است از برای خدا اینجا که حفظ میکند او را اضعیف بن خلق خود ... صد ...
پس از قصد کنند آن ... اسباب ... که ... غریب شد نیز سند ... باب دهم

در خواستن مامون علیه اللعنه حضرت امام رضا علیه السلام را از مدینه و در بیان آنچه واقع شد وقت خروج آنحضرت از مدینه و در راه تا نیشابور

در کتاب عیون اخبار الرضا بسند معتبر از ابی الحسن صائغ از عم او روایت کرده است
که بیرون آمدم با حضرت رضا بسوی خراسان بمحروست با آنحضرت در قصد رجا ... آنجا شد مامون ...
که بیرون آنحضرت ... از کشتن ... میخواهند که بکشتی ... نفس
بکشتن نفس که ... آنحضرت رسید بمنزل اهواز ... طلب کنید از برای امام ... نیشکر را ...
از ... اهواز گفتند ... که در تابستان نیشکر ... بیاید القصب
لذلک ... هذا الوقت ... که نیشکر ... در وقت آن زمستان است حضرت ...
دیگر طلب کنند که بزودی خواهید یافت ... والله ... طلب ... چیزی ... موجود
پس فرستادند ... و آمدند ... گفتند که در نزد ما نیشکری است که ذخیره
کرده ایم ... زراعت ... و از جمله معجزات آنحضرت بود و چون
بقریه ... رسیدند شنیدیم که آنحضرت در سجده میگفت لك الحمد ان اطعتك ولا

مراد از نقص ... اینجا ... آنست و ... که میخواهی ... نقص ... که مراد ... است ... که مراد ... این است که ... بکشتی ... خواهند ... نقص ... شد

حجة لی ان عصیتك ولا صنع لی ولا لغیری فی احسانك ولا عذر لی ان اسأت
بما اصابنی من حسنة فمنك یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض ومغاربها
من المؤمنین والمؤمنات راوی گفت که چند وقت در عقب آنحضرت نماز خواندم در نماز فریضه در رکعت
بر حمد انا انزلناه در رکعت اولی و بر حمد قل هو الله احد در رکعت ثانیه در کتاب عیون اخبار الرضا
از محول سجستانی روایت کرده است که چون قاصد برید بر بیرون رضا بخراسان بودم در مدینه و آنحضرت
داخل مسجد شد تا وداع نماید رسول خدا را چند مرتبه وداع کرد و بیرون می آمد و باز برمیگشت بطرف قبر و بلند بلند میگریست
صدا ... پیش رفتم بخدمت آنحضرت و سلام کردم ... تهنیت گفتم او را ... گفت که مرا
بگذار ... رفت از جوار جد خود و در غربت خواهم مرد و در جنب هرون مدفون خواهم شد محول گفت
از عقب آنحضرت رفتم تا آنکه وفات کرد در طوس و دفن شد در جنب هرون در عیون بسند معتبر
از وشا روایت کرده است که گفت حضرت رضا فرمود که چون خواستم از مدینه بیرون روم جمع کردم اهل
و عیال خود را و امر کردم ایشان را که بر من گریه کنند تا آنکه بشنوم گریه ایشان را پس تقسیم کردم با ایشان دوازده هزار دینار
پس فرمود که من برنمیگردم بسوی عیال ابداً در کتاب احتجاج از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که چون
مامون ملعون رجاء بن ابی الضحاک را فرستاد که حضرت رضا را از راه اهواز بیاورد که از راه کوفه و قم نیاورد
گذشت در مدینه ... ابو هاشم گوید که بودم در آن وقت در ... از ایذج که نام موضعی است و چون رفتن آنحضرت
باهواز دانستم بخدمت آنحضرت رفتم و ... بآنحضرت عرض کردم و تا با ... بخدمت حضرت رسیدیم
و آنحضرت ناخوش بود و آن وقت ... تابستان بود ... طبیب ... بیاور رفتم و طبیب آوردم و آنحضرت
از برای او ... طبیب گفت که کسی ... اینجا ... آنحضرت ... از برای ...
که طبیب گفت این از اول مشغول ... آن وقت و قصب شکر ... پس آنحضرت فرمود ...

در این بین شما در این وقت و زوال شما این باشند و هستند این ابوهاشم با تو باشد برو بدیار بسوی کار ز
آب از آب بگذرید پس برخیز میشود از برای شاهجوخان پس قصد کنید شما که خواهرزاده است خواهید یافت
در آنجا مرد سیاهی که مشغول باشد در گرمابه گندم است و بگوئید او را که در کجا است منت ما شکر که کجا است صفات
حسین و علف علیه انبیاء و ابا هاشم رفت بسم آنخلف صاحب جوخانه گفت ای اباهاشم برخیز برو بسوی قوم خود
پس برخواستم ناگاه برخوردیم بر جوخانه و بر مرد سیاهی راوی گوید سؤال کردیم از او در اثر ره گرو برابر بیت چهل
دیدیم ما شکر او اخذ کردیم از او بقدر حاجت خود و رجوع کردیم بسوی جوخانه ندیدیم صاحب جوخانه را در آنجا
مراجعت کردیم بسوی رضا علیه السلام آنحضرت حمد کرد خدا را و مرا گفت ای حضرت [illegible] گفتم [illegible] انبیاء او
الکلیم [illegible]
گفت آیا از مقامع انبیاء چیزی در نزد او هست گفتم بلی به تحقیق دیدی بعضی را در آنجا پیغمبر بیت الکلیم گفت
و مرد پیغمبر است گفتم با این شخص هر پیغمبر است [illegible] پیغمبر را بجا برای این ضحاک را ساینده گفت با همان [illegible] از این
جانیم در اینجا کشیده میشود بسوی آنحضرت کرد [illegible] بعد از آنجا در کتاب [illegible] از حبیب [illegible] روایت
کرده است میگوید پیغمبر [illegible] در خواب دیدم و خبر داد مرا [illegible] مشغول شدم [illegible] القرطی
میگوید در جحفه [illegible] در خواب دیدم رسول خدا را [illegible] رفتم نزد آنحضرت و [illegible] با طبق
مسرور شدی [illegible] کردی [illegible] عرض کردم [illegible] ترک میکردم [illegible] پس در [illegible] میکردم
[illegible] چهار [illegible] میشود از جانب [illegible] و بود در پیش روی آنحضرت طبقی که در او بود خرما
که نوعی از خرما است خواستم از آن حضرت از آن خرما حضرت [illegible] از آن خرما بمن عطا نمود که هجده عدد بود پس
تعبیر کردم این خواب را که بعد از این هجده سال عمر خواهم کرد و فراموش کردم این خواب را بعد از آن روزی دیدیم از دحام
مردم از جهة او خبر گرفتم گفتند [illegible] آمده است رفتم با آنجا رفتم بسوی آنحضرت دیدم آنحضرت نشسته است در موضعی
در پیش روی آنحضرت طبقی است از خرما صیحانی خواستم از آنحضرت از آن خرما آنحضرت عطا فرمود [illegible] از آن

که هجده عدد بود پس عرض کردم زیاده ده فرمود اگر جدم رسول الله زیاد میداد ما هم زیاد میدادیم ابن صدف و عمر
علامه مجلسی در کتاب [illegible] روایت کرده از ابن علوان است که دیدم در خواب قائلی بود که میگفت که
رسول خدا به بصره [illegible] گفتم با آن قائل که در کجا نزول فرموده گفت در باغ بنی فلان پس آمدم تا آنکه باغ دیدم رسول خدا را
نشسته و با او ستند اصحاب بود در پیش روی طبقها است از خرما [illegible] پس [illegible] از آن خرما برداشت و بمن عطا کرد
و چون شمردم هجده تا بود پس بیدار شدم و وضو گرفتم و نماز خواندم و رفتم بسوی [illegible] مکانی بود که رسول خدا
بود در آنجا [illegible] بعد از آن شنیدم که مردم میگفتند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و گفتم من که در کجا نزول فرمودند در باغ بنی
پس بخدمت آنحضرت آمدم و دیدم آنحضرت را در جائی که خاتم انبیاء صلوات الله علیه نشسته بود نشسته و در مقابل او
طبقی از خرما [illegible] است و عطا کرد بمن [illegible] و چون شمردم هجده بود عرض کردم زیاده و گفت [illegible]
میداد منهم زیاد میدادم و بعد از چند روز [illegible] و او عرض [illegible] خواست که [illegible] و طول او چنان باشد
گفتم که چنان [illegible] در نزد فرزند [illegible] بیت [illegible] که او [illegible] تو [illegible]
تند کردم [illegible] بقچه و لبته را آوردم و دیدم ردا را بقیمه که آنحضرت ذکر فرمود بود در کتاب
کشف الغمه از دلایل حمیری از امیة [illegible] روایت کرده است که بودم در خدمت حضرت جواد علیه السلام در سالی که حج کرد
در آن سال و بعد از آن بخراسان رفت و بود با آنحضرت پسرش ابوجعفر و حضرت رضا علیه السلام وداع میکرد
و طواف میکرد بیت را و چون از طواف فارغ شد عدول نمود بمقام و در مقام نماز خواند و ابوجعفر علیه السلام را بر دوش
موفق غلام [illegible] بود و او طواف میداد و چون بنزد حجر الاسود رسید حضرت ابوجعفر در آنجا نشست
و طول داد نشستن را پس موفق گفت برخیز فدایت شوم و حضرت ابوجعفر علیه السلام گفت که خیال ندارم از جای خود
برخیزم [illegible] و ظاهر شد در روی مبارک او غم و اندوه پس موفق آمد خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام
آمد و گفت فدایت شوم ابوجعفر [illegible] نشسته و برنمیخیزد آنحضرت تنها آمد نزد ابوجعفر

و فرمود ای حبیب [illegible] بیا بیت داد عرض کردم که اراده ندادم از اهلیکان بروم حضرت فرمود ای حبیب پس [illegible]
چگونه با تو ام و حال آنکه [illegible] وداع فرمود [illegible] دلیل کسیکه [illegible] رجوع نکند و بر نگردد و با [illegible] رضا
فرمود ای حبیب یا یونس یا [illegible] ابو جعفر [illegible] آنحضرت

باب یازدهم در بیان ورود آنحضرت به نیشابور و معجزاتیکه در آنجا ظاهر کردید

در کتاب امالی [illegible] ابو صلت هروی روایت کرده است [illegible] بودم با حضرت رضا علیه السلام در هنگامیکه به نیشابور داخل گردید در [illegible]
باستر شهبا [illegible] آنحضرت بیرون گردیدند و چون آنحضرت
متوجه منزل شد [illegible] بلجام استر او [illegible] عرض کردند یا ابن رسول الله بحق آباء طاهرین
قسم میدهیم که بفرمائی با حدیثی از پدران خود صلوات الله علیهم پس آنحضرت سر مبارک خود را از کجاوه
بیرون آورد [illegible] آنحضرت [illegible] حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد
و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین شهید جوانان بهشت و او از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علیهم و آنحضرت فرمود که خبر داد مرا جبرئیل روح
الامین و او از خداوند تبارک و تعالی [illegible] که انی انا الله لا اله الا انا وحدی عبادی
فاعبدونی و لیعلم من لقینی منکم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا بها انه قد دخل
حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی [illegible] خداوند [illegible] بغیر از من بندگان من
پس عبادت [illegible] مرا [illegible] بدرستیکه [illegible]
سعید [illegible] بجز [illegible] داخل میشود در حصن و قلعه من
و هر کس که داخل حصن من شود ایمن میشود از عذاب من پس عرض کردند یا ابن رسول الله اخلاص
در شهادت [illegible] فرمود طاعت خدا و طاعت رسول او و [illegible] اهل بیت صلوات الله علیهم [illegible]

و او از پدرش حسین بن علی

بچون

چون ابو واسع محمد بن احمد بن محمد بن اسحق نیشابوری گفت شنیدم از جده خود خدیجه بنت حمدان [illegible]
در گفت [illegible] که حضرت امام رضا علیه السلام به نیشابور وارد گردید نزول فرمود در ناحیه [illegible] در محله غز
در معروف [illegible] آنجا است در خانه جده من [illegible] پسنده [illegible] که فارسیست [illegible]
[illegible] و چون حضرت [illegible] پسنده [illegible] و در آنخانه بادامی کشت [illegible]
از آن خانه پس سبز شد و درخت گردید و میوه آورد در [illegible] و چون مردم [illegible]
از برای طلب شفا [illegible] بادام آن درخت [illegible] و هر کس [illegible] از برگ آن [illegible]
و هر کس را درد چشم عارض میشد از بادام آن درخت بر چشم خود میمالید [illegible] و چون
حامله را زائیدن دشوار میشد از آن بادام میخورد آسان میشد [illegible]
[illegible] قولنج عارض میشد [illegible] از شاخهای
آن درخت [illegible] قولنج [illegible]
و چون چندی بر [illegible] این درخت خشک شد پس آمد جد من حمدان و قطع کرد [illegible]
[illegible] کور شد [illegible] ابو عمرو [illegible] حمدان آن درخت را از [illegible]
برید [illegible] تمامی [illegible] فارس [illegible] درهم [illegible]
درهم [illegible] ابو [illegible]
ابو الحسن محمد بن ابراهیم [illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] خانه را [illegible] درهم [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
امیر خراسان [illegible] نیشابور [illegible]

کاشت

پیر دیده شد پا برا او چون بهمان صفت دیدار کرده مرد و آثار بر او دیگر او بزرگتر خود را از سلطان
نیست بود و در بیان الفاظ نسبه بود چون سر او جمعی از کتاب [illegible] بودند پس گفت که از آنها چند ایشان
دفع کنند چشم بد را از او نسبه این خط پس مرتعش شد دست او و قلم از دست وی افتاد و روز
کرد در دست او و بعد و برکت بمنزل خود برد آنرا ابو العباس کاتب با جاحظ و گفتند این حرف
در فرارت است و عجب است و قصه را در خود بیان کرد خون از آن پس آمدند بر او در روز و فردا
آنروز گفتند امروز نیز لازم است در خون بکر بسر چون خون افتاد دست او سیاه و [illegible]
شد و لو مرکب بر او در کتاب از [illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا هروی روایت
کرده است که بودم با علی بن موسی الرضا علیهما السلام در وقتی که از نیشابور کوچ فرمود و آنحضرت سوار
بر استر شهبا بود ناگاه آمدند محمد بن رافع و احمد بن حرب و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و جمعی از اهل
از اهل علم و چسبیدند از لجام استر آنحضرت و گفتند بحق آباء طاهر
حق خبر ده ما را از حدیثی که شنیده باشی از پدرت پس آنحضرت سر مبارک خود را از عماری بیرون
نمود و بر او بود مطرف از خز و فرمود حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر — مطرف عبا و ردا است
و گفت حدیث کرد مرا پدرم صادق جعفر بن محمد و گفت حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علی شکافنده
علم انبیا و گفت حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین سید العابدین و گفت حدیث کرد مرا پدرم
سید جوانان اهل بهشت حسین علیه السلام و گفت حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب
علیهم السلام و او فرمود حدیث کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم از جبرئیل که گفت
جل جلاله انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی من جاء منکم بشهادة
ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی

رحمه مرکز او

ترجمه حدیث شریف از ترجمه تاریخ معلوم است در کتاب [illegible] آورده که [illegible] ابا الصلت هروی
راوی روایت نموده چون رسید ابو الحسن الرضا علیه السلام به نیشابور و ورود کرد در ایام
نیشابور چون حرکت شدند بسوی او اصحاب حدیث و عرض کردند با آنکه [illegible]
میروی و حدیثی را بگیری برای ما فایده بریم را از او آنحضرت سر عماری بیرون
آورد سر مبارک خود را و گفت شنیدم از پدرم جعفر موسی بن جعفر که گفت شنیدم از پدرم جعفر بن محمد
جعفر بن محمد که گفت شنیدم از ابو جعفر محمد بن علی که گفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که گفت شنیدم
از پدرم حسین که گفت شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب که فرمود شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
که گفت از جبرئیل شنیدم که گفت شنیدم از الله عز و جل لا اله الا الله حصنی فمن دخل
حصنی امن من عذابی [illegible] الا الله [illegible] من است پس الحسن [illegible]
بحضور [illegible] شد و چون قافله گذشت بیرون آورد با فرمود بشروطها بشروطها
وانا من شروطها [illegible] و [illegible] بامامت حجت از [illegible] است
در کتاب عیون [illegible] از [illegible] [illegible] نسبت داده است [illegible]
در کتاب عیون است [illegible] چون حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شد بنزول
کردند در محله [illegible] [illegible] معروف است رضا است و [illegible] حمام [illegible]
شده بود آنحضرت [illegible] بیرون [illegible] حمام [illegible] و بنا کردند
و بیرون در [illegible] حوض [illegible] نازل شدند [illegible] حوض با [illegible] حمام بود بیرون
شد حضرت رضا علیه السلام از آن حوض و غسل کرد و بیرون آمد و نماز ظهر گذارد و [illegible]
مردمان [illegible] و [illegible] از آن [illegible] حوض و غسل [illegible] و [illegible] از آب

بیرون نه رود عیب بر آنحضرت را میگذارند و از ضریح آنجا که خود را ملتمس ساختند پس اجابت شده از ارباب
اینها و اصحاب آنچشمه بیرون و چشمه که الحال است قصد میکنند مردم تا امروز آنچشمه را تو جهت شستشو و یابند
سئول آن چشمه کمال و مناسبت آل ... انتهی از عبدالرحمن معروف
بصفوانی روایتست که خارج شد از خراسان قافله که میخواست برود پس دزدان سر راه بر ایشان گرفتند
و مردی را متهم بر زیادتی مال بود گرفتند و مدتی در دست دزدان گرفتار بود و او را عذاب میکردند
که خبر از او بگیرند و او را در میان برف نگاه میداشتند و بستند و دهن او را از برف پر میکردند
و دست میکشیدند پس زنی را از ایشان رحم آمد و او را رها کرد پس فرار کرد و دهان و زبان او
فاسد شده بود و قادر بر تکلم نبود و بخراسان رفت بخراسان آن دهقان
و شنید آن تشریف فرمائی جناب رضا علیه السلام به نیشابور پس در خواب دید که گویا گوینده میگوید
با و که پسر رسول خدا ص وارد خراسان شد پس برو بخدمت آنحضرت و علاج علت خود را از او سوال
نما شاید ترا چیزی تعلیم کند که نفع یابی با او گفتی میکویه که گویا من قصد آنحضرت نموده و از علت خود
شکایه نمودم و آنحضرت فرمودند بگیر کمونی که زیره است و سعتر و نمک و بکوب و در دهن خود
بگیر دو دفعه یا سه دفعه که عافیت خواهی یافت و چون آن مرد از خواب بیدار شد فکر در این خواب
او را در خواب دیده بود و اعتنائی بخواب نکرد تا آنکه وارد شد بدر نیشابور و گفتند که علی
بن موسی الرضا ع از نیشابور کوچ فرموده و حالا در رباط سعد است پس بدل آنمرد افتاده که بخدمت
حضرت برود و بگوید آنچه را او را دیده بعوض اینکه شاید آنحضرت دوائی بگوید که از آن
دوا منتفع شود پس قصد رباط سعد نمود و بخدمت حضرت رسید و عرض کرد یابن رسول الله از برای
من چنین و چنان واقع شده است زبان و دهان من طوری که قادر نیستم بر تکلم مگر بعضی با مشقت بسیار
پس بمن بده تعلیم دوائی که منتفع شوم من بسبب او پس آنحضرت فرمود که آیا من ترا تعلیم نکردم

بدوائی که در خواب آن بتو وصف کرده ام استعمال کن آنمرد عرض کرد که ای پسر رسول خدا ص اگر میخواهی که اعاده نمائی از
برای من حضرت فرمود بگیر کمونی و سعتر و نمک و بکوب و از آنها در دهن خود بگیر دو بار یا سه بار پس بتحقیق که نزدیک
است که عافیت و شفا یابی آنمرد گوید که حضرت فرموده بود استعمال کردم و شفا یافتم ابوحامد گوید شنیدم
از ابا احمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف بصفوانی که میگفت همین مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم

باب دویست و نهم در بیرون آمدن آنحضرت است از نیشابور بطوس و از طوس بمرو

حاکم

در کتاب عیون ... تمیم قرشی بوسایط از حضرت ابی الصلت الهروی روایت کرده است که چون خارج شد رضا علیه السلام از نیشابور
بطرف مامون ملعون و رسید به نزدیکی قریه حمراء عرض کردند با او که یابن رسول الله ظهر شده است آیا نماز نمیخوانی پس
آنحضرت پیاده شدند و آب خواستند گفتند با ما آب نیست پس آنحضرت زمین را با دست مبارک خود
زمین آب جوشید بقدری که آنحضرت و کسانیکه با او بودند وضو گرفتند و اثر آن آب تا حال باقیست و چون بسناباد
رسید تکیه کرد بکوهی که از آن دیگها میتراشند آنحضرت پس گفت خداوندا نفع ده باین کوه و برکت ده و همین قدر آنحضرت
که میتراشند از او پس امر فرمود که از برای آنحضرت از سنگ آن کوه دیگها تراشیده شد و گفت طبخ نشود
از برای آنحضرت مگر در آنها و بود رضا ع کم غذا و قلیل الطعام و فرستادند مردمان از آنروز بخدمت آنحضرت و آنها
دعا ... برکت دعای آنحضرت و از آن کوه الان هم از سنگهای آن کوه دیگها تراشیده میشود پس داخل
آنحضرت بخانه حمید بن قحطبه طائی و داخل شد قبه را که هارون الرشید در او مدفون است پس با دست مبارک خود در جنب او
خط کشید و فرمود که اینست خاک من و در اینجا دفن خواهم شد و زود باشد که خداوند عالم این مکان را محل
آمد و رفت شیعیان و دوستان من قرار دهد قسم بخدا هر که زیارت کند مرا از دوستان و شیعیان من سلام نمیکند بر من از آنها
سلام کننده مگر اینکه واجب شود از برای او مغفرت و رحمت خداوند بسبب شفاعت ما اهل بیت پس استقبال

قبله کرد و چند رکعت نماز خواند و دعا کرد به حالتی خوش چون فارغ شد از نماز سجده شکر و سجده طولانی کرد تا ثلث شب گذشت
پس راوی گوید شمردم از برای آنحضرت در آن سجده پانصد تسبیح پس منصرف شد و در کتاب عیون ابو نصر احمد
ابن حسین ابن احمد ابن عبید الضبی روایت کرده است که گفت شنیدم از ابو محمد حسین ابن احمد میگفت شنیدم از پدر
خود و او میگفت شنیدم از پدرم میگفت چون آنحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بنیشابور در زمان مامون قائم شدم در خدمت
آنحضرت و تصرف در کارها داشتم تا اینکه بنیشابور رسید و چون آنحضرت [illegible] خارج شد بسوی
مشایعت کردم آن حضرت را تا سرخس و چون از سرخس بیرون رفت خواستم که مشایعت کنم آنحضرت را تا مرو و چون
مرحله طی شد بیرون آورد سر خود از عماریه و فرمود ای ابا عبدالله برگرد بارشد و راشد تحقیق ادا کردی
آنچه را که واجب بود بر تو مشایعت ما نیست مشایعت عرض کردم که ترا بحق مصطفی و مرتضی و زهرا صلوات الله علیهم
که حدیثی بگو که شفا باشد مرا [illegible] در دلها تا برگردم پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم که شنیده بود
او از پدر خود و او هم میگفت شنیده ام از پدرم که میگفت شنیدم از پدر خود علی امیر المؤمنین که میگفت شنیدم از حبیب
خود رسول الله صلعم که میگفت فرموده خداوند عز و جل کلمه طیبه لا اله الا الله اسم من است هر کس با اخلاص بگوید این
کلمه طیبه را داخل میشود در قلعه من هر کس داخل شد در قلعه من ایمن میشود از عذاب من صدوق علیه الرحمة
میفرماید که حضرت مانع شد این کلمه طیبه از آن جهت که گفته خداوند عز و جل هر آینه [illegible] است در کتاب
کشف الغمه است که نقل کرده [illegible] حدیث از کتاب [illegible] که [illegible] امام [illegible] الدنیا و الدین
محمد ابن ابو سعد ابن عبد الکریم الوزان در ماه محرم در سال پانصد و نود و شش روایتی که آورده است صاحب کتاب تاریخ نیشابور
در کتاب [illegible] که چون علی بن موسی الرضا علیهما السلام داخل نیشابور
شد در سفری که مخصوص گردید در آن بفضیلت شهادت و بود آنحضرت در مهد [illegible] بر استر شهبا
[illegible] بر آن [illegible] از نقره خالص پس حاضر و ظاهر شد بآنحضرت ابو زرعه و محمد

شهبا رنگی است سفید که غالب بر سیاهی باشد

ابن الامام

ابن اسلم رحمهما الله داخل شدند ابو زرعه و محمد بن اسلم دو پیشوا و حفظ کنندگان مر احادیث نبوی صلی الله علیه و آله
و عرض کردند ای آقا پسر آقایان و ای امام و پیشوا و پسر پیشوایان و ای سلاله طاهره رضیه ای
خلاصه پاکیزه نبویه سوال میکنیم از تو بحق پدران طاهرین [illegible] که نمائی
با روی مبارک خودش [illegible] حدیث از پدران کرامت [illegible] یاد کنیم ما ترا بآن پس
آنحضرت امر فرمود که استر را نگاه دارند و بر داشت سایه بانی در دیده ها پس روشن گردید دیده های مسلمانان بسبب
طلوع طلعت مبارک و میمون او و بود زلفهای آن بزرگوار مثل زلف حضرت رسول خدا و مردمان
بر طبقات خود ایستاده بودند و بودند صیحه زنان و گریه کنان و لباس خود پاره کنان و بر
غلطان و میبوسیدند سم استر آنحضرت را و دراز میکردند گردنهای خود را بسوی عماری تا آنکه
تا اینکه روز بنیمه رسید و اشکها چون انهار جاری گردید و ساکن شد صداها و صیحه زدند پیشوایان
و قضات بر مردم بشنوید و حفظ نمائید [illegible] با ذریه [illegible]
عترت و اهل بیت طاهره را پس آنحضرت املاء حدیث شریف فرمود [illegible] روز [illegible]
از قلم و دوات [illegible] و چهار [illegible] هزار [illegible] حدیث شریف ابو زرعه
رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمهما الله بودند پس آنحضرت فرمود خبر داد مرا پدرم جناب موسی بن جعفر الکاظم
و او گفت خبر داد مرا پدرم جناب جعفر بن محمد الصادق و او گفت خبر داد مرا پدرم محمد بن علی الباقر
و او گفت خبر داد مرا پدرم علی بن الحسین زین العابدین و او گفت خبر داد مرا پدرم امام حسین بن علی شهید
زمین کربلا و او گفت خبر داد مرا پدرم جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شهید زمین الکوفه
و او فرمود خبر داد مرا برادر و پسر عم من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و او گفت خبر داد مرا جبرئیل
و او گفت شنیدم از رب العزت سبحانه و تعالی که فرمود کلمه لا اله الا الله حصن من است هر کس

بگوید این کلمه را داخل شود در حصن من و کسی که داخل حصن من شود ایمن شود از عذاب من صدق الله
سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله والائمة علیهم السلام صاحب کشف الغمه گفته که گفت استاد ابو القاسم
قشیری که این حدیث شریف با این سند ببعضی از سلاطین سامانیه رسید پس نوشت این حدیث را بطلا
و وصیت کرد که در قبر او دفن کنند آن نوشته را با او و چون مرد دیدند او را در خواب و گفتند
که چه کرد خداوند عالم با تو گفت بخشید مرا بسبب تلفظ بلا اله الا الله و تصدیق محمد رسول الله
با اخلاص و نوشتن این حدیث را بطلا بجهت تعظیم و احترام آن باب سیزدهم در بیان
ولیعهدی و علت قبول نمودن آنحضرت ولایت عهد را و از وضع
نمودن مأمون و سایر آنچه تعلق باین باب دارد در کتاب مصباح کفعمی رحمه الله علیه
گفته که بیعت از برای حضرت امام رضا علیه السلام در اول ماه رمضان المبارک سنه دویست و یک هجری
در عیون ابن بابویه بسند معتبر از قاسم بن ایوب علوی روایت کرده است که چون مأمون
اراده کرد ولیعهد نمودن حضرت رضا علیه السلام را جمع کرد بنی هاشم را و گفت من اراده دارم که حضرت امام
رضا علیه السلام را در این امر بعد از خود بگردانم پس حسد بردند بنی هاشم و گفتند ولیعهد میکنی
کسی را که علم ندارد و از نادانیهای او ... پس بفرست کسی که او را بیاورد تا ببینی
و ببینی از جهل او آنقدر که بر تو ظاهر گردد پس مأمون کس فرستاد و آنحضرت را آورد پس بنی هاشم
بحضرت گفتند ای ابا الحسن بمنبر برو و نصب کن برای ما علمی که عبادت کنیم خداوند را با او
پس آنحضرت بمنبر صعود نمود و نشست ~~[illegible]~~ و سر مبارک خود را زیر انداخت و چشمهای مبارک
خود را بزمین دوخته متفکر بود و لرزه تمام فرمود پس راست نشست و سر مبارک بلند کرد و حرکت کرد
و اخلاص و درایت با استفاده حمد و ثنای خداوند بجای آورد و صلوات فرستاد بر پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله

علیهم نمود

علیهم نمود و فرمود اول عبادة الله معرفته یعنی اول عبادت الهی معرفت اوست الی آخر صدوق علیه الرحمه
در بیان آخر این روایت را در باب توحید ایراد نمودیم در علل الشرایع و در عیون
اخبار الرضا صدوق حسین بن ابراهیم بن بابویه بدو واسطه از ابا الصلت هروی روایت کرده که مأمون
گفت بحضرت رضا علیه السلام که یابن رسول الله شناختم فضل و علم و زهد و پرهیزکاری و ورع ترا
و عبادت ترا و میبینم ترا سزاوارتر بخلافت از خود پس حضرت فرمود به بندگی خدا فخر میکنم و
عز و جل افتخار مینمایم و بسبب زهد و پرهیزکاری در دنیا امید میدارم نجات از شر دنیا را
و با اجتناب و ورع از معاصی و محارم امید دارم بهشت را و بسبب فروتنی و تواضع امید دارم
رفعت و بلندی در نزد خداوند عز و جل پس گفت مأمون بآنحضرت که من منظور دارم
اینکه خود را از خلافت معزول نمایم و خلافت را مختص تو گردانم و با تو بیعت
کنم پس فرمود حضرت رضا علیه السلام بمأمون که اگر بوده باشد این خلافت حق ترا
و خداوند عالم خلافت را مختص تو گردانیده باشد پس جایز نمیباشد که خلع کنی
جامه را که خداوند آن لباس را بتو پوشانیده باشد و قرار دهی دیگری را مالک آن پوشانیده باشد
لباس و خلعت خلافت را برای غیر خود و اگر خلافت حق تو نبوده باشد خلافت غیر مختص بتو و ترا
بخشیدن باشد پس جایز و روا نمیباشد که قرار بدهی دیگری را از برای خود آنچه را از برای تو نیست
پس مأمون بآنحضرت گفت یابن رسول الله لابد است که قبول کنی این امر را حضرت
فرمود هرگز باختیار و طوع و رغبت این را قبول نمیکنم و بجا نمی آورم پس مأمون ایام چند
همیشه سعی و ابرام و مبالغه میکرد در باب قبول این امر تا آنکه مأیوس گردید از قبول
آنحضرت پس بآنحضرت گفت اگر قبول نمیکنی خلافت را و دوست نمیداری که ترا بیعت نمودن

پس ولیعهد من باش تا آنکه بوده باشد خلافت مخصوص تو بعد از من پس حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود قسم بخدا که هر آینه بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدران و آباء خود از امیرالمؤمنین از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بدرستیکه من از دنیا میروم پیش از تو در حالتیکه کشته باشم بزهر و ستم
در حالتیکه مظلوم باشم گریه میکنند بر من ملائکه آسمان و ملائکه زمین و دفن
میشوم در زمین غربت در جنب هارون الرشید پس گریه نمود مأمون بعد از آن
گفت بآنحضرت یابن رسول الله کیست آنکه ترا بکشد یا آنکه قادر شود بر بدی
در باره تو در حالتیکه من زنده ام حضرت گفت بدرستیکه من هرگاه بخواهم آنکه
بگویم کیست آنکه میکشد مرا هر آینه میگویم پس مأمون گفت یابن رسول الله غرض است
قصد و اراده نمائی باین حرف و سخن تخفیف و سبک از جهت نفس خود دفع و منع این امر را از خود
بجهت آنکه بگویند مردم بدرستیکه تو زاهد و بیرغبت در دنیا هستی آنحضرت علیه السلام گفت دروغ
نگفته ام از زمانیکه خلق فرموده است مرا پروردگار من عز و جل بوده و زهد نورزیده ام
در دنیا بجهت دنیا و بدرستیکه هر آینه میدانم آنچه اراده میکنی مأمون گفت چه را اراده میکنم
امام علیه السلام گفت امان بر راست گفتن و صدق هست مأمون گفت از برای تست امان
امام علیه الصلوة والسلام فرمود قصد و اراده میکنی تو آنکه بگویند مردم بدرستیکه علی بن موسی علیه السلام بیرغبت و زهد نورزیده
نبوده است در دنیا بلکه دنیا بیرغبت بوده است در او آیا نمی بینید چگونه قبول
نمود ولیعهدی را بعلت طمع در خلافت پس مأمون غضبناک شد بعد از آن گفت بآنحضرت
بدرستیکه تو همیشه ملاقات میکنی با من بآنچه ناخوش و مکروه میدارم آن را و ایمن شدی
از شدت غضب من و خاطر جمع گشته از سطوات من پس بخدا قسم اگر قبول کردی ولایت عهد مرا

الامان علی الصدق

فبها والا

فبها والا و اگر قبول نکردی جبر میکنم ترا بر این هرگاه عمل نمودی بمقصود من و هرگاه قبول نکنی
گردنت را میزنم پس آنحضرت گفت بتحقیق نهی فرموده است مرا خداوند عز و جل از آنکه بیندازم خود را
بهلاکت و بسوی هلاکت هرگاه بشود کار بر این قسم پس بجا بیاور آنچه را در باره تو ظاهر میشود و من
امر قبول میکنم بر این قسم که قرار دهی هیچ فرد را از والی و عزل نکنم و معزول نکنم [illegible]
و سنتی را نشکنم و باشم در این امر از دور اشاره کننده پس مأمون از آنجناب باین امر راضی شد
و آنحضرت را ولیعهد خود گردانید با وجود کراهت آن امام علیه السلام بر این ولایت عهد
در [illegible] و اما صدوق علیه الرحمه از ریان روایت کرده که داخل شدم بر علی بن موسی الرضا علیه السلام
پس عرض کردم و گفتم با او یابن رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه مردم میگویند تو قبول کردی ولایت عهد را
با وجود اظهار زهد و پرهیزکاری در دنیا پس آنحضرت فرمود خدا میداند کراهت مرا بر این امر
و چون مخیر شدم میان قبول این ولیعهدی و میان قتل و مرگ اختیار نمودم قبول ولایت عهد
بر مرگ وای بر ایشان نمیدانسته اند که یوسف پیغمبر و رسول بود و قبول ولایت کرد
و برداشت آن را خدا بر ضرورت [illegible] خزاین مصر گفت قرار بده مرا بر خزاین زمین
امان بر خزاین زمین بدرستیکه من حفظ کننده و دانایم و [illegible]
بسوی قبول این ولیعهدی بر وجه اکراه و جبار [illegible]
و علاوه بر این بدرستیکه من داخل نشدم در این امر مگر [illegible] فالی الله المشتکی
وهو المستعان در کتاب امالی [illegible] از پدر خود [illegible] یاسر روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام
ولیعهد شد شنیدم از آنجناب دعائی [illegible] دستهای مبارک خود بسوی آسمان
[illegible] اللهم انک تعلم خداوندا بدرستیکه تو میدانی که من مجبور [illegible] و مضطر [illegible]

[illegible] از ریان [illegible]

قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم

و باز خواست مهر ما از من سختی که موافقه نموده بود از شیوه خود همچنانکه یوسف را در زمان ... شدن در سوی ولایت و الیکه مصر در العیون و الامالی از حسن بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی و او از حسن بن جهم و او از پدرش روایت نموده که مأمون بر منبر رفت تا آنکه بیعت کند با علی بن موسی الرضا و گفت ایها الناس جستجو کردم رسیدهام بیعت نمایید با علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و اکنون ... بخوانم برگزیده در اولاد ... از خلافت ... و ... طالقانی از خطاب بن سعید روایت کرده است که گفت شنیدم از ... در مدینه که میگفتند تولد یافت رضا پسر موسی در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذی القعده سنه صد و چهل و هشت هجری بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق به پنج سال و وفات شد در طوس در قریه سناباد از ولایت نوقان و دفن شد در خانه حمید بن قحطبه طائی در قبه که هارون الرشید در قبله مدفون بود و وفات آنحضرت در بیست و یکم از ماه رمضان روز جمعه سنه دویست و سه هجری در سعید عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال و شش ماه بود با پدر خود موسی بن جعفر علیهما السلام بیست و نه سال و دو ماه و بعد از پدر خود در ایام امامت آنحضرت بیست سال و چهار ماه بود قائم بامر بود آنحضرت را بیست و نه سال و دو ماه و بود در ایام امامت آنحضرت بقیه سلطنت هارون الرشید و سلطنت کرد بعد از رشید پسر او محمد معروف بامین و مادر او زبیده بود سه سال و بیست و پنج روز پس امین را خلع کردند عم او ابراهیم بن شکله را بنشستن او بعد چهارده روز پس او را از حبس بیرون آوردند و از برای او بیعت نمودند تا آنکه نشست در سلطنت یکسال و شش ماه و بیست روز پس سلطنت کرد عبدالله هارون که معروف بمأمون است بیست سال و بیست و سه روز پس اخذ کرد بیعت در سلطنت خود از برای علی بن موسی الرضا علیه السلام بعهد مسلمانان بی رضای آنحضرت و بعد از آنکه تهدید کرد آنحضرت را بکشتن و چند مرتبه مأمون بر آنحضرت دفعه به آن نمود و در همه دفعات آنحضرت ابا و امتناع میفرمود تا آنکه گذاشت بر آنحضرت کسی را که بسبب اشراف آنحضرت بهره بود پس گفت آنحضرت که ای خداوند من بدرستیکه تو نهی فرمودی مرا از انداختن بدست خود بهلاکت و مشرف کرده بر من از جانب عبدالله مأمون

قتل اگر قبول نکنم ولایت عهد او را بتحقیق که مکره و مضطر هستم چنانچه مضطر و مکره بود یوسف و دانیال علیهما السلام در وقتیکه قبول کردند هر یک از ایشان ولایت را از طاغیه زمان خود ای پروردگار من عهدی نیست مگر عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو پس توفیق ده مرا باقامه دین تو و زنده کردن سنت پیغمبر تو بدرستیکه توئی مولای من بهترین اعانت کنندگان پس آنحضرت قبول فرمود ولایت عهد را از مأمون در حالیکه گریه کننده و محزون بود با شرطها که وا نکند احدی را و عزل نکند حدی را و تغییر ندهد رسمی را و سنتی را و آنکه دخل نکند در امر و کارها از دور اشاره کننده و چون مشهور است پس مأمون ملعون از خود و عوام الناس اخذ کرد از برای آنحضرت بیعت را و چون دل هرشید از جناب رضا علیه السلام فضل و علم و حسن تدبیری از برای مأمون حقد و حسد آن ملعون زیاد و مضاعف میشد تا آنکه تنگ آمد سینه او پس حیله کرد و کشت آنحضرت را بسم پس ملحق شد آنحضرت برضوان خدا و در کتاب عیون معتبر از عبدالله بن طاهر روایت کرده که اشاره کرد فضل بن سهل بر مأمون بآنکه آن ملعون تقرب بجوید بسوی خدا عز و جل و رسول او صلی الله علیه و آله بآنکه بیعت بگیرد از برای علی بن موسی تا آنکه محو شود باین سبب سیئات که از هارون ملعون نسبت به پدر آنحضرت شده بود و محو شود آنچه دیگر که مادر بود و خلاف آنها هیچ چیز پس فرستاد از خراسان رجاء بن ابی الضحاک خادم مأمون بسوی مدینه که بیاورند بسوی آنحضرت محمد بن جعفر بن محمد و علی بن موسی الکاظم علیهما السلام را و بود این در سنه دویست هجری و چون علی بن موسی آمد بسوی مأمون و او در مرو بود ولیعهد خود کرد آنحضرت را و از برای بعد خود و امر کرد از برای لشکر رزق و آذوقه یکساله و نوشت بآفاق ولیعهدی آنحضرت را و نامید او را برضا و ضرب شد دراهم باسم آنحضرت و امر کرد مردم را بپوشیدن لباس سبز و ترک سیاه و تزویج کرد برای آنحضرت دختر خود ام حبیبه را و از برای پسر او محمد بن علی دختر خود ام الفضل را و تزویج کرد آنحضرت بوران دختر حسن بن سهل را و سبب تزویج حضرت آن دختر را عموی ام دختر

فضلش بود و همهٔ اینها در یک روز واقع شد و بعد از آن مأمون راضی به تمام شدن عهد از برای او نبود و متوسل گردید که محمد یافت [illegible]

خبر داد مرا ابوالحسن [illegible] از جملهٔ آنها که عون بن محمد خبر داد مرا از فضل بن سهل نوبختی یا از برادر فضل خبر داد این

در روایتی که عون نسبت به او داد گفت چون عزم کرد مأمون عقد عهد را از جهت رضا علیه السلام در پیش خود گفتم که واجب است اعتبار و امتحان

خواهم کرد آنچه را که در ضمیر مأمون است از آنکه آیا رغبت دارد بر تمام این عهد از جهت آنحضرت و قصد او نیکو است یا تصنع

او است پس نوشتم خطی بسوی او [illegible] با من مکاتبه داشتیم که بتحقیق عزم کرده است ذوالریاستین بستن

عهد و طالع سرطان است و در او است مشتری و سرطان اگرچه شرف مشتری است و لکن برجیست منقلب و تمام

نمیشود کاری که در او عقد شود و با وجود این تاریخ در میزان است و بیت عاقبت است و این دلالت دارد بر نکبت منعقد له

این مطلب امیرالمؤمنین معلوم دارد پیش از آنکه از مردم دیگری بشنود و بمن عتاب نماید و مأمون در جواب من نوشته بود که چون

جواب را که تو نوشته ام بتو رسید [illegible] برای من بوده است و جای خود را حفظ کن از آنکه واقف گردد احدی را برای

من معلوم داشتی و از این رأی ذوالریاستین برگردد و خلاف عزم خود کند و چون او برگردد از این رأی ملحق

ساخته گناه و ذنب او میکنم و میدانم که سبب تو شده [illegible] گوید که دنیا بر من تنگ شده و آرزو کردم که کاش

ننوشته بودم با او این را و بعد رسید بمن که فضل بن سهل ذوالریاستین متنبه این او شده و از عزم خود رجوع

و بود این فضل بسیار دانا بعلم نجوم پس ترسیدم بر خود از آن و سوار شدم و چون به نزد او رسیدم گفتم

برادر که آیا دانسته در آسمان ستاره که سعدتر باشد از مشتری گفت نه گفتم آیا میدانی در فلک ستاره

ستاره که حالت او بهتر از حالت شرف او باشد گفت نه پس گفتم که از عزم خود برنگرد و مضا بدار عزم خود را

بوفق رأی خود بجهت آنکه [illegible] در حالتیکه مشتری در فلک در سعد حالات خود است و کار [illegible] را بجا و جاری

داشت و دانسته و نیستم از اهل دنیا و پس از آن واقع ساخت عقد را مأمون با حالت فرح و خوف

در کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام و کتب دیگر هرسه از علی بن ابراهیم روایت کرده اند که او گفت

مأمون بتو نظام

عاقبت نحس

از رجوع بخلاف عزم فضل

چون یاسر خادم برگشت از خراسان بعد از وفات جناب امام رضا علیه السلام بطوس و تمامی اخبار وفات

آنحضرت در پیش او نقل کرد علی بن ابراهیم گوید که خبر داد مرا ریان بن صلت و بود این ریان که روایت میکرد

از حسن بن سهل و خبر داد مرا پدرم از محمد بن عرفه و صالح بن سعید راشدی و همهٔ اینها خبر داده اند

از اخبار رضا ابوالحسن علیه السلام و گفته اند که چون منقطع شد امر مخلوع که مراد از مخلوع محمد بن زبیده است

و قرار گرفت خلافت با مأمون نوشت بسوی رضا علیه السلام و طلب کرد آمدن آنحضرت را بخراسان پس تعلل کرد آنجناب

بعلل کثیره و مأمون علی الاتصال مینوشت و خواهش میکرد آمدن او را تا آنکه دانست حضرت

که از وی دست بردار نخواهد شد پس بیرون آمد از مدینه و بود با آنحضرت پسر او ابوجعفر و سن شریف او هفت ساله

و نوشت بآنحضرت که از راه کوفه و قم نیا و از راه بصره و اهواز و فارس بیا و چون آنحضرت بمرو رسید

اظهار کرد بر آنحضرت مأمون که نقل بکند از خود سلطنت و خلافت را و قرار دهد در رضا علیه السلام پس ابا فرمود

و جاری شد در میان آنها مطلبات زیاده باقی ماندند به همین حال قریب بدو ماه و در همه این مدت آنحضرت

ابا از قبول خلافت میفرمود و چون زیاد شد کلام و خطاب در این باب مأمون گفت حالا که خلافت را

قبول نکردی پس ولیعهد من باش و آنحضرت بچند شرط او را اجابت فرمود پس مأمون گفت سئوال

کن آنچه میخواهی و نوشت حضرت که اجابت میکنم و قبول امر ولایت عهد را برآنکه امر و نهی و حکم نکنم و تغییر

ندهم چیزی را از آنچه حالت قائم است و بر پا است و عفو بکنی و معاف داری مرا از اینها پس مأمون اجابت

آنحضرت نمود با همهٔ این شرایط و سرداران لشکر و حکام را خواست با طائفه اشراف و اولاد عباس

و آنها را دعوت به اطاعت آنحضرت نمود و آنها مضطرب شده و قبول نمیکردند تا آنکه با آنها اموال زیاد

عطا کرد و آنها را راضی نمود مگر سه نفر از سرداران که قبول امر او ننمودند یکی از آنها عیسی جلودی و دیگری

علی بن عمران و سیمین آنها ابو موسی بود که اینها ابا کردند از قبول بیعت رضا علیه السلام پس مأمون [illegible] آنها را حبس کرد و بیعت [illegible] رضا

دیعت به رضا علیه السلام از شرف پیوست بسوی شهرها و درهم و دینار را به نام آنحضرت سکه زدند و خطبه خواندند و بالای
منبرها برای آنحضرت دعا کردند و از جهت این امر اتفاق کردند چون عید رسید فرستاد مامون ملعون بسوی رضا علیه السلام
و خواهش کرد که سوار شود و حاضر نماز عید گردد و خطبه بخواند تا آنکه قلبهای مردم مطمئن شود و بشناسند فضیلت
آن بزرگوار را و قلبهای ایشان روشن گردد بر این دولت مبارکه پس حضرت فرستاد بسوی مامون و فرمود دانستی
که از جمله شرایطی که در میانه من و تو است که داخل این امر نشوم مامون گفت که اراده من از حاضر شدن تو بر عید و خطبه
خواندن این است که این امر در قلب عامه و لشکر و شاکریه راسخ باشد و قلوب ایشان مطمئن شود و چشمهای ایشان روشن
گردد و بشناسند فضیلتی که خدا [illegible] بر تو عطا کرده [illegible] آنحضرت همیشه [illegible]
تا آنکه در خواستن حضرت اصرار کرد فرمود ای امیرالمؤمنین هرگاه مرا از این امر معاف کنی محبوب تر است نزد من
و هرگاه عفو نکنی خارج میشوم و بیرون میروم بنماز عید چنانچه بیرون میرفت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه مامون گفت بهر طریق که میخواهی بیرون آی و امر کرد [illegible]
و مردم را که صبح بیایند در در خانه حضرت ابوالحسن علیه السلام پس مردم برای آنحضرت نشستند در راهها و بامها
از مردان و زنان و کودکان و سرداران لشکر نشستند در در خانه حضرت رضا علیه السلام چون آفتاب طلوع کرد
آنحضرت غسل کرد و عمامه سفیدی از پنبه بر سر بست و یک طرف عمامه را بر سینه مبارک و طرفی را میان دو کتف
انداخت و لباس خود را بالا زد و بر جمیع دوستان و غلامان خود فرمود که چنین کنند [illegible]
بدست خود عصایی گرفت که بود در آن [illegible] پس بیرون آمد و ما در پیش روی آنحضرت [illegible]
بود زیر جامه را تا نصف ساق بالا کشیده بود و در تن مبارک آنحضرت [illegible]
چون آنحضرت با ما در پیش روی او راه رفتیم سر مبارک را بسوی آسمان بلند فرمود و چهار تکبیر گفت
پس بر غلامان معلوم شد که [illegible] آنحضرت جواب میدهند و سرداران لشکر و مردم [illegible]

خود را زینت داده بودند و پوشیده بودند سلاح و خود را آراسته بودند به بهترین آرایشی و چون بیرون آمدیم در دروازه با آن صورت
[illegible] پا برهنه و با لباس های بالا زده شده و طلوع کرد حضرت رضا صلوات الله علیه بعد از آن ایستاد در در
ایستادنی و گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام والحمد لله علی ما ابلانا پس بلند نمودیم صدای خود را و بلند کردیم صداها را
پس حرکت آمد شهر مرو از شدت گریه و نالهها و صیاح و بلند صدا و بانگ و مکث نمود و توقف نمود در هر ده قدم چهار
مرتبه الله اکبر میگفت پس [illegible] و آمد حال و ما اهل دریا با امام علیه السلام
[illegible] و چون این حالت را دید مامون ملعون رسید به فضل بن سهل ذوالریاستین گفت یا امیرالمؤمنین
اگر برسد رضا به مصلی بدین طریق همه مردم را مفتون خواهد کرد پس بهتر این است که خواهش کنی از رضا
که برگردد پس فرستاد مامون کسی را نزد آنحضرت و سوال کرد که برگردد پس خواست و برگشتن را این حکایت مفید است
خواست و پوشید و مراجعت فرمود در کتاب ارشاد شیخ مفید رحمه الله این روایت را نقل فرموده
روایت نموده است در کتاب عیون [illegible] از علی بن [illegible] است [illegible] و او از محمد بن نصیر و او
از حسن بن موسی روایت نموده است که گفت روایت کرده اند اصحاب ما که حضرت رضا علیه السلام در آنحضرت [illegible]
[illegible] که مصلحت او علیه قبول کرد از مامون آنچه را که قبول کرد [illegible] آنحضرت
بود پس حضرت فرمود یا [illegible] کدام یک از این دو افضل است [illegible] گفت [illegible] آنحضرت
کدام یک از مسلم و کافر افضل است گفت مسلم افضل است پس حضرت فرمود که عزیز مصر مشرک بود و یوسف
علیه السلام پیغمبر بود و مامون مسلم است و من وصی پیغمبرم و یوسف خود از عزیز خواهش کرد که او را والی کند و گفت
که گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و من مجبور شدم بر این کار و عیاشی [illegible]
از حسن بن موسی روایت نموده در کتاب ارشاد [illegible] حسن بن محمد بن یحیی علوی از جد خود یحیی بن حسن و او از [illegible]

[illegible]

سلم روایت کرده است که گفت بودم در خراسان با محمد بن جعفر و شنیدم که ذوالریاستین فضل بن سهل بیرون
رفت روزی و گفت وا عجبا [illegible] که دیدم چیز عجیب را سؤال کنید از من آنچه را که دیده‌ام پس
گفتند چه دیده‌ای اصلحک الله گفت امیرالمؤمنین با علی بن موسی الرضا گفت [illegible] صلاح دیدم
که واگذار کنم ترا امر مسلمانان و بردارم آنچه را که در رقبه منست و قرار دهم او را در رقبه
در رقبه تو دیدم علی بن موسی علیهما السلام را که گفت با امیرالمؤمنین الله الله مرا طاقت نیست باین و قوة
این امر را ندارم پس [illegible] هرگز ضایع کننده تر خلافت را از امیرالمؤمنین [illegible]
و عرض میکند خلافت را بر علی بن موسی و علی بن موسی رد میکند خلافت را و امتناع میکند از قبول
آن در کتاب عیون اخبار الرضا از ابراهیم و داود [illegible] آن بسیار نمود مردم
گفتگو را در خصوص بیعت بحضرت امام رضا [illegible] و خاصه و [illegible]
و میگفتند بدرستیکه این بیعت از تدبیر فضل بن سهل ذوالریاستین است پس این گفتگو بمامون رسید
در میان شب آدم بسوی من فرستاد پس رفتم نزد مامون پس مامون گفت ای ابا [illegible]
بدرستیکه مردم میگویند که بیعت [illegible] بوده است از تدبیر فضل بن سهل پس [illegible]
[illegible] مامون گفت وای بر تو ای ابا [illegible] آیا جایز است [illegible] باید بسوی خلیفه [illegible]
[illegible] و برقرار باشد برای آن خلیفه رعیت و سران سپاه و مستور و مستقل بوده باشد برای او خلافت
و بخلیفه [illegible] خلافت را از دست خود بطوع خود آیا جایز است [illegible]
گفتم نه والله ای امیرالمؤمنین جایز نمیکند بر این هیچ کس مامون گفت لا والله نموده است
چنانکه میگویند و لیکن [illegible] خبر میدهم ترا بسبب و جهت آن بدرستیکه امر و کار [illegible]
زمانیکه نوشت بسوی من برادرم محمد و امر کرد مرا برفتن بنزد خود پس رفتم و ابا نمودم برادر و برادرم

عقده محمد [illegible]

عقده و عهد لشکر آراست برای علی بن عیسی با مال دادم مرا عوا او را که [illegible]
بکردم [illegible] پس این خبر بمن رسید هر یک از جهان را [illegible] سجستان و کرمان و در بر [illegible]
فارس و ضایع نمود امر را و هر یک [illegible] نمود [illegible] و خروج نمود [illegible]
و غالب شد [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
مدت یکهفته و [illegible] و مالی [illegible] قوت یابم و [illegible] لشکر
خوف و جان را [illegible] کردم [illegible] کافر
و چون برادرم محمد [illegible] بر من [illegible] بسوی خداوند عزوجل
از معاصی [illegible] رفتم و نیکوتر از طلب اعانت از خداوند برای این امور و پناه بردن بخدای عزوجل
ندیدم پس امر کردم باین خانه [illegible] و آب بر آن پاشیدند و پوشیدم [illegible] لباس سفید و چهار رکعت نماز گذاردم و قرائت
در آن نماز از قرآن آنچه را [illegible] خواستم کردم و خداوند عزوجل [illegible] پناه بردم [illegible]
کردم با خداوند عهد محکم [illegible] خداوند [illegible] این امر را [illegible]
و این امور عظیمه [illegible] این امر را [illegible] خلافت را [illegible] خداوند حکیم
وضع فرموده است او را در آن محل [illegible] قلب من و قوت [illegible] و فرستادم
بسوی علی بن عیسی [illegible] و شد [illegible] فرستادم هرثمه را بسوی رافع بن [illegible]
[illegible] و فرستادم بسوی [illegible] و اصلاح کردم [illegible] چیزی را [illegible]
و هر ساعت [illegible] میرفت تا آنکه [illegible] محمد [illegible] خداوند این امر را
[illegible] و قرار گرفت [illegible] و چون [illegible] خداوند عزوجل [illegible] بودم [illegible]

[illegible] ... اولین ... [illegible]

[illegible] ... بس ... [illegible]

این ... گفتم ... [illegible] ... مامون گفت [illegible]

چون ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... سپاه ... [illegible]

مامون گفت سبحان الله ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... [illegible]

چون ... گفت ... [illegible]

[illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible] ... هشام بن ابراهیم

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... هشام ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... مامون ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... هشام ... مامون ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مامون ... [illegible]

بگیرد و آنجناب نیز بمرد در نزد مامون آن رسید و کمال قتل آنحضرت علیه السلام قتل مامون پس [illegible]

داخل کرده آنحضرت علیه السلام مجلس مامون و لکن فرمود بسوی در بسته [illegible] دانسته شده گفت یا امیر المؤمنین

[illegible] این در بسته [illegible] او و این گفت مامون فضل [illegible] صلاح دیده و نکرده

بود و این آنحضرت علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه راجعون فضل که او خبر دار میان امیر المؤمنین و [illegible]

که یافت فضل را این داخل شد [illegible] مامون گفت [illegible] برای [illegible] باز نمودن

در بسته او حکم نمود دختر عم خود و قبول نکن قول فضل را در آنچه از صلاح نیست و لکن [illegible] وارد

تجوه

پس امر کرد مامون [illegible] داخل شد بر دختر عم خود و چون این خبر بفضل رسید مغموم شد

در کتاب عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن [illegible] و او از یاسر خادم روایت کرده است در حال

حال رضا علیه السلام در روز جمعه برگشت از مسجد جامع و رسیده بود با تمام عرق و غبار

بلند نمود دست خود را و گفت اللهم ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجل

الساعة [illegible] از خداوند عالم [illegible] باشد فرج و خلاصی من از آنچه واقع در او هستم [illegible]

تعجیل فرما پس [illegible] در همان ساعت و همیشه مغموم و محزون بود تا آنکه از این دار فانی

قدس و لقا رحلت فرمود در کتاب عیون و دقایق از محمد بن [illegible] بدو واسطه روایت کرده

عرض کردم بحضرت رضا علیه السلام یا ابن رسول الله [illegible] شده [illegible] عهد

حضرت فرمود آنچیزی که باعث شده جد مرا امیر المؤمنین علیه السلام در دخول شوری و [illegible]

مقصود آنحضرت از این کلام تشبیه این بوده است که داخل شده [illegible] تا آنکه [illegible]

[illegible] از خلافت [illegible] نباشند [illegible] اقرار [illegible] و آنکه [illegible] در این

امر هست احتمال دیگر آنکه بهمان قسم [illegible] امیر مؤمنان علیه السلام در شوری

مر صالح خفیه

مر صالح خفیه بود و در این قصه [illegible] عبد العظیم از آنچه ذکر شد مر صالح خفیه باشد در کتاب عیون الاخبار

بدو واسطه از هروی روایت کرده است که گفت قسم بخدا حضرت رضا علیه السلام داخل شد در این امر

در حالت رضا و رغبت [illegible] آنحضرت [illegible] و بود مکره و از آنجا [illegible]

و [illegible] در کتاب عیون [illegible] و او بدو واسطه از [illegible] روایت نموده است

چون بیعت کرد مامون بحضرت رضا علیه السلام شنید آنحضرت [illegible] بطرف خود [illegible]

و تکلم کرد [illegible] و ختم کرد کلام خود را باین شعر لابد للناس من شمس و من قمر

فانت شمس وهذا ذالك القمر ترجمه لابد است از برای مردم از آفتاب و از ماه

پس توئی آفتاب و این ماه است در کتاب عیون [illegible] و او از احمد بن

محمد بن اسحق و از پدرش روایت کرده است که گفت چون بیعت شد آنحضرت امام رضا علیه السلام

جمع شدند مردم تا آنکه [illegible] پس اشاره نمود آنحضرت بسوی مردم و ساکت کردند

پس بعد از استماع کلام ایشان گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الفعال لما یشاء

لا معقب لحکمه ولا راد لقضائه یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وصلی الله

علی محمد فی الاولین والآخرین وعلی آله الطیبین [illegible]

آنچه را [illegible] حکم او [illegible] آنچه را [illegible]

برای قضا [illegible] آنچه را [illegible] نظر [illegible]

[illegible] میدارد [illegible] الطیبین [illegible]

[illegible] موسی بن جعفر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] موفق [illegible] اوست [illegible]

غیر آن و صد هزار درهم را قطع شده بود و ملازمین همه لعنها بر او در خوف و جزع بودند بلکه احیاء
ونده کرده آل ابوسفیان را در وقتیکه متفرق شده بودند و عزل کرد آنها را و قتل کرده فحص و هجاء شده بودند
در حالتیکه طلب میکنم رضا و خوشنودی خداوند عالمیان را و قصد نکرده استنجاز ادراکات را
مگر از نزد او تبارک و تعالی و چه نعمتها است در خداوند جزا دهد شکر کنندگان را و ضایع و باطل نمیکند اجر کسی را که نیکوکار است
بدرستیکه مأمون قرار داده عهد خود را بعد از من و سلطنت بعد از او تسلیم [illegible] بانام بعد از او پس هر کسیکه [illegible]
و خداوند او را [illegible] و حکم [illegible] و پاره کند [illegible] خدا است و دانسته [illegible] و حکم او [illegible] تحقیق
مباح گردانیده است حرم خود را و حلال کرده است حرام خدا را و در وقتیکه قصد [illegible] رضای [illegible]
بر امام و پیشوا [illegible] هتک نموده است احترام اسلام را با اینها جاری شده [illegible] اشکال مر او را آنحضرت
ابوبکر بوده در نقض [illegible] و محمد [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و مقصود [illegible] واقع
بر آنحضرت نقض بیعت و انکار حق او و صبر کرد در آنچه وارد شده بر آنحضرت تا اسلام
و صبر آنحضرت نبود مگر از جهت خوف از انتشار امر و پراکندگی دین و اضطراب حبل مسلمین
و قرب زمان جاهلیت و انتظار منافقین [illegible] فرصت [illegible] در [illegible] و [illegible] ومبادرت
و دو امر [illegible] و [illegible] [illegible] کار عالم
میگوید حق را و با علم میکند حق عالمیان و او است بهترین فصل و بیان کنندگان

در عیون اخبار رضا [illegible] محمد بن ابی الموج ابوالحسین رازی که گفت شنیدم از پدرم
که میگفت [illegible] رضا علیه السلام که آنحضرت فرمود [illegible] خداوند است که حفظ
فرموده را از [illegible] ضایع [illegible] مردمان و برداشت [illegible] تا آنکه لعن کردند

باو [illegible] کفر و ضلال اعتقادات [illegible] و [illegible] شده [illegible] و تبدیل شده در وقوع [illegible] مأمون
و [illegible] و قتل [illegible] اتباع [illegible] از جهت [illegible] و [illegible] ذکر [illegible]
تضعیف [illegible] و قسم [illegible] حضرت [illegible] و قرب [illegible]
خداوند امر [illegible] و [illegible] روایت کرده [illegible] در آنحضرت [illegible] خواهد شد از اعظم آیات و علامات
استخفاف اهانت و پائمال کردن و تحقیر خداوند ماند
علامت [illegible] آن بزرگوار [illegible] مشهور است و ذکر کرده اند قوم [illegible] فضل بن [illegible]
با مأمون [illegible] علی بن موسی الرضا [illegible] ولی عهد خود [illegible] القوم ابوالعباس بن احمد [illegible]
ذکر کرده است [illegible] تصنیف کرده [illegible] در اخبار [illegible] فضل بن [illegible]
وزیر و مدبر امور مأمون و مجوسی بود پس مسلمان شده [illegible] یحیی بن خالد برمکی [illegible]
مسلمان شد [illegible] فضل [illegible] مهدی و فضل را [illegible] مأمون [illegible]
با مأمون [illegible] پس [illegible] مأمون [illegible]
او وزارت مأمون و ریاست لشکر را [illegible] گفت در وقتیکه مأمون خلیفه شد [illegible]
[illegible] و [illegible] در موقع [illegible]
شد [illegible] گفت [illegible] نقل کرد خلافت را از طایفه بنی [illegible] بطایفه دیگر [illegible] نقل [illegible]
خلافت را از [illegible] برادر [illegible] و در میان این [illegible] حالت [illegible] است پس گفت [illegible] نقل [illegible]
خلافت [illegible] از طایفه [illegible] طایفه دیگر پس [illegible] مأمون [illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام
ولیعهد خود [illegible] بیعت [illegible] مأمون [illegible] و ساقط [illegible] برادر خود [illegible] و جناب رضا علیه السلام
شد [illegible] در [illegible] و در [illegible] از راه بصره و فارس [illegible]
مأمون [illegible] آنحضرت تزویج [illegible] و چون [illegible] بغداد رسید [illegible] حالت [illegible]

پس ابراهیم مهدی را پسندیدند برای خلافت و با وی بیعت کردند و در این کار گفت دعبل خزاعی
یا معشر الاجناد لا تقنطوا خذوا عطایاکم ولا تسخطوا یعنی ای طایفه لشکرها نومید نشوید
و بگیرید عطاهای خود را و غیظ و غضب نکنید فسوف یعطیکم حنینیة یلذها الامرد والاشمط یعنی
زود است آورده شود برای شما نغمه‌ها و آهنگی که او را حنینیه گویند که لذت برد از آن نغمه جوانان ساده و مردانی که
که در موی سر آنها سفیدی باشد والمعبدیات لقوادکم لا تدخل الکیس ولا تربط یعنی
زود است از برای شما داده شود آهنگ معبدیات از برای سرداران شما پس دست در آن کنید و بربندید کیسه‌های خود
و نه بندید و آن کیسه‌های خود و هکذا یرزق اصحابه خلیفة مصحفه البربط یعنی این طور روزی دهد
و روزی میدهد اصحاب خود را خلیفه که خواندنگاه او ساز و بربط باشد و مقصود این است که ابراهیم مهدی
اصرار کننده بود بضرب عود که یکی از آلات لهو و لعب است و فرو رفته بود در شرب شراب و چون خبر ابراهیم با ...
رسید دانست که فضل ابن سهل دروغ [illegible] ... جناب رضا علیه السلام خطا نکرده ... از مرو بعراق منعطف شد
و حیله کرد بر فضل بن سهل تا اینکه کشت او را غالب خال مأمون در حمام سرخس با تیغ در شهر شعبان سنه دویست و سه
و فوت آنحضرت در سنه ... [illegible] ... بعضی گفته‌اند در سنه ... ابن حدیث ... ابو علی ... کتاب
خود نقل کرده است احادیث صحیحی در زهر دادن مأمون آنحضرت را ... و بیعت کردن با آنحضرت بجهة
نذر ... گذشت ذکر او و ... فضل ابن سهل ... مأمون بجهة ... آنحضرت ...
میداشت ... بجهة آنکه بود فضل ابن سهل از ... بزرگ ... آنحضرت ... بوده است
آنحضرت در سنه دویست و یک ... شده‌ام چنانکه در این کتاب ... در کتاب علل و عیون
از ریان بن شبیب خال معتصم ... که معروف ... روایت کرده است که چون مأمون اراده کرد
اخذ بیعت را از برای خود بامیرالمؤمنینی و از برای رضا علیه السلام بولیعهدی و از برای فضل بوزارت

امر کرد سه کرسی نصب کردند از برای ایشان و چون بر آن کرسیها قرار گرفتند اذن داد مردم را که داخل شوند و بیعت نمایند
پس میزدند مردم دستهای خود را بر دستهای ایشان از اعلای ابهام تا خنصر و بیرون میرفتند تا اینکه بیعت کرد
در آخر مردم جوانی از انصار پس زد دستهای خود را از خنصر تا اعلای ابهام و تبسم فرمود ابو الحسن الرضا علیه السلام
و گفت تمام کسانیکه با ما بیعت کردند بفسخ بیعت کردند مگر این جوان که او بیعت کرد بعقد بیعت مأمون گفت
عقد و فسخ بیعت چیست حضرت فرمود عقد بیعت دادن دست است از اعلای خنصر باعلای ابهام و فسخ آن
از عکس آن است پس امر کرد مأمون باینکه مردم برگردند و اعاده بیعت نمایند بطوریکه وصف فرمود ابو
الحسن رضا علیه السلام و گفتند مردم چگونه مستحق امامت میشود کسیکه عقد بیعت را از فسخ آن نداند و اولی بامامت کسیست
که علم او بیشتر باشد و این حرف مردم وادار نمود مأمون را که بآنحضرت سم دهد و در کتاب ...
محمد بن عیسی ... گفته است در باب ... پس مرا ... خواست و تحیت
نمود مرا و گفت رحم الله الرضا یعنی خدای رحمت کند رضا را چه چیز عالم کرده بود او را
... چیز ... عجیب سوال نمودم ... آنحضرت در شبی که بیعت کرده بودند او را
مردم و گفتم جعلت فداک از برای تو صلاح میبینم ... عراق بروی ... داشتم ...
... از آن فرمود ... خواهش ...
... انتقالات ... مختلف است و ... دخول ...
... آنحضرت ... خواهش ...
تا اینکه ... مأمون ... خواهش ... پس ...
... آنحضرت ... علم ... گفتم ...
... اصلحک الله ... تو خواهم مرد ...

چنانچه مرد در مغرب بیرون کنیم در راست گفت تو و خدا و رسول او و آل محمد اعلم هستند پس جهد کردم تمام
جهد را و تطمیع کردم او را در خلافت و غیر خلافت پس تطمیع نکرد مرا در نفس خود و در کتاب ارشاد
ذکر کرده اند جماعتی از اصحاب اخبار و روات سیر که چون مامون اراده کرد که عقد عهد را از برای
علی بن موسی علیهما السلام ولنفس خود را با آن تحدیث نمود احضار کرد فضل بن سهل را و از عزم خود او را
مطلع گردانید و امر کرد او را باجتماع با برادرش حسن بن سهل و چون جمع شدند در حضور او
حسن عظیم و بزرگ میشمرد این عزم او را و بیم میداد او را که در اخراج امر خلافت از اهل خود
مامون گفت من عهد کرده ام با خداوند که اگر ظفر یابم بر مخلوع برادرم مامون از مخلوع
برادر خود آنچه است اخراج کنم خلافت را بسوی افضل آل ابیطالب و نمی بینم احدی را در روی
زمین که اعلم و افضل باشد از این مرد پس چون فضل و حسن عزیمت او را دیدند ساکت شدند از انکار
او پس فرستاد فضل و حسن را بسوی رضا علیه السلام و بآنحضرت عرض کردند خلافت را و آنحضرت امتناع نمود
و منفک نشدند از الحاح تا آنکه اجابت فرمود پس برگشتند بسوی مامون و اجابت آنحضرت را
عرض نمودند پس مامون بسیار مسرور گردید و مجلس خاصی در روز پنجشنبه ترتیب داد و فضل بن سهل را
آگاه نمود بر رای مامون در خصوص علی بن موسی و اینکه او را ولیعهد خود نمود و آنحضرت را
رضا نامید و امر کرد مردم را بپوشیدن لباس سبز و عود به بیعت آن بزرگوار
و گفت با ایشان و وعده داد بایشان بروزی یکساله و چون آنروز رسید سوار شدند مردم
هر کس از سرداران و دربانان و قضات و حکام و غیر ایشان بر طبقات خود در حضور مامون
و نشست مامون در مجلس و گذاشته شد از برای آنحضرت دو وساده بزرگ تا آنکه ملحق شد
بامام رضا علیه السلام بمجلس و فرش مامون و نشانید حضرت رضا را در حضور خود و امر کرد آنحضرت علیه السلام
و شمشیر

و شمشیر پس امر کرد مامون پسر خود عباس را به بیعت مشغول با آنحضرت و اول عباس بن مامون اول بیعت
کننده گان بود پس دست مبارک آنحضرت بالا برد دستها را و گذاشته شد در آن مجلس بدره های زر و آماده شد برای
خطیبها و شعرا و شروع کردند در ذکر فضایل آنحضرت و آنکه در باب او و مامون در امر خلافت واقع
شده بود پس صدا کرد ابو عباد عباس بن مامون را و آمد او بسوی مامون و بوسید دست او را و امر کرد
او را بنشستن پس ندا کرده شد محمد بن جعفر و گفت فضل بن سهل برخیز پس برخاست چون نزدیک مامون
رسید ایستاد و نبوسید دست مامون را گفتند با او برو جایزه خود را بگیر ندا کرد او را مامون
صبر کرد را ای ابو جعفر بمجلس خود و آمد پس ابو عباد شروع نمود بخواندن علوی و عباسی و بگیرند جوایز
خود را تا آنکه تمام شد آن اموال و مامون با آنحضرت گفت و ادای خطبه کن پس آنحضرت
پس آنحضرت حمد و ثنای الهی نمود و فرمود بدرستیکه ما را بر شما حقی است برای رسول الله است و شما را بر ما حقی است
بسبب آن پس هرگاه ادا نمودید بسوی ما آن حق را واجب میشود بر ما ادای حق شما را و غیر این ذکر
نشده از آنحضرت چیزی از این در آن مجلس و امر کرد مامون باسم مبارک آنحضرت سکه بر دراهم
زدند و تزویج نمود اسحق بن موسی بن جعفر دختر عمه اسحق بن جعفر بن محمد را و امر نمود اسحق را
بحج مشغول با مردم و خطبه خواندن برای حضرت رضا در ولایت عهد خود ولایت عهد [illegible]
کرده است احمد بن محمد بن سعید از یحیی بن حسن علوی و گفت خبر داد مرا آنکه شنیده بود در آن هنگام
آنکه [illegible] در مدینه طیبه بر منبر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله اداء خطبه نموده پس در دعا
حضرت رضا علیه السلام گفت ولی عهد مسلمانان حضرت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است شش تا آباء هستند که افضل کسانی هستند در آب باران
مرا نشان میدهند که افضل از همه ناس میباشند [illegible] از رجال خود ذکر کرده است چون نشست

و ادای خطبه کن

جناب رضا علیه السلام را بدان عید در خلعتها السبقه نمودند در مقام آنحضرت خطیبها و شاعران و دیگر کسانی که علما
که بر بالای سر آنحضرت نگاه داشته بودند بعضی از حاضرین که از خواص آنحضرت است ذکر کرده است که بودم در نزد و در خدمت
آنحضرت و شاد بودم بآنچه واقع شد پس آنحضرت نظری بمن فرمود و اشاره نمود تا آنکه نزدیک شدم بآنحضرت و بمن
فرمود بطوری که دیگران نشنیدند که قلب خود را با من مشغول دار و شاد مشو بآنچه واقع میشود که این امری است
که تمام نخواهد شد و بود در آن روز دعبل که بخدمت آنحضرت رسید دعبل بن علی خزاعی شاعر و بآنحضرت عرض
کرد که قصیدهٔ عرض کنم و بر خود قرار داده ام که پیش از آنکه بشما عرض کنم بعدی آنرا نخوانده باشم پس حضرت
او را امر فرمود به نشستن تا آنکه مجلس سبک و خفیف شد پس حضرت فرمود بخوان قصیدهٔ خود را پس خواند قصیده
که اول او این بود مدارس آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات
تا بآخر این قصیده را خواند و چون فارغ شد از خواندن این قصیده ایستاد رضا علیه السلام و داخل حجره شد
و از خادم خرقهٔ خزی را که در وی بود ششصد دینار از برای دعبل فرستاد و گفت بدعبل آنکه آنحضرت میفرماید
استعانه جوی باین در سفر خود و عذر میخواهیم از تو پس دعبل گفت نه بخدا قسم نکرده ام این را و بخدمت آنحضرت
نیامده ام بجهت این و بغیر خلعتی از لباسهای خود آنحضرت که بمن بپوشاند توقعی ندارم و رد کرد آن
ششصد دینار را بسوی آنحضرت پس باره فرستاد بسوی او آنحضرت جبهٔ از لباس خود پس بیرون رفت دعبل
تا آنکه وارد قم شد و چون بقم رسید اهل قم آن جبه را دیدند هزار دینار بآن جبه میدادند و دعبل ابا
نمود و میگفت که دادند پاره این جبه هزار دینار نمیدهم و نخواهم داد پس بیرون رفت از قم و از عقب او
رفتند راه او بر وی گرفته و جبه را از وی گرفتند برگشت دعبل بقم و در آنچه تکلم کرد با ایشان گفتند
که دیگر تو را این جبه نخواهد بود اگر بخواهی هزار دینار بسوی تو بگیر دعبل گفت با ایشان قطعه از آن بسوی
من بدهید پس دادند باو پارهٔ از آن جبه با هزار دینار در کتاب مناقب جابر سعید بشرح ...

گذشت نقل نمودم و ذکر کرده است عروة خط رضا علیه السلام در پشت عهد بقسمی که روی خواهیم گفت است
که گفت این مضمون شعر و لعطاکم المامون حق خلافة لنا حقها لکنه جاد بالدنیا
فات الرضا من بعد ما قد علمتم ولاذت لنا من بعده مرة اخری ترجمه بنظم است
که داد بشما مأمون حق خلافت را که از برای ما بود تحقیق ولکن مأمون در حقیقت سخاوت کرد به دنیا بر ما [illegible]
گذشت پس مرد رضا بعد از آنچه دانستید شما از آن و رجوع میکند بر ما خلافت بعد از آنحضرت دفعهٔ دیگر
دو دعبل نزد آنحضرت شعرا انشاد کرد دعبل هذا مدارس آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی
مقفر العرصات ترجمه شرح آیت که انبیاء شنیدند حق قرائت آیات خالی شده اند از تلاوت و اینها منزل
نزول وحی و عرصه ها بی آب و گیاه است و ابراهیم بن عباس انشاد کرد اذا لک عزاء القلب بعد التجلد مصاب
اولاد النبی محمد ترجمه شکست اوقات تو اولاد پیغمبر بعد از رسول کرد و تسلی دهد دل بعد از آنکه بی شکیب شد
دادند تو را اثر در مطهرون نقیات جیوبهم تتلی الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم
یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر والله لما برا خلقا فاتقنه
صفاکم و اصطفاکم ایها البشر فانتم الملاء الاعلی وعندکم علم الکتاب وما جاءت
به السور ترجمه پاکیزگانند که پاک و منزه است سینهٔ ایشان که هر وقت ذکر ایشان بشود بر ایشان صلوات میفرستند
هر کس که نباشد در وقتیکه نسبت داده میشود نسبت او بعلی بن ابیطالب از قدیم گرامیست او ... فخر
و نسبت کیر ... نسبت او بعلی بن ابیطالب ... نسبت او ... خداوند عالم در وقتیکه خلق کرد مخلوقات را و محکم
و علم کرد خلق ایشان را برگزید شما را و صاف نمود ای بشر پس در حقیقه شما یید برنده کان و شما یید حل و مجلس جبرای
بسیار رتفع و بلند و در نزد شماست علم قرآن و آنچه مشتمل است بر آنها سوره های قرآن خط رضا علیه السلام آنرا
که ابیات بسیار خوب گفته و آورده که بعضی گرفته است در این ابیات تو را احدی بعد از او نخواهم آیات در

تو از نفقه اما چیز بت غلام عرض کرد سیصد دینار بت حضرت فرستاده بود و بعد از آن فرمود ... برای
علی بن عیسی اثابه الله گوید که در این سنه ثلث و سبعین و ستمائه جماعتی از اکابر فرا آوردند حضرت رضا علیه السلام عهدنامه را
دیدند نوشته بود که مامون بخط خود در پشت و میان سطرها عهدنامه بخط مبارک رضا علیه السلام نوشته بود و قلم
الکاتب ... چشم ... در ریاض کلام حضرت در وصول باد ... از نقشها و نغمها رضا ... نقل کردم او
حرف بحرف و اصل عهدنامه بخط مامون بود و صورتش اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب کتبه عبد الله

صورة عهدنامه مامون

بن هرون الرشید امیر المؤمنین لعلی بن موسی بن جعفر ولی عهده اما بعد فان الله عز وجل اصطفی
الاسلام دینا واصطفی له من عباده رسلا دالین علیه وهادین الیه یبشر اولهم باخرهم ویصدق
تالیهم ماضیهم حتی انتهت نبوة الله الی محمد صلعم علی فترة من الرسل ودروس من العلم وانقطاع
من الوحی واقتراب من الساعة فختم الله به النبیین وجعله شاهدا لهم ومهیمنا علیهم وانزل علیه
کتابه العزیز الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم علیم بما احل وحرم ووعد
واوعد وحذر وانذر وامر به ونهی عنه لیکون له الحجة البالغة علی خلقه لیهلک من هلک عن بینة
ویحیی من حی عن بینة وان الله لسمیع علیم فبلغ عن الله رسالته ودعا الی سبیله بما امره به
من الحکمة والموعظة الحسنة والمجادلة بالتی هی احسن ثم بالجهاد والغلظة حتی قبضه الله
الیه واختار له ما عنده فلما انقضت النبوة وختم الله بمحمد الوحی والرسالة جعل قوام
الدین ونظام امر المسلمین بالخلافة واتمامها وعزها والقیام بحق الله تعالی فیها بالطاعة
التی بها یقام فرائض الله وحدوده وشرایع الاسلام وسننه ویجاهد بها عدوه
فعلی خلفاء الله طاعته فیما استحفظهم واسترعاهم من دینه وعباده وعلی المسلمین طاعة
خلفائهم ومعاونتهم علی اقامة حق الله وعدله وامن السبیل وحقن الدماء وصلاح ذات

حمید

البین

البین وجمع الالفة وفی خلاف ذلک اضطراب حبل المسلمین واختلالهم واختلاف
ملتهم وقهر دینهم واستعلاء عدوهم وتفرق الکلمة وخسران الدنیا والاخرة
فحق علی من استخلفه الله فی ارضه وائتمنه علی خلقه ان یجهد لله
نفسه ویوثر ما فیه رضاء الله وطاعته ویعتد لما الله مواقفه علیه
ومسائله عنه ویحکم بالحق ویعمل بالعدل فیما حمله الله وقلده فان
الله عز وجل یقول لنبیه داود یا داود انا جعلناک خلیفة فی
الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن
سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب وقال الله عز وجل فوربک لنسألنهم اجمعین عما کا
نوا یعملون وبلغنا ان عمر ابن الخطاب قال لو ضاعت سخلة
بشاطی الفرات لتخوفت ان یسألنی الله عنها وایم الله ان المسئول
عن خاصة نفسه الموقوف علی عمله فیما بین الله وبینه لیعرض
علی امر کبیر وخطر عظیم فکیف بالمسئول عن رعایة الامة وبالله
الثقة والیه المفزع والرغبة فی التوفیق والعصمة والتسدید و
الهدایة الی ما فیه ثبوت الحجة والفوز من الله بالرضوان والرحمة
وانظر الامة لنفسه وانصحهم لله فی دینه وعباده من خلائقه فی ارضه
من عمل بطاعة الله وکتابه وسنة نبیه صلعم فی مدة ایامه وبعدها
واجهد رایه ونظره فیمن یولیه عهده ویختاره لامامة المسلمین و

مدة

رعايتهم بعده وينصب علماً لهم ومفزعاً في جميع ألفتهم ولمّ شعثهم وحقن دمائهم
والأمن بإذن الله من فرقتهم وفساد ذات بينهم واختلافهم ورفع نزغ
الشيطان وكيده عنهم فإن الله عز وجل جعل العهد بعد الخلافة من تمام
أمر الإسلام وكماله وعزه وصلاح أهله وألهم خلفاءه من توكيده لمن يختارونه
لمن بعدهم ما عظمت به النعمة وشملت فيه العافية ونقض الله بذلك مكر أهل الشقاق
والعداوة والسعي في الفرقة والتربص للفتنة ولم يزل أمير المؤمنين منذ أفضت إليه الخلافة
فاختبر بشاعة مذاقها وثقل محملها وشدة مؤونتها وما يجب على من تقلدها من
ارتباط طاعة الله ومراقبته فيما حمله منها فأنصب بدنه وأسهر عينه وأطال فكره
فيما فيه عز الدين وقمع المشركين وصلاح الأمة ونشر العدل وإقامة الكتاب والسنة
ومنعه ذلك من الخفض والدعة ومهنأ العيش علماً بما الله سائله عنه ومحبة أن
يلقى الله مناصحاً له في دينه وعباده ومختاراً لولاية عهده ورعاية
الأمة من بعده أفضل من يقدر عليه في دينه وورعه وعلمه وأرجاهم للقيام في
أمر الله وحقه مناجياً لله بالاستخارة في ذلك ومسألته إلهامه ما فيه رضاه وطاعته
في آناء ليله ونهاره معملاً في طلبه والتماسه في أهل بيته من ولد عبد الله بن عباس
وعلي بن أبي طالب فكره ونظره مقتصراً ممن علم حاله ومذهبه منهم على علمه وبالغاً
في المسألة عمن خفي عليه أمره جهده وطاقته حتى استقصى أمورهم معرفة وابتلى أخبارهم
مشاهدة واستبرأ أحوالهم معاينة وكشف ما عندهم مسألة فكانت خيرته
بعد استخارته لله وإجهاده نفسه في قضاء حقه في عباده وبلاده في البيتين

جميعاً

(هامش: البشاعة ... الخشن من الطعام / الكريه الرائحة والطعم ويقال / بشع الرجل إذا ساء خلقه)

جميعاً علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب لما
رأى من فضله البارع وعلمه النافع وورعه الظاهر وزهده الخالص وتخليه من
الدنيا وتسلمه من الناس وقد استبان له ما لم تزل الأخبار عليه متواطئة والألسن
عليه متفقة والكلمة فيه جامعة ولما لم يزل يعرفه به من الفضل يافعاً وناشئاً وحدثاً ومكتهلاً
فعقد له بالعقد والخلافة من بعده واثقاً بخيرة الله في ذلك إذ علم الله أنه فعله إيثاراً له وللدين ونظراً للإسلام والمسلمين وطلباً للسلامة وثبات الحجة والنجاة في اليوم الذي يقوم الناس فيه لرب العالمين ودعا أمير المؤمنين ولده وأهل
بيته وخاصته وقواده وخدمه فبايعوا مسارعين مسرورين عالمين بإيثار أمير المؤمنين طاعة
الله على الهوى في ولده وغيرهم ممن هو أشبك رحماً وأقرب قرابة وسماه الرضا إذ كان رضا
عند أمير المؤمنين فبايعوا معشر أهل بيت أمير المؤمنين ومن بالمدينة المحروسة من قواده وجنده
وعامة المسلمين لأمير المؤمنين وللرضا من بعده علي بن موسى على اسم الله وبركته وحسن
قضائه لدينه وعباده بيعة مبسوطة إليها أيديكم منشرحة لها صدوركم عالمين بما
أراد أمير المؤمنين بها وآثر طاعة الله والنظر لنفسه ولكم فيها شاكرين لله على ما ألهم أمير المؤمنين
من قضاء حقه في رعايتكم وحرصه على رشدكم وصلاحكم راجين عائدة ذلك في جمع ألفتكم
وحقن دمائكم ولمّ شعثكم وسد ثغوركم وقوة دينكم ورغم عدوكم واستقامة أموركم
فسارعوا إلى طاعة الله وطاعة أمير المؤمنين فإنه الأمر إن سارعتم إليه وحمدتم الله
عليه عرفتم الحظ فيه إن شاء الله وكتب بيده في يوم الاثنين لسبع خلون من شهر رمضان
سنة إحدى ومائتين وچون توقيع اجازه حضرت عهد مأمون والجواب الرضا علي بن موسى الرضا
در ظهر ورق بانه سطور ان خالی از فواید نبود بر سبیل تعرض عبارت ترجمه نمود ترجمه آن این است که ابن نوشته
والیته عبد الله بن هرون الرشید امیر المؤمنین سوی علی بن موسی بن جعفر ولی عهد له اما بعد ...

(هامش: نوشته بخط ... ترجمه آن ذکر خواهد شد)

خداوند عز و جل برگزید دین اسلام و برگزید از برای این دین از بنده گان خود پیغمبرانرا که راه نمائی کنند او
دین نند بنده گان خداوند را بدین و بشارة و تذکرة اول آنها با آخر آنها و تصدیق کند آینده گذشته گانرا
تا آنکه منتهی شد نبوة بمحمد صلی الله علیه و آله در فترة از رسل که ایام جاهلیة بود و در آن وقت مدت پانصد سال کم و بیش
زمانی بود که پیغمبری مبعوث نشده بود و علم مندرس و دین منقطع بود و ساعة و قیامة نزدیک شده بود پس ختم فرمود خداوند
بمحمد صلی الله علیه و آله پیغمبرانرا و گردانید محمد را شاهد بر آنها و بزرگ آنها و نازل فرمود بر او کتاب عزیز خود
را که باطل بهیچ جهت نه از پیش رو و نه از پس او راه نیافت نازل گردیده شده از طرف و جانب حکیم دانا
با آنچه حلال فرموده و حرام نموده و وعده کرده و وعید نموده و ترسانیده و امر با و فرموده و نهی از او نموده تا آنکه
بوده باشد خداوند را حجة بالغه بر خلق و تا آنکه هلاک گردد آنکسیکه هلاک میشود از بینه و زنده شود آنکس که
زنده میشود از بینه بدرستیکه خداوند شنونده و دانا است پس محمد صلی الله علیه و آله ابلاغ نمود از طرف خدا
رسالة را و دعوت فرمود براه خدا با آنچه مأمور بود از حکمة و موعظه نیکو و مجادله با آنچه حسن است پس از آنها
بجهاد و غلظت تا وقتیکه خداوند قبض روح او فرمود و اختیار کرد از جهة او آنچه را که در نزد او بود
و چون منقضی شد زمان نبوة و ختم شد بمحمد صلی الله علیه و آله وحی و رسالة قرار فرمود خداوند قوام دین را
امر مسلمین بخلافت و گردانید تمام خلافت و عزت او بقیام بحقوق خداوند و باطاعة آنچنانی
و بسبب اطاعة آن بر پا شود فرایض و حدود و احکام اسلام و سنن او و جهاد شود با دشمن دین
پس بر خلفا واجب است اطاعة خدا در امر خدا و حفظ آنها را از خلفا خواسته و از خلفا
طلب مراعات آنها را در دین و در بنده گان خدا از مسلمین و غیر مسلمین فرموده پس بر مسلمانان است اطاعت
خلفا و اعانت آنها در اقامة حق خدا و اجرای عدل و عدالت و امنیت راهها و حفظ خونها
و اصلاح بین و جمع الفت آنها که در خلاف آنها است حرکت و اضطراب حبل مسلمین

در اختلال

و اختلال و اختلاف ملت و مذهب و مقهوری دین و بلندی دشمنهای آنها و تفرق کلمه و خسران دنیا و آخرت آنها
پس حقیقت بهر کسی که خداوند او را خلیفه کرد در هر زمان واجب کرد او را بر خلق آنکه بشفقت ببینند انفس
خود و دیگران کنند آنچه را که رضا و اطاعة خدا در او است و اجتناب بکنند آنچیز را که خدا در او با او [illegible]
و احتراز نماید از آنچه خداوند سؤال کننده از آن است و حکم بکنند بحق و عمل بکنند بعدل در آنچه که خدا بار او گذاشت و یاری دین او از آنچه
بدرستیکه خداوند عز و جل فرموده بداود که ای داود ما گردانیدیم تو را خلیفه در روی زمین پس حکم بکن در میان مردمان بحق
و متابعت منما هوا را که گمراه بکند ترا از راه خدا بدرستیکه آنانکه گمراه شده اند از راه خدا هر آینه برای آنها است عذاب
شدید بسبب فراموشی آنها روز حساب است و باز فرموده که قسم بپروردگار تو که هر آینه سؤال خواهیم کرد از همگی آنها از
آنچه عمل کننده بوده اند در دنیا و رسیده است با عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب گفت که اگر در کنار فرات
ضایع شود بره هر آینه خوف دارم که سؤال کند از خدا از آن بره و قسم بخدا آنکسیکه سؤال شود از خویش آنکه مخصوص
نفس خود و موقوف بر عمل او است در میان او و خدا هر آینه در امر کثیر و خطر عظیم است پس چگونه است حال
کسیکه سؤال شود از او و مسئول شود از رعایة امة و بخدا قسم است اعتماد و التجای او است فزع و رغبة
در توفیق و تلقی هدایت و استحکام در راه نجات با آنچه در او حجة ثابت و رسیدن از جانب خدا به
رضوان و رحمة او محقق است و بهترین نظر کننده گان از امة بمنفعت خود و ناصحترین
امة از جهة رضای خدا در دین و بنده گان او از خلیفه های روی زمین آنکسیکه عمل
نماید بطاعت خداوند و کتاب او و سنن پیغمبر او و در زمان خود و بعد از او و منقبت در
انداختن و نظر کردن در آنکس که میکرد از جانب [illegible] و ولی عهد خود که اختیار میکند او
از برای امامة مسلمین و رعایة آنها بر از خود و نصب میکند او را از برای امت بعزت علم و پناه
گاه در جمع الفت آنها و بهم آوردن متفرق شده گان آنها و حفظ و حراست خونهای آنها

و امنیت از برای کند که ایشان را بدان بسبب فساد در میان ایشان و اختلاف ایشان و دفع نزع و کید شیطان از ایشان

و بر رشته که گردانیده است خداوند عز و جل بعد از خلافت محمد از تمام امر اسلام و کمال او و عزت او و صلاح

اهل او و الهام فرموده است خلفای خود متابعت کنند آنکس که اختیار می‌کنند او را بعد از خود شان را آنچه که

عظیم و بزرگ گردیده است بسبب او نعمت و شامل گردانیده در او عافیت و سلامت و با این نگاهدار از فتنه مکر

اهل شقاق و عداوت و سعی شان در نو قت و نگهدار از فتنه است از فتنه و آشوب و امیر المؤمنین بعض

خواهد شد همیشه از آنوقت که خلافت با و رسیده است اختیار کرده است تجربه‌های آن و گران اختیار و شیوه

موثر خلافت و نخبه را که بر حامل خلافت است از ارتباط طاعت خداوند و مواظبت بودن در آنچه او را

از خلافه پس فرو نیافت انداخته است بسبل خود و بیدار داشته است چشمان خود و طول داده

فکر خود را در آنچه که در او است عزت دین و کشتن مشرکین و نشر عدل و اقامه کتاب و سنت و منع

کرده است او خود ایشان را از راحت و نیکویی و عیش نیکو و استراحت بجهة علم او با آنچه سوال خواهد کرد از او خداوند

و بجهة محبت آنکه ملاقات نماید با پروردگار خود در حالتیکه ناصح و خیرخواه در دین او و بندگان او و اختیار

نموده است از برای ولی عهدی و رعایت امت بعد از خود او را افضل ترین کسی را که قدرت دارد بر ولیعهدی در دین و ورع

و علم بیشتر و امیدوار قیام او در امر خدا و حق خدا زیادتر است و طلب نجات و استخلاص خود از طلب خیر

از خدا کننده است و سوال کننده است از خدا الهام چیز بر او در اراده رضای خدا و طاعت خدا و در اوقات

و اهتمام کننده است فکر و نظر خود در طلب و التماس خود از اهل بیت خود که از اولاد عباس و اولاد علی ابن ابیطالب

هستند و اکتفا کننده است بعلم خود از کسیکه بداند حالت و مذهب ایشان را از اولاد عباس و علی بن ابیطالب مبالغه

کننده است در سوال از حالت آنانکه مخفی بوده او امر او و رساننده جهد و طاقت خود است تا آنکه بداند کارهای ایشان را

از روی معرفت اهتمام کننده است جز ایشان را و از روی مشاهده و دیدن و طلب کننده است که احوال ایشان را

هم ببیند و کشف نماید و آنچه در آن بود آنچه را در نزد ایشان است بطریق سوال و جواب پس منتهی اختیار او

الهام اقتدار خلفای دیگر در دل

و امتحان

منظور خود با صورت

او بعد از طلب خیر از خدا و سعی و تعب از جانب نفس خود در ادای حق خدا در بندگان او و بلاد او

که خداوند بطرف بنی اسمعیل علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام گردید بجهة آنکه دیدم

فضیلت او را فایق و علم او را نافع و زهد و ورع او را ظاهر و خالص و اعراض او را از دنیا و تسلیم او را

باین مردم و حال آنکه ظاهر شده است در فضیلت او اتفاق اخبار با و متواتر و زبانها بر او متفق و کلمه او جمع و چون همیشه

شناخته است او را از فضل که روشن میداده است بنزدیک و دور و در صغر و کبر او را از ابتدا تربیت در جوانی

و در کهولت که عبارت است از کدخدائی و زمانیکه چهل و چند سال گذشته پس عقد کرد از برای او بعقد و خلافت بعد از خود

واثق و متمسک بود بخیر خدا در این عقد زیرا که خداوند میداند که اختیار نمودم او را بجهة اختیار رضای او و در دین و نفع

ملاحظه اسلام و مسلمین و بجهة طلب سلامة و ثبات حجة و نجات در روزیکه می‌ایستند مردم در حضور پروردگار عالمیان و خواهش

و دعوت کرد امیرالمؤمنین پسر خود عباس را اهل بیت خود با خواص خود و سرداران لشکر و خدام را تا آنکه بیعت کنند با و در نهایت

سرعت و مسرت در حالتیکه عالم بودند باختیار امیرالمؤمنین طاعت خداوند را بر هوای نفس خود در اولاد و غیر اولاد

از کسیکه از حیثیت رحم نزدیکتر و از جهة قرابة اقرب تر بودند و نامید او را رضا چون مرضی بود در نزد امیرالمؤمنین

پس بیعت کنید ای گروه اهل بیت امیرالمؤمنین و ای کسیکه در مدینه محفوظ هستید از امرا و لشکر و عموم مسلمین بر امیرالمؤمنین

و از جهة رضا بعد از امیرالمؤمنین باسم و برکت و حسن تقدیر خدا از برای دین خود و بندگان خود بیعتیکه باز

باشد و دستهای شما بسوی او و شرح و منکشف باشد سینه‌های شما در حالتیکه عالم باشید باراده امیرالمؤمنین

بسبب این بیعت و اختیار او طاعت خدا را و منفعت خود و شما در حالتیکه شکر کننده باشید خداوند را

الهام فرموده بامیرالمؤمنین از ادای حق خود در رعایت شما و حرص او بر رشد و هدایت و صلاح شما

امید دارد که نفع و فایده این بیعت شما در جمع الفت و حفظ دماء و جمع پراکندگیها و سد ثغور و حدود و قوت دین

و کشتن دشمن و در آمور شما پس سرعت نمائید بسوی طاعت او و اطاعت امیرالمؤمنین بدرستیکه منم امر کننده

اگر رغبت و تمیز باشد بسوی او و حمد میکند خدا را بر این هر آینه خواهید شناخت خط او عین آنچه در ورثت
اینجهانامرا که بدست خود در روز دو شنبه هفتم ماه رمضان سنه دویست و یک و صورت آنچه در ظهر عهدنامه

صورة آنچه در ظهر عهدنامه بخط امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ثبت

بخط امام علی بن موسی الرضا ع نوشته شده اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الفعال لما یشاء
لا معقب لحکمه ولا راد لقضائه یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وصلی الله علی محمد نبیه
خاتم النبیین وآله الطیبین الطاهرین اقول وانا علی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین
عضده الله بالسداد ووفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعت وامن
نفوسا فزعت بل احیاها وقد تلفت واغناها اذا افتقرت مبتغیا رضا رب العالمین لا یرید
جزاء من غیره وسیجزی الله الشاکرین ولا یضیع اجر المحسنین وانه جعل الی عهده
والامرة الکبری ان بقیت بعده فمن حل عقدة امر الله بشدها وقصم عروة احب
الله ایثاقها فقد اباح حریمه واحل محرمه اذ کان بذلک زاریا علی الامام منتهکا
حرمة الاسلام بذلک جری السالف فصبر علی الفلتات ولم یعترض بعدها علی العزمات
خوفا علی شتات الدین واضطراب حبل المسلمین ولقرب امر الجاهلیة ورصد فرصة
تنتهز وبائقة تبتدر وقد جعلت الله علی نفسی ان استرعانی امر المسلمین
وقلدنی خلافته العمل فیهم عامة وفی بنی عباس بن عبد المطلب خاصة
بطاعته وطاعة رسوله وان لا اسفک دما حراما ولا ابیح فرجا ولا مالا
الا ما سفکته حدوده واباحته فرائضه وان اتخیر الکفاة جهدی وطاقتی
وجعلت بذلک علی نفسی عهدا مؤکدا یسئلنی الله عنه فانه عز وجل یقول
واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا وان احدثت او غیرت او بدلت

کنت

کنت للغیر مستحقا وللنکال متعرضا واعوذ بالله من سخطه والیه ارغب فی
التوفیق لطاعته والحول بینی وبین معصیته فی عافیة لی وللمسلمین والجفر و
الجامعة یدلان علی ضد ذلک وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحکم
الا لله یقضی بالحق وهو خیر الفاصلین لکنی امتثلت امر امیر المؤمنین
واثرت رضاه والله یعصمنی وایاه واشهدت الله علی نفسی بذلک
وکفی بالله شهیدا وکتبت بخطی بحضرة امیر المؤمنین اطال الله بقاءه
والفضل بن سهل وسهل بن الفضل ویحیی بن اکثم وعبد الله بن طاهر
وثمامة بن اشرس وبشر بن المعتمر وحماد بن النعمان فی شهر رمضان
سنة احدی ومائتین ترجمه حمد مخصوص ذات کبریائیست که میکند آنچه اراده میخواهد
تعقیب نشده ورد کننده نیست حکم و قضا او را میداند خیانت دزدی چشمها و آنچه را که در سینها
و قلبها پنهان و نهفته است و صلوات و رحمت خداوند بر محمد پیغمبر او باد ختم کننده انبیا و
بر آل طیبین و طاهرین او میگویم من که علی بن موسی بن جعفر هستم که امیر المؤمنین عضد او را
بکند او سوی خداوند براستی و استحکام و موفق بفرماید او را بهدایت و رشاد دانست و شناخت
از حق ما آنچه را دیگران جز او نشناختند پس وصل کرد ارحامی را که قطع شده بود و مامون
کرد نفوسی را که در خوف و فزع بودند بلکه احیا نفوس کرد در حالی که تلف شده بود و غنی کرد
نفوسی را در وقتی که فقیر شده بودند طلب کننده بود رضای پروردگار عالمیان را و مقصود از جهت رضای خداوند بود این صله
رحم و امان نفوس و احیا و اغنا و اراده نکرده بود جزائی را از غیر او و جزا خواهد داد که خداوند جزا دهد شکر کنندگان را
و ضایع نفرماید اجر کسی که او نیکوکار و احسان کننده هستند و اینکه امیر المؤمنین گردانید و قرار داد ولی عهدی

وسلطنه کبری را اگر تغییر بدهم بعد از او پس از آنکسیکه باز کند عقده را که هر که خداوند امر فرموده است به بستن او و یا
پاره کند حبل را که [illegible] خداوند است [illegible] استحکام او به تحقیق مباح کرده حرم خدا
از جمله احترام قرار فرموده و حلال کرده است این کس حرام خدا را [illegible] این کس عتاب و سخط کننده
و ناراضی بر امام [illegible] هتک و زایل کننده [illegible] حرمت اسلام و با این هتک و عتاب و سخط جاری
[illegible] در گذشته [illegible] صبر شده است بر امورات که از روی رویه و عقل [illegible] است و متعرض نشده اند بعد از
[illegible] از امور حقوق واجبه [illegible] منظور امام علیه السلام از این کلام [illegible] اشاره با [illegible] است که در
سابق از زمان [illegible] امیر المؤمنان علیه صلوات الرحمن از [illegible] بی دینی و [illegible]
واقع شده [illegible] که در [illegible] که خلافة [illegible] باید [illegible]
آنحضرت [illegible] کننده بر [illegible] و عدم تعرض بر [illegible]
تفرق دین و اضطراب حبل مسلمین و نزدیکی [illegible] جاهلیة و مترصد بودن منافقان بر فرصت [illegible]
و سبقت بر فساد [illegible] و باز جناب [illegible] علیه السلام [illegible] که به تحقیق گردانیدم خداوند
گواه بر نفس خود که اگر [illegible] رعایت امر مسلمین را با من [illegible] خلافة [illegible] از مسلمانان عموماً و در
بنی عباس خصوصاً [illegible] غیر از اطاعت اوامر خدا و رسول کاری نکنم و نریزم خونی را که [illegible] او
حرام باشد و مباح نکنم فرجی را و نه مالی را مگر آنکه آن خون و فرج را حلال و مباح کرده باشد حدود و
فرایض خدا و [illegible] جهد و طاقت [illegible] اختیار بکنم کسی را که کفایت کننده باشند در [illegible]
و اینها را بر خود عهد [illegible] قرار دادم که سؤال بکند خداوند [illegible] بسبب این عهد [illegible] چنانچه میفرماید
واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا و اگر چیز تازه قرار دهم و یا تغییر و تبدیل کنم [illegible]
تغییر مستحق تغییر و نکال و عقوبت بوده و پناه ببرم بر خداوند از غضب و سخط او و [illegible]

الجزء

[margin: [illegible] از [illegible] غیر رویه]

رغبت [illegible] و توفیق [illegible] اطاعت و [illegible] در میان [illegible] معصیت [illegible] در حالتیکه [illegible]
و [illegible] ماموری [illegible] حرام [illegible]
در [illegible] چه خواهد بود و چه خواهد شد [illegible] مگر خداوند را و خداوند است بهترین فصل کننده و حکم نماینده در
بین حق و باطل ولکن من با آنکه میدانم [illegible] از [illegible] که تمام [illegible] امتثال و اطاعت کردم امر امیر المؤمنین
و [illegible] رضای او [illegible] خداوند نگهدار [illegible] من [illegible] خداوند [illegible] بر خود [illegible] خداوند
آنچه را من میدانم [illegible] کافیست خداوند [illegible] شهادت و نوشتم این را [illegible] در حضور امیر المؤمنین
دراز بکند خدا بقای او [illegible] [illegible] در حضور [illegible] فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن
اکثم و عبدالله بن طاهر و ثمامة ابن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان در ماه رمضان سنه احدی و مایتین
وشهود جانب راست این عهد نامه که یکی از آنها یحیی ابن اکثم بود نوشت که شهادت
میدهد یحیی ابن اکثم بر مضمون این کتاب ظاهر و باطن او و او است سؤال کننده از خدا که بشناساند امیر المؤمنین
و کافه مسلمین برکت این عهد و میثاق را و نوشت این را در تاریخیکه بیان شده است در عهدنامه و عبدالله
طاهر نوشت که عبدالله بن طاهر ثابت کرد شهادت خود را در عهدنامه در تاریخ او و حماد بن نعمان
نوشت حماد بن نعمان [illegible] بطن و ظهر عهدنامه شاهد است و نوشت شهادت خود را در تاریخ او
[illegible] بیان شده است بشر بن معتمر [illegible] مثل او [illegible] وشهود جانب چپ نوشت امیر المؤمنین زیاد کند
خدا بقای او [illegible] در حالتیکه میخواند این صحیفه را که در عهد و میثاق است و امید داریم که
جواز دهد [illegible] صراط ظهر و بطن او را در حرم سید [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله در [illegible] و منبر
بر [illegible] اشهاد که میدیدند و میشنیدند وجوه بنی هاشم و سایر دوستان و اقوام و اجناد بعد از استیفاء
شروط بیعة از آنحضرت بانچه واجب گردانیده امیر المؤمنین بسبب [illegible] بر مسلمانان و بجهة ابطال شبهه

اینها نبه عارض از آراء جاهلین شده بود و بیعت صاحب عالم ترک کننده مومنان برایچه هستید برادر و دوست
فضل بن سهل با عم امیر المؤمنان در تاریخ خود آورده که کتاب العهد به خط آن بزرگوار [illegible] نوشته بود
در آنچه مأمون بآنحضرت نوشته بود در پشت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم وصل الکتاب
امیر المؤمنین اطال الله بقائه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنچه [illegible]
ثابت بود و نوشته بود [illegible] آنچه صحیح است [illegible] در باب حال شجره و جبت
لیع الله بوده است فاطمة الزهراء [illegible] حضرت رسول [illegible] صلی الله علیهما [illegible]
پس این شجره و جبت [illegible] حضرت رسالت [illegible] شک و شبهه [illegible]
در برای فاطمة الزهراء سلام الله علیها [illegible] شک و شبهه [illegible] خشبه المدائحه صاحت و من [illegible]
کشتم و جستجو نمودم [illegible] قول [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] امر عظیم [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] در کتاب کافی [illegible] معمر بن خلاد [illegible]
که گفت [illegible] ابو الحسن الرضا علیه السلام [illegible] مأمون [illegible] ابا الحسن [illegible]
اطاعت [illegible] کرده [illegible] گفتم [illegible]
وفا خواهیم کرد [illegible] امر و نهی [illegible]
نباشم [illegible]
و مغضوب و حال [illegible]
و خسارت [illegible]
مگر اینکه قضا میکردم [illegible] مأمون گفت [illegible]

اخبار

اخبار رضا [illegible] محمد بن [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] خطبه [illegible]
و گفت در آخر خطبه [illegible] ولی عهد [illegible] است [illegible]
[illegible] محمد بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] آباء آنحضرت [illegible]
[illegible] مترجم گوید [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] عباس بن عبد المطلب [illegible]
مأمون [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] خلیفه [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] تهذیب [illegible]
[illegible] ولی عهد [illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در توضیحات قبول ولایت

برای استحقاق آن حضرت امامت را مانع از دخول شبهه است با این چیزها اگر در اول بعضی فهم کنند ابهام [illegible] خواهد
کرد و روز دفع ضرورت چنانکه اما آن حضرت را بهم دفع ضرورت و ادار با طلب بیعت طالبین و قبول
با امامت آنها نمود و شاید در آن کتاب عهد تقیه و خوف از عاقبت و دلالت عهد نمود باشد زیرا که منع
و امتناع ذاتی مترتب در الزام کننده و حمل نباشد هر قبول عهد نخواهد بود با اینکه بیشتر امر [illegible]
و مباینه و دلالات ظاهره و مباینه المقتضی باشد و این امور است ظاهر و آشکار

باب چهاردهم

در بیان آنچه حادث شده است در میان آن حضرت و میان مأمون و امرای او

در کتاب عیون اخبار الرضا صدوق علیه الرحمه به سند معتبر روایت کرده [illegible] و در بعضی نسخ [illegible]
[illegible] و شرطها از حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام [illegible] بتمام آن [illegible] فضل بن سهل [illegible]
ذوالریاستین [illegible] رقم فرموده است روایت شده از نصیر [illegible] اما بعد همه ستایشها خداوندی را
[illegible] انصاف دارد در پیش [illegible] است و او را هیچ چیز و ابتدا کننده هر چیز است [illegible]
[illegible] ماده نباشد [illegible] انصاف دارد و اختراع کننده عالم [illegible] تازه [illegible]
[illegible] کمال خود [illegible] صاحب قوت و قدرت است [illegible] خلق خود [illegible] کرده هر چیز را
[illegible] ملک و سلطنت او [illegible] شده است هر چیز در جنب عزت او [illegible] و فروتن کرده است
همه اشیاء در جنب عظمت و پادشاهی او و احاطه کرده است علم او بهر چیز و احصا نموده است شماره
هر شیء [illegible] گران و سنگین [illegible] او کبیر و [illegible] و صغیر و حقیر [illegible] خداوندیست
درک نمیکند او را [illegible] بصارت [illegible] و احاطه نمیکند با او وصف واصفان اوست
خلق و امر و منزه [illegible] در آسمانها و زمینها [illegible] عزیز و حکیم و بار خدا [illegible] است [illegible] قرار
دارد اسلام را دین [illegible] ~~[illegible]~~ و منظم و مشرف و مکرم نمود اسلام را و گردانید
اسلام دین قیم [illegible] صورت [illegible] هیچ غیر او از ادیان و گردانید [illegible]

[illegible]

[illegible]

رقیب دیدبان

عالم خلق عالم جسمانیات و محسوسات و مشاهدات و آنچه تعلق بآن حس دارد
عالم امر عالم مجردات و غیر مبصرات است در بکوار [illegible] ظاهره [illegible]

در درست [illegible] گمراه [illegible] را از راه برود [illegible] و هدایت [illegible] مقصد [illegible] گردان
باشد از او و قرار داده است ایشان را در اسلام نور و برهان و شفا و بیان و مبعوث گردانیده است
بدین اسلام از ملائکه خدا [illegible] را برگزیده و ممتاز [illegible] نبوی آنان [illegible] بزند در نزد او از رسول
او و در امم خالیه و قرنهای گذشته تا آنکه منتهی شد رسالت به محمد صلی الله علیه و آله پس ختم [illegible] با و پیغمبران را
و با [illegible] انبیا و مرسلین را و مبعوث فرمود محمد را رحمة للعالمین و بشیر [illegible] که [illegible]
[illegible] نذیر کافرین [illegible] تا آنکه بوده باشد خداوند حجت بالغه [illegible]
هر کس [illegible] شود از روی بینه و [illegible] و زنده شود [illegible] زنده [illegible]
و بار خدا [illegible] خداوند است [illegible] قرار داد اهل بیت محمد را صلی الله علیه و آله میراث
نبوت و سپرد علم و حکمت را با ایشان [illegible] و گردانید آل اهل بیت را معدن امامت
و خلافت و [illegible] ایشان را واجب گردانید و [illegible] آنها [illegible] پس امر فرمود [illegible]
[illegible] هر کسی که [illegible] قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى
و [illegible] آنچه وصف [illegible] خداوند آل اهل بیت را به [illegible] رجس و تطهیر ایشان در قول
خود انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا و بعد [illegible]
[illegible] محمد [illegible] و [illegible] کرد [illegible] اهل بیت [illegible] گردانید
و جمع کرد فرقت را و اصلاح کرد [illegible] آنها را [illegible] پاره ایشان را و [illegible] خداوند
[illegible] پیچیده [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] تناصر و [illegible] و محبت
و [illegible] پس صحیح [illegible] و حفظ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جمع و [illegible] متفق و [illegible] متفرق بوده [illegible]

دفتر [illegible]

[illegible]

الفت

[illegible]

از حقوق را و برای صاحبان حق و گذاشت میراث را در مواضع خود و مکافات کرد
جهال احسان کنندگان را و حفظ کرد نعمت ارباب نعمت را و نزدیک شد به دین و کار کرد
از دین آنچه را که مشهورتر دین بود و پس از اینها مخصوص گردانید به لطف و زیادت اهل تقدم
داشتن واقف شد اشراف به جهت قدمت و جمیع آفاق خدمت و به سوی [illegible] اقتباس را
بعث آنکه دید او را میان وزرای خود حق او تمام و حجت او ناطق و نقباء و وزرا کامل
او را تمیز النفس و حیول و [illegible] او را جلودار و کشنده [illegible] خلقها و حروب او
و رعیت او را امر و نهی کننده و [illegible] او و حرف کشنده و مجازات و مکافات کننده ایشان
هر دو از طاعت او در سرکار و ثواب کنان باشند و آمدار زنده کی یکی از طاعت او
مخالف و در نصرت او متفرق [illegible] و از برای مرض قلوب و نیتها او را [illegible] و علاج
کننده با زنده شد او را از اینها [illegible] و قلت [illegible] و [illegible]
طمع و منصرف نگردانید او را از نیت خود [illegible] اندازنده و صداها
بر می آورند عموم [illegible] زنند به جهت او صدا کنندها با زیادتی [illegible] و کثرت معاندین از
از جهاد و جهد کنندگان و بسیاری خذلان نماینده گان و [illegible] ثابت بود در عزم و جوی
تر از جهت قلب و نافذتر از جهت [illegible] کید و حیله و قوی تر از جهت ثبات حق [illegible] با ثبات تر در حق
مأمون و دعاء با او تا آنکه شکست [illegible] ضلالة را [illegible] و قطع کرد [illegible]
[illegible] و دور کرد [illegible] و جمله آنها را [illegible] ملحدین [illegible]
و کسانیکه شکننده عهدها [illegible] دست و فتور را در امور او راه میدادند و خفیف و سبک
میداشتند حق او را [illegible] و مأمون بودند از غضب و سطوت او با آنکه اخبار [illegible]

نماینده

در النزلی

از مشرکین و آنچه بیاد کرده است خداوند علی را در حدود دفاعها [illegible] از آنچه ها رسیده است خبرهای [illegible]
و کتابها در منابرها [illegible] ملاوت و قرائت شده و عمل کرده [illegible] آفاق از آنها را بغیر [illegible] پس نهایت [illegible]
شکر و شکر [illegible] نعمت امیرالمؤمنین را نزد خود و متعهد و همت شد قیام و اقدام [illegible]
بحق او و مبذول نمود [illegible] جان خود را برای طور مبارک نفس و [illegible]
خدای محمد [illegible] را [illegible] و در آن [illegible] را و تفوق
در [illegible] نمود در آن نهایت [illegible] را و مکافات و جوایز و مجازات امیرالمؤمنین [illegible]
و [illegible] رسید او را تا آنکه قرار [illegible] اموال و قطایع [illegible] و از خواهر [illegible]
[illegible] منکر [illegible] و [illegible] تا [illegible] پس [illegible] در [illegible]
و [illegible] و زیادت [illegible] و حقیر [illegible]
و برای [illegible] رسول آخرت و نفیس [illegible] آخرت را ترک [illegible] اموال و قطایع [illegible]
و سؤال کرد [illegible] امیرالمؤمنین و [illegible] سؤال کننده [illegible]
در [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و [illegible]
پس [illegible] آن [illegible] به جهت [illegible] با آنچه [illegible]
در [illegible] و مقام [illegible] از عزت دین و تسلط و قوت و سلطنه
بر صلاح مسلمین در جهاد مشرکین و آنچه [illegible] خداوند عالم از صدق [illegible]
نفس و صحت تدبیر و برآوردن حاجتهای او و [illegible] در حق [illegible] و تقوی
پس اعتماد و وثوق کردم [illegible] و وثوق کردم [illegible] او [illegible] او و در دین
و [illegible] رسول او [illegible] راه صلاح او [illegible] و عطا کردم [illegible]

[illegible]

از [illegible] و سلطنت او

از قدر و منزلت

بقدر او است و نوشتیم از برای او کتاب حبا و شرط او همت در آن قرار که کتاب شاهد گرفتیم برای او
خداوند عالم و نیکان را [illegible] از اهل بیت ما و از امرای لشکر و صحابه و قضاة و فقهاء و خاصه
و عامه و رای امیرالمؤمنین نوشتن این کتاب شد تا آفاق تا آنکه شایع و ذایع و منتشر گردد در اهل آفاق
و بخوانند این کتاب را در منبرهای حرمین و ثابت شود مضمون آن در نزد [illegible] و حکام آنها [illegible]
و خواهش کرد امیرالمؤمنین از رضا [illegible] که بنویسد این کتاب را [illegible] در اول این کتاب [illegible]
مشتمل است باب اول در بیان اختیار [illegible] خداوند عالم اهل بیت را
اختیار [illegible] باب دوم در بیان مرتبه و مقام او [illegible]
[illegible] از رفع موانع است در هر چیز [illegible]
دانسته است [illegible] رفع موانع [illegible]
برای او و از جمله رفع [illegible] حکم [illegible] در هر کس [illegible] بغی و ظلم کند بر اولیا [illegible]
بنفس ما و [illegible] ما تا اینکه طمع نکند طمع کننده در آنها و آنچه [illegible] نکند معصیت [illegible]
[illegible] و حیله کسی داخل در میانه ما و آنها [illegible] در میان ما و آنها [illegible]
بود و باب سیم در بیان عطاهای است [illegible]
[illegible] و [illegible] تحقیق در آنچه [illegible] کرده است [illegible] آنچه [illegible]
در قلب [illegible] این باب در بیان آنچه است
[illegible] لازم است بر ما از برای [illegible]
[illegible] آنها را از آنچه منع کرده ام [illegible]
مراعات کردن ما در آنها همه آنچه را مراعات کنیم [illegible] حفظ [illegible]
واقعه و هست نسخه کتاب بسم الله الرحمن الرحیم این کتاب و شرط

آنچه که

از عبدالله مامون

از عبدالله مأمون امیرالمؤمنین و از ولی عهد او علی بن موسی است از برای ذوالریاستین فضل بن سهل
در روز دوشنبه هفتم شهر رمضان [illegible] و این روزی است که در او تمام شد
دولت را برای امیرالمؤمنین و عقد کرده است بیعت را از برای ولیعهد خود و پوشانیده است مردم را
لباس سبز و رسیده است [illegible] در صلاح دولت و ظفر بر [illegible] دعوت کرده [illegible]
با آنچه در او است [illegible] در عوض آنچه قیام نموده [illegible] از حق خداوند [illegible] و حق رسول او
و حق امیرالمؤمنین و حق ولیعهد او علی بن موسی و حق [illegible] بقیام با حق [illegible] امیدواری
در صلاح دین و سلامت [illegible] و صلاح ذات البین مسلمین تا آنکه [illegible] نعمت [illegible]
و با آنچه معاونت کرده [illegible] امیرالمؤمنین را در اقامه دین و سنت و اظهار بیعت ثانیه [illegible]
و منتهی کردن [illegible] فتح نمودن [illegible] قتال و کشتن [illegible]
و [illegible] در شهرها [illegible] در خصوص [illegible] در خصوص اصفهبد
[illegible] محمد بن جعفر طالبی [illegible] در باب [illegible] در خصوص [illegible]
[illegible] در باب دیلم [illegible] در باب کابل [illegible]
[illegible] در باب [illegible] و جبال [illegible]
و غیر از اینها در خصوص خراسان [illegible] در باب [illegible]
در باب [illegible] در خصوص ارمینیه و حجاز [illegible] در باب
[illegible] که واقع شده تفسیر این مذکورات در کتب [illegible] است
آنچه را دعوت کرده ام ترا [illegible] معونه و یاری کننده است ترا صد هزار هزار درهم
و [illegible] ده هزار هزار درهم [illegible] سوای آنچه [illegible] کرده است ترا امیرالمؤمنین بیش از آن

خروج
[illegible]

و قیمت جواهر در صد هزار هزار درهم باشد و اینها اندک و یسیر است در مقابل آنکه تو او را متوجه شده و ترک
او نکنی در وقتیکه مشاهده اینها را مخلوع شود و تو اختیار کردی و ترجیح دادی رضای خداوند را و تو شکر
امر مرسل و ولیعهد او را انجام آوردی و اختیار نمودی زنهار و دو امانت اینها را از برای مسلمانان
و بخشش و سخاوت کردی در باره مسلمانان با این و سوال کردی از ما آنکه پروردگار نیم تو حضور را
آنجا نیز او همیشه شامل تو و همراه و ملازم باشد و زنده و پرهیزکاری و تحفظ باشد تا آنکه مطیع باشد
معروف از برای او خوش و نرگس دل تو و ما را در نزدیک نیکی نیک داشته و او را مشتاق ...
در هیچ حال اقتضاء ... تو و درد سوال نشد تو جایز نیست آنکه ... تو خروج باشد از این
در این جزئی نمیخواهم با عطا شده مسلمانان زیرا که تو سوال نمی در امریکه در آن جمیع
مئونه تو خواهد بود در حالی آنکه واجب کرده ایم به سبب این سوال تو الزام کن نزد او کمال کرده
در حوایج تو ما را که هر چه نیست این آخرت پس اجابت کردم ما تو را با آنچه سوال کردی تو و این در جواب
موکد کردم به عهد خدا و میثاق او و به ذمه او و تعهد نیز در حق او را که عهد است منوط داشتم
پس هر وقتیکه تمام شود عطای من جز زیارت و ... حرام است و نزد او دفع خواهم شد آنکه را
از ما خوش داری از دخول در آل محمد و اهل بیت ... نفع میکنیم از تو آنکه را دفع میکنیم از
از نفسهای خود در همه حالات و در ما ... کرده تحقیق نمائی پس کردم و ... لزوم
تو در احتجاج خواهد بود و حق است بر او سوال تو در جمیع حالات پس عطا میکنم تو را آنکه را
بهتر از چیز آنکه بذل کرده ایم او را تو در این کتاب و تو امروز گرفته و از برای او تو حفظ
بر عهد مقرر نمودیم منزلت آنکه را از برای تو مقرر نمودیم و نصف آنکه را بذل کرده ایم و در او عطا
و ... و استحقاق او با این عطیه به سبب این و به سبب بذل کردن او و استغنای خود از او در جهات

دعا مثل

و عاملین و فتح نمودن او است و اهل عراق ... دستور کردن او است جمعیت شیاطین بود و دست ... تا آنکه ...
گرفت دین و خود نشست آتش فتنها در حالتیکه وفا و نشر گسترده بود بعضی ... و نیکه امروز ... کننده
بوند الحکام حق و شاهد میگیرم خدا و ملائکه و بهترین خلق او را و هر کسی که با عطا بیعت نموده و صفقه
یمین کرد عبارت از ... دست است که بیعت در این روز و بعد از این روز برانچه در این کتاب است و خدا
رخصه کفیل میگیرم و واجب میکنیم بر نفسهای خود ... وفا با آنچه شرط کرده ایم بدون استثنای چیزی که
نقض او نشود در سر و علانیه و المؤمنون عند شروطهم و العهد فرض مسئول
بعض عهد و واجب است که از او سوال خواهد شد و بهتر داوری از برای بوفا و تعهد آنکه طلب کند از مردم وفا
تعهد بود در حالتیکه قدرت باشد بدرستیکه خداوند میفرماید و اوفوا بالعهد الله اذا عا
هدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله
یعلم ما تفعلون و نوشت حسن بن سهل توقیع مأمون در این کتاب و دو امضیت بسم الله الرحمن الرحیم
بتحقیق واجب کرد امیرالمؤمنین بر خود جمیع آنچه را که در این کتاب است و شاهد گرفت خدا را
و قرار داد او را داعی و کفیل و نوشت بخط خود در صفر سنه دویست و دو از هجرت نبی صلی الله علیه
شرط و ترجمه توقیع رضا ع اینست بعد از بسمله بتحقیق لازم کرد ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع
بر نفس خود جمیع آنچه را که در این کتاب است بر آنچه تاکید شده است از امروز تا روزیکه
زنده است و قرار داد خداوند را بر او داعی و کفیل و کفایت کننده است خداوند از جهت
شهادت و نوشت این خط در اینجا و از اینجا و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله و سلم و حسبنا الله و نعم الوکیل در کتاب عیون از حسین بن احمد بیهقی
از محمد بن یحیی صولی روایت کرده است که گفت خبر داد بمن ابو ... از محمد بن ...

روزی بجناب رضا ع مأمون منت میگذارد بانکه او را ولی عهد کرده است پس فرمود رضا ع کسیکه

برسول خدا نزدیکتر باشد از خلق و جدیر است بآن باو عطا نمود در عیون است که روایت شده

قصد کرد فضل بن سهل با هشام بن عمر یا ابراهیم علی اختلاف النسخ رضا ع و عرض کردند بآنحضرت

یا ابن رسول الله بجهة سری بخدمت تو آمده ایم خالی کن برای ما مجلس خود پس فضل در آورد

طوماری که در قسم نامه و یا قسم در مکتوب بود بعتق و طلاق و دیگر نامه در او کفاره

نباشد و هر دو گفتند بآنحضرت ع که ما آمده ایم که بگوئیم حرف راست و حق بگوئیم و میدانیم

که در حقیقه سلطنت با شما و حق حق شماست ای پسر رسول خدا و آنچه را که بزبان

گوئیم بر او است دلهای ما و الا آزاد باشد هر چه مالک او هستیم و زنهای ما طلاق داده

شده باشند و بر هر یک از ما سی مرتبه حج پیاده و برهنه واجب باشد که ما باینکار هستیم که مأمون

بکشیم و خالص شود از برای تو امر تا آنکه بشما راجع شود پس آنحضرت بآنها اعتنا نکرد

و بآنها لعن و دشنام فرمود و فرمود بآنها بتحقیق که کفران نعمت کرده اید پس نباشد از برای شما

سلامت و از برای من نباشد اگر راضی باشم بآنچه شما گفتید و چون فضل و هشام آن را

در آنحضرت ع شنیده شد دانستند خطا کرده اند پس از این قصد مأمون نمودند بعد از آنکه بحضرت

گفتند که قصد ما تجربه و امتحان تو بود و آنحضرت بآنها فرمود که شما دروغ میگوئید و در دل

شما همان بود که بمن گفتید مگر آنکه شما نیافتید او را موافق آنچه که از او اراده کردید و چون

آنها داخل بر مأمون شدند گفتند یا امیر المؤمنین ما رفتیم به نزد رضا ع و قصد ما تجربه

و امتحان او بود و اراده نمودیم که آنچه در دل او هست بدانیم پس گفتیم و گفت مأمون

گفت واقف شدید بآنچه در دل او بود و چون آنها از نزد مأمون بیرون رفتند جناب

رضا

رضا علیه السلام قصد مأمون را نمود که مأمون مجلس خلوت کرد و آنحضرت باو خبر داد و آنچه گفته بودند اعلام فرمود و مأمون را امر نمود

در حفظ نفس خود از آنها بنماید و چون مأمون از حضرت فرمایشات آنحضرت شنیده است و آنحضرت صادق [illegible]

در عیون اخبار رضا ع مسنداً با ابراهیم بن محمد الحسنی روایت کرده که فرستاد مأمون بسوی حضرت

کنیزی [illegible] بآنحضرت [illegible] انجناب کراهت [illegible] آن کنیز را

بسوی مأمون [illegible] این ابیات را نعى نفسي إلى نفسي المشيب وعند الشيب يتعظ اللبيب

یعنی خبر مرگ نفس مرا بسوی نفس من پیری داد و در زمان پیری [illegible] فقد ولّى الشباب

إلى مداه فلست أرى مواضعه تؤوب [illegible]

[illegible] سأبكيه وأندبه طويلاً وأدعوه إليّ

عسى يجيب [illegible]

[illegible] وهيهات الذي قد فات منه تمنّيني به النفس الكذوب

[illegible]

وداع الغانيات بياض رأسي ومن مدّ البقاء له يشيب [illegible]

[illegible]

[illegible] أرى البيض الحسان يحدن عني

وفي هجرانهن لنا نصيب [illegible]

[illegible]

[illegible] فإن يكن الشباب مضى حبيباً فإن الشيب أيضاً لي حبيب

[illegible] سأصحبه بتقوى الله حتى يفرّق

نعی نفسی الی نفسی [illegible]

پیری

الی علی یجیب

[illegible]

وداع [illegible]

بيننا الاجل الاقرب زيرا كه صحبت ميكنم با پسر ... [illegible] ... تا آنكه جدا بينه ... [illegible]

در كتاب عيون حمزه علوى از على بن ابراهيم و او از پدرش ياسر خادم روايت كرده است كه امام حضرت رضا عليه السلام ... [illegible]

مامون نشسته جمع ميشد ... حشم خود ... صغير و كبير پس ... [illegible] ... مبارك ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... صغير و كبير ... [illegible]

... [illegible] ... در خدمت آنحضرت ... [illegible]

فضل ... [illegible] ... امور را ... [illegible] ... فرمود ... [illegible]

در خدمت آنجناب پس مامون آمد ... [illegible] ... چون اراده كرد حضرت امام رضا عليه السلام كه ... [illegible]

پس قسم داد ... مامون ... [illegible] ... ايستاده ... [illegible]

در سينه روى مبارك آنحضرت را ... [illegible] ... خواند آن كتاب ... [illegible]

معلوم شد ... [illegible] ... فتح ... [illegible] ... انا فتحنا لك فتحا ... چون از خواندن ... [illegible]

فارغ شد حضرت و گفت ... [illegible] ... فتح ... [illegible] ... مامون گفت آنجناب را ... [illegible]

سرور آنحضرت گفت ... [illegible] ... در باب ... محمد ص ... خداوند ... [illegible]

ترا ... [illegible] ... كرده است ... [illegible] ... امور مسلمانان ... اين امر را بغير ... [illegible] ... در ميان آنها

بغير حكم خداوند عز و جل ... [illegible] ... ترك ... [illegible]

و الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... امير المؤمنين ... [illegible] ... در امور و كارهاى ... [illegible] — و قوام خيمه بودن او در وسط است

و ... [illegible] ... امير المؤمنين كه حاكم مؤمنين ... ستون است در وسط خيمه بايد در وسط مملكت

خود باشد كه هر كس او را اراده كند ... بتواند ... گفت مامون پس ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] — و به جنبد ... [illegible]

... [illegible] ... خارج شوى ... [illegible] ... پدران و اجداد خود ... در امور سلطنت ... [illegible]

انها را بگو پس بدرستيكه خداوند عز و جل سوال ... [illegible] ... بتو سپرده است از حكومت و سلطنت پس ... مامون و گفت ... [illegible]

آنچه گفتى تو اى آقاى من ... [illegible] ... پس بيرون رفت ... [illegible] ... ذو الرياستين ... [illegible]

محزون و مغموم شد ... [illegible] ... مامون ... [illegible] ... جسارت نكرد كه

كه در رو بروى مامون ... [illegible] ... بگويد ... [illegible] ... و در اينباب ... پس آمد ذو الرياستين بنزد مامون و گفت

يا امير المؤمنين چه چيز است آنچه اراده داشتى مامون گفت اين را بشنيدى از آقاى من ابو الحسن ... [illegible] است

و بسيار نيكو و صواب است ذو الرياستين گفت صواب نيست ديروز برادر خود محمد امين را كشتى و خلافت را از

او گرفتى و پسران پدر تو با تو دشمن هستند و اهل عراق جميعا و اهل بيت تو و عرب با تو عداوت دارند

و بعد از اينها هم ... [illegible] ... ثانيا احداث كردى و ولايت عهد را ... ابو الحسن قرار داده و از پدران ... [illegible]

اخراج كردى و عامه ناس و علما و فقها و آل عباس با اين راضى نيستند ... [illegible] ... از تو ... [illegible]

راى و صلاح نيست كه در خراسان مقيم شوى تا آنكه قرار بگيرد دلهاى مردم بر اين حادثه ... [illegible]

برادر تو شده است و در اينجا مشايخ هستند كه خدمت ... [illegible] ... امور ... [illegible]

انها مشورت كن در اينباب اگر صلاح دانستند ... [illegible] ... مامون گفت مثل كى ذو الرياستين گفت

مثل على بن ابى عمران و ابن يونس و جلودى ... [illegible] ... اينها از آنكسانى كه ... [illegible] ... حضرت رضا ع را

عيب ... [illegible] ... و مامون ... [illegible] ... مامون گفت

و چون فرداى آن روز شد حضرت ابو الحسن ع تشريف آوردند بنزد مامون و فرمود يا امير المؤمنين چه كرده

مامون آنچه را ذو الرياستين گفته بود حكايت نمود و بعد از آن ... [illegible] ... از حبس ... [illegible]

و اول كسيكه از آنها به نزد مامون داخل شد على بن ابى عمران بود چون جناب رضا ع را در جنب مامون

ديد گفت پناه ميبرم بخدا از براى تو كه بيرون كنى اين امر را ... [illegible] ... كه خداوند ... [illegible] ... قرار ... [illegible]

محمد بن جعفر را گردن زده و قرار داده بر آل امیر ... [illegible] و لکن ... از ایشان تو آنها را نکشته و از آنها ...
و بیرون میفرستند پس مأمون گفت ای پسران زنا کار ... [illegible] که من کار ... کرده ام
درباره میکنی ... و در این حرف ... این جلاد را بیرون کردن و او را بزن و بعد از آن ... [illegible]
و چون نظر کرد بسوی رضا علیه السلام ... جانب مأمون ... گفت ای امیرالمؤمنین ... [illegible]
تو نشسته است ... در عبادت ... مأمون گفت قسم بخدا ... آنها برای این
حرف ... این جلاد را بیرون کردن و او را بزن پس ... جلودی را و چون محمد بن جعفر
در مدینه خروج کرد در زمان هرون الرشید این جلودی را در زمان خلافت خود فرستاد و امر نمود او را که اگر ظفر
بیابد بر محمد بن جعفر گردن او را بزند و خانه‌های آل ابی طالب را غارت نماید و زنان ایشان را تاراج کند و ...
جامه‌های ایشان را و باقی نگذارد بر هیچ زنی از ایشان مگر یک جامه پس کرد جلودی آنها را و بود این بعد از رحلت
حضرت ابی الحسن امام موسی علیه السلام پس جلودی ملعون آمد بسوی خانه مبارکه حضرت ابی الحسن امام رضا علیه السلام و هجوم آورد
بر خانه آنحضرت ... و حضرت رضا صلوات الله علیه نظر کرد همه زنان را در یک بیت جمع نمود
و خود آن بزرگوار در درب خانه ایستاد جلودی ملعون با آنحضرت گفت که لابدا باید داخل خانه شده
و زنان را لخت تمام چنانکه امیرالمؤمنین مرا امر نموده است حضرت رضا فرمود که من خود آنها را لخت میکنم و
قسم یاد مینمود که هیچ نگذارد از برای زنان چیزی را ... جلودی مطالبه میکرد و آنحضرت قسم میخوردند تا اینکه جلودی
ساکن شد و قرار گرفت پس حضرت داخل خانه شد و باقی نگذاشت از جمله زنها خلخال و گوشواره و زیور
جامه‌ها ... گرفت آنها را از زنان و جمیع آنچه را که در خانه بود از کم و زیاد و چون این روز شد و داخل کردند
جلودی را بر مأمون فرمود رضا علیه السلام یا امیرالمؤمنین این شیخ را به من ببخش و گفت مأمون ای آقای من این کسی است که
دختران رسول خدا را ... کرد از لخت کردن آنها پس نظر کرد جلودی بسوی رضا علیه السلام در حالتیکه آنحضرت
با مأمون تکلم مینمود و با او خواهش میکرد که عفو کند از جلودی و به بخشد او را و جلودی گمان کرد که آنحضرت در قتل او سعی
مینماید بجهت کارها و حرکاتی که کرده بود پس گفت ای امیرالمؤمنین از تو خواهش میکنم برای رضای خدا و بخاطر

که در جامه زنان بود

خدمات

خدماتی که در دولت امیرالمؤمنین هرون الرشید کرده ام که قبول نکنی قول این مرد را در حق من پس مأمون گفت یا ابا الحسن خواهش و استغفار او از من
و قسم یاد کرد قبول مکن پس گفت بخدا قسم قبول نمیکنم درباره تو قول او را ملحق کنید او را به دو رفیق خودش پس او را بردند و گردن او را
زدند پس ... [illegible] ... مأمون ... در نقل ثواب ... [illegible]
بود و چون مأمون اینها گفت و دانست ... که مأمون بر خروج عزم کرده است پس ... رضا علیه السلام یا امیر
المؤمنین چه کردی ... در فرستادن ... مأمون گفت ای آقای من تو امر کن آنها را ... [illegible]
و آنحضرت خارج شده و صحرا و مردم ... راه ... [illegible]
فرستاد پس رو آوردند ... و خارج میشدند و در آن ... در منزل خود
و مأمون ... آنحضرت ... و مأمون او را گفت ... در خانه خود نشسته
گفت یا امیرالمؤمنین ... گناه من بزرگ است ... و مردم را ... [illegible]
... برادر تو ... حضرت رضا علیه السلام ... بندگان ... [illegible]
... [illegible] ... خراسان ... مأمون گفت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... و اموال ...
... [illegible]
... [illegible] ... مأمون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و واجب است ... یا اباالحسن ... [illegible]
... [illegible] ... مأمون گفت ... اباالحسن شرط کرد با اینکه ... کارها

[illegible]

چه برای او حوادث تلخ تازه رادی سؤال میکنیم از آنکه از چه نگرد اورا بکار ... حضرت ... سؤال
و خواهش کن منع نخواهم کرد ترا در این چیز پس فضل ... حضرت ... دادن و خواهش حضرت ...
بامر نمود در ... پس فضل داخل شد و نشستن در پیش حضرت ... دیدم او را عرض ... آنحضرت
... خود را بالا کرد و فرمود ای فضل حیثیت حاجت تو ... فضل عرض کرد ای آقای من این چیزیست که ...
نوشته و ... بستید با عطا ... آنچه را که امیر المؤمنین عطا فرموده بخشید ... ولیعهد مسلمین ...
حضرت فرمود بخوان ... این کتاب در جلد بزرگی بود و فضل ایستاده میخواند تا آنکه فارغ از خواندن
و چون فارغ شد حضرت فرمود ای فضل اینها که نوشته شده برای تو هست مادامیکه پرهیز و تقوی داشته باشی
... ... آنحضرت با یک کلمه تکلیف ... بیرون رفت از خدمت
آنحضرت و خارج شد ما هم از وی بیرون رفتیم ما در خدمت رضا ... و چون چند روز از این گذشت
و در بعض از منزلها بودیم از حسن بن سهل کاغذی بذی الریاستین رسید که در ... بود که
نظر کردم در تقویم امسال در حساب نجوم و یافتم در آن زائچه که تو در ماه حزیران در روز چهارشنبه
حرارت حدیده خواهی چشید و چنان مصلحت میدانم که تو و رضا و امیر المؤمنین در این روز
داخل حمام گردید و تو حجامت کنی و بریزی از خون حجامت بر بدن خود تا آنکه ...
... ... پس فضل به پیش مأمون کس فرستاد و نوشت با و این ... خواهش
کرد که مأمون با او داخل حمام شود و از ابی الحسن خواهش نماید اینرا پس مأمون رقعه بحضرت
حضرت نوشت و از آنحضرت سؤال کرد و حضرت جواب نوشت که من داخل حمام فردا نخواهم
شد و امیر المؤمنین را هم صلاح نمیدانم داخل حمام شود و از برای فضل هم صلاح نمیدانم که فردا
بحمام داخل شود و دو باره مأمون رقعه نوشت و حضرت جواب نوشتند که فردا من بحمام داخل
نخواهم شد و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در این شب بمن فرمود

یا علی

یا علی فردا داخل حمام مشو و من از برای امیر المؤمنین و فضل نمیبینم که فردا داخل حمام شوند پس مأمون
نوشت که راست گفتی ای آقای من و راست فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضل خود داناتر ...
... ... کردیم و آفتاب ... پس حضرت رضا علیه السلام بگوئید نعوذ بالله من شر
ما ینزل فی هذه اللیلة پس ... که نازل میشود در این شب و چنین
... ... باز حضرت فرمود بگوئید نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذا الیوم
و ما ... بعد از صبح ... حضرت فرمود که بالای بام رو و گوش بده شاید
که چیزی بشنوی و چون بالا رفتیم شنیدیم ناله و صدا ... و زیاد شد صدا و ناله ناگاه مأمون
داخل شد از دری که از خانه او بخانه ابی الحسن علیه السلام بود و گفت یا سیدی یا ابا الحسن
خدا اجر دهد ترا در ... فضل که داخل حمام شده و با او داخل شده از قومی با شمشیرها و او را
کشته ... یکی از آنها که او را گرفته اند و آنها سه نفر بودند ... آنها بود ... یکی از آنها
پسر خاله فضل بود ... ذو القلمین است راوی گوید جمعیت کردند امرا و لشکریان و آن
کسانیکه از مردان ذو الریاستین بودند در در خانه مأمون و گفتند که تو با او حیله کردی
و او را کشتی ... خون او را از تو طلب میکنیم پس مأمون بحضرت عرض کرد یا سیدی
... صلاح میدانی بیرون روی و آنها را متفرق سازی پس بیرون رفت حضرت رضا علیه السلام یاسر گوید
سوار شد و بمن فرمود که سوار شو و چون از در بیرون رفتیم و حضرت رضا علیه السلام بآنها نظر فرمود
که جمع شده اند و آتش آورده اند که در ... بسوزانند صیحه زد بر آنها و بدست مبارک خود اشاره
کرد بآنها که متفرق شوید پس متفرق شدند ... قسم بخدا که برگشتند و مردم روی
... و آنحضرت اشاره نفرموده با احدی مگر آنکه فرار میکرد و میرفت و هیچکس نماند احدی

پس پیشی گرفت مأمون و نماز خواند بر ناس أقول در کتاب عیون اخبار علی بن موسی الرضا میگوید که فضل بن
فضل در مجلس مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد که خلق مجبورند فرمود خداوند اعدل از آنست که جبر
کند و بعد از آن عذاب نماید فضل گفت که مطلق و مختارند حضرت فرمود خداوند احکم از آنست که وا
مهمل گذارد و بنده را کار خود بخود واگذار فرماید فضل فانی را نزد مأمون آوردند که با ثنویه
مناظره کرده بود چون ادله دیگر غلط کرد [illegible] فقها و علما خبر دادند [illegible] سؤال کرد [illegible] گفتند چون مسلمان
شد ملت اسلام [illegible] پس از جناب رضا ع سؤال کرد و حضرت فرمود که بکشیدش [illegible]

بانی شده و عذاب است

دیدن او واجب است [illegible] فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده تا آخر سوره [illegible]
[illegible] مأمون نزد [illegible] رضا ع [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خود [illegible]
[illegible] احترام [illegible] در کتاب کشف الغمه است
که [illegible] مأمون [illegible] جناب رضا [illegible] مأمون [illegible] آنحضرت
گفت [illegible] ابا الحسن حضرت فرمود [illegible] مأمون از [illegible]
گذشت [illegible] مأمون گفت یا ابا الحسن [illegible] بن ابی طالب [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] روایت [illegible] از پدران خود [illegible] بن
عباس روایت نموده اند [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله حب علی ایمان و بغضه کفر [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible] مأمون گفت [illegible] این روایت شده است [illegible] حضرت فرمود [illegible]
قسمت کننده است بهشت و جهنم را و چون مأمون این را از آنحضرت شنید گفت خدا مرا بعد از تو باقی
نگذارد ای ابا الحسن [illegible] ابا الصلت [illegible] حضرت رضا ع

در کتاب ارشاد ابن قولویه از کلینی و او از علی بن یاسر خادم روایت نموده است و چون مأمون عزم کرد که از خراسان به بغداد رود
رفت با او فضل بن سهل ذو الریاستین و ما خارج شدیم با حضرت ابی الحسن الرضا ع پس رسید بفضل نامه از برادرش حسن بن سهل
در بعض از منازل نوشته بود که نظر کردم در تحویل سنه [illegible] در کتاب
عیون نیز همین از صدوق و او از عون بن محمد و او از محمد بن ابی عباد روایت کرده است که چون شد از امر فضل آنچه شد
و اینکه کشته شد مأمون آمد بخدمت رضا ع و عرض کرد که حال وقت حاجت است بر تو ای ابو الحسن پس نظر کن در
امر و اعانه کن و آنحضرت فرمود بر تو است تدبیر و بر ما است دعا ای امیر المؤمنین و چون مأمون از خدمت حضرت
بیرون رفت عرض کردم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] فرمود [illegible]
ای ابا الحسن [illegible] و چون آنحضرت دید مغموم شدن مرا فرمود چه خواهی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مأمون است [illegible]
در نزد من چنانکه بودی [illegible] نفقه [illegible] نفقه است [illegible]
در کتاب کشف الغمه است که از جمله چیزها [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] عید [illegible] بیرون رفتن از برای نماز پس بحضرت
عرض کرد ای ابا الحسن بایست و [illegible] نماز بگذار و آنحضرت [illegible] بیرون رفت و بر آنحضرت بود پیراهن [illegible]
سفید و عمامه سفید بسیار لطیف و پاکیزه [illegible] در دست آنحضرت [illegible]
آورده و قصد کرد مصلی را و میگفت علی ابوی آدم و نوح السلام و علی ابوی ابراهیم و اسمعیل السلام
و علی ابوی محمد و علی السلام السلام علی عباد الله الصالحین و چون مردم آنحضرت را
دیدند [illegible] دست آنحضرت [illegible] مأمون [illegible] گفتند
[illegible] مردم [illegible] نماز بگذارد [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] آمد [illegible] از ازدحام مردم آنحضرت [illegible]

بلی بلی

بمنزل خود رجعت کرد عرض کردم یابن رسول الله چه میگوئی در خبری که از امیرالمؤمنین مروی است که حضرت فرمود منم قسیم آتش که از او دور
و بتحقیق شنیده ام از پدرم و او از پدر پدرش از پدران خود و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت یا علی توئی
قسیم الجنة والنار یوم القیمة تقول للنار هذا لی و هذا لک یعنی ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنم
در روز قیامه که میگوئی باتش این از تو است بجهة دوستی محبتیکه بمن دارد و این از تو است بجهة عداوت و دشمنی که بمن
و عترة من دارد در کتاب عیون ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور از محمد بن عامر از معلی بن محمد از حسن بن علی الوشاء از
ریان بن صلت روایت کرده است که حضرت رضا علیه السلام بمجلس مأمون در مرو وجمع کثیری از علمای عراق و خراسان
حاضر بودند پس گفت مأمون خبر دهید مرا از معنی این آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من
عبادنا پس گفتند علما که اراده کرده است خدا از این آیه همه امت را مأمون گفت چه میگوئی ای ابوالحسن
حضرت فرمود نمیگویم آنچه را ایشان میگویند و لکن میگویم مراد خدا از این آیه عترة طاهره اند پس استدلال فرمود
بآیات و روایات دیگر تا آنکه مأمون و علما گفتند که خدا جزای خیر دهد شما اهل بیت را از امت که پیغمبر
شرح و بیانی در آنچه بر ما مشتبه بود کردید در کتاب عیون از جعفر بن علی بن احمد الفقیه القمی از حسین بن عبدالعزیز
انصاری روایت کرده است که گفت خبر داد ابن ابی الصلت شنیده بود از حسن بن محمد نوفلی و نوفلی از هاشمی که

فضل بن سهل را

سیگفت است چون امام علی بن موسی علیه السلام نزد مأمون آمد امر کرد فضل بن سهل را که جمع کند علمای اصحاب مقالات مثل جاثلیق و
رأس جالوت و رؤسای صابئین و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین را تا آنکه بشنود کلام حضرت
و کلام ایشان را پس ایشان را فضل بن سهل جمع کرد و با مأمون اعلام نمود باجتماع ایشان و مأمون گفت داخل کن ایشان را

هر بذ

پس ایشان را داخل نمود و مأمون با ایشان ترحیب کرد و نیکو احوال پرسی نمود و گفت ای جماعت من شما را از برای امر خیری گفت
با ایشان که من شما را بجهة امر خیر جمع کرده ام و دوست میدارم که مناظره و مباحثه نمائید با پسر عم من این مرد
عربی مدنی که آمده است بسوی من پس چون فردا صبح شود صبح نمائید در نزد من و تخلف ننمائید احدی از شما

گفتند

گفتند سمعاً و طاعةً یا امیرالمؤمنین انشاء الله صبح در حضور تو حاضر میشویم حسن بن محمد نوفلی گوید که در خدمت
ابوالحسن الرضا علیه السلام بودیم و محادثه میکردیم ناگاه داخل شد یاسر که متولی امور ابوالحسن علیه السلام بود و عرض
کرد یا سیدی امیرالمؤمنین شما را سلام میرساند و میگوید فدای تو برادر تو اصحاب مقالات و اهل ادیان
و متکلمین از هر ملت در اینجا جمعند اگر رغبت داری کلام ایشان را بشنوی برای فردا صبح تشریف بیاور نزد
در نزد ما و اگر ناخوش داری تجشم مکن و اگر اهل ذمت و اگر میل دارید که ما بخدمت شما بیائیم آنهم
برای ما آسان است پس حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود سلام مرا برسان و بگو بدانکه دانستم آنچه را
اراده کرده صبح انشاء الله صبح را در اینجا خواهم بود حسن بن محمد نوفلی گوید که چون یاسر رفت حضرت
با من متوجه شد فرمود ای نوفلی تو عراقی هستی و دل عراقی رقیق و غیر غلیظ میشود پس نظر تو چیست در جمع کردن
پسر عم تو برای ما اهل شرک و اصحاب مقالات را عرض کردم فدای تو شوم خیال دارد امتحان کند آنچه در نزد
شما است و بتحقیق بنا گذار بنیاد غیر محکم نهاده و قسم بخدا بد بنائی گذاشته حضرت فرمود چه چیز بنا نهاده
در این باب عرض کردم اصحاب کلام و بدعت برخلاف علما هستند و راه این چنین است که عالم غیر از
منکر را انکار نمیکند و اصحاب مقالات و متکلمین و اهل شرک اصحاب انکار و مباهته هستند اگر بیان
استدلال نمائی بوحدانیت خداوند میگویند اول تصحیح وحدانیت بکن بعد استدلال کن و اگر بگوئی که محمد
صلی الله علیه و آله رسول خدا است میگویند اثبات رسالت او را بکن پس مباهته میکنند شخص را و ابطال میکنند
شخص را آنچه که حجت آورد با ایشان پس مغالطه میکنند تا آنکه شخص بهلاکت برسد از قول خود پس بپرهیز از ایشان در جواب
باش از ایشان حضرت تبسم فرمود پس گفت ای نوفلی آیا میترسی از آنکه ایشان حجت و استدلال مرا قطع نمایند
گفتم نه والله هرگز ترسی بر تو ندارم و امید دارم که خداوند ترا بر ایشان ظفر دهد فرمود پس حضرت ای نوفلی آیا دوست
میداری بدانی که مأمون چه وقت پشیمان خواهد شد گفتم بلی فرمود وقتیکه بشنود استدلال مرا بر اهل تورات

و مقصود [illegible] نوفلی [illegible]
[illegible] دراین [illegible]
و [illegible] نفع [illegible]
و در [illegible]
و داده [illegible]
و این [illegible]
[illegible]
[illegible]

بتوراة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بعبرانیه ایشان و بر اهل هرابذه
بفارسیه ایشان و بر اهل روم برومیه ایشان و بر اصحاب مقالات بزبان و لغت ایشان پس چون حجت هر صنف
قطع شود و ترک مقاله خود نماید و رجوع کند بقول من مأمون خواهد دانست که آنچه او بسبیل آن است
مستحق او نیست و بغیر حق متصرف است در آن وقت از برای او پشیمانی خواهد بود و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و چون صبح شد فضل بن سهل آمد و گفت فدایت گردم پسر عم تو انتظار
تو را دارد و قوم جمع شده اند چه چیز است رأی تو در آمدن بنزد مأمون حضرت فرمود تو از پیش
برو و منهم بطرف و جانب ایشان خواهم آمد پس وضو ساخت مثل وضوی نماز یا از جهت نماز گرفت
و شربتی از سویق نوشید و با ما هم نوشانید و بیرون رفت و ما هم در خدمت آنحضرت بودیم تا اینکه
بر مأمون داخل شدیم و مجلس پر بود با اهل مجلس و محمد بن جعفر در جماعة طالبیین و هاشمیین
و امرا حضور داشتند چون رضا علیه السلام داخل شد مأمون برخاست و برخاستند محمد بن جعفر
و جمیع بنی هاشم و همان طور ایستاده بودند و رضا ع با مأمون نشستند تا اینکه حضرت ایشان را
امر فرمود به نشستن پس نشستند و مأمون همه رو به آنحضرت نمود و ساعتی صحبت داشتند
پس مأمون رو کرد بجاثلیق و گفت ای جاثلیق این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است و از اولاد
فاطمه دختر پیغمبر ما محمد ص و پسر علی بن ابی طالب است و دوست دارم که تو با او محاجه کنی و انصاف را
از دست ننهی جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین چگونه محاجه کنم با کسیکه محاجه خواهد کرد با من بکتابیکه
من منکر آنم و به پیغمبریکه باو ایمان نیاورده ام حضرت فرمود ای نصرانی اگر من بانجیل
بکنم با تو با انجیل تو اقرار خواهی کرد باو جاثلیق گفت چگونه قدرت دارم بر دفع آنچه
ناطق باشد باو انجیل بلی والله اقرار میکنم باو تا آنکه دماغ من بخاک بیالاید پس قرائت

فرمود

قرائت فرمود رضا ع از انجیل و ثابت نمود که پیغمبر ما در انجیل مذکور است و بعد از آن خبر داد او را از عدد حواری
عیسی و احوال ایشان و احتجاج کرد بجماعت نصاری تا اینکه اقرار کرد با ایشان جاثلیق و بعد از آن آنحضرت خواند از
کتاب شعیا و غیر او را تا آنکه گفت جاثلیق بعد از این از تو غیر از من سؤال کند بحق مسیح قسم میدهم
در علمای مسلمین مثل ترا پس بجانب خدام ملتفت برأس الجالوت شد و فرمود باو از توریه و زبور و
کتاب شعیا و حیقوق تا آنکه او سکوت کرد از جواب و عاجز شد و نتوانست که دیگر جواب گوید و حضرت
هربذ اکبر را احتجاج فرمود باو تا آنکه او منقطع شد مقال او و بعد از آن حضرت فرمود القوم اگر در
میان شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و اراده کند که سؤال نماید سؤال بکند بدون خجالت و
قدر و احمد خطه کند پس عمران صابی ایستاد و بخدمت حضرت آمد و بود او یکی از متکلمین
و گفت ای عالم ناس اگر نه دعوت بمسئله نمیکردی اقدام بر محاجه با تو نمیکردم بتحقیق که
داخل شدم بکوفه و بصره و شام و جزیره و ملاقات کردم متکلمین را و پیدا نکردم احدی را که ثابت
کند برای من احدی را که غیر او نیست و قائم بوحدانیت خود است آیا اذن میدهی که سؤال نمایم
از تو حضرت فرمود اگر در این جماعت عمران صابی باشد تو همانی عرض کرد من او هستم حضرت
فرمود سؤال کن ای عمران و بر تو باد بانصاف و دوری کن نفس خود را از جور و خطل پس
گفت قسم بخدا ای آقای من اگر من اراده داشته باشم مگر آنکه ثابت کنی برای من چیزیرا
که تعلق دارم باو و از او نخواهم گذشت حضرت فرمود هرچه خواهی بپرس پس ازدحام کردند
مردم و بعضی ببعضی چسبیده شد پس حضرت باو احتجاج فرمود و طول کشید کلام
در میان ایشان تا آنکه ظهر شد و فرمود رضا علیه السلام بمأمون که وقت نماز حاضر شد
و عمران عرض کرد ای سید من مسئله را قطع نفرما که دل من رقیق آمد حضرت فرمود که نماز میکنیم

[illegible]

و بیشتر نماز کردند

رضا و ابا

و بر میگردیم بر اهل آیات مأمون و جناب رضا (ع) در همانجا نماز خواندند و محمد بن جعفر در صانع با مردم بجماعت نماز خواند و عود کرد
جناب رضا (ع) بمجلس و دعوت کرد عمران صابی را و فرمود سؤال کن ای عمران پس عمران سؤالی کرد از صانع و صفات
او و حضرت او را جواب فرمود تا آنکه گفت ای عمران آیا فهمیدی عرض کرد بلی یا سیدی فهمیدم و شهادت میدهم
خداوند تبارک و تعالی بر آن صفاتست که وصف فرمودی از یگانگی و وحدانیت و شهادت میدهم محمد (ص) بنده او است
و مبعوث است بر خلق بهدایت و دین حق و بجدا درآن افتاد و بقبله و مسلمان شد حسن بن محمد نوفلی گوید
و چون متکلمان نظر کردند بکلام عمران صابی و او اینمرد جدلی و احدی او را منقطع از حجت نکرده بود هرگز
دیگر جرات نزدیک شدن بخدمت حضرت نکردند و از آنحضرت سؤالی ننمودند تا شب شد و جناب رضا
و مأمون خلوت کردند و مردم رفتند و من با جمعی از اصحاب خودمان بودیم که محمد بن جعفر
کسی از پی من فرستاد و من بنزد او رفتم پس گفت ای نوفلی آیا دیدی که چه آورد صدیق و رفیق تو
گمان نمیکردم علی بن موسی الرضا (ع) خوض و فرو رفتگی داشته باشد در چیزی از اینها و گمان نداشته
بودم او را باین علوم راه داشته باشد و در مدینه نشسته و اهل کلام جمع نمیشدند گفتم حاجیان
مرآمد نزد او و سؤال میکردند از او حلال و حرام و جواب میگفت باینها و بسا بود که بعض
از اینها حجت میکرد با آنحضرت پس گفت محمد بن جعفر ای ابا محمد از آن میترسم که برادرزاده ام
حسد بکند و او را مسموم نماید و یا به بلیه دیگر مبتلا نماید او را پس اشاره بکن که خودداری نماید
از اینها من گفتم که از من نخواهد شنید و قبول از او نخواهد کرد و این مرد اراده کرده است امتحان او را
که مبادا آیا در نزد او از علوم پدرانش چیزی هست پس محمد بن جعفر گفت که باو بگو عموی تو ناخوش
میداند این باب را و میترسد او که خودداری کنی از این چیزها بجهت فایده های بسیار
و چون بمنزل جناب رضا علیه السلام با آنحضرت آنچه را که محمد بن جعفر خبر داده بود عرض کردم

آنحضرت

و آنحضرت تبسم نمود و فرمود خداوند حفظ فرماید عمو را که من نمی شناسد چرا ناخوش داشته است این را
ای غلام برو و عمران صابی را بیاور من عرض کردم فدایت شوم من جای او را میدانم و در نزد بعض
از شیعیان ما است حضرت فرمود باکی نیست از برای او اسبی ببرید پس رفتم و عمران را آوردم
پس آنحضرت او را ترحیب نمود و جامه طلب فرمود و او را خلعت نمود و باو داد پس ده هزار درهم خواست و باو صله نمود
عرض کردم فدایت شوم از کارهای جدت امیرالمؤمنین بجا آوردی و فرمود اینطور باید بشود پس شام خواست و مرا
در طرف راست و عمران را در طرف چپ خود نشانید تا آنکه فارغ شدیم از غذا پس بعمران فرمود برو
بمصاحبت خدا و صبح بنزد ما بیا تا بخورانم ترا از طعام مدینه و بعد عمران بعد از آن که با متکلمین
جمع میشد و باطل میکرد گفته و کارهای آنها و از او دوری میجستند و ده هزار درهم مأمون و ده هزار
درهم دیگر فضل باو داد و دادند و والی فرمود او را رضا (ع) بصدقات بلخ تا آنکه رسید با آنچه رسید

در کتاب عیون باسناد روایت گذشته حسن بن محمد نوفلی روایت کرده است که متکلم خراسان
سلیمان مروزی نزد مأمون آمد و مأمون او را اکرام زیاد نمود و باو صله داد و گفت که پسر عموی
من از حجاز آمده و متکلم و صاحب کلام است بر تو باکی نیست که در روز ترویه بجهت مباحثه با او
بنزد ما بیائی سلیمان گفت ای امیرالمؤمنین من ناخوش دارم که از مثل او در مجلس تو در حضور جماعتی از بنی هاشم
از او سؤال کنم و او نزد قوم شکست خورد و آنهم اگر با من مکالمه بکند و جایز نیست که من با او مجادلات
رسانم و تنگ بگیرم مأمون گفت بنزد تو نفرستاده ام مگر بجهت معرفت بقوه تو و نیست مطلوب و مراد
من اگر حرف او را تمام کنی و بیک حجه و دلیل او را منقطع نمائی سلیمان گفت یا امیرالمؤمنین کفایت کرد
جمع بکن در میان من و او و مرا سر خود بگذار و بمذمت خواهش تو پس مأمون کسی فرستاد بجناب
رضا (ع) و گفت بجو مردی از اهل مرو بنزد ما آمده است و او وحید خراسانست از اصحاب

علی بن موسی الرضا (ع)

کلام اگر بر تو رحمت باشد دیگران نیاید نزد ما امروز لکن پس آنحضرت از جهت وضو ایستاد و باز خود
و بیرون رفتیم تا بر در بیت عمران صابی هم با ما بود و چون بدر خانه رسیدیم یاسر و خالد دست مرا گرفتند
و مرا داخل بر مأمون نمودند چون سلام کردم گفت کو پسر عم و برادر من ابو الحسن ابقاه الله گفتم ما در را
در منزل گذاشتیم که لباس میپوشید و ما را امر کرد که پیش از او بیائیم بعد گفتم یا امیر المؤمنین عمران صابی
دوست و بنده تو با من بود و در درب است مأمون گفت عمران کیست گفتم صابی که بدست تو مسلمان
شد مأمون گفت بیاید داخل شد و مأمون او را ترحیب نمود بعد گفت ای عمران نمردی تا اینکه از بنی هاشم
شدی عمران گفت حمد خداوندی راست که مرا بشما شرافت داد ای امیر المؤمنین پس مأمون گفت ای عمران این
سلیمان مروزی است متکلم خراسان عمران گفت یا امیر المؤمنین این گمان کرده است که وحید خراسان است در نظر و انکار کرده
است بدا را مأمون گفت پس چرا با او مناظره نمیکنی عمران گفت اختیار این با او است و داخل شد جناب رضا علیه السلام
شد و فرمود در چه چیز بودید عمران گفت یا ابن رسول الله این سلیمان مروزی است سلیمان گفت که آیا راضی هستی
بابی الحسن و بقول او در بداء عمران گفت راضی هستم بقول ابی الحسن در بدا و اگر بیاورد حجت و دلیلی را که احتجاج
بان حجت بر نظرای خود کنم از اهل نظر پس آنحضرت بعد از کلام نمود برای او در بدا و اراده و غیر اینها از مسائل
توحید تا اینکه سلیمان منقطع شد و جواب نتوانست بگوید در انوقت مأمون گفت ای سلیمان این
اعلم بنی هاشم است ... بعد از آن متفرق شد قوم صدوق علیه الرحمه گفته
مأمون هر کس را میشنید از متفرقه از فرق اهل اهواء و ضلال میکشید از برای حضرت رضا علیه السلام جهت
حرصیکه داشت بر انقطاع رضا از استدلال و حجت یکی از اینها و این نبود مگر بجهت حسدیکه او را بود
با آنحضرت و حسد بمنزله آنحضرت از علم و احدی با آنحضرت تکلم نمیکرد مگر اینکه اقرار میکرد از برای
او بفضل و ملتزم میشد بحجت آنحضرت برای او بجهت اینکه خداوند تعالی ذکره ابا دارد و امتناع میکند مگر اینکه بلند
بنماید کلام خود را و تمام نماید نور خود را و نصرت فرماید حجت خود را بر کسیکه مخالفت

کنند انبیا و

کنند انبیا و او حجتی میگیرد در دنیا و آخرت و بهمین قسم خواهد فرمود در آخرت بدرستیکه خداوند عز و جل خلف
وعده خود نخواهد فرمود و در کتاب عیون ... احمد بن مکتب و وراق جمیعاً از علی بن ابراهیم و او از قاسم بن محمد
برمکی و او از ابی الصلت هروی روایت نموده است و چون مأمون جمع نمود از برای حضرت مقالات را از اهل اسلام و ادیان را از یهود و نصاری
و مجوس و صابئین و غیر اینها از ارباب مقالات دیگر بر حضرت ابی الحسن الرضا پس احدی بلند نشد و بایستاد مگر اینکه الزام کرد
حجت آنحضرت و گویا اینکه بدهان او سنگ میخورد ایستاد بسوی آنحضرت علی بن محمد بن جهم عرض کرد یا ابن رسول الله آیا
بعصمت انبیاء علیهم السلام قائل هستی حضرت فرمود بلی گفت پس چه میکنی در قول خداوند عز و جل
و عصی آدم ربه فغوی الی آخرها فقال ... تا آخر آنچه گفت پس آن بزرگوار سلام الله علیه از همه آنها جواب
مسئولات او را جواب فرمود ... علی بن محمد بن جهم گفت یا ابن رسول الله من توبه کننده ام
بسوی خداوند عز و جل از اینکه بعد از این سخن بگویم در پیغمبران خدا مگر بانچه شما ذکر فرمودید و آن را در کتاب
عیون تمیم قرشی از پدرش و او از احمد بن علی انصاری ... روایت کرده است حاضر مجلس مأمون
بودیم در حضرت رضا علیه السلام ... پس مأمون از آنحضرت سؤال نمود ... عدم
عصمت انبیاء علیهم السلام را و آنحضرت از همه جواب فرمود ... مأمون گفت ... انبیاء
تو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی و تحقیق ... خدا ... یا ابن رسول الله ... و بیان نما ... الخ
فعلی یا ابا الحسن ... از اجزای خبر و ... انبیاء علیهم السلام ... پس آنحضرت جواب او را
از همه آنچه او اراده سؤال از آنها کرده بود داد مأمون گفت ... یا ابن رسول الله خدا ... قلب مرا شفا دادی
و واضح نمودی برای آنچه ملتبس بود ... خداوند ... از انبیاء و از ... محمد بن جهم گفت
پس مأمون ایستاد ... و گرفت ... محمد بن جعفر ... حاضر مجلس بود ... مأمون
محمد بن جعفر گفت چگونه دیدی ... گفت ... عالم است ... ندیده ام که ... از اهل علم

مأمون گفت بس کن پیر بلور تو ازان اهل بیت پیغمبرات پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ایشان فرموده آگاه باشید
همه ابرار و نیکوان عترت من و پاکیزه گان از ذریت من عقل ترین اهل و ریشه است و عاقلترین ناس اند
در کوچکی و اعلم و داناترین مردمند در بزرگی شما با ایشان تعلیم نکنید که ایشان اعلم از شمایند و هرگز
شما را بیرون از درب هدایة نمیکنند و داخل نمیکنند شما را در درب ضلالة و گمراهی و مردم رفتند
بمنزلهای خودهاشان و جناب رضا علیه السلام بمنزل خود تشریف بردند و چون فردا شد رفتم بخدمت
آنحضرت و آنچه مأمون بمحمد بن جعفر گفته بود بخدمت حضرت عرض کردم با آنچه جواب گفته بود محمد بن جعفر
پس آنحضرت خندید و گفت یا ابن الجهم آنچه را که شنیدی از مأمون مغرور نکند ترا ابدا زیرا که
او زود است که حیله بکند بر من و خداوند عالم انتقام وا ازاو خواهد فرمود صدوق
میفرماید که این حدیث غرابتی دارد از جهة علی بن محمد بن جهم با آنکه او معلوم الحال دنیا ناصبی
و مبغض و عداوت نسبت باهل بیت علیهم السلام است آخوند مجلسی مؤلف رحمة الله
علیه مفصلا بعید این اخبار را تماما در کتاب احتجاج و کتاب النبوة ذکر کرده و در اینجا
بقدر مناسبت مقام از آن اخبار ایراد شد در کتاب عیون اخبار باسناد خود از حضرت
ابی محمد عسکری روایت کرده از پدر بزرگوار خود و آن بزرگوار از جهة جناب عسکری علیهم السلام روایت کرده است
که چون مأمون خاتم امر حضرت رضا علیه السلام ولیعهد خود نمود و در آن سال باران حبس شد و نیامد
کردند بعضی از حاشیه نشینان مأمون و کسانیکه از حضرت رضا علیه السلام کینه میبردند و گفتند از آن روز
آمده است علی ابن موسی بر ما بسته شده است بیعت و ولیعهدی را و بیاران او بسته شده باران از ما چون
حرف مأمون رسید بسیار بر او سخت شد و گفت برضا علیه السلام حرف باران حبس شده چه شود
در خدا طلب خواهی باران را که بباراند بر ما پس حضرت فرمود مأمون که فلان وقت خواهی کرد دعا بروز

روز جمعه است

روز جمعه حضرت فرمود روز دوشنبه در شب که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب بخواب من آمد
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او بود و گفت فرمود ای پسر من منتظر باش تا روز دوشنبه پس بصحرا رو
و طلب باران کن که حق سبحانه و تعالی باران رحمت بسیار بر ایشان میفرستد و خبر ده ایشان را
ایشان را آنچه خدا بتو میدهد از خیر تا آنکه ایشان بدانند و معلوم شود بر ایشان فضل تو و مقام
تو را نزد پروردگار تو و چون روز دوشنبه شد آنحضرت بصحرا تشریف بردند و بیرون رفتند خلق
و نظر میکردند پس آنحضرت علیه السلام بر منبر صعود فرمود و حمد و ثنای خداوند را بجا آورد و فرمود گفتند

اللهم یا رب انت عظمت حقنا اهل البیت فتوسلوا بنا کما امرت و املوا
فضلک و رحمتک و توقعوا احسانک و نعمتک فاسقهم سقیا نافعا عاما غیر رائث
و لا ضائر و لیکن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا الی منازلهم

عاماً

و مقارهم پس ای پروردگار من تو عظیم و بزرگ فرموده حق ما اهل بیت را پس متوسل شده اند بما چنانچه
امر فرموده ایشان را و امید دارند فضل و رحمت ترا و متوقع اند احسان و نعمت ترا پس باران ده ایشان را
باران نافع عام بدون نظر و تاخیر و ضرر کننده نباشد و ابتدای بارندگی ایشان
بعد از برگشتن ایشان بمنازل و قرارگاههای خود باشد راوی گفت قسم بخدائیکه مبعوث گردانید
محمد صلی الله علیه و آله را بحق و بنبوت بادها در هوا ابرها ظاهر شد و رعد و برق ظاهر
و حرکت آمدند مردم و اراده کردند فرار مانند ابرها و آنحضرت فرمود که
باشید این ابر برای شما نیست بلکه برای فلان شهر است پس آن ابر گذشت و همچنین دو مرتبه
دیگر آمد با رعد و برق و حرکت کردند مردم حضرت فرمود علی رسلکم این نیز از آن شما نیست
این ابر برای فلان شهر است و همچنین بطور مردم و ... و فرار بودند و حضرت میفرمودند علی رسلکم

تا اینکه ده سحابه آمد و گذشت در آن ابرها حضرت امام علیه السلام میفرمود یا علی و سلم این ابر از برای
و خرابی ناحیه از برای فلان است پس از آن ابری بر روی سحابه یازدهم بود آمد و حضرت
فرمود ایها الناس این سحابه را خداوند عز و جل برای شما فرستاده پس شکر کنید او را بر این تفضلیکه بر شما کرده برخیزید
بمنزلهای خود که این سحابه برخاست تا بر سرهای شماست و انقدر توقف خواهد کرد تا داخل خانهای خود شوید
پس خواهد آمد از خیر و برکت انقدر که لایق بکرم خداوند جل جلاله باشد و بعد از آن از منبر فرود آمد و مردم
و مردم بخانهای خود برگشتند و آن ابر بهمان نحو ایستاد تا آنکه نزدیک بمنازل خود شدند و بعد از آن آمد
باران بسیار شدیدی و پر کرد سیلها و حوضها و گودالها و صحراها را از آب و گیاه سیراب شد
و مردم میگفتند گوارا باد پسر رسول خدا را کرامات خداوند عز و جل پس ظاهر و ... شد
رضا علیه السلام و حاضر شد جماعت زیاد در آن حضرت با ... فرمود ایها الناس بپرهیزید ... باشید در
نعمتهائیکه خدا بشما مرحمت فرموده و بیرون نکنید نعمتها را از خود بمعصیة خداوند و برقرار و ثابت باشید
بطاعت خداوند و شکر او بسبب نعمت او و بدانید که شما نمیکنید شیئی خداوند بعد از ایمان بخدا
و اقرار بحقوق اولیاء و دوستان او از آل محمد علیهم السلام محبوبتر باشد از اعانه نمودن
و برادران مؤمنیان بر امور دنیاء ایشان اینکه معبر راه به رضای خداوند و بهشت او است
هر کس اینکار را کرد هست از خاصان خداوند تبارک و تعالی بهمه و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
در این باب قولی را ... ... بگوید کسی از فضل خداوند تعالی بر او اگر تأمل بکنند در فضل
و عمل نماید در او و عرض کردند یا رسول الله فلان هلاک شده و عمل میکرد از معصیة چنین و چنان
حضرت رسول فرمود نجات یافت و ختم کرد خداوند عمل او به نیکوئیها او و زود است ...
سیئات او و بدل کند انسیئات را باحسان بدرستیکه او مرد میکند ... برادر مؤمن ...

کو ز

درو تخیلکی شده یاد

گذشت در منقبت نشسته بحضرت او دو مرد مومن ... ملتفت آن شیر ... آن مرد ... عورت آل ابو مومن را
و خبر ملاویا ... ... اولاد ... آن مومن پس آن مومن ... درخواب
خواب کفت عظیم کسی که خداوند عالم ... ترا ... دارد ... ...
پس ... ... روز ... پس ... ... بنده خدا ...
و ... بسبب ... آن مومن ... فرمایش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ... مرده ...
... ... بر طاعت خدای عز و جل پس ... ...
بر ... حضرت ... علیه السلام ... ...
در بیان انگشتر حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه ... ... فرمود ... تبارک و تعالی
در شهر ... امام رضا علیه السلام ... ... مامون ... ... ولیعهد ...
و نیز ... آن حضرت ... بودند در حضور مامون ... ... مامون گفت ...
این امر عظیم و شرف ... و بیرون کردن از خانواده اولاد عباس و قرار دادن در اولاد ...
... تاریخ ... خلفا ... ...
و حال آنکه ... ... مرتبه ... بود ... کردن ...
شده ... ...
... ... اولاد عباس بیرون ...
... ...
... ... مامون گفت ... ...
... ... و قرار ... سلطنت و خلافه ... ...

دیار مفتون شده‌ام که زینت آنچه ادعا میکنند قلیل و کمتر از آنست که این امارت دون او فریفته از آن به تحقیق که
گذرسیدیم با اراده بی چیزی خود بگذاریم آنکه یاره نباید بر ما چیزی را هیچ چیز شد او نتوانیم کرد و بیاید از طرف ما
چیزی که طاقت آن را نداریم در آنچه حکم کرده‌ایم در حق او و آنچه رد کرده‌ایم و خطا کرده‌ایم در آن
رو با آنچه خطا کرده‌ایم و خود در شرف هلاک شده‌ام بسبب علتی که ذکر او پس جاریست نهایت ولی
در امر او ولیکن در تضییع او مهتجیم با تکلم او اصلاح بکنیم با آنچه منصوریم او بود در نزد رعیت
بصورت کسیکه متحقق این امر شده و بعد از آن تدبیر کنیم در او بچیزی که قطع کند از ما مادهٔ بلاء او
آن مرد گفت ای امیر المؤمنین و اگر بگذاری کمی مجادله او را بدرستیکه من حفظ میکنم او را در او و اصحاب او را
و پست میکنم قدر او و اگر باشد مرتبش تو در دل من اراده اینست او را بکارها و مستکانم وطائفه
میکنم بر مردم قصور او را از آنچه زینت میدهی تو او را مامون گفت نیست چیزی بهتر
نزد من از آنکه دانستم گفت پس جمع کن وجوه و بزرگان مملکت را از اولاد و قضاة و حکما
فقها را تا آنکه ظاهر و آشکار نمایم در حضور ایشان نقص او بود تا آنکه تجاوز از عالمین با آنکه تو او را
بان مکان و جا حلول داده و در فضل مقدم داشته بدانند که کار تو را او بگویید که مامون جمع کرد
فاضلین از خلق و رعیت او در مجلس واسع و گشاده و خود او در مجلس نشست و فرستاد در خدمت
در پیش روی خود در مرتبه و جایگاه از جهه او قرار داده بود پس ابتدا کرد این حاجب
که خاص شده بود به لیست مامون رضا علیه السلام و گفت با آنحضرت که مردم از تو حکایات
زیاد میکنند و مبالغه و اسراف دارند در وصف تو با آنچه من می‌بینم تو را اگر خود واقف
شوی با اینها تبری و صورت میجوئی از این مردم بسبب اینکه اول اینها گفت که تو دعا کرده از
خدا خواسته باران را عادهٔ جاهلیت باراندن آن پس باران آمده و این را از براهین تو

ایام دعاها

آیه و معجزه قرار میدهند و باین واجب میکنند برای تو که ترا نظیری در دنیا نیست و این امیر المؤمنین ادام الله
ملکه و بقاءه که موازنه نمیشود با احدی مگر آنکه تسکین و دراج میشود تو را بجائی که نیست آنکه تو خود میدانی
حق او بر تو این نیست مفاخره با شکار بود و یا آنکه مطلع سازد و زینت دهد در نظر اهل بود اینها
که دروغ بر تو به بندند و با و امثر در دو غنی بود آیا گرفته پس بگوید حضرت فرمود من دفع نمیکنم بندگان
خدا را از خبر دادن از نعمتهای خدا بر من و اگر دفع کننده هم باشم طلب کننده نیستم شادی و تکبر و طغیان
در وقت روا آوردن حالت و غنا و اما ذکر تو رفیق خود که مرا بجائی که نیست پس او را حلول داده است مکر
عزیز مصر یوسف صدیق را بعد از آنکه گذاشته بود و بود حالت یوسف و عزیز آنچه که بتحقیق دانسته است غضب و غیظ کرد
حاجب و گفت ای پسر موسی بتحقیق که تجاوز از قدر خود نمودی و از اندازه خود با آنکه خداوند فرستاد
باران را که جاهلیت بجا بود در علم خدا و نه بعد از آن پیش و پس نیفتد و آن را معجزهٔ خود قرار دادی
در افتخار زمینها و مانند جرئتی که صولت در بلاد مطلب الکه معجزه حضرت ابراهیم خلیل که او را
در طیوره صورت گرفت و خواند او عضوهای متفرقه او را که ایشان را بر کوهها متفرق کرده بود و آمدند بسوی حضرت
ابراهیم شتابان و سوار شدند بر آن سرها و صدا کردند و پریدند با دل خدا پس اگر راست میگوئی
زنده کن این دو صورت که اینها از من تا آنکه معجزه شود از برای تو اما را
در استعمال او است پس این دو شیر او را از خبر تو با آنکه آمده باشد دعای تو
این حاجب اشاره کننده بود بر دو صورت شیر در مسند ما طول بودند مقابل یکدیگر
تکیه بر آن مسند ما بود پس غضب کرد حضرت علیه السلام و صیحه زد بآن دو صورت و فرمود
این فاجر را پاره کنید او را و نگذارید او را پس بر جستند آن دو صورت که
شدند پس رسیدند بحاجب و آن حاجب لعین را خوردند و کشتند او را و خوردند او را

ایستادند چون او را چون [illegible]
[illegible] و چون فارغ شدند [illegible] از خوردن [illegible] فارغ شدند متوجه امام [illegible]
گشته [illegible] الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت محمد [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مامون [illegible]
علیه السلام [illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا [illegible]
روایت کرده است

روایت کرده است [illegible] مامون [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مامون [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] مامون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... فمن حاجك فيه من بعد

ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم الآية

[illegible]

باب یازدهم در بیان چیزهائی که مأمون ملعون با امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در تقریب بجهت از احتجاج بر مخالفین

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ... روایت است که مأمون ... مجلس ... جمع کرد علما و فقهای
اهل ... و متکلمین را ... در امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و فضیلت او بر سایر صحابه
حضرت امام رضا علیه السلام ... حاضر بود ...
مأمون ... بسیار ... قسم ... گفته ... از ... علما ...
است ... در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ... به سند ... از اسحق بن حماد بن زید روایت است که
یحیی بن اکثم قاضی جمع کرد ما را و گفت مأمون امر کرده مرا با حضار چهل نفر از اهل حدیث و چهل نفر از اهل
کلام و نظر ... جمع کردم ... چهل مرد را و بردم ایشان را و گفتم ... حاجب ...
تا اعلام نماید مأمون را ... ایشان را ... کردم با مأمون ... پس داخل شدند
و سلام کردند و مأمون با ایشان سخن گفت ... گفت ... خواسته ام شما را
خدا ... امروز حجت باشد ... حاجت
حاجت خود ... و آنچه در دل دارید بگوئید ... بگذارید
... مأمون با ایشان گفت ... القوم ...
شما ... و ... نظر ...
... شما را ...
بیاورد ... و ... ذکر
... خداوند تبارک و تعالی ... حضرت ... بسوی خلق ...
... خداوند عالمیان ... آن مخلوق ... نظر کنید

بجمیع عقلها

بجمیع عقلها ... من ... کمان کرده ام علی علیه السلام بهترین بشر است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس اگر هستم در این گمان مصیب نیکو کار ... تصویب بکنید قول مرا و اگر خطا کرده ام رد کنید قول مرا ... و
جایز ... اگر ... سوال کنم و اگر ... سوال ... کنید پس ... گفتند ما گوئیم
... گفت ... کلام خود را ... و چون ... تکلم نماید
اگر ... چیزی ... که ... آنوقت ... و اگر ... قول ...
... گفت ... گمان میکنیم که بهترین ناس بعد از پیغمبر ابوبکر است
... روایت مجمع علیها از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هست که ... اقتدوا باللذین من
بعدی ابی بکر و عمر ... امر ... بلکه ... هستند ابوبکر و عمر و چون ...
... باقتداء ... بهترین ناس ... مأمون گفت
روایات ... یا همه حق ... یا همه باطل باشند یا بعضی حق و بعضی باطل
اگر همه حق ... باطل ... معارضه بعضی با بعضی و اگر همه باطل باشند لازم
... دین و اندراس شریعة و چون این هر دو باطل شد ما ناچاریم که بعضی حق و بعضی
باطل باشند ثابت شد و چون چنین شد پس ... ما را از دلیلی که محقق کند حق را ...
اعتقاد بکنیم ... و نفی بکنیم خلاف آن را پس اگر دلیل ... حق ...
... اعتقاد ... این روایت ... اخبار ... و این روایت تو از اخبار ...
... که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ... حکم کنند ... خلق ...
... ناس ... بدین ... خلاف ...
... ابابکر و عمر ... از این ... هر ...

متفقند پس یکی میشود از رسول و صحفه و هم در جسم صورة و چنین چیز معدوم و محال است که در دو شیئی متفق و حقیقة یکی باشند
از جمیع جهة و احکام مختلفه پس چگونه جایز است اقتدا به او و پیروی کردن به هر دو ایشان و التکلیف بالا یطاق است
زیرا که احکام اقتدا بیکی از آنها مخالف دیگری از آنها مخالفت میشود ازو دلیل بر اختلاف ایشان دو آنست
که ابا بکر اهل رده را اسیر کرد و عمر ایشان را آزاد نمود و آزاد کرد و عمر اشاره نمود به ابی بکر بعزل کردن خالد بن
ولید و کشتن او بجهة کشتن او مالک ابن نویره را و ابا بکر اباء و امتناع از عزل کردن و کشتن خالد نمود و عمر حرام کرد
متعه زنان و متعه حج را استحباب و ابو بکر حرام نکرد و عمر دیوان عطیه را وضع کرد و ابا بکر نکرد و ابو بکر از برای خود خلیفه
قرار داد عمر را و عمر از برای خود خلیفه قرار نداد و بسیار از اینها که گذشت واضح است که مختلفند بنا بر این
در موارد زیاد است و صدوق رضی الله عنه بیان آیه که در اینجا شیء فصلی هست که آن فصل را ماران رحمه الله
و آن فصل اینست که در متن حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله لفظ ابا بکر و عمر بحالة جر روایت شده از ... بلفظ
ابا بکر و عمر بنصب بالکلمه روایت کرده اند و بعضی اینکه لفظ ابو بکر و عمر برفع روایت کرده اند حکم آن را بیان ... باشد
در صورة نصب معنی چنین میشود که اقتدوا بالذین من بعدی یا ابا بکر و عمر بنصب بحرف ندا
ابو بکر و ای عمر اقتدا بالکتاب بعد از من بکلام الله و عترت سر اورا و در صورة رفع چنین میشود ایها الناس
و ابو بکر و عمر بالذین من بعدی کتاب الله و العترة نیز اقتدا بالکتاب ... ابو بکر و عمر
بعد از من باقی میمانند از کلام خدا و عترت من و کلام صدوق رضی الله عنه در اینجا تمام شد برگشتیم بحدیث مامون
گفت مرد دیگر از اصحاب حدیث بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است لو کنت متخذا خلیلا
لاتخذت ابا بکر خلیلا یعنی اگر من از برای خود دوستی میگرفتم هر آینه ابو بکر را برادر ... میگرفتم
مامون گفت این حدیث محال است بجهة اینکه از خود شما روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برادری
در میانه اصحاب خود ... و تا را با خود گذاشت ... که آنحضرت تا یکی از اصحاب برادر ...

فرمود بیاد ...

فرمود بسبب با ... که نشستی تو نمیتوانی تو را برگزیدم بجهة تو پس هر یک از ... ثابت است ... اند بر ...
خواهند ... دیگری گفت که علی علیه السلام در بالای منبر گفت بهترین این امت بعد از پیغمبر
ابا بکر است و عمر مامون گفت این هم مستحیل است از آنجهة که پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر اینها را
افضل میدانست بر اینها والی قرار نمیفرمود عمرو بن العاص را دفعه و اسامة بن زید را دفعه دیگر و از
جمله چیزها که تکذیب این روایت میکند قول علی علیه السلام است که فرمود قبض النبی صلی الله
علیه و آله و انا اولی بمجلسه منی بقمیصی یعنی رحلت فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و من اولی و سزاوارترم
ترم بنشستن در جای او از این پیراهن بر بدن و لکن ترسیدم از آنکه برگردند مردم بکفر
و کافر شوند و باز فرمود انی یکون خیرا منی و قد عبدت الله عز و جل قبلهما
و عبدته بعدهما از کجا بهتر از من میشوند و حال آنکه عبادت کرده ام خدا را پیش از ایشان
و بعد از ایشان عبادت خدا را کرده ام بعد از اینها دیگری گفت بدرستیکه ابا بکر در خود است
و گفت آیا طلب اقاله میکنند تا من اقاله کنم پس حضرت علی علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
تو را مقدم داشته است کیست که تو را موخر بدارد مامون گفت این حدیث نیز باطل است از آنجهة که
که حضرت علی علیه السلام از بیعت ابا بکر دوری نمود و نشسته و بیعت نکرد و باز روایت کرده اید که
آنحضرت از بیعت نشست تا اینکه حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و نیز روایت کرده اید که
فاطمه علیها السلام وصیت فرموده که شبانه او را دفن کنند تا ابا بکر و عمر بجنازه آنمعصومه حاضر نشوند و
بر بطلان این دلیل شما اینست که هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابا بکر را خلیفه کرده باشد
چه جایز است که ابا بکر طلب اقاله نماید و بر ایشان رجوع کند که من راضی نیستم از برای شما که یکی از دو مرد
ابو عبیده و عمر بیعت کنند خلیفه بشود دیگری گفت بدرستیکه عمرو بن العاص عرض کرد که یا نبی الله محبوب

برتر از زنان گیتی فرمود عایشه عمرو بن عاص عرض کرد از مردان محبوبترین نزد تو کیست فرمود
پدرش یعنی پدر عایشه پس مامون گفت این دلیل شما نیز باطلست از آنچه که خود شما روایت کرده اید
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرغ بریانی در پیش رو گذاشته شده بود پس آنحضرت فرمود اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یعنی خداوندا محبوب ترین خلق را برای من حاضر کن تا با من از این مرغ بریان بخورد
پس از دعای حضرت نزد او همان علی که بریان بود حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر شد پس کجا ایشان
ثابت است و کدام یک مردود است دیگری گفت که هر کسی که علی علیه السلام فضیلتی دارد ابوبکر
و عمر را نیز هست بر این که ما دو مامون گفت چگونه جایز است که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
بگوید که هر کس مرا بر ایشان تفضیل دهد حد افترا بر او جاری خواهم کرد پس چگونه ما شده بود خداوند عز و جل
برخلاف امر خدا و در حال آنکه فضیلت را از ایشان برای بر ابوبکر و عمر تفضیل میدهید
و هر کس بگوید روایت کرده اید از امام که گفت من بهتر از شما نیستم پس کی
از این دو مرد بهتر است نزد شما آیا ابوبکر بهتر است در حق خود یا علی
لابد یا وجه ما نقض حدیث آنحضرت است آنکه آنحضرت در حق خود صادق باشد یا کاذب
لابد است از دانستن صدق آنحضرت یا بوجهی یا بنظر و اگر دانستن آنحضرت
بوجهی که در نقل است اگر نظر باشد که نظر متفق است اگر آنحضرت صادق نباشد پس
محالست که جایز شود مر مسلمین و قیام نمایند بحکم آنها و اقامه کنند حدود را برای آنها
خبر صادق ... کرده ... اینجا نقض از آن است که جمله بعنوان آنحضرت ... از
تفضیل ... آنحضرت ... فاضل ... مفضول
اجر ... تفضیل آنحضرت

دار که تو اذن بدهی فضل

صادق خواهد بود

صادق خواهد بود چگونه اجرا حد افترا بر شخصی است که مفتری نباشد و بعبادت اخری در وجود
اثبات مفضولیت در اثبات حد بر او تجویز اجرای حد از برای خود یا مفتری بودن را ثابت نموده است ناقض
دیگری گفت که بما رسیده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که ابوبکر و عمر سیدا
کهول اهل الجنة یعنی ابوبکر و عمر دو سید اهل بهشت هستند مامون گفت که این حدیث محال است
بجهة آنکه در بهشت کهل نخواهد بود و روایت شده است که زنی از اشجعیه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل الجنة عجوز یعنی داخل بهشت نمیشود پیر زن پس گریه کرد
و خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله فرمود ان الله عز و جل یقول یعنی بدرستیکه خدای عز و جل میفرماید انا
انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستیکه ما انشا نمودیم زنان
اهل بهشت را انشا نمودنی پس گردانیدیم آنها را بکر و امثال و اقران در یک سن پس هر کس گمان
میکند بدرستیکه ابوبکر جوان محشور نمیشود داخل بهشت میگردد پس تحقیق روایت کردید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و الآخرین و ابوهما خیر منهما
حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین و پدر ایشان بهتر است از آنها دیگری
گفت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است لو لم ابعث فیکم لبعث عمر مامون گفت این
محال است بجهة آنکه خدای عز و جل میفرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده
یعنی بدرستیکه ما وحی فرستادیم بسوی تو چنانکه وحی نمودیم بسوی نوح و پیغمبران بعد از او و فرمود ایضا
و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
بن مریم و حق تعالی دانا بود از اینکه میثاق انبیا را گرفت از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و از تو ... و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پس آیا جایز هست که کسی که ...

منافق شده باشد از او بر نبوت آنکس مبعوث بود و کسیکه گرفته شده باشد عهد میثاق او بر نبوت نوح
دیگری گفت که پیغمبر صلعم نظر او سوی عمر در روز عرفه [illegible] تبسم نمود پس فرمود [illegible] مباهات نمود
بملائکه خود عموما و بعمر خصوصا پس مامون گفت این مستحیل است از جهة آنکه خدای تعالی نبوده است که
افتخار و مباهات کند بعمر و واگذارد [illegible] علیه السلام پس بوده باشد در خاصه و در عامه
در عامه و مثل این روایات عجیب و غریبه در روایت شما که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است
داخل شدم بهشت را و صدای نعلین شنیدم پس ناگاه بلال غلام ابی بکر را دیدم پیش از من است
در من سبق بر بهشت و جواب این نیست و شیعه گفته که علی علیه السلام بهتر است از ابی بکر و شما گفته که
ابابکر بهتر است و حضرت رسول صلعم گفته اگر سابق افضل است در سبق و شبیه آنکه روایت کرده که
شیطان فرار میکند از صدای ضعیف خفیف عمر و نهیه [illegible] و القا کرد بر زبان رسول صلی الله علیه وآله
که انهن الغرانیق العلی [illegible] سایل تقرب بخدا [illegible] پس شیطان
از عمر فرار کرد و بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وآله بزعم شما القا کفر نمود دیگری گفت که پیغمبر فرموده است
لو نزل العذاب ما نجی الا عمر بن الخطاب یعنی اگر عذاب نازل شود نجات نمی یابد
مگر عمر بن الخطاب مامون گفت این نص کتاب خلاف است زیرا که خداوند
میفرماید ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم ترجمه اینست که خداوند
عذاب نمیکند ایشانرا مادامیکه تو در میانه ایشان باشی پس شما عمر را مثل رسول قرار
داده اید دیگری گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله شهادت داده است از برای
عمر به بهشت در باب ده نفر از صحابه که بزعم ایشان عشره مبشره است مامون
گفت اگر این راست باشد پس چرا عمر بحذیفه گفت که ترا بخدا قسم میدهم آیا من

از علم

و از جمله منافقان هستم پس اگر [illegible] نمود عمر [illegible] بهشت است چرا الصدیق [illegible] آن بزرگوار را
تا آنکه تزکیه کند او را حذیفه و تصدیق نمود حذیفه را و تصدیق پیغمبر [illegible] بوده است عمر
و اگر تصدیق پیغمبر صلعم میکرد پس چرا سؤال حالت خود را از حذیفه نمود و این خبر شهادت میدهد [illegible]
عمر از نفاق خود [illegible] دیگری گفت [illegible] وضعت امتی فی کفة المیزان
ووضعت اخری فرجحت بهم ثم وضع مکانی ابوبکر فرجح بهم ثم عمر فرجح بهم
ثم رفع المیزان یعنی گذاشته شد امت من در یک کفه میزان و گذاشته شدم در کفه دیگر
میزان پس سنگین آمدم با امت پس گذارده شد بجای من ابوبکر و وزن کرد با ایشان عمر
گذارده شد زیاد شد پس آن میزان برداشته شد مامون گفت در این محال است
بجهة آنکه خالی از این نیست [illegible] یا اجسام است و یا اعمال اگر باعتبار اجسام باشد
ترجیح صاحب روح [illegible] استحاله آن پوشیده نخواهد بود [illegible] اجسام [illegible] ترجیح
بر اجسام امت است نخواهد بود [illegible] محال است و اگر باعتبار اعمال باشد [illegible]
پس چگونه [illegible] مرجح خواهد بود و خبر دهید مرا [illegible] فضل [illegible] مردم که چه را
بعضی گفتند [illegible] صالحه است مامون گفت پس کدام [illegible] زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله فضیلت [illegible]
[illegible] پس [illegible] بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] کفتند [illegible]
[illegible]
فاضل [illegible] مامون گفت [illegible]

نیستند این شاهد که شما دینهار خود را از ایشان نقل نموده اید در فضایل و مناقب حضرت علی علیه الصلوة والسلام و مثل کنید
بان روایات آنچه را روایت کرده اند بر شما در فضایل تمام عشره و ده نفری که شهادت کرده اند برای ایشان
به بهشت پس هرگاه بوده باشد فضایل ایشان جزئی از اجزاء کثیره آنحضرت علیه السلام پس قول شما ثابت و درگاه
بوده باشند همچنین روایت کرده باشند در فضایل حضرت علی علیه السلام اکثر بسیار کثیره از ائمه خود ایشان
آنچه را روایت کرده اند و [illegible] اتیان [illegible] پس از آن جمیع قوم سرها بزیر افکندند
مامون گفت ما لکم سکتم [illegible] شما را ساکت شدید قوم گفتند همچنین بنهایت [illegible] رسیدیم
مامون گفت پس می پرسم از شما خبر بدهید مرا کدام یک از اعمال فاضلتر بود روزیکه الله تعالی مبعوث گردانید
نبی خود را گفتند سبقت گرفتن و سبقت نمودن بطرف اسلام و به اسلام آوردن [illegible] و قول الله تعالی
والسابقون السابقون اولئک المقربون مامون گفت پس آیا دانسته اید احدی را سابقتر
و پیشتر در حضرت [illegible] قوم گفتند [illegible] سبقت نمود در [illegible] که
خورد سال و صغیر سن بود جاری نمی شد بر او حکم تکلیف و ابوبکر اسلام را داخل شد در حالتی که
جاری بود بر او حکم و ما بین این دو حالت فرق است مامون گفت خبر دهید مرا از اسلام علی علیه السلام
آیا بالهام خداوند عزوجل بود و یا بخواندن [illegible] نبی صلی الله علیه و آله پس اگر بگویید بالهام همچنین تفضیل داده اید
او را بر نبی [illegible] بجهت آنکه نبی صلی الله علیه و آله الهام کرده نشده بود [illegible]
خداوند عزوجل شناسانند و خوانند و هرگاه بگویید بدعای نبی صلی الله علیه و آله پس [illegible]
۲ یا امر خداوند عزوجل پس اگر بگویید [illegible] نفس مبارک خود پس [illegible] آنحضرت [illegible] ۲ ورد تفصیل نقص خود
خداوند عزوجل نبی خود را در قول خود وما انا من المتکلفین [illegible]
قول خداوند عزوجل ما ینطق عن الهوی [illegible]

بازدارد

تبارک و تعالی بود پس [illegible] امر فرموده است [illegible] نبی خود را بدعای علی علیه السلام در [illegible]
مردم و برگزیدن [illegible] نمودن آنحضرت ایشان پس نبی صلی الله علیه و آله او را بجهت وثوق آنحضرت صلعم
باتحاد [illegible] و برای [illegible] نباید حضرت [illegible] در خصوص او وجب دیگران است جز [illegible] حکیم
آیا جایز میشود آنکه حکیم تکلیف نماید [illegible] خود را آنچه طاقت [illegible] پس اگر بگویید [illegible] کافر میشود [illegible]
چگونه جایز میشود آنکه امر فرماید نبی خود را بدعای کسیکه [illegible] او را قبول نمود [illegible]
وضعف او [illegible] آیا دیدید پیغمبر صلی الله علیه و آله را [illegible] دعوت نماید [illegible]
و کودکان اهل خود و غیر ایشان [illegible] دعوت آنحضرت [illegible]
ایشان پس اگر دانسته اید [illegible] آنحضرت را دعوت کرده است [illegible] خواهد بود آنحضرت را بر جمیع صبیان
ناس [illegible] مامون گفت پس از سبقت اعمال کدام عمل افضل است گفتند جهاد در راه
خداوند عالم مامون گفت آیا شنیده و یا دیده اید از [illegible] از عشره و ده نفر در جهاد آنچه را [illegible]
از برای علی علیه السلام در تمام محاربات پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
در روز [illegible] نفر از مشرکان [illegible]
سایر مردم پس گفت [illegible] از ایشان ابوبکر با پیغمبر صلی الله علیه و آله در عریش [illegible] تدبیر [illegible] مامون
گفت چیزی گفتید [illegible] عجیب [illegible] تدبیر او مخصوص [illegible] او بود و یا او را شرکت بود [illegible]
و یا [illegible] حاجت بود برای تدبیر ابوبکر از این سه قسم کدام یک را [illegible]
[illegible] کنیم که او [illegible] کمال [illegible] تدبیر [illegible]
تدبیر او [illegible] مامون گفت [illegible] در عریش بودن چه فضیلت [illegible] اگر فضیلت [illegible]
متخلف را [illegible] لازم می آید هر متخلف را فضیلت باشد و هر متخلف افضل از [illegible]

و خداوند عزوجل میفرماید لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر
والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم
علی القاعدین اجرا عظیما برابر نمیشوند تخلف کننده گان از مؤمنین در جهاد که مرض
و ناخوشی نداشته باشند با کسانی که جهاد کرده اند در راه خدا باموال و انفسهای خود شان فضیلت داده است
جهاد کننده گان باموال و انفس خود شان را بر تخلف کننده گان باجر و مزد عظیم اسحق گفت
بلی پس گفت بعد از آن مأمون که قرائت کن سوره هل اتی علی الانسان را
پس قرائت نمودم تا رسیدم باین آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا و بقوله تعالی و کان سعیکم مشکورا پس گفت مأمون در شان کدام شخص نازل
شده است این آیات گفتم در شان علی علیه السلام گفت آیا رسیده است ترا که علی علیه السلام
فرموده در وقتیکه اطعام بمسکین و یتیم و اسیر میکرد انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا و در جزای این آیت اطعام میکنیم شما را خالصا لوجه الله و محض رضای او
و اراده نمیکنیم از شما اجر و جزاء و نه اینکه شما شکر گذاری نمایید بهمان قسم خداوند عزوجل
در کلام معجز نظام خود وصف آن فرموده پس گفتم نه مأمون گفت بدرستیکه خداوند عز
و جل شناسانیده حسن سریره و نیت علی علیه السلام و اظهار فرموده آن را در کتاب خود بجهة شناسانیدن
برای خلق خود امر و شان آنجناب پس آیا دانسته این را که خدای عز و جل وصف کرده باشد
در چیزی از چیزها آنکه وصف کرده است در بهشت مثل آن باده در این آیه است قواریر من فضة
گفتم نه گفت این صفت دیگر است چگونه میشود قواریر از فضه گفتم نمیدانم مأمون گفت اراده میکند
که قواریر در صفا مثل شیشه از نقره است دیده میشود از خارج آن آنچه در داخل آن است

قوله صلی الله علیه و آله

قوله صلی الله علیه و آله است ای انجشه عجله مکن و مهلا نگاه دار بجهة قواریر و قصد کرده بقواریر زنها را از جهة
شیشه هستند در صفا و نازکی و باز مثل قول است که فرموده کسیکه ابی طلحه وجدناه بحرا یعنی اسب
اسب ابی طلحه گویا فهم او بحر بود یا و مراد او انست که آن اسب در میدان معرکه و شدت دویدن مثل دریا بود و مثل
قول خداوند عز و جل است که میفرماید و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت معنای انست که گویا موت آمده بسوی او
از هر جا و الحال آنکه او مرده نیست مأمون گفت و از این طرف اگر موت بیاید خواهد مرد بعد از آن گفت ای اسحق نیستی تو از کسانیکه شهادت
میدهند که عشره مبشره در بهشت خواهند بود اسحق گفت بلی مأمون گفت چه طور میدانی اگر و دیگری بگوید نمیدانم
این حدیث صحیح است یا نه آیا داخل میشود در این کافر میشود یا نه اسحق گفت نه مأمون گفت چه طور میدانی اگر
کسی بگوید نمیدانم این سوره قرآن است یا نه آیا داخل میشود در نزد تو کافر است و یا نه اسحق گفت بلی کافر است
مأمون گفت من می بینم فضیلت امیر المؤمنین علی علیه السلام مؤکد است و تاکید در فضیلت او بیشتر شده و باز گفت
ای اسحق خبر ده مرا از مرغ بریان شده که آیا حدیث او در نزد تو صحیح است یا نه اسحق گفت بلی صحیح است
مأمون گفت که ظاهر شد عداوت تو با علی بجهة آنکه دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله خالی نبود از این که علی
با پیغمبر او در دعا دیگری با خود دوست یا خدا افضل از خلق خود را نشناخت که علی را بیند و مفضول را در نزد
او دوست بود یا گمان میکنی که خداوند فاضل را از مفضول نشناخت کدام یک از این سه را دوست داری
درستر است که بگوئی اسحق گوید سر خود بزیر انداختم و چشمهای خود را بزمین انداختم و فکر کردم بعد گفتم
یا امیر المؤمنین خداوند عز و جل در باب ابوبکر فرموده ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا و نسبت داده است خداوند ابابکر را بمصاحبت پیغمبر پس مأمون گفت چه کم است
علم تو بلغت و کتاب آیا کافر صاحب پیغمبر مؤمن میشود در این چه فضیلت خواهد بود آیا نشنیده قول او عز و جل
که میفرماید قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة

ثم سوآل دیگر کرد از این آیه که خدا صاحب مؤمن قرار فرموده و هذا یلی شعر ... ولقد
غدوت و صاحبی وحشیة تحت الرداء بصیرة بالمشرق یعنی بیرون رفتم در حالتیکه صاحب من
وحشیه بود یعنی اسب وحشی بود در زیر عبای من و میکرد اینید و در گاه میکرد و خوشی صاحب ... فقاب و ... دیگر
شعر ... ولقد دعوت الوحش فیه وصاحبی محض القوائم من هجان هیکل
یعنی بتحقیق ترک کردم وحشی را در این صحرا و صاحب من سفید دست و پا بود از اسبان عربی و دراز بود و در این شعر
اسبها را از براق خود صاحب گفته و اطلاق صاحب بر انها نموده است و اما قول او که گفته ان الله معنا بدرستیکه خدا
با ما است خداوند با هر نیک و بد و مؤمن و منافق است نشنیده قول خداوند را که میفرماید ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا
هو معهم یعنی نیست از نجوای سه نفر مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی چهارم ایشان است و نه پنج نفر مگر آنکه او ششم
ایشان است و نه از این کمتر و یا زیاده تر مگر آنکه خداوند با ایشان است و اما قول او که گفت لا تحزن محزون مباش
خبر ده مرا از حزن او که آیا طاعت بود و یا معصیت اگر بوده طاعت بود پس قرار داد او که پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم او را از طاعت و معروف نهی نموده باشد و این خلاف صفت حکیم است و اگر بوده معصیت بود پس فضیلتی
از جهت عصیان و عصیان است و خبر ده مرا از قول خداوند عز و جل فانزل الله سکینته علیه که نزول آن سکینه
و آرام بر که بوده آیا گفت بر ابو بکر زیرا که پیغمبر مستغنی از سکینه بود مأمون گفت خبر ده مرا از قول
خدای تعالی که میفرماید و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت
علیکم الارض بما رحبت ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین
مقصود مأمون از سوآل از این آیه و مطلب او اول رد بر سخن او که در اینجا حضرت نزول سکینه بر پیغمبر را اثبات
نموده و او گفته پیغمبر بود و با بوبکر بود و دوم تنبیه سوآل از آنکه مراد از مؤمنان در این آیه کیانند

المحض اللبن

الهجان فی الخیل و ... لیس بقوی ... و ... بعیر ...

الهیکل الضخم من ... و ... الطویل

پس مأمون پرسید که آیا میدانی مراد از مؤمنان در این آیه کیانند اسحق گفت نمیدانم مأمون گفت
بدرستیکه مردم در روز حنین منهزم شدند و از گریختند مانده نبودند در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر هفت نفر از بنی هاشم علی علیه السلام شمشیر زن
و عباس لجام استر پیغمبر را گرفته بود و پنج نفر دیگر دور پیغمبر را گرفته بودند که با آنحضرت سلاح کفار نرسد تا اینکه خداوند
پیغمبر را ظفر و نصرت داد و قصد خداوند در این موضع از مؤمنان علی علیه السلام و حاضرین از بنی هاشم بودند کدام یک
افضل هستند آنکسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و نزول سکینه بر پیغمبر و او شد و یا آنکسی که در غار با پیغمبر بود و اهلیت
نزول سکینه را نداشت ای اسحق کدام افضل هستند آنکسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار بود و یا آنکسی که در رخت خواب او
خوابید و جان خود را نگهدار او بذل مینمود تا آنکه تمام شد از برای پیغمبر آنچه عزم فرموده بود از هجرت
بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی امر فرمود که بخواب در فراش او و نگهدار او بنفس خود پس علی علیه السلام
آنحضرت امر فرمود بآنچه مأمور شده و علی علیه السلام عرض کرد آیا سلامتی تو با این خواهد شد یا نبی الله پیغمبر فرمود بلی حضرت
عرض کرد سمعا و طاعة و بعد از آن بجای آنحضرت او رفت و خوابید بجای آنحضرت و مشرکان احاطه بجناب
نموده و شک نداشتند در اینکه او پیغمبر است و عزم نمودند که از همه طوایف از قریش هر یک ضربتی بزنند و از
عزم نموده بودند آنکه بزنند او را از هر بطنی از قریش مردی یک ضربت تا آنکه بنی هاشم قادر بطلب خون و قصاص
او نباشند و علی علیه السلام آنچه از قوم تدبیر در تلف نفس پیغمبر کرده بودند از نجوای ایشان شنیده و دانسته بود
و دانستن آنحضرت داعی بجزع و فزع و خوف او نشد که مثل ابو بکر در غار جزع نماید و حال آنکه در
خدمت پیغمبر و با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و امیر المؤمنین علی علیه السلام تنها بود و با او پیغمبر نبود و همیشه صبر کننده
و طاقت آورنده بود پس خداوند مبعوث فرمود ملائکه را که منع بکنند شر مشرکین را از آنحضرت و چون
صبح گردید ایستاد و نظر کرد قوم بسوی او و گفتند محمد کجا است حضرت فرمود با و علم ندارم
انها گفتند تو ما را گول زدی و ضرر زدی و بعد از آن ملحق به پیغمبر صلی الله علیه و آله شد پس همیشه علی فضل بود از

از در پیغمبر ... که او بخوابد علی علیه السلام

و طلب کننده ...

ارز زمانیکه پیدا شد بجهت چیزها ئیکه از آنحضرت علیه السلام بظهور میرسید و زیاد میکرد آنحضرت خیر خود را
تا اینکه حق او را داد خداوند تبارک و تعالی و لیدا آنحضرت محمود و مغفور له ای اسحق آیا روایت میکنی حدیث
ولایت را گفتم آری مامون گفت روایت کن او را پس روایت کردم مامون گفت آیا نمی بینی
هر آینه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله واجب و ثابت نمود برای حضرت علی علیه السلام از حق آنچه را واجب نکرده است
برای ابابکر و عمر گفتم مردم میگویند هر آینه حضرت رسالت پناه این را گفته است بسبب زید بن حارثه مامون
گفت در کجا نبی صلی الله علیه و آله این حدیث ولایت را فرمود گفتم در غدیر خم بعد از مراجعت از حجة الوداع مامون
چه وقت زید بن حارثه مقتول گشته شد گفتم در موته مامون گفت آیا چنین نیست که زید بن حارثه پیش از غدیر
خم کشته گشته گفتم بلی مامون گفت پس بگو بمن هرگاه ببینی پسر خود را که به پانزده سال رسیده
میگوید مولای من مولای پسر عم من است تو را خوش میآید گفتم بلی مرا خوش آیند نیست مامون گفت پس خبر
میکنی پس چه بود آنچیزیکه تنزیه میکنی از او [illegible] قرار داده اید فقهاء خود را پروردگاران حق
هر آینه خداوند عز و جل میفرماید اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله بغیر علم
و رهبانان خود را اخذ کرده اند پروردگاران خود و نه این علما و انها را از برای خود نکرده اند و از
علم روزه نگرفته اند و نماز نخوانده اند بلکه انها را امر کرده اند و انها هم [illegible] کرده اند
ان بار مامون گفت آیا شنیده قول پیغمبر را در علی انت منی بمنزلة هرون من موسی
ای علی تو از من بمنزله هرون هستی از موسی گفتم بلی مامون گفت آیا دانسته هرون برادر حضرت موسی ع
بود از جهة پدر و مادر گفتم بلی مامون گفت علی ع همچنین است گفتم نه بعد از آن مامون گفت
هرون نبی بود و علی علیه السلام نبود پس نیست منزلت ثالثه مگر خلافت و این چنانکه منافقین
گفته اند که آنحضرت خلیفه قرار داد علی علیه السلام را بجهة آنکه دشمنی میکرد و اراده فرمود که

نفس او نماید

نفس او نماید و این چنانکه حکایت فرموده است خدای عز و جل از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام زمانیکه گوید
مر هرون را خلیفه من باش در قوم من و اصلاح کن و تابع مباش راه مفسدین را پس گفتم حالا موسی ع
خلیفه نمود جناب هرون ع را در قوم و حال آنکه زنده بود و برادران رفت بمیقات پروردگار خود و پیغمبر ع خلیفه
علی را در وقتیکه بتبوک میرفت پس مامون گفت خبر ده مرا از موسی در وقتیکه خلیفه نمود هرون را آیا بود در
در آنوقت در میقات میرفت با او احدی از اصحاب او گفتم بلی گفت مگر او خلیفه بر همه نکرده
گفتم بلی مامون گفت پس همچنان است علی علیه السلام که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خلیفه خود نمود
وقتیکه خارج شد بجنگ تبوک بعضی ضعفاء و زنان و صبیان و بود اکثر قوم او با او و [illegible] کرد
او را خلیفه خود بر جمیع آنها و دلیل بر اینکه گردانیده او را خلیفه خود در حیات و در زمان حیات خود [illegible]
نشود و بعد از وفات خود فرمایش روایت علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی یعنی علی از من بمنزله هرون است از موسی مگر اینکه پیغمبری نیست بعد از من و آن برادر و وزیر [illegible]
نیز هست بهمین فرمایش بجهة اینکه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام دعا کرد خدای عز و جل را [illegible]
گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری یعنی قرار ده
برای من وزیری از اهل من هرون برادر مرا و محکم گردان بهرون پشت مرا و شریک گردان او را در امر من
و زمانیکه بوده باشد حضرت علی علیه السلام در جناب رسالت صلی الله علیه و آله بمنزله هرون از موسی پس [illegible]
[illegible] چنانکه بود جناب هرون وزیر جناب موسی و او خلیفه او بود همچنانکه بود هرون خلیفه موسی
پس مامون رو کرد بسوی اهل نظر و کلام و گفت [illegible] من سئوال کنم از شما یا اینکه
شما از من سئوال کنید گفتند بلکه ما از تو سئوال میکنیم مامون گفت بگوئید پس گوینده گفت از آن
آیا نیست امامت علی علیه السلام در قبل الله ثابت [illegible] که نقل شده است خلاف آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان قسم
که نقد واجب فرایض [illegible] نماز ظهر چهار رکعت است [illegible] پنج در [illegible] است و حج کردن [illegible]

مأمون گفت پس ائمه [illegible] گفت پس صحبت ایشان و حال آنها در خلاف سر زده اند در جمیع فرض و خلاف منصوص در امامت
علی علیه السلام تنها مأمون گفت [illegible] در فرایض رغبت و میل نفسانی نشود لهذا دیگری
در امامت و صدق [illegible] میل و رغبت دیگری گفت چه مانع است ازانکه امر مفوض باشد
نبی صلی الله علیه و آله مردم را انچه رأفت و عطوفت از اختیار بر مردم بود با آنکه آنها اختیار کنند مرد را
و قائم مقام و خلیفه آنحضرت باشد و از آنها [illegible] خلیفه مقرر و متابعت نفرموده باشد پس آنکه خلیفه
معین کنند و [illegible] نشود مأمون گفت معنی این انکار ازانجهت که خداوند عز و جل
رئوف تر است از نبی بخلق خود و فرستاده است [illegible] با آنها و حال آنکه معین است در میان خلق فاسق و مطیع
خواهد بود و مانع نشد حق خداوند از ارسال رسل و [illegible] که هر گاه پیغمبر امر میکرد خود آنها را
باختیار مردی خالی از این نبود یا کل را امر میکرد و یا بعض را اگر کل را امر میفرمود مختار آنها باشند در این
کلام مأمون [illegible] مأمور باختیار و وجوب [illegible] مختار باشد زیرا که لازم است مغایرت
میان فاعل و [illegible] و اگر بعض را امر میفرمود پس لابد بود [illegible] براین بعض علامت و نشانه قرار داده
باشد اگر بگوئی فقها هستند آنها لابد هستی [illegible] فقه و علم [illegible] دیگری گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله فرموده است ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله عز و جل حسن
وما رآوه قبیحاً فهو عند الله تبارک و تعالی قبیح [illegible] مسلمانان خوب
ببینند آن نزد خدای عز و جل حسن است و آنچه قبیح ببینند قبیح است مأمون گفت
لابد است ازانکه اراده نماید همه مؤمنین را یا بعض آنها را پس اگر همه را اراده نماید محال
شد زیرا که اجتماع کل غیر ممکن است بجهت اختلاف اغراض و سلیقه ها و اگر بعض را اراده
کرده باشد پس بعض روایت کرده است هر یک از [illegible] در صاحب [illegible] خود حسن را مشهور روایت

شیعه

شیعه در خصوص حضرت علی علیه السلام و مشهور روایت حشویه در خصوص غیر علی پس صدق ثابت نشود
آنچه را اراده کرده اند از امامت دیگری گفت پس آیا جایز است اگر کمال شود اینکه خطا
کرده باشند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله مأمون گفت چگونه کمال میشود خطا و اجتماع اصحاب بر ضلالت
و حال آنکه ایشان نه دانسته اند فرض و سنت را زیرا که کمال میکنی امامت را در فرض از جانب [illegible]
و سنت ثابت از جانب رسول صلی الله علیه و آله دو چیز که [illegible] و از فرض و سنت نیست [illegible] خطا نخواهد بود
دیگری گفت [illegible] ممکن تو برای علی علیه السلام امامت را پس بینه در مال خود را بیاور [illegible]
[illegible] مأمون گفت من مدعی نیستم ولیکن مقر هستم بامامت آن بزرگوار [illegible] بینه بر مدعی
[illegible] است [illegible] باید [illegible] خالی از این نیست [illegible]
خواهد بود و موافق باشند با تو [illegible] پس آنها نیز مدعی خواهند بود و شهادت [illegible] غیر مسموع
و یا از غیر تو [illegible] اجماع [illegible] باید معدوم و مفقود باشد [illegible]
[illegible] بینه [illegible] دیگری [illegible] پس واجب [illegible] صلی الله [illegible]
و آله مأمون گفت آنچه [illegible] واجب [illegible] اعلام مردم بامامت [illegible]
مأمون گفت امامت باعلام آنحضرت [illegible] مردم [illegible]
و یا فضیلت [illegible] نماید بلکه بعض [illegible] خدا [illegible]
در حق ابراهیم علیه السلام إنی جاعلک للناس اماماً [illegible] قرار دهنده امامت
[illegible] در حق حضرت داود علیه السلام فرمود یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الأرض [illegible] قرار [illegible] خلیفه در روی زمین و حاکم [illegible] که فرمود انی
جاعل فی الأرض خلیفة [illegible] قرار دهنده خلیفه در زمین [illegible] امامت [illegible] خدای تعالی

و حجت را بر کیان خداوند تبارک و تعالی روز را در مرتبه آنحضرت و خلقت و سپس امامت نیز نمود که ترا فرقت
در نسب و طهارت در مولد و نسب و عصمت در آینده و متقیان که اگر لفظ خود شخص باشد به نفس
باید هر کس در آن لفظ را بلکه متحق امامت باشد و اگر چه بخلاف امامت گشته منزول کرده پس بعد علامت
هستند با فلان شخص و ار حجت افعال دیگری گفت چرا امامت را واجب میگفت برای حجت لعنه در انجا
صلی الله علیه و آله مامور گفت برای خروج آنحضرت بسوی اعمال از حالت طفولیت مثل خروج
در طفولیت بسوی اعمال و از بهای عادی و برای نول آنجناب ذکر او بر قوم و از ضلالت و ازدواج ولید و حجت
و برای حجت باب او از شرک مثل رسالت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ضلالت و حجت آن ان از شرک
بعث آنکه شرک ظلم است و ظالم امام نمی باشد و همچنان بعث برات و عاید و ثن امام نمی تواند اجماع
و هر که مشرک باشد دشمن خداست و حکم در او شبهاله بر او است با آنچه اجماع کرده است بر او
تا آنکه بیاید اجماع دیگری در مشهد او و ناقص او باشد و ضرورت مراد مامون اجماع بر کفر اند نفر باشند
قبل از اسلام بر او بوده و بعد از اسلام هم او اجماع غیر اتفاق کفر بر اسلام او محقق نیست بجهه وجود مخالف پس محکوم بکفر
باشند تا اتفاق باجماع متحقق نشود بجهه آنکه کسیکه محکوم باشند اگر چه بعضی حاکم حکم نموده اند پس حاکم باید بر حکم علیه
باشد دیگری گفت پس چرا مقاتله نمودند با ابوبکر بعضیکه مقاتله کرد با معاویه مامون گفت که در این قول
تناقض هست زیرا که لم که معنی جواب در او و تفنا معنی هوا مثل هست و خواهش نفس طمع در رشته و هم تعلل
که معنی مقاتله لوازم نفس است و از برای نفس علت نمی شود نیز نمی تواند کافی نیست و در اینجا ت لذت
از ذکر علت و دلیل و واجب نیست در نظر نمود در امر علی که آیا از طرف خدا بود یا از طرف غیر خدا پس

در اینجا خدا کرده است کفر است لقوله تعالی فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم و در باب لا يؤمنون حتى
حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما یعنی پس نه قسم به پروردگار تو ایمان نخواهند آورد تا آنکه حکم قرار دهند ترا

و حکم نماید در اینجا که مختلف فیه است و منازع فیه شده است در میان ایشان و بعد از او هم نیابند در نفسهای خود تنگی در آنچه حکم کرد و مختلط
تو در آن وقت طاعت و انقیاد ترا در ظاهر و باطن خواهند کرد و کار و فعل خارجی تابع اصل فعل است پس قیام و قیام امر
از جانب خداوند باشد فعل هم چنین است خواه بجهة بر مردم است رضا و تسلیم و ترک حرب رسول الله صلی الله علیه و آله
قتال بود در روز حدیبیه در وقتیکه مشرکین منع کردند بیت الله را از جهت آنکه چهل نفر پیدا کرد و قوت
آن وقت بعد محاربه نمود چنانچه خداوند میفرماید فاصفح الصفح الجميل یعنی عفو نمائی عفو نیکو و بعد از این فرمود اقتلوا
المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد یعنی
بقتل رسانید و بکشید مشرکین را در هر جا که بیابید ایشان را و بگیرید ایشان را و محاصره نمائید و بنشینید در هر کمین
راه ایشان بجهة گرفتن ایشان دیگری گفت چرا جایز نشد از جهت علی علیه السلام تبلیغ و دعوت چنانچه
از برای انبیا بود اگر امامت آنحضرت چنانچه تو گمان کرده از جانب خدا بود و جایز برای او که ترک نماید
کند اداره دعوت مردم مامون گفت از این جهه که ما منکر نیستیم که علی مامور به تبلیغ بود تا آنکه رسول باشد
لکن گفته شده است علی علامت و علم در میان خداوند و خلق او و هر کس اطاعت او کند
مطیع خداوند است و هر کس با او مخالفت نماید عاصی و گناه کار است و اگر اعوان و انصار پیدا نمود
در باب ایشان قوه بگیرد جهاد میکرد و اگر اعوان پیدا نمیکرد ملامت بر ایشان بود نه بر علی بجهة آنکه ایشان در
هر حال مامور باطاعت او بودند و آنحضرت مامور نشد بجهاد ایشان مگر بعد از آنکه قوه بگیرد
و علی علیه السلام بمنزله کعبه و بیت بود که بر مردم است حج باو پس اگر حج کردند ادا کرده اند آنچه را
که بر ایشان واجب بود و اگر نکنند ملامت بر ایشان است نه بر بیت دیگری گفت بعد از آنکه
واجب شد که لابد است از امام مفترض الطاعة باضطرار پس چگونه واجب شد باضطرار که آن امام
باید علی بن ابیطالب باشد و غیر او نباشد مامون گفت از جهت آنکه خداوند تبارک و تعالی حجت

نمیکند اطاعت شخص مجهول را و نمیشود که مفترض الطاعه ممتنع باشد زیرا که خدا در او واجب میکند اطاعت
شخص مجهول را تکلیف بالا یطاق خواهد بود و این ممتنع است پس او تعالی که دوست داشته اطاعت کرد مجهول را فرموده ممتنع
ولابد است از دلالت رسول بر فرض و شخص مفترض الطاعه تا آنکه قطع شود عذر در میان خدا و بندگان
اما آن پیغمبر که او واجب کند خدا بر مردم روزه و ماه و غیر معتبر را و مردم ندانند که کدام است خدا اسم ...
اما اگر واجب نشود بر مردم که استخراج احکام را بقول و جز خود بکنند تا آنکه برسند بآنچه مراد خدا است و مردم
مستغنی باشند در رسول که بیان نموده باشد از ان اما و مستغنی نشوند از امام که نقل خبر رسول را بآنها
بکند بعد از رسول و دیگری گفت از کجا واجب کرده که علی علیه السلام در وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را
دعوت فرموده که بلوغ رسیده بود و کان مردم اینست که او طفل و صبی بود و جایز نبود که او حکم در رسیده
بوده باشد مامون گفت از آنچه که عاری از دانی نیست یا علی و جنبه بود در آنساعتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد
بسوی آنها که او را دعوت نماید و در این صورت متحمل تکلیف بود و قوه برادار فرض داشته و اگر داخل در
نبود است آنوقت لازم می آید که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از نزد خود دعوت فرموده باشد و او را
در مصداق آیه ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه
الوتین یعنی اگر افترا کند محمد صلی الله دروغ بندد بر ما بعض سخنان را که خلاف حکم ما است
هر آینه میگیریم از او بدست راست پس میبریم از او رگ دل را که متصل بدل است یعنی
دست راست او را میگیریم و رگ دل او را از پیش قطع میکنیم این تصویر اهلاک او است
و عیب دیگر بغیر از این بهمه لازم می آید تکلیف نموده باشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بنده گان خدا را بچیزیکه طاقت او را نیاورند و این از جمله محالات است در جمیع است بودن آن
و امر نمیکند با و حکم ورنها که نمیکند بچیز ممتنع رسول خدا بسبب رعایا ... ازاله امر کار

وجلیل و بزرگ است رسول خدا از اینکه امر بکند بخلاف آنکه ممکن است بودن او و در حکمت حکیم است
شنیدند همه قوم در آنوقت و مامون گفت تحقیق و سؤال کردید از من و جواب شنیدید و شکست
و نقض شد ادله شما اما آیا میخواهم از شما سؤال بکنم گفتند آری مامون گفت آیا روایت نکرده اند
امت با جماع امت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من کذب علی متعمدا فلیتبوأ
مقعده من النار یعنی هر که عمدا دروغ و افترا ببندد بر من هر آینه بر میگردد جای نشستن او در آتش
گفتند بلی مامون گفت روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده است
که هر کس معصیت بکند صغیره و کبیره پس معصیت را از برای خود دین قرار دهد و بمعصیت اصرار نماید پس مخلد
خواهد بود در آتش در طبقات جهیم گفتند بلی روایت کرده اند مامون گفت کیست را که خلافت
اختیار او کنند و در خلیفه نموده اند آیا جایز است برای کسیکه گفتی خلیفه رسول خدا است در حالیکه خلیفه رسول الله
در طرف خدا نموده قرار است و حال آنکه در عهد رسول خلیفه نشده اگر بگوییم که خلاف کسی را خلیفه رسول خدا
میتوان گفت رجل و انصاف که مستکبر بسته و اگر بگویند نمیتوان گفت لازم می آید
واجب میشود بکه ابابکر خلیفه رسول خدا نباشد و از جانب مردم نیز نباشد و لازم می آید
که شما دروغ بر نبی خدا گفته باشید و اینکه در معرض این باشید و مشمول از کسیکه داخل و نال کرده است
آن را در برای داخل شدن در آتش و جزو همه مراد شما در کدام یک از این دو قول است در قول
خود آنکه میگوئید مضی رسول الله ولم یستخلف که معنی اینست پیغمبر رحلت فرمود و خلیفه
قرار نمود و یا در این قول که میگوئید یا خلیفه رسول الله در هر یک از این دو قول صادق
باشید دیگری باطل خواهد بود پس بترسید از خدا و نظر نمائید بنفسهای خود و ترحم کنید بنفسهای خود
و ترک کنید تقلید و اجتناب نمائید از شبهات قسم بخدا که خداوند قبول نمیکند از بنده کان

خود مگر آنچه را که بعقد و نقض نسبت آورند و داخل نشوند در چیزی که بدانند از حق و شبهه ثابت و ادعا
و جهت نیکه بقول نگفته است بخداوند عز و جل و صاحب کفی در آتش است و خبر دهید مرا که آیا جایز
است که بکنیز از ما غلامی را بخرد و چون او را خرید آن غلام آقا و صاحب خود بود و مشتری غلام او گردد
گفتند نه مأمون گفت پس چگونه جایز است اینکه همه شما کسی را اجتماع کرده اید تا برای او داد را
شما خلیفه کرده اید بزرگ و خلیفه بنمود بر شما و حال آنکه شما او را والی کرده اید آیا نبود پیش از
نصب او خلیفه بر او بلکه شما او را والی میکنید و خلیفه قرار میدهید و او را خلیفه رسول میگوئید و اگر
بر او غضب و سخط نمائید او را معزول میکنید چنانچه در عثمان بن عفان کردید یکی از آنها گفت چونکه
امام وکیل مسلمین است اگر از او راضی باشند او را برقرار میدارند و اگر بر او سخط و غضب داشته باشند
او را معزول نمایند مأمون گفت پس مسلمانان و بندگان خدا از برای که هستند و بلاد که از برای کیست
گفتند خدای عز و جل مأمون گفت پس خداوند او اولی و سزاوارتر است که وکیل قرار دهد بر بندگان خود
و بر بلاد خود از غیر خود بعلت اینکه از اجماع امت است اینکه هر که در ملک دیگری احداث نماید
آن ضامن است و جایز نیست برای غیر مالک احداث هر گاه چنین کند معصیت کار [illegible] و ضامن
گشته است بعد از آن گفت پس خبر دهید مرا از نبی صلی الله علیه و آله که آیا خلیفه قرار داد [illegible]
بانه گفتند خلیفه قرار نداد گفت ترک نمودن آن بزرگوار این را هدایت است یا ضلالت
و گمراهی گفتند هدایت است گفت پس بر مردم لازم است اینکه متابعت نمایند هدایت را و عدول
و دوری نمایند از ضلالت گفتند قد فعلوا ذالک [illegible] متابعت هدایت و عدول
از ضلالت را کرده اند مأمون گفت پس چرا بعد از آن حضرت خلیفه قرار دادند و حال آنکه آن حضرت ترک
فرموده بود پس ترک نمودن فعل آن جناب ضلال و گمراهی است و محال است اینکه خلیفه [illegible] هدایت باشد

و از اینکه

در ما بینکه ترک استخلاف و خلیفه قرار دادن هدایت باشد پس چرا ابوبکر خلیفه قرار داد و نبی صلی الله علیه خلیفه قرار
نداد و چرا عمر قرار داد امر خلافت را بعد از خود بشوری میان مسلمین بخلاف رفیق خود ابوبکر و گمان شما
است پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه قرار نفرمود و ابوبکر خلیفه [illegible] و عمر استخلاف را ترک نکرد چنانکه پیغمبر صلی ترک نمود
و خلیفه نشد عمر بدان طریق که ابوبکر شد و آورد وضع ثالثی و ستمی را بگوئید کدام یک از اینها صواب
و نیکو است اگر فعل پیغمبر را صواب دانید تخطئه ابوبکر و دیگران را نموده اید و باز خبر دهید مرا
که کدام یک افضل بودند هستند آنچه او را پیغمبر کرده است بزعم و گمان شما از ترک استخلاف و یا آنکه
طایفه دیگر نمودند از استخلاف و آیا جایز است که ترک کردن و فعل غیر هر دو هدایت باشند پس هرگاه
اگر فعل هدایت شود هر دو ضلالت در کار خواهد ماند در این کلام و خبر دهید مرا که آیا تا اختیار کردن
صحابه از وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرموده تا این روز احدی خلیفه شده است اگر بگوئید نه
پس لازم و واجب نموده اید همه مردم بعد از آن حضرت ضلالت کرده باشند و اگر بگوئید اختیار کرده
است خلیفه را و آن کس خلیفه شده است تکذیب است نموده اید و باطل کرده است قول شما خود
آنچه را که دفع نمی شود و خبر دهید مرا از قول خدای عز و جل که میفرماید قل لمن ما فی السموات
والارض قل لله که از برای کیست همه آنچه در آسمانها و زمین است [illegible] صدق است [illegible]
گفتند صدق است گفت آیا نیست ما سوی الله مختص الله [illegible]
آنچه ما سوی الله گفتند [illegible] در حالتیکه خالق و مالک ما توان خود است گفتند بلی تحقیق
خداوند است مأمون گفت پس در بودن ما سوی الله مختص بخدا بطلان است [illegible]
شما بر خود مال اختیار نمودن خلیفه [illegible] الطاعه را [illegible] نام نهاده اید او را بخلیفه [illegible]
و حال آنکه شما او را خلیفه نموده اید و او معزول است نزد شما در وقتیکه غضب باو کنید

صلی الله علیه و آله

در بیان [illegible]

بخلاف محبت شما واگر او را باور دارید از قول حق تعالی باید که در محاله متعصب شود ویلکم لا تفتروا علی
الله کذبا وای ور شما را بار بر خدا افترا مکنید دروغ و فردا ملاقات بکنید ورز وبال افترا
در روز قیامت که دارند شما را در پیش خداوند عز و جل و دروغ بستید که بیاورند شما را بخدمت رسول الله
صلی الله علیه وآله در حالتیکه تا بعمد دروغ بر آنحضرت گفته اید و او فرموده من کذب علی متعمدا
فلیتبوء مقعده من النار ترجمه اش گذشت و بعد از آن مأمون استقبال قبله نمود
و دست خود بطرف آسمان بلند کرد و گفت اللهم انی قد نصحت لهم اللهم

ثم اخرجت ما وجب علی

انی قد ارشدتهم اللهم انی اخرجته من عنقی اللهم انی لم ادعهم
فی ریب ولا شک اللهم انی ادین بالتقرب الیک بتقدیم علی علیه
السلام علی الخلق بعد نبیک محمد صلی الله علیه وآله کما امرنا به رسولک
راوی گوید که بعد متفرق شدیم و دیگر جمع نشدیم تا مأمون مرد محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری گوید و در حدیث دیگر مجلس است که در این حدیث فسکت القوم بهت بعض قوم
شدند مأمون گفت چرا ساکت شدید گفتند نمیدانیم چه بگوئیم مأمون گفت مرا
همین حجه و استدلال در برابر آدم کفایت میکند و امر کرد ایشان بیرون کردند [illegible] گوید
پس بیرون رفتیم در حالت تحیر و خجلت بعد نظر کرد مأمون بسوی فضل بن سهل و گفت [illegible]
در نزد قوم است بحث کان نکنند کان کنند که جهالت من مانع شد ایشان را از
نقض [illegible] در کتاب طرائف است که از تصنیفهای مشهوره [illegible] رسیده است از مأمون در تقدیم امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب در تفضیل اهل بیت اعجاب ابن مسکویه صاحب تاریخ حوادث
الاسلام در کتاب ندیم الفرید بود از نقل کتاب بنی هاشم که مأمون نوشته در جواب ایشان نوشته بودند [illegible]

مشم
نوشته مأمون در جواب بنی هاشم
که متضمن بیان امر تفضیل علی
علیه السلام
[illegible]
الطف

لم جواب از آن

در جواب مأمون بلفظ ایشان بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد
وآل محمد علی رغم انف الراغمین اما بعد دانست مأمون نوشته شما و تدبیر و حیله شما را و مطلع
بر آنچه در دلهای صغیر و کبیر شماست و شناخت مقبل و مدبر بعض مطیع و رد کردن از شما و آنچه در باب است
با و کتاب شما که پیش از این گفته نوشته بودید در قرار دادن باطل و داخل در حق نامیده و کرده اند
حق را باطل و مواضع آن و در انداختن کتاب [illegible] و اخبار و آثار ام علی قلوب اقفالها
و چیزی که [illegible] ترکت مأمون [illegible] کردن او و ترک جواب شما است اگر نگوئید که ترک جواب از عجز بود
وجه این بر خلق و هم [illegible] در کاکه عقلهای شما [illegible] ها را ایشان است [illegible] دنیا
برده اید و حال آنچه چنین است پس گوش دهید گوش دهنده و برسانید [illegible] و حاضر شما
غائب را اما بعد بدرستیکه خداوند تعالی مبعوث کرد محمد را در فترة از رسل [illegible] منقطع
[illegible] شده بودند و ایام فترة ما بین محمد و عیسی است و طائفه قریش را [illegible] احدی اسم [illegible] را
[illegible] با ایشان چیزی [illegible] و بود پیغمبر صلی الله علیه وآله در میان ایشان [illegible] خانه [illegible] و اول
با و ایمان آورد خدیجه بنت خویلد بود پس مواسات کرد با آنحضرت بمال خود و بعد از آن ایمان
آورد با و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در هفت سالگی [illegible]
شرک [illegible] قرار نداده عبادت بت نکرد [illegible] شکل [illegible] جاهلیه [illegible] شد
عموهای پیغمبر صلی الله علیه وآله یا مسلمان نشده بودند و یا کافر معاند مگر حمزه سید الشهداء
که از اسلام امتناع نکرد و اسلام از او ممتنع نبود و رفت براه خدا با بینه از پروردگار
خود و اما ابو طالب پس کفیل رسول الله شد و تربیت او نمود و همیشه دفع دشمنان او مینمود و مانع
از رسیدن ضرر ایشان باو بود و چون ابو طالب قبض روح شد و قوم قصد پیغمبر نمودند

محمد
۷ و جمیع اخبار اکثر [illegible]
[illegible]
شما از امتهای گذشته [illegible]
که هلاک شده اند [illegible]
ایشان را [illegible]
و صیحة و ما عقبها افلا
یتدبرون القرآن ام

و جمع شدند که بیعت بکنند بحضرت صلی الله علیه و آله را هجرت رخ نمود بسوی کسانیکه پناه داده بودند و یاری نموده بودند ایشان را

خودشان را از انصار و ایشان مهاجرین را در اینجا مدینه است و اهل اینجا دوست میداشتند هر کس را که هجرت نمود بسوی ایشان کنند

چنانچه معروف است در تفسیر دلیل بر آیت الذین تبوؤا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم

و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة

و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و نه با آنحضرت احدی از مهاجرین مثل بود

علی بن ابی طالب که او با آنحضرت وزارت و کمک میکرد و نگاه دار او میبود بنفس خود و خوابید در خوابگاه

او و بعد از آن همیشه نگاهدار حدود ثغور بود و مبارزه میکرد با ابطال و دلیران و عدول و یکول از

پهلوانان شاخدار نمیکرد و روگردان نمیشد از لشکری منع القلب بود او میکرد بر همه و او احدی از

شدید تر و با کمال کننده ترین ناس بود بر شرکین و اعظم ناس بود از حیثیت جهاد در راه خدا و دانا

ترین مردم بود در دین خدا و اقرء ایشان بود کتاب خدا را و عارف بود بحلال و حرام و او است صاحب

ولایت در غدیر خم و صاحب قول رسول است که فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه

لا نبی بعدی و صاحب روز طائف است و بود احب خلق در نزد خداوند تبارک و تعالی و در نزد رسول الله صلی

علیه و آله و صاحب باب گشاده شده بر او و صاحب رایت در روز خیبر و صاحب عمرو بن عبدود در مبارزت

و برادر رسول الله بود در وقتیکه مواخات نمود در میان مسلمانان و او است بزرگ و عظیم او است صاحب آیة

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و او است شوهر بتول زهرا فاطمه سیدة زنان

عالمیان و سیدة زنان اهل جنان او است داماد خدیجه بنت خویلد او است پسر عم رسول رب العالمین

و تربیت کرد او را و کفیل شد بر او او است پسر ابو طالب در نصرة و جهاد او او است نفس رسول الله

در روز مباهله او است آنکسیکه ابو بکر و عمر انفاذ حکمی نمیکردند تا اینکه از او سوال کنند و آنچه نافذ

انفاذ او نماید و رد نماید آنچه را که او رد نماید و او دعوت شده از بنی هاشم در شوری قسم بآن خدا که اگر حاضر میبودند

اصحاب آنحضرت اینکه دفع اینقول را از او چنانچه دفع نمود عباس رضی الله عنه و با او راه پیدا کرده شد و از او دفع

کردند و اما مقدم داشتن تو عباس را بر او بدرستیکه خداوند میفرماید اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام

کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله بخدا آیا شما گمان دارید

آب دادن بحاجیان و تعمیر نمودن مسجد حرام مثل آنکس که ایمان آورد بخدا و بروز آخر و جهاد کند در راه خدا

هرگز برابر نمیشوند با هم و کی در نزد خداوند و اگر یک صفت دو صفت انفاق در فضائل امیر المؤمنین علی علیه السلام

و آیاتیکه در قرآن تفسیر شده در نزد ما هر دو از عهده ما بر نمیآئیم و یا غیر ما نمیدهد این

همیشه خلافت پیدا میکرد در حالیکه مقدم بود بر همه اصحاب رسول بسبب این یک وصف و بعد از آن

همیشه امور با الفت با آنحضرت تا اینکه ولی امور مسلمین شده و باو اعانت از بنی هاشم لئن نمود از عبد الله

بن عباس و با اینکه آنحضرت قصد احدی از بنی هاشم را بغیر از عبد الله عباس نفرمود علی است بجهة تعظیم حق

و صله رحم دو وقتیکه با او داشت تا اینکه نگاهدار کار عبد الله بن عباس آنچه شد خدا ایشان را و بعد از ایشان ما

وا نمائید واحد هستیم چنانکه تو زعم کرده اید تا اینکه خدا او را از برای ما مقدر کرد پس ما حقیر کردیم ایشان را

و تنگ گرفتیم بر ایشان و ایشان را کشتیم زیاده از کشتن بنی امیه ایشان را و اگر تو میدانی همیشه هر کس از ایشان را اسیر و گشته

کشتند و ما غیر عباس همه ایشان را کشتیم هر آینه سوال خواهند نمود از اعظم هاشمیه ایشان را بجهة تقصیر کشتند

و بعد چه وجه است اند هستند و چه بسیار نفسها را ایشان بود در بغداد و کوفه دفن کرده آیا حیا نکرد هیهات

بدرستیکه هر کس بمثقال ذره خیر کند خواهد دید او را و هر کس بمثقال ذره شر نماید خواهد دید شر را و اما آنچه را

در وقف کرده بود از امر مخلوع و آنچه را که در او از اشتباه شده بود بجان خودم اشتباه کاری نکرد او

مگر تا در وقتیکه باو میل کردید و شکستید عهد با او و در ترتیب حیله کردید از برای او و کلفتید با او که

چه بسیار امید بستید در کار برادر تو داود در ولایت عهد با تو پیش از امسال و رجال بغیرت بسوی او دادید و بجای خود دروغ گفتید
پس بیعت کردید و فراموش نمودید قول خداوند را که و من بغی علیه لینصرنه الله و اما آنچه نوشته بودید از بیعتی که داده‌اید
بامامون در بیعت ابی الحسن الرضا پس بدانید که مامون بیعت نکرد مگر به بینائی در امر رضا در حالتیکه عالم بود باینکه
در روی زمین هیچ باقی نمانده است احدی که فضلش اظهر و عفتش ازو پاکتر و ورعش و زهدش در دنیا بیشتر باشد از رضا و
و نفسش طلیق‌تر از حیثیت نفس و نه ارضی‌تر در نزد عامه و خاصه و نه شدیدتر در ذات الله از او و اینکه بیعت او موافق
رضای پروردگار عز و جل است و بتحقیق که من فکر کردم و ندیدم کسیرا که ملامت نماید مرا و ابا کنم که اگر بیعت کردن
من از روی هوی و محبت بوده آنچه پسر بنی عباس و سایر آل علی در نزد من محبوب‌تر بودند و دوستان ایشان
هستند ولکن من اراده کردم و خدا خواست و خواست خدا بیشتر گشت بر خواست من و اما آنچه را که در اختلاف
خودهاتان یکی در اوقات ولیعهدی من نوشته است باز گویان جمعم نشده است این مگر از خود تا بسبب میلی بر فرزند شما
برادر در این در اخیر تا که شما را دعا کرده ام و چون من او را کشتم متفرق شدید بهر طرف از ترس ایشان
و بعد از آن دفعه را اتباع ابن خالد شدید و دفعه را اتباع اعرابی گردیدید و دفعه با ابن شکله بیعت
نمودید و بعد از آن هرکس شمشیر کشید تابع او شدید و از شیعیان خود غیر از این بوده مگر کنم و طبیعت من تا بار
و کثرت بخود آنچه از شما احدیرا در روی زمین نمیگذاشتم همه شما خون تان حلالست هر تو شما خون نخواهی را
حلال نمودید و اما آنچه سوال کرده اید از بیعت غیری بعباس خداوند منع فرموده است بعون الله الذی هو لی
بالله عزم بر اینکه عباس پسر لیت نوشتن و هنوز رشد او معلوم نشده است و تجربه حاصل نموده زنانی
او میرسد که تنها از آن کفیل او هستند و بعد از اینها هنوز از دین چیزی نفهمیده و در دین معرفتی ندارد و حلال
و حرام را نه شناسند مگر بقدر معرفت رعیت و حجت را نمیدهد که با وقائم امینیت و اگر اهل باشد و تجربه حاصل کند
و تفقه در دین من بعد از کند و میرسد بمقام امیر عدل در زهد از دنیا و صرف نفس از او نخواهد
بود در امر خلافت نزد من مگر آنچه بود از برای مردان از علم و حمیده هر ظرفی و فرزان کهنه بیتی از

ابنای دنیا

زیاد گوئی کنید در هیچ چیز بدرستیکه بیان من بسته است از امور بسیار از خبر دادن از آنها بجهت ناخوش
داشتن من جهت نفوس شما را از جهت دوری ایشان شکستن عهد و بیعت و دیگر است و از کجا اهمیت چه در بعضی
نسخ است باشند مطلق الناس و شکسته است غیر ناخوش دگر به میدارم شکست نفوس شما در وقتیکه
منکشف شود از برای ایشان امور دخل ایشان منقلب بعلم شود بسبب آنکه خداوند عالم رسانیده است
و کشنده است او خیر شما و ظاهر کننده است قضای خود شد روزی و اگر ضایع دادا بیاید مگر کشف غطاء و بر داشتن
پرده ها را پس رشید از نبیان خود و لذا آنچه یافته بود در کتاب جفر که در آن خبر داده است مرا
که بعد از من هفتم از اولاد عباس از جمله بنی عباس کسی قائم بخلافت نخواهد شد و نعمت متعلق با نعمت نخواهد
حال حیات ایشان است و در وقتیکه من وداع نمایم حیات و زندگانی را پس وداع نعمت بکنید و چون
من وداع خواهم کرد در عنقریب و هفتم از بنی عباس شما هم وداع عافیه و سلامت خود نمایید
و چون دیگر شخص و را نه بینید و من مفقود شوم از میان خلق آن پناهگاه پیدا نمایید و هیهات
نخواهد بود برای شما مگر شمشیر و خواهند آمد بسیکان از طلب دم کشته و هلاک شده بنزد شما در حالتی که خواهند
کرد چه کنید آیا سفیانی مرغم قائم قصیر حفظ دنیا نمایید اموال را و اما آنچه اراده کرده بودید از بیعت بمعنی
موتمن بعد از اینکه مستحق خلافت بلا فاصله بعد من اختیار کردم او را بجهت اختیار من مگر بجهت حفظ خونهای شما و دفع از شما
بسبب مهیت تیکه بود نموده است و در بین ما و شما و همین است طریق و من سلوک نمایم در اکرام آل ابی طالب
و مواسات با ایشان در فیء کمی از آنچه بایشان رسد از او و اگر گمان کنید که من اراده کرده ام در راه شما جهت
و نفعی پس هستم در تدبیر کار شما و نظر از برای شما و عاقبت شما و ابنای شما بعد از شما خواهند بود تا نگوید که چه
و ملاحظه کنید تردد نمایید که چه اراده شده است برای شما و در چه حلول خواهید کرد از بلاها بجهت ضعف
است همت بیکار از شما نیست در روزی بود در شب آنکه و دلتنگ با خوردن هیچ نماید و فخر میکنید بمعصیت و شادی میکنید

بود و دلخوش و بهیچ هستید بجای بازرسیده شما را بر بطالت و غفلت هستید بعضی میل دارید بوطن و از آنجا است حدیث رایت
الثانیت في دار العبادة تفکر نمیکنید از شما فکر کننده در صلاح و کسب معیشت و استدامه نعمت عمل نمیکنید در مرتبه
دور کنید چنانکه در روز قیامت باد سر افرازی کنید و گردن خود آن بطرف او دراز کنید ضایع کردید شما زاد و تابعت
میلهای نفس خود و بردی لذات افتاده دید و چشم از نعمات آخرت پوشیدید فسوف تلقون غیا
که حقا که نائید صلات حضرت [illegible] راه اسم الله قسم بخدا چه بسیار فکر میکنم در امر شما [illegible]
و مستحق عذاب شده باشید مگر بجهة عیبی که در آن امة پیدا شده و در شما [illegible] با عیبهای زیاد [illegible]
بانها راه یافته است و او بعمل با نها ننموده و خبر داده است خداوند تعالی در کتاب عزیز از قوم صالح که انه کان
تسعة رهط یفسدون في الارض ولا یصلحون [illegible] بعضی بود در قوم صالح نه طایفه که فساد میکردند
در روی زمین و اصلاح نمیکردند کدام یک از شما است که باد [illegible] از مفسدین در ارض نباشید [illegible]
از جهة خلاف شعار رود شما رغیر علامت قرار داده اید و این سبب استخفاف و حقیر شمردن شما است [illegible]
و معاد شود و بجهة مکر یقینی یا [illegible] کدام یک از شما است که از زبان او [illegible] متبع و یا [illegible]
نفع بدو [illegible] فتاهت الحجة وعزت [illegible] تبیح شده [illegible] خدا
و اما آنچه ذکر کرده اید از عزت و عیب [illegible] الحسن [illegible] قسم کمان خود که [illegible]
عیب دانسته اید باعث اقدام و قوام و استقلال کیانستکه امیدوار هستیم با نها قطع [illegible]
و نجات از خوف [illegible] در روز فزع اکبر و نمیدانم عملی را که در نزد من [illegible] از این باشد تا آنکه
عوض او بکنیم در مثل [illegible] و از کجا خواهد شد و این در زبان شما کجا این علامت خواهد بود و اما قول — بمثل
شما من تعصب رأیها و عقول پدران خود [illegible] مثل این قول گفتند مشرکون از قریش انا
وجدنا اباءنا و انا على اثارهم مقتدون یعنی یافتیم ما پدران خود [illegible] — علی آثارهم

(۶۱)

[illegible]

و ما از پی ایشان قصد اگر کنند که ما نیز و دلیل شما را دین آخذ نمودند از انبیا بفهمید [illegible] شما از عقل — سیاست قیام [illegible]
و با عقل باشید و اما عار و عیب شمردن شما بر خود سیاست مجوس بعضی بوالی کردن من مجوس [illegible]
چه خواهد بود استخفاف و تکبار شما را و اگر والی شود بر شما میمون نهاد خود کجا اراده نمیکنید مگر [illegible]
انیجا رت [illegible] دارد و اول آنکه مقصود مانوان این باشد که ایشان را امیر المؤمنین میگویند و [illegible]
میخوانند و هم آنستکه در دفع ایشان متوسل بامیر [illegible] نمیشوید و بجان خود که پیشینیان بودند مجوس
و الملام قبول نمودند مثل پدران ما و مادران ما در قدیم و ایشان هستند مجوس [illegible]
و شما مسلم هستید که از دین برگشته و مرتد شده اید ایشان اجتناب میکنند و [illegible] از منکر و [illegible]
میکنند بمعروف و نزدیکی میکنند بخدا و دوری میجویند از شر و دفع میکنند از حرم مسلمین [illegible]
با آنچه ضرر برسانند بشر که اهل شرک از منکر و فرزند ایشان با آنچه برسد با سلام و [illegible]
شرارت بعضی از ایشان ادا کرده است و با قرب بنده است مدت خود و بعضی دیگر [illegible]
و تبدیل و تغییر ندادند در دین چیزی را و نیست از شما مگر کسیکه بتعب انداخته است نفس خود
و ضعیف است عقل و تدبیر او و یا مغز [illegible] زننده دف فرماد است بخدا قسم که اگر [illegible]
در دیر [illegible] گشته اید زننده گویند و گفته شود با ایشان که رفع نکنند از خود شان مساعی [illegible]
با ایشان هر آینه زیاد میشود عیبهای ایشان بر آنچه شما در شعار رود شما [illegible] قرار داده اید — و ضعت و کار و [illegible]
انگشتری [illegible] کند و برسد بر او شر جزع میکنند و اگر برسد بر او خیر منع میکنند [illegible]
ترس و چگونه بر میگردد کسیکه بوقت خواب خرگوش باشد و صبح کند و معصیت خود [illegible] نماید
گویا [illegible] جدا کرده است و چگونه بر میگردد کسی که نهایت همت او شکم و فرج او باشد و [illegible]
نکند از گشتن هر از [illegible] مرسل یا ملک مقرب بجهة آنکه بدخواه و شهوة خود برسد و بدترین مردم در نزد

او کسی باشد که زینت دهد از جهة او معصیت او را و اعانت او کند در فاحشه و یکی از او خوشنودی مت باشد که کند
دراراده او را بکند پس کالبدت متفرقه برسد اگر بکشند و منع نمود خود بگذرد از آنچه در او هستیه
از سیئات و معاصی و فضایح و آنچه حذر میکند از عذاب که بسبب آن بناهای تا بنا برسد دنیا و آنچه باقیما
است که عقوبه بجدید اراده دارد و باقی تیره است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

باب شانزدهم در احوال فرزندان و اولاد و برادران و عشایر آن حضرت صلوات الله علیه و سایر چیزهائیکه در زمان آنحضرت واقع و جاری شده است

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام

بعضی از صوفیه و او از محمد بن یزید نحوی و او از ابن ابی عبدون و او از پدر خود روایه کرده است
که در سنه نود و هشت زید بن موسی در بصره خروج کرد و خانهای عباسیان را آتش زده بود از آن سبب او را
زید النار گفتند و چون او را به نزد مأمون آوردند مأمون گفت یا زید در بصره خروج کردی و ترک نمودی
ابتدا کردن بخانهای دشمنان ما را از بنی امیه و ثقیف و غنی و باهله و آل زیاد را و قصد کردن خانهای
پسران عموی خود را راوی گوید زید مزاح کننده بود گفت یا امیر المؤمنین خطا کرده ام از
هر جهة و اگر برگردم ابتدا میکنم بخانهای دشمنان خود را مأمون خندید و او را بنزد
جناب رضا فرستاد و گفت من جرم او را بتو بخشیدم و چون او را بخدمت آن جناب آوردند با او
تعنیف و مذمت نمود و او را مرخص فرمود و قسم نمود با او تکلم نفرماید مادامیکه زنده است

و خبر داد او را

و خبر داد او را ابو الحجر غسانی که همه اهل بیت از شیخ خود زید بن موسی ندیم متغیر خلیفه و در زمان او فضل و زیادت بود و زیدی هم بود
و این زید نزول میکرد در بغداد بنهر کرخا باد و در ایام ابو السرایا در کوفه بود و ابو السرایا او را در کوفه والی کرد و چون ابو السرایا
کشته شد پراکنده شدند طالبیین و پنهان شدند بعضی در بغداد و بعضی در کوفه و بعضی بمدینه رفتند و از جمله کسیکه پنهان شد این
زید بن موسی بود و حسن بن سهل او را طلب کرد و او را راه نمود که او را بیاورند و چون او را نزد حسن حبس کرد او و خبر داد جماعه
در بکشند و سیاف شمشیر کشید که گردن او را بزند حجاج بن خیثمه گفت ایها الامیر صلاح در آن میدانم که تعجیل در کشتن او
نکنی و با اگر صلاح در تعجیل در کشتن او نکنی بنا بخلاف مستحقین و او به نزدیک خود بخواه که در نزد من نصیحت هست پس حسن سیاف
او را به نزدیک خود خواست و سیاف خودداری نمود و چون حجاج نزدیک حسن شد گفت ایها الامیر آیا رسیده است تو را
با نچه اراده کرده او را امیر المؤمنین حسن گفت نه حجاج گفت پس بچه دلیل پسر عم امیر المؤمنین را میکشی بی اذن
و او او و بدون اطلاع از رای او و در زید و خبر داد او را بحبس خبر داد او را حکایت عبد الله بن افطس که رشید او را بحبس
در نزد جعفر بن یحیی و جعفر او را کشت بجا او رشید و سر او را در طبقی با هدایای نوروز به نزد هرون الرشید
فرستاد و آنگه رسید او کرد مسرور کبیر سیاف را بقتل جعفر بن یحیی و گفت عبرت در که چون جعفر از جرم خود او
کند در سبب او مستحق قتل شده است بگو که این بسبب قتل تو پسر عم من عبد الله بن افطس است که بی اذن او
کشتی و خبر داد آن گفت ایها الامیر آیا مأمون هستی از آنکه حادثه در میان تو و امیر المؤمنین روی دهد و تو
اینمرد را کشته باشی و او با تو محاجه بکند بمثل آنچه محاجه کرده باد رشید بجعفر بن یحیی پس حسن گفت جزاک الله
خیراً بعد او را کرد زید بحبس کرد اند و محبوس بود تا آنکه امر ابراهیم بن مهدی ظاهر شد و اجماع کردند
اهل بغداد بر حسن بن سهل و او را از بغداد بیرون کردند و باز زید محبوس بود تا آنوقت که او را به نزد مأمون
فرستادند و او او را بخدمت برادرش رضا علیه السلام فرستاد و آنحضرت او را رها کرد و تعیش و زنده کانی کرد
زید بن موسی تا آخر خلافت متوکل و در سر من رأی مرد در کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام جمیع این مشکل

و همدانی جمیعاً از یاسر بسند معتبر روایت کرده‌اند که زید بن موسی در مدینه خروج کرده و خانه‌ها آتش زد و قتل کرد و مشهور به زید النار شد مأمون
فرستاد او را اسیر کرده و به نزد او آوردند مأمون او را بخدمت امام رضا فرستاد یاسر گوید چون او را بخدمت آن حضرت آوردند فرمود
یا زید اغرّک قول سفلة الکوفة انّ فاطمة احصنت فرجها فحرّم الله ذریتها علی النار ذلک للحسن
والحسین خاصة ان کنت تری انک تعصی الله و تدخل الجنة یعنی ای زید مغرور کرد ترا قول سفلهٔ
کوفه که گفتند فاطمه عصمت کرد [illegible] حرام کرده است خداوند تبارک و تعالی آتش را بر اولاد او اگر تو چنین میدانی
که معصیت خداوند کنی و داخل بهشت شوی [illegible] و این خاصه مخصوص حسن و حسین علیهما السلام است [illegible]
و موسی بن جعفر اطاعت خدا کرده و داخل بهشت شده و تو او را با معصیت بخواهی داخل بهشت شوی از موسی بن جعفر علیهما السلام گرامی‌تر
خدا عز و جل [illegible] باید باشی از موسی بن جعفر [illegible] هیچکس نمیرسید بانچه در نزد خداست مگر با طاعت او و تو گمان میکنی
به معصیت او [illegible] زید عرض کرد من برادر تو و پسر پدر تو هستم حضرت فرمود [illegible] اطاعت پروردگار
نکنی [illegible] نوح عرض کرد رب انّ ابنی من اهلی و انّ وعدک الحق [illegible] پسر من از اهل منست
و وعدهٔ تو صدق و حق است پس خداوند فرمود یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح خداوند پسر نوح
را از اهلیت او خارج فرمود و گفت از اهل تو نیست [illegible] عمل غیر صالح در کتاب عیون بسند معتبر از حسن
[illegible] روایت کرده است که در خراسان در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام بودم و زید بن موسی [illegible]
میکرد [illegible] و حضرت امام رضا علیه السلام متوجه قومی بود [illegible] زید را شنید [illegible]
توجه فرمود و گفت ای زید مغرور کرده است ترا قول نقالان کوفه انّ فاطمة احصنت فرجها فحرّم الله ذریتها
علی النار و الله ما ذلک الا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصة ترجمه‌اش در حدیث سابق گذشت [illegible]
[illegible] و ولد بطنها [illegible] از بطن آن حضرت [illegible]
[illegible] و معصیت [illegible] موسی بن جعفر [illegible]

[illegible]

بشیر [illegible] حضرت امام حسین علیهما السلام [illegible] للمحسنا
کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب [illegible] محسنین [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح ترجمه‌اش گذشت [illegible] قرآنه کرده‌اند
عمل غیر صالح [illegible] حضرت [illegible] معصیت
[illegible] طاعت [illegible]
[illegible] در کتاب عیون
[illegible] از حسن بن جهم [illegible] روایت کرده است [illegible] زید بن موسی [illegible]
[illegible] تقوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن جهم [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب
قرب الاسناد [illegible]
[illegible]
[illegible]

در کتاب عیون مسنداً از عمیر بن یزید و بکواسطه روایت که گفت بودم در خدمت ابی الحسن الرضا و در آنجا محمد بن جعفر بود
حضرت در خصوص [illegible] که من [illegible] تا دیدانو د می در وقت [illegible] از [illegible] مکه [illegible] رد وصیه
دیگر از زبان [illegible] پس آن حضرت بر قصه محمد [illegible] رحمه [illegible] رفت [illegible] نزد من بیاید که در من [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] او خروج [illegible] و من پیش او رفتم آنچه که در من [illegible] کرده اند [illegible] در کتاب عیون
[illegible] محمد بن [illegible] که این محمد [illegible] محمد بن جعفر [illegible] در مدینه در ایام ابو السرایا روایت کرده است
که گفت جمع شدند [illegible] و جعفر [illegible] پس بیعت کردند او را و گفتند [illegible] اگر [illegible] ابا الحسن الرضا
را خواهد شد [illegible] محمد بن [illegible] نزد [illegible] پیش او [illegible] و سلام [illegible] احتیاج
[illegible] گرفتار [illegible] محمد بن [illegible] حضرت آمد در آن حضرت
[illegible] پس [illegible] حضرت [illegible] خراسان [illegible]
نزد تو [illegible] گذشت [illegible] آن حضرت [illegible] در قادسیه [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] شد [illegible]
الحسن الرضا علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible] روز [illegible] داود بن الحسن بن
حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب عیون بیهقی از صولی بوسایط روایت کرده از عیسی بن موسی بن جعفر
ابن محمد علیهم السلام روایت کرده است که بود در اطراف ابی الحسن الرضا و بودیم جوانان از بنی هاشم که ناگاه
مرور کرد بر ما جعفر بن عمر العلوی و او رث الهیئه [illegible] و ضعیف الحال بود پس بعضی از ما در بعض نظر کردیم
خنده نمودیم از هیئت او و حضرت رضا فرمود که زود است خواهید دید او را با مال و تبعه زیاد و نگذشت مگر یک ماه
و شد او که والی مدینه شد و حال او روی به نیکوئی نهاد و مرور کرد با ما با خواجگان و حشم زیاد و این جعفر
جعفر بن محمد بن عمر بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و در همان کتاب

بعض

ارث الهیئه المتقلع
و در رجال ضعیف الفقه

ببیهقی از صولی و بکواسطه از ابراهیم عباس روایت کرده است که گفت بیعت کرده شد بجهت رضا علیه السلام در
ششم ماه رمضان المبارک سنه دویست و یک هجری و تزویج کرد دختر خود ام حبیبه با آنحضرت در اول
سنه دویست و دو تا آخر خبر قبلیکه گذشت در باب شهادت آنحضرت در جزو هرثمه که او گفته است
بود از برای رضا علیه السلام از ولد مگر الامام محمد علیه السلام در کتاب مناقب است که داخل شد زید بن موسی
بن جعفر بر مامون پس اکرام او کرد و در نزد مامون بود جناب رضا علیه السلام زید بر آنحضرت سلام کرد
و آنحضرت او را جواب نفرمود زید گفت من پسر پدر تو هستم و تو بمن سلام نمیکنی حضرت فرمود تو
برادر من هستی مادامیکه اطاعت خدا بکنی و هر وقت معصیت کنی خدا را در میان من و تو برادری نیست
در کتاب کشف الغمه محمد بن طلحه گفته که اولاد آنحضرت پنج پسر و یک دختر بود و اسامی اولاد آنحضرت محمد
القانع حسن جعفر ابراهیم حسین و عایشه و عبد العزیز گوید از برای آنحضرت پنج پسر بود
و یک دختر بود و اسامی ایشان محمد الامام و ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه از دلایل حمیری
از حنان بن سدیر نقل است که عرض کردم با بی الحسن الرضا ع آیا امام میشود که از برای او عقب نباشد
امام فرمود که تولد نخواهد شد برای من مگر یکی و لکن خداوند از او نسل خواهد فرمود ذریه کثیره ابو محمد
گوید که فرمود پس راست است این حدیث را شنیده ام ابن شهرآشوب گفته که متولد شد برای آنحضرت پنج پسر
و یک دختر اسامی پسران محمد الامام ابو جعفر الثانی ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم
و حسن و عایشه تنها در کتاب اعلام الوری و مناقب است که بود از برای رضا ع
از ولد پسر او ابو جعفر محمد بن علی الجواد لا غیر بود از برای آنحضرت دو پسر یکی
از آنها محمد بود و دیگری موسی و غیر ایشان و در کتاب العدد است که گذشت رضا ع و باقی نگذاشت
ولدی مگر ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام و سن آنحضرت در روز وفات آنحضرت بیست و چند

و چند ماه در کتاب رجال کشی حمدویه روایت از احمد بن سعید روایت کرده است که گفت چون
از امام ابی الحسن علیه السلام پرسیدند ابراهیم و اسمعیل پسران ابی سمال گفتند ما به نزد پسر او احمد میرویم و نزد او رفتند زمانی را
و چون ابو السرایا خروج کرد احمد پسر ابی الحسن با او خروج کرد و ما به نزد ابراهیم و اسمعیل آمدیم و گفتیم با ایشان که این مرد با ابو
السرایا خروج کرده چه میگوئید ایشان این حرکت او را منکر شدند و از او برگشتند و گفتند ما ابو الحسن را زنده میدانیم
و در او ثابت میگوئیم و پس و اسمعیل بر این حالت شک کرد و در گذشت و در کتاب [illegible] خواندم در کتاب محمد بن حسین
بن بندار که بخط او بود که خبر داد او را محمد بن یحیی عطار از ابن ابی [illegible] از علی بن حکم داد از حسین بن جعفر که گفت
بن علی بن عبید الله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که میل داریم بخدمت
ابی الحسن الرضا ع بروم و با آنحضرت سخن گفتم که منع کرده است ترا از این گفت اهل و عیال من از اینکه
در او ترس دارم راوی گوید که آنحضرت علت آنکه اندکی بخفیف ناخوش شده بود و مردم از آنحضرت عیادت کردند
پس ملاقات کردم عم بن عبید الله و گفتم که وقت است که اراده کرده بودی رسیده است ناخوش شده است
ابو الحسن علیه السلام بیناخوشی رفته اند که و مردم از آنحضرت عیادت مینمایند اگر اراده داری امروز
وقت او است راوی گوید که عم بن عبید الله بعنوان عیادت بخدمت حضرت رسید و چون حضرت
او را دید با آنچه دوست میداشت از منزلت و تعظیم بجا آورد و عم بن عبید الله بسیار شاد شد و چون چند گاه
عم بن عبید الله بیمار شد حضرت بعیادت او رفت و عیادت فرمود او را احبار ابی الحسن علیه السلام و مرد از خدمت آنحضرت بود
و الله در شب [illegible] همه کسانیکه در خانه بودند رفتند و هنوز ما بیرون نرفتیم که کنیزی آمد ما را خبر داد
ام سلمه زن عم بن عبید الله از پشت پرده با آنحضرت نظر میکرد و چون حضرت بیرون تشریف برد زن
بر روی در موضعی از خانه که ابی الحسن علیه السلام نشسته بودند خود را انداخت و آن زمین را بوسید و بان
زمین دست میکشید سلیمان گوید داخل شدم بر عم بن عبید الله و او نیز مرا خبر داد با آنچه ام سلمه کرده بود

پس خبر او را با آنحضرت عرض کردم حضرت فرمود ای سلیمان عم بن عبید الله و زن او و پسران او از اهل بهشتند
ای سلیمان اولاد علی و فاطمه علیهما السلام را که خدا معرفت این امر عنایت کرد مانند سایر مردم نیستند
در کتاب اختصاص احمد بن محمد از پدر خود و او از ابن عیسی مثل این خبر را روایت کرده است
در کتاب کافی حسن روایت کرده از احمد بن هلال و او از یاسر خادم روایت کرده است که عرض کردم بخدمت رضا علیه السلام
در خواب قفسی را دیدم و در او هفده شیشه بود ناگاه قفس افتاد و شیشه ها شکست حضرت فرمود اگر
خواب خود راست بگوئی مردی از اهل بیت من خروج میکند و هفده روز سلطنت میکند و بعد از آن میمیرد پس
محمد بن ابراهیم در کوفه با ابی السرایا خروج کرد و هفده روز ماند و بعد از آن مرد در کتاب کافی
از محمد بن عمران بسند صحیح از یزید بن سلیط روایت کرده است که چون موسی بن جعفر ابو ابراهیم وصیت نمود شاهد گرفت
ابراهیم بن محمد الجعفری و اسحق بن محمد الجعفری و اسحق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویة الجعفری
و یحیی بن حسین بن زید بن علی و سعد بن عمران الانصاری و محمد بن الحرث الانصاری و یزید بن
سلیط الانصاری و محمد بن جعفر بن سعد الاسلمی را و آنحضرت بجهت نویسنده وصیت اول وصیت بود از نوشته
بشهادت دادن خود با اینکه نیست خداوند و معبودی بحق غیر از خداوند یگانه و شریکی ندارد و با اینکه محمد بنده
و فرستاده شده از جانب خداوند است و [illegible] است و قیامت آینده است شکی و شبهه نیست در آن
و اینکه خداوند بر انگیزاننده است هر کس را که در قبرها باشد و اینکه زنده شدن بعد از مرگ حق است و وعده و وعید
بعد از آن حساب و میزان حق است و واجب است بر خداوند و فاء ما وعد و اینکه خبر داده است از آن
و جاریست او را از رحمت او و قضا حق است یعنی حکم و قول خداوند مقتضای حساب از آن است
قائل بر او ظلم ناحق [illegible] و موقف در عرض حساب حق است و هر آنچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده
از احقیقت و آنچه روح الامین آورده است با آنحضرت حق است بر این عقیده زنده ام و بر این میمیرم

و براین عتقها و صعوبت منسوخ است، اگر فروخت هر کرفت انها را بر ذمه اینوصیت من است و شاهد خط من نسخ
مثت یعنی نوشتن مثت وصیت جدّ خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و وصیّت محمد بن علی علیهما السلام
را پیش ازاین و او حرف بحرف نوشته ام و وصیت جعفر بن محمد بن علی علیهم السلام را مثل این بعینه
حرف بحرف و من وصیت کردم و وصی قرار دادم پسر خود علی را و پسران دیگرم که در منزل او بودند از او
بعض انها را شریک نمودم با او اگر بداند و در وصیت اگر او بخواهد شراکت انها را و اگر استیناس رشد و
هدایت از انها بکند و صورت بدانکه انها در عمل وصیت برقرار دارد و میل بن از جهت انحضرت
هست و اگر ناخوش دارد انها را و وصیت داند که انها نه خارج نماید انهم برای انحضرت است
و انها را کاری نخواهد بود با او و وصیت کرده ام باو بصدقات خود و اموال خود و بستان
با غلامان خود علی بالاحتمالین و اطفال و صبیان خود که بعد از من خلف خواهند بود در اولاد خود
با ابراهیم و بابا ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل و احمد و ام احمد و با علیست امور زنهای
من بدون انها و ثلث صدقه پدر من و ثلث خود من که بگذارد او هر جا که رأی او قرار گیرد و صلاح داند
میکند در او انچه را که صاحب مال در مال خود میکند پس اگر بخواهد که بفروشد یا ببخشد و یا عطا کند
تمکین یا تصدق نماید با انها یعنی بصدقه و ثلث عطا را انکه انهم در معنی صدقه است مترجم گوید
و حمد است مرجع اموال ثابته و راه او در نزد خود انحضرت علیه السلام بعهده است و شاید ایراد کند
و وصیت را در انصورت بر زاید از ثلث خواهد بود و کیف کان مقصود منه این است که انصدقه باید — اختیارم
در یکی از انکه اسم برده ام برای او و بر غیر انها بدهد و انحضرت بعد از وفات من بمنزله من است و باید بعمل
ات در وصیت من در اموال من و در اهل و در اولاد من و اگر رای او قرار گیرد که انها را بخواند که نام انها را
برده ام در کتاب و نوشته من برقرار نماید انها را و اگر ناخوش دارد او مجاز است که خارج نماید — این

انها و عیالها

نسخه بدل [illegible]
در انجا که [illegible]
که انها در [illegible] باد و موافق و [illegible]

انها و یا خواهرانها را بدون انکه بعلت عیب در شخص بر او و یا بکار او غرض دو یا بر او و اگر ببیند از انها غیر
انچه او من مفارقت کردم انها را بر ان و صورت ان را رد بکند از تصرف اوقاف غیر انها و یا از تولیه غلات
ان غیر این او راست و اگر اراده بکند بیرون کردن از انها و اگر اراده بکند در اورد انها را خواهر خود نبود هر دو خیت از
برای او تزویج کردن ... و از انحضرت بدرستیکه اعرف بمصالح قوم خود است و هر سلطان و یا احد
از ناس او را منع نماید از چیزی و یا حایل شود میان او و میان چیزی از انچه من ذکر کردم در این کتاب
و در انکتاب ذکر انها پس محروم هر انکسی از خدا و از رسول او بیزار است و خدا هم و رسول او از او بیزار است
و بر انکس است لعنت خدا و غضب او و لعنت لعن کننده کان و ملائکه های مقربین و نبیین و مرسلین
و جماعت مؤمنین و نیست از برای احدی از سلاطین انکه منع بکند او را از چیزی و نیست از برای من در نزد او
تبعه یعنی شبه تظلم و یا در عقب او زفاتی و یا متابعت او و نیست از برای احدی از اولاد من که از برای او در نزد من
باشد در انحضرت مصدق است پس اگر بگوید او عالم است و اگر بگوید پس او صادق است و نیست و بغیر او
منیت اراده کردم با دخالت انکس ها در داخل کردم انها را با او و از اولاد خودم هر که را انها را ذکر و بلند نام
و شرافت انها را انجام و امهات اولاد من هر کدام در منزل خود اقامه نمایند و در حجاب باشند از برای او
خواهد بود انچه در حیوات من بود اگر صلاح بداند و هر کدام که خارج شوند و بشوهر روند نیست از برای
او که برگردد بخانه های من مگر انکه صلاح بداند و ببیند غیر این امر دختران من هم مثل این هستند و نشود
تزویج نمایند احدی از برادران او و خواهران خود را و دختران فامیل سلطان و نه عمو نکه برای منسوبت
او و اگر غیر این نماید مخالفت خدا و رسول او را نموده و مجاهده کرده در ملک خدا با خدا
داد حرف بصالح قوم خود است اگر بخواهد بشوهر بدهد و اگر بخواهد ترک کند نزد و مسکنه و بحقیق
با امهات اولاد و بنات خود وصیت نموده ام مثل انچه در این کتاب است و خدا را بر انها شاهد گرفته ام

یعنی انچه انحضرت [illegible]
از قبیل [illegible]

[illegible]

وا نحضرت و ام احمد نیز شاهد گرفته ام یا انکه مراد همین باشد که انحضرت و ام احمد شریک در علاقه هستند و مقصود وصیة
بر اطاعت ام احمد هم هست و نیست برای احدی انکه کشف بیرون و منتشر نماید وصیة مرا در حالیکه وصیة من باشد
بر غیر انچه ذکر کرده و نام برده ام هر کس بدی کند بنفس خود کرده است و هر کس نیکوئی نماید بنفس خود نموده و ما ربک
بظلام للعبید و نیست پروردگار تو ظلم نماینده بر بندگان خود و صلی الله علی محمد و آله و نیست
از برای احدی از سلطان و غیر سلطان انکه پاره نماید این کتاب مرا که مهر نموده ام بر او پایینش [illegible] و یا مهر
کرده ام او را در پایین او و یا انکه اراده چنین باشد که هر کس پاره کند یا متمکن نماید کسی را بر پاره کردن وصیة
نامه که در اسفل وصیة فوق است بر او لعنت خدا و غضب او و لعنت لاعنین و ملائکه مقربین و جماعت مرسلین
و مؤمنان و مسلمین بر او و بر پاره کننده این کتاب مخالفتی نوشت و مهر کرد ابو ابراهیم و شهود و صلی الله علی
محمد و علی آل محمد ابو الحکم گوید که خبر داد مرا عبد الله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط که گفت ابو عمران
طلحی قاضی مدینه بود چون موسی بن جعفر علیه السلام رحلت نمود برادران رضا انحضرت را بنزد قاضی بردند
عباس بن موسی گفت اصلحک الله و امتع بک در اسفل این کتاب گنز و جواهر است و مقصود او یا آن
بوده است که در اسفل این کتاب انحضرت جای گنز و جواهر را نوشته و یا از حاقیقه دانسته است که
و جواهر را در اسفل کتاب مهر نموده است و اراده کرده است جناب رضا علیه و علی آبائه السلام که
او را مخفی برای خود بردارد و بما ندهد و پدر ما رحمه الله چیزی باقی نگذاشته و ترک نمود ما را مگر انکه
باو تفویض نموده و ما را فقیر و محتاج نموده و اگر نگه داری من نبود هر آینه خبر میدادم ترا [illegible] رؤوس
الاشهاد و در ملا بچیزی پس بعد از ان ابراهیم بن محمد از جا برجست و گفت حال والله خبر میدهی
تو بچیزی که ما قبول نمیکنیم او را از تو و تصدیق نمیکنیم ترا در او و بعد از ان تو در نزد ما ملامت کرده شده و دور
و ما ترا شناخته ایم بدروغ گوئی در کوچکی و بزرگی و پدر تو اعرف بتو بود و ترا بهتر میشناخت اگر در تو

و یا کسی را متمکن و قادر بر پاره کردن نامه

مقصود او از خبر دادن امامت انحضرت و ترسیدن حضرت و اتقاء [illegible] و رسیدن قاضی در انحضرت بعد

خیر بود

خیر میبود و اگر چه عارف بود بظاهر و باطن تو و تو را امین نمیکرد بر دو دانه خرما و بعد از ان اسحق بن جعفر عموی او
بسوی او جست و گریبان او را گرفت و گفت بدرستیکه تو ضعیف سفیه احمقی آیا آنچه دیروز کرده ای تو جمع میکنی با انچه
از تو صادر شد و [illegible] گریبان با انحضرت قوم اعانت کردند همگی بعد از ان ابو عمران قاضی گفت یا علی برخیز یا
ابا الحسن کافی است مرا امروز لعنتهای پدر تو و از برای تو پدر تو کار را وسیع کرده است نه والله هیچکس
اعرف ترا از پدر بپسر خود نیست و نه والله پدر تو در نزد ما خفیف العقل و ضعیف الرأی نبود پس
عباس بقاضی گفت اصلحک الله مهر را پاره کن و انچه در زیر او نوشته است بخوان ابو عمران گفت من
مهر را بر نمیدارم و پاره نمیکنم مرا کافی است انچه لعن کرده است پدر تو مرا الیوم عباس گفت من پاره
میکنم قاضی گفت با خود تو است پس عباس مهر را درید ناگاه در ان کتاب بود اخراج ایشان و اثبات
علی تنهائی و داخل نمودن ایشان در تحت ولایت علی بخواهند و یا نخواهند و اخراج ایشان از حد
صدقات و غیرها و گشودن ان کتاب بر ایشان بلاء و فضیحت و ذلت شد و از برای علی بن موسی الرضا علیه السلام
نیکی و خیر شد و بود در وصیتی که انچنانکه عباس پاره کرد در زیر خاتم که اینها شهود هستند ابراهیم
بن محمد و اسحق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران و در ان روز ابراز کردند روی ام احمد را
در مجلس قاضی و ادعا کردند که او ام احمد نیست تا انکه پرده از روی او برداشتند و او را شناختند
در انوقت ام احمد گفت والله سید و آقای من خبر داد که ترا جبرا خواهند گرفت و بمجالس
خواهند برد در انوقت اسحق بن جعفر او را منع نمود و گفت ساکت باش که زنان ضعیفند
و انحضرت گمان ندارم فرموده باشد از اینچنین چیزی را بعد از ان علی بن موسی علیهما السلام متوجه
بعباس شد و فرمود یا اخی من میدانم که شما را بر اینکار قرض و صاحبان طلب داو [illegible]
کرده اند ای سعید برو تعیین نما انچه را که از اینها طلب دارند و ادای قرض اینها را در گردن

دارا که جمع بضمیر او خواهد بود منظور چنین میشود جمع کن [illegible] با حالیکه دیروز بود

حقوق ایشان بگیر و از برای ایشان برائت حاصل نما و نه بخدا قسم که نمیگیرم شرکت و مساهمه در معاش را از مغز موی سرم

و نیکوئی با ایشان تا مادامیکه راه میروم بر روی زمین و تا مادامیکه بخیر راه بخواهید عباس گفت تو با ایشان

مگر فضول اموال را بغیر رنج و تا اموال را داخل نخواهی در نزد تو رهت زیاد تر است حضرت فرمود بگوئید هر چه

میخواهید عرض من عرض شماست و اگر نیکوئی کنید از برای شما نیکوئی خواهد بود در نزد خداوند متعال

و اگر بدی نمائید پس بدرستیکه خداوند غفور رحیم است و الله بدرستیکه شما میدانید که مرا او وزر و لدی نیست

و ارثی ندارم غیر از شما و اگر من نگهدارم چیزیرا که شما گمان کرده اید و ذخیره کنم آنرا شما را خواهد بود

و باز گشتن بشما است و الله مالک نشدم از وقتیکه پدر تو رحمه الله خدا رامی نمود اماد مگر آنچه صرف کردم

محل شما میدید و در بعضی نسخها بعبارت الله و قد شتشته است و باین اعتبار معنی چنین میشود که

متفرق کرده او را بجاهای آن شما میدید پس عباس از جای خود جست و گفت و الله که اگر شما

نیست که تو نیکوئی کنی اموال ترا بعد و تو با بدهی و بغیر ما بدل نمائی با رائی و اختیار رواست

و لکن حسد بکار و بیش است و اراده بدر ما انجه را که اراده نموده است از چیزها بدرستیکه

خدا آنچه جایز نکرده است او را و جایز نکرده تو با تو میدهی من صفوان بیرون سابری

فروش را میشناسم در کوفه و اگر با او سلام بکنم آب دهان او خشک میشود و یا آب دهان خود را

بلعید که بریزد و این لفظ کنایه از سخطگری و شدت است و تو هم با او حضرت فرمود لا حول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم اما من ای جماعت پدران من حریص هستم در شادی و مسرت شما و خدا میداند

اللهم اگر تو میدانی که من دوست دارم صلاح ایشان را و کمک نیکوکاری و نیکوئی کننده بر ایشان هستم

و رساننده بر ایشانم و موافقت میکنم در کارهای ایشان در شب و روز پس جزای خیر بمن مرحمت نما و اگر من

بر غیر این باشم بدرستیکه تو دانای دانندهٔ غیبها پس جزا بده مرا بر او با نچه من اهل او میباشم از شر

سابری لباسی است ساز که در سابور درست میکرده اند

اصلح

شد و اگر خیر دنیا نیکست بخیر اللهم اصلحهم فی اصلحهم خداوندا اصلاح بفرما و بفلان حضرت بیاور

و اصلاح بفرما امور و شتران و اخشاء عنا و عنهم الشیطان و دور نما از ما و از ایشان شیطان را

و اعانه بفرما با ایشان باطاعت کردن تو و توفیق و رحمت کن با ایشان تا آنچه حق است یابند تو آگاهی برا

من بسیار حریص هستم بر شادی شما و جهد کننده ام بر آنچه صلاح شما در او باشد و خداوند است بر انچه

شاهد و وکیل عباس گفت بتحقیق که او تو دانائی که چه قدر قادری بر تحسین کلام و توفیق او و لکن

نیست کلام تو با طلب تو و نیست از برای حیلههای تو در نزد من اثری پس قوم متفرق شدند بهمین حال

الحمد لله علامه مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید که در بسیاری عبارات این حدیث در کافی و غیره اختلاف است

و مشروح اختلافات نکنیم چون سابق گذشته که هر کس بخواهد رجوع با نجا بکند در کتاب کمال الدین

جوهری روایت کرده است گفت شنیدم از اصحاب رضا علیه السلام که از نوه علی بن عبد الله بن حسین بن علی بن ابیطالب

السلام و زن و مرد او و از اهل بیت هستند در کتاب حسن بن محمد از علی بن اسباط

روایت نموده است گفت عرض کردم بر امام ورثی قصد کرد برادر تو ابراهیم پس ابراهیم باو گفت که پدر تو

زنده است و تو میدانی از این انچه را که ابراهیم نمیدانند حضرت فرمود سبحان الله پیغمبر خدا میمرد

و نمیمیرد موسی و الله بدرستیکه گذشت و مرد چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت و مرد و لکن خداوند

تبارک و تعالی همیشه سنت گذاشته تا بود جاری میکند بسبب پیغمبر ما بر کیانان که بیراه رفته میگذارند

و فخریه میفرمایند بر اولاد عجمها و معرفی میفرمایند دین را از قرابه نبی خود پس عطا میفرماید انبیا را

عجمها و منع میفرماید خویشان را و بدرستیکه دادم من در هلال ذیحجه هزار دینار قرض او را دادم بعد از آنکه مشرف

بر طلاق زنان او و آزاد کردن غلامهای او و لکن شنیدم آنچه را که کردند بیوسف برادران

در کتاب علل الشرایع از حمیری و اعم از ریان بن صلت روایت کرده است که طایفه

باین دین برادران تو چم

پیغمبر ابراهیم

یعنی بعد از آنکه ابراهیم از شدت فقر و عدم استطاعت و قدرت بر نفقه عیال و مالیک مشرف شد که زنها را طلاق دهد و غلامها آزاد نماید بجهت قرض ادا و ... و هر دو ادا نموده ام

درخواست نمودند حضرت رضا علیه السلام آمدند و عرض کردند که طایفه از اهل بیت با موریتیه ترک کنند
در نو دنیا را اهل بغداد از نماز عید حضرت در نمودند نمیکنم گفتند چرا حضرت فرمود شنیدم از پدرم که
میگوید المسیح خشنبه یعنی نصیحت زیر است در کتاب عیون اخبار بسند معتبر از سعد و او از ابن عیسی و او از
وشاء و او از جناب رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت در وقتیکه دیده نمود هلال ذیحجه و ما در مدینه باشیم
نیت از برای اینکه احرام به بندیم عمره از برای حج زیراکه احرام می‌بندیم ما از شجره و آنست که میقات قرار
داده است رسول صلی الله علیه و آله و شما در وقتیکه از عراق بیائید و هلال دیده شود پس از برای شما است
عمره بجهت آنکه در وقت عرق در پیش روی شما است از این جهت که میقات از برای شما رسول صلی الله علیه و آله قرار داده است
فضل گفت بآنحضرت که از برای من آن هست که متمتع نمایم و حال آنکه طواف بیت نموده ام حضرت
فرمود نعم پس این روایت را محمد بن جعفر بسفیان بن عیینه و اصحاب سفیان برد و گفت که فلان
چنین و چنان گفت و تشنیع و عیب میکرد بر رضا علیه السلام صدوق علیه الرحمة میفرماید
و این سفیان ابن عیینه ملاقات با جعفر صادق علیه السلام نمود و از آنحضرت روایت بعضی احادیث نموده
رضا علیه السلام علامه مجلسی قدس سره میگوید که بعضی از اخبار مناسبه این باب در باب معجزات
و مناظرات آنحضرت ذکر شده است در نسل عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام عباس بن حسن
بن عبید الله بن عباس بن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است ذکر کرده او را خطیب در تاریخ بغداد و گفته
است که این عباس به بغداد آمد در ایام رشید و با او مصاحب شد و رشید از او اکرام میکرد و بعد از رشید
مصاحب مأمون شد و بود فاضل شاعر فصیح و علویه چنان میدانستند که او شاعر اولاد ابی
طالب است خطیب میگوید روزی به نزد مأمون آمد و تکلم کرد و نیکو تکلم کرد مأمون گفت و الله تو
میگوئی پس نیکو میگوئی او را و شاهد می‌آوری بر گفته خود پس غیب میدهی و غیبت میکنی و ابانی میگوئی و بار

خطیب گوید

خطیب گوید که روزی عباس به خانه مأمون آمد و حاجب او عمرون چشمهای خود را بر زمین انداخت و سر خود
بزیر افکند عباس گفت لو اذن لنا لعظمنا و لو اعتذر لقبلنا و لو صرفنا لانصرفنا
فاما النظر الشزر و الاطراق الفقد فلا ادری ما هو میگوید از اذن بعد از دخول ممنوعیم و اگر عذر
بیاورد قبول میکنیم و اگر رد ما نماید بر میگردیم پس چه چیز است نظر غضبناک و چشم بزیر انداختن و
فکر نمودن نشست و نقل این عبارات و بیان این اشعار که نوشتم پس حاجب خجل شد و عباس این اشعار را
انشاد نمود و ما من فتی کان للمرء مطلبی و لکن من یمشی سیرضی بما رکب
چه رضا بیشتر از این نمود خرسند میشد و یا خرها بستر مختبره او نمود و لکن کسیکه پیاده
راه رود البته راضی میشود بر هر چه باشد و از برادر ابن عباس جعفر
عالم و فاضل بود و محمد و عبید الله و فضل و حمزه و همه اینها پسران حسن بن عبید الله بن عباس بن علی

باب هفدهم در مدایح آنحضرت صلوات الله علیه و التحیة که اعیان گفته اند

در کتاب عیون بیهقی از صولی و او از محمد بن یحیی بن خفیف روایت نموده است
در چون جناب رضا علیه السلام ولیعهد شد خارج شد نزد نبوی آنحضرت ابراهیم بن عباس و دعبل
بن علی و اسحق از یکدیگر مفارقت نمیکردند و رزین علی برادر دعبل و در راه دزد بر ایشان
پس جدا شدند و بر خر خارکش سوار شدند ابراهیم گفت اعیدت بعد حمل الشوک احمالا
من الخزف تناوی لا من الجرة بل من شدة الضعف برگشت این حمل
ماده بود از حمل خار در حالتیکه بارها بود از خزف مشتری میکنیم نه از شراب بلکه از شدت
ضعف بود از آن گفت به زرین علی که آخر ایرا تو برسان رزین علی گفت فعلم کنتم

على ذلك نصبرن الى النصف فنادت حالكم فيه ولم تتبعوا على الخسف بغير ...
دعبل در لهو ولعب خواهید شد وحالت تا در بهار مساویست ودیگر از برای نقص باقی نمانده دگر نشنوید
دیوار از ان بعد دعبل گفت اجز یا ابا علی نیز تو هم شعر او شنوی ... دعبل گفت فاذ فات
الذی فات فکونوا من ذوی اللطف وخفوا نصفوا الیوم فانی بایع خفی بغیر بیداز
انکه فوت شده فوت شد بشوید از کسانی با ظرافت وحلم وبر ترسید از لهو ولعب کردن تا در این
روز بد رسته‌اید من مزه‌های خوب میخورم در همان کتاب ... میگوید جز داد را با ردن
عبد الله در چون ابراهیم بن عباس ودعبل بن علی بخدمت جناب رضا علیه السلام رسیدند در وقتیکه با آنحضرت
بیعت شده بود بولیعهدی دعبل شعر خود را خواند مدارس آیات خلت من تلاوة و
منزل وحی مقفر العرصات وابراهیم بن عباس خواند شعر را اذال لغراء القلب بعد التجلد
مصارع اولاد النبی محمد وترجمه اینها گذشته است در سابق وانحضرت با ایشان بیست هزار درهم
از دراهمیکه با نام آنحضرت ع مامون امر کرده بود سکه زده بودند عطا فرمود دعبل بده هزار
... پس هر درهمی از آنها را بده درهم ... حاصل شد از برای دو صد هزار درهم
ابراهیم پس ... بعضی ... وبعض از انرا باهل خود داد وبعد از فوت ابراهیم در نزد او تا وفات
کرد کفن وتجهیز او از بقیه آن دراهم شد در کتاب عیون احمد بن یحیی مکتب بوسایط از محمد بن سلیمان
روایت کرده است چون مامون علی بن موسی الرضا علیهما السلام را ولیعهد خود کرد شعرا به نزد مامون
آمدند صله داد با ایشان ... در وقتیکه ایشان مدح آنحضرت ع نمودند ونیکو شمرد از برای مامون
در وقتیکه ابو نواس به نزد مامون آمد واز حضرت هم مدح نکرد وبعد از چندی که بنزد مامون آمد
مامون با او گفت یا ابا نواس البته قدر ومنزلت جناب رضا علیه السلام در نزد من دانسته‌ای که
از او

که عز اکرام کرده‌ام او را ... تا حال مدح او نگفته‌ای واز حال آنکه تو شاعر زمانی و ... خوبی
پس ابو نواس انشاد کرد شعر قیل لی انت احسن الناس طرا فی فنون من الکلام النبیه
یعنی گفته شد بمن که تو هستی افضل ... از مردم در فنون از کلامهای بلند ومشهور لک
من جوهر الکلام بدیع یثمر الدر فی یدی مجتنیه است از برای تو جوهر کلامهای تازه
ودیگر که بار ... ثمر میدهد در در دست هر کس که بچیند وجمع نماید او را فعلی ما ترکت مدح ابن موسی
والخصال التی تجمعن فیه وبا اینها چرا ترک کرده مدح ابن موسی علیهما السلام را با وجود خصال وصفاتیکه
جمع شده‌اند در او قلت لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادما لابیه گفتم راه
نمی‌یابم بمدح امامیکه جبرئیل خادم پدر او بود مامون گفت احسنت وصله کرد باو از مال
امثال ده تمام شعرا داده بود وتفضیل داد او را بر سایرین در کتاب اعلام الوری مرسلا مثل
این روایت را روایت کرده است در کتاب عیون محمد بن حسن بن ابراهیم از محمد بن جعفر
راوی از ... روایت کرده است که گفت شنیدم از ابا العباس محمد بن یزید مبرد که گفت خارج شد ابو نواس
روزی از خانه خود وچشمش بسواری افتاد که با او محاذات داشت ... پس سوال کرد از او
گفتند که او علی بن موسی الرضا علیهما السلام است پس انشاء کرد شعر اذا ابصرتک العین من بعد
غایة وعارض فیک الشک اثبتک القلب یعنی اگر ببیند ترا چشم از راه دور وعارض شود
در ... شک ثابت میدارد ترا دل ولو ان قوما اموک لقادهم نسیمک حتی یستدل
به الرکب واگر طایفه ... قصد کنند ترا هر آینه میکشد ایشان را نسیم وعطر تو تا اینکه راه می‌برد واستدلال
میکنند بر تو سواران در کتاب عیون ... از محمد بن یحیی فارسی روایت کرده است که گفت نظر کرد ابو نواس
بابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام در وقتیکه آنحضرت بر استری سوار بود واز نزد مامون بیرون آمده بود

پس زنگی شد بحضرت و عرض کرد یا ابن رسول الله قصیده در مدح شما گفته‌ام و دوست میدارم که بشنوید حضرت اذن دادند ابیات را
از سر حضرت فرمود که بخوان شعر مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوات علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا
~~قیل ابیاتا فاحب ان تستعمل فی قالهات فانشا یقول~~ حین تنسبه فما له من قدیم الدهر
مفتخر فالله لما برا خلقا فاتقنه صفاکم واصطفاکم ایها البشر وانتم الملاء الاعلی وعندکم علم
الکتاب وما جاءت به السور ترجمه این شعرها نیز گذشته است پس حضرت فرمود که آوردی ابیاتی که پیشی نگرفته است
بتو در این ابیات احدی و بعد از آن فرمود ای غلام نزد تو از نفقه ما چه هست غلام گفت سیصد دینار حضرت
فرمود سیصد دینار را بده باو و بعد از آن باز فرمود شاید که سیصد دینار را کم شمارد برای آن قاطر را هم بسوی او ببر چون
سنه دویست و یک شد حج کرد اسحق بن موسی برادر عیسی بن موسی بن محمد و دعوت کرد از برای مامون و بعد از مامون از برای
بولایت‌عهد پس حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان از جانب حجت باو بیعت کرد گفت پس اسحق لباس سیاه خود را طلبید و بیعت
با رجه علم سود را گرفت و عمامه سیاه هم طلبید و گفت ایها الناس بدرستیکه من تبلیغ کردم آنچه را که باو مامور بودم و غیر او
کسی را امیر نمیشناسم و بعد از آن بپایین آمد و داخل شد عبدالله بن مطرف بر مامون در روزیکه حضرت علی بن موسی الرضا را ولیعهد
مامون باو گفت چه میگوئی در اهل بیت عبدالله گفت چه بگویم در طینتیکه خمیر شده است با آب رسالت و کاشته شده
باب وحی آیا از او بیرون می‌آید مگر مشک هدایت و عنبر تقوی بوئی پس امر کرد مامون که نزد او بردند و روی او کرد که امر او حقه کبیر
بوجوهات و ده هزار دینار برای او فرستاد در کتاب کشف الغمه از ناصر بن شغل روایت است که تا نیشابور البلد
روایت شده است در کتاب عیون همدانی از هروی بدو واسطه روایت کرده است که شنیدم از دعبل بن علی
الخزاعی میگفت آنکه اراد کردم این ابیات قصیده را در مدح مولای خود علی بن موسی الرضا علیهما السلام و اول آن بیت مدارس
آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات و چون رسیدم باین بیت خروج امام لا محالة خارج
یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فینا کل حق و باطل ویجزی علی النعماء والنقمات گریه کرد حضرت رضا علیه السلام
گریه شدیدی و بعد از آن سر مبارک خود را بلند کرد بسوی من و فرمود ای خزاعی نطق کرده است روح القدس بزبان تو

باین دو

باین دو بیت آیا میدانی کیست این امام و چه وقت قائم با مر خواهد شد عرض کردم خبر ایمان من نه مگر آنکه شنیده‌ام
امامی از شما خارج خواهد شد که پاک کند روی زمین را از فساد و پر خواهد کرد روی زمین را از عدل پس حضرت فرمود
ای دعبل امام بعد از من محمد پسر منست و بعد از او علی پسر اوست و بعد از علی حسن و بعد از حسن پسر او حجت قائم که منتظر است
کشیده میشود در زمان غیبت او و در وقت ظهور مطاع خواهد بود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز میفرماید خدا
آن روز را تا آنکه این امام خروج بکند و زمین را پر از عدل نماید چنانچه که پر شده باشد از جور و اما آنکه کی است بیان از
اخبار خواهش از وقت و زمان و علم او نزد خدا است و با خبر نمیتوانم گفتن از وقت و بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدر
و پدران خود علیهم السلام خبر داده از علی علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرده یا رسول الله کی خارج
القائم من ذریتک یعنی یا رسول الله چه وقت خارج خواهد شد قائم از ذریه تو پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مثل او مثل ساعت
است مثل قیامت لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة یعنی ظاهر نمیکند وقت آنرا مگر خدا
سنگینی شده در سموات و ارض نمی‌آید شما را مگر ناگهانی در کتاب کشف الغمه از هروی خبر را
روایت نموده است در کتاب امالی ابی جعفر از ابوالقاسم و او بچند واسطه از علی بن اخی دعبل الخزاعی روایت نموده است که گفت
خبر داد مرا سید و آقای من ابوالحسن علی بن موسی الرضا که در طوس در سنه صد و نود و هفت در همین سنه از آن
آنحضرت رحلت نمودم و بر خواندم بعبدالرحمن بن ... در کتابی که ... ادا نمودم
بحضرت او و نماز خواندم ... و آقای من ... برادرم ...
آنحضرت تاریخ سنه ... و خارج شدم ... آنحضرت ...
در مجلس ... داد را ... قصیده ... و ...
خواهد بود ... حفظ کن این قصیده را ... خوانده‌ام ... ختم کلام
و از آنجمله در کتاب امالی ابی جعفر از ابواحمد ... عبد ... از ... ابن ...

کرد حضرت [illegible] حسن [illegible] گریستم و در عرض [illegible] فقال لی یعنی گفت مرا ای دعبل [illegible]
تو در آخر روز از ایام [illegible] روز از ایام آخر [illegible] و بینک و بین الله هناک و در [illegible]
[illegible] پس تو [illegible] بغداد [illegible] دعبل گفت [illegible] چون [illegible] گفت ای ابای تخوف [illegible]
و حال [illegible] از انس بن مالک که گفت [illegible] رسول صلعم [illegible] الکل نبی شفاعة
و انا خبأت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی از برای هر پیغمبری شفاعتی است و من نگاه داشتم شفاعت خود را
از برای اهل کبائر [illegible] در روز قیامت افتراک لا اکون منهم [illegible]
عیون [illegible] روایت کرده اند که دعبل [illegible] حضرت [illegible] موسی الرضا علیه السلام
در مرو و عرض کرد یابن رسول الله قصیده گفته ام [illegible] که قبل از تو احدی [illegible] حضرت فرمود که بیاور [illegible] مدارس
آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات ارى فیئهم فی غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات
محل قرائت آیات خالی شده است از تلاوت و قرائت و محل نزول وحی [illegible] عرصه ها و فضاهای او
می بینیم [illegible] دستهای ایشان [illegible]
خالیست و چون دعبل این شعر را خواند آنحضرت گریه کرد و فرمود که راست گفتی ای خزاعی و چون باین شعر رسید
اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات یعنی [illegible]
بسوی کشنده [illegible] در حالتیکه [illegible]
کف مبارک [illegible] منقبضات [illegible]
باین شعر رسید لقد خفت فی الدنیا وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی حضرت فرمود
آمنک الله یوم الفزع الاکبر [illegible] که بتحقیق ترسیدم در دنیا و در ایام [illegible]
من امیدوار بامن هستم بعد از مرگ خود و چون باین بیت رسید وقبر ببغداد لنفس زکیة

تضمنها

تضمنها الرحمن فی الغرفات قبری در بغداد است از برای نفس زکیه که آن نفس زکیه را خداوند رحمن [illegible]
غرفه های جنان [illegible] حضرت فرمود آیا میخواهی [illegible] ملحق کنم [illegible] بیت [illegible] تا قصیده
تو [illegible] عرض کرد بلی یابن رسول الله حضرت فرمود وقبر بطوس یا لها من مصیبة توقد بالاحشاء
فی الحرقات و قبری بطوس است ای چه بسیار [illegible] مصیبتها [illegible]
در سوختن [illegible] آتشی که در اندرون و جوف [illegible]
پس گویا که بسبب این [illegible] آتش گرفتن و سوختن [illegible] آتش گیره است [illegible]
است [illegible] زیادی [illegible] اندرون آتش میگیرد [illegible] تا بروز حشر
تا وقتیکه مبعوث شود [illegible] قائم را [illegible] دعبل عرض
کرد که این قبر طوس که خواهد بود یابن رسول الله حضرت فرمود قبر منست [illegible] ایام [illegible] تا آنکه
طوس محل آمد [illegible] شیعیان من [illegible] الا من زارنی فی غربتی بطوس
کان معی فی درجتی یوم القیمة مغفورا له آگاه باش هر کس که زیارت کند مرا در طوس
در حالت غربت [illegible] با من در روز قیامت در حالتیکه بخشیده شده باشد گناهان
او و بعد از آنکه دعبل از قصیده فارغ شد [illegible] رضا [illegible] دعبل را
[illegible] خادم آمد با صد دینار رضویه
و گفت بدعبل که آقای من میفرماید [illegible] صد دینار [illegible] دعبل گفت والله من
بجهت این نیامده و قصیده نگفته ام [illegible] صد دینار را رد
کرد و خواهش [illegible] تا آنکه تبرک [illegible]
پس حضرت [illegible] جبه [illegible] بنزد او فرستاد و فرمود [illegible]

الی الحشر حتی یبعث الله قائما
یفرج عنا الهم والکربات

باو خواهش شد و برنگردانید دعبل جبه و کیسه را گرفت و با قافله از مرو بیرون رفت و چون بمیان قوهان
رسید دزدان بر ایشان والو شدند و گرفتند دزدها همه قافله را و کتفهای اهل قافله را بستند و دعبل را هم کتف
بستند و مالک شدند دزدها تمام قافله را و در میان خود قسمت کردند قافله را پس مردی از دزدها
این شعر دعبل را خواند اری فیئهم فی غیرهم متقسما * و ایدیهم من فیئهم صفرات و دعبل
شنید و گفت بدزدها که این شعر از چه کسی است دزد گفت از مردی از طایفه خزاعه که او را دعبل
میگویند دعبل گفت گوینده این قصیده من هستم و این یک بیت از آن قصیده است پس آن مرد
دوید بطرف رئیس خودها و آن رئیس در بالای تل مشغول نماز بود و شیعه هم بود و باو
خبر داد از آنچه از دعبل شنیده بود پس رئیس خود آمد تا آنکه ایستاد در نزد دعبل و با او گفت تو دعبل
هستی گفت بلی رئیس گفت بخوان قصیده را و او خواند پس باز کرد کتفهای او را و کتفهای اهل قافله
جمیع قافله را و رد کرد بایشان هر چه گرفته بودند از ایشان بسبب کرامت دعبل پس دعبل رفت تا آنکه
بقم رسید و اهل قم از او خواهش کردند که قصیده را بخواند دعبل بایشان امر کرد که جمع شوند در مسجد جامع
و چون جمع شدند دعبل بالای منبر رفت و قصیده را خواند و مردم مال و خلعتهای زیاد باو دادند
و خبر جبه حضرت که باو مرحمت فرموده بود شنیده بودند از او خواهش کردند که جبه را بهزار دینار
بایشان بفروشد دعبل امتناع نمود گفتند جزوی از جبه را بهزار دینار بما بده باز ابا و امتناع کرد
و از قم بیرون رفت و چون از رستاق قم دور شد گرفتند طایفه از جوانان عرب باو ملحق
شدند و از او جبه را گرفتند پس دعبل بقم رجعت کرد و خواهش کرد که جبه را باو رد کنند جوانان
از رد آن امتناع نمودند و مشایخ خود را عاصی شدند و بدعبل گفتند که دیگر ترا باو راهی نیست اگر خواهی بجبه هزار دینار
قیمت بگیر و دعبل امتناع نمود تا آنکه مایوس شد از رد جبه پس خواهش کرد که جزوی از جبه را باو بدهند اجابه او نمودند

و بعض از جبه را

و بعض از جبه را باو بهزار دینار قیمت آن باو دادند و دعبل برگشت بوطن خود دید که دزدها آنچه در منزل داشت
برده بودند پس آن صد دینار را که حضرت مرحمت نموده بود هر دیناری را از آن شیعیان بصد دینار فروخت و
حاصل شد در دست او ده هزار دینار درهم و آن وقت متذکر شد قول و فرمایش رضا علیه السلام که فرموده بود بآن
محتاج الیه و از برای دعبل کنیزی بود که او را دوست میداشت و در قلب او جای داشت پس درد
کرد چشمهای او بدرد عظیمی و طبیبها را آوردند و نظر کردند گفتند اما چشم راست او را چاره نیست
و اما چشم چپ را معالجه میکنیم و امید داریم که سالم شود و دعبل مهموم و مغموم شد بغم شدید و بسیار
جزع بر آن کاریه جزع عظیمی بعد از آن متذکر شد به آن باقی مانده از جبه مبارکه و او را بچشمهای آن کنیز
کشید و بدستمالی از آن جبه چشمان او را از اول شب بست و چون صبح کرد آن کنیز چشمهای
او صحیح تر از آنچه بود شده بود از برکة ابی الحسن الرضا روحی و روح العالمین له الفداء در کتاب
اکمال همدانی از علی و او از پدرش نقل روایه را روایت نموده در کتاب عیون ابو علی احمد بن
محمد رزین از ابا الحسن داود بکری نقل کرده است که گفت شنیدم علی بن دعبل خزاعی میگفت که چون
حاضر شد پدرم را وفات تغیر کرد رنگ او و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و نزدیک شد که من از مذهب او
برگردم و بعد از سه روز در شب او را در خواب دیدم که بر او بود لباس سفید و کلاه سفید پس گفتم بابا چه کرد خدا
با تو گفت بلی ای پسر آنکه دیدی از سیاه شدن روی و بسته شدن زبان من از جهت شرب خمری بود که در
دار دنیا و بودم من بهمان حالت تا آنکه ملاقات کردم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را و بر آن حضرت بود لباس
و کلاه سفید پس فرمود تو دعبلی عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آنچه را در اولاد من انشاد کرده بودید
پس خواندم لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت * و آل احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم * کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر پس تحسین نمود حضرت

دندان و ذکار را در بکابکی سخت و خنده کنند باشند در حالتی که آل احمد مظلوم و مقهور باشند و رانده
و نفی شده باشند از حق خوایشان چه گو یا اینکه آل محمد رنگ مصیبت و جفا دیده شده اند که هرگز بخشیده نگردد
شد دعبل گفت که آن حضرت بمن فرمود احسنت و شفاعت کرد در حق من و عطا فرمود بمن لباس خز را
و اینست لباس آنحضرت و اشاره کرد بلباس بدن خود در کتاب عیون اخبار محمد بن حسن کرخی کاتب
میگوید که دیدم بر قبر دعبل نوشته بود اعد لله یوم یلقاه دعبل ان لا اله الا هو یقولها
مخلصا عساه بها یرحمنی فی القیامة الله الله مولاه والرسول ومن بعدهما
فالوصی مولاه ترجمه این بیت اینست که آماده کرده است از برای خدا در روزیکه ملاقات کند خدا را دعبل شهادت کلمه
لا اله الا الله را میگوید این کلمه را در حالت اخلاص و خلوص امیدوار است که خداوند رحم کند بر آن دعبل در روز
قیامت بسبب آن کلمه صاحب و دوست او خداوند است و رسول و بعد از خدا و رسول مولا و آقای او اوصیاء
رسول اند صلوات الله علیهم در کتاب کشف الغمه محمد بن طلحه میگوید که از منقبتهای آنحضرت قصه و حکایت دعبل بن
علی خزاعی است دعبل میگوید چون قصیده مدارس آیات گفتم قصد کردم که آنقصیده بخدمت علی بن موسی الرضا ببرم
و آنحضرت در خراسان ولیعهد مأمون بود در خلافت پس بخراسان رسیدم و حاضر شدم در حضور حضرت آنقصیده را خواندم
حضرت تحسین نمود قصیده را و گفت که آنقصیده را برای احدی مخوان تا وقتیکه خبر آمدن من بتو برسد و احضار کنم
و از من از خبر من سؤال نمود بعد از آن گفت که قصیده مدارس آیات خلت من تلاوة را بخوان گفتم نمیدانم
یا امیر المؤمنین پس گفت ای غلام حاضر کن ابا الحسن علی بن موسی الرضا را پس ساعتی نگذشت که آنحضرت حاضر شد مأمون گفت
یا ابا الحسن از دعبل خواهش کردم که قصیده مدارس آیات را بخواند ذکر کرد که نمیدانم حضرت فرمود ای دعبل بخوان برای امیر المؤمنین گوید
شروع کردم در خواندن پس مأمون تحسین کرد قصیده را و امر نمود برای من به پنجاه هزار درهم و حضرت ابوالحسن نیز بقرب
باینقدر امر نمود عرض کردم ای سیدی اگر صلاح بدانی بمن چیزی از ثیاب خودت عطا کن تا اینکه کفن من بشود حضرت

او

[illegible]

فرمود نعم و قمیصی بمن داد که شق کرده بود او را و منشفه لطیفه نیز مرحمت نمود و فرمود که حفظ کن این را که بسبب او
محفوظ خواهی بود و بعد از آن ذو الریاستین ابو العباس فضل بن سهل وزیر مأمون نیز بمن صله داد و مرا بر یابوی
زردرنگی سوار کرد و بودم با فضل میگردیدم در روز بارانی که در بر فضل بود ممطر خز و برنس خزی لبس او کرد بمن آن
ممطر را بمن و از برای خود تازه بخر او را خواست و پوشید او را و گفت جز این خدمت پیروی کردم بآن [illegible]
بمن رایکه او بهتر گفتند از نو زیر بارانی است و بیا بگیر که او بهتر است از این بارانی رسیده کان دعبل گفت عوض هشتاد
دینار دادند و نفس من خوش نداشت فروختن او را بعد از آن برگشتم بعراق و چون در راه میرفتیم بعضی از اکراد
بر ما خروج کردند و ما را گرفتند و از روز باران زیادی میبارید و باقی ماندم با پیراهن کهنه و منشفه تا به [illegible]
و در جمیع آنچه با من بود اخذ کرده بودند تا آنکه منشفه [illegible] بران پیراهن و منشفه بود که حضرت رضا عطا نموده بود
بودم در فکر اینکه آقای مظلوم جناب رضا علیه السلام که ناگاه یکی از اکراد در حالتیکه گذشت بر من و در زیر او
اسب مرکوب خاکستری رنگی بود که سپاه بود و پوشیده بود ممطر مرا و در نزدیکی من ایستاد و
توقف کرد تا اصحاب او جمع شوند و این شعر را میخواند مدارس آیات خلت من تلاوة و گریه
میکرد و چون این را از آن کرد دیدم تعجب نمودم از دزد کردی که شیعه است طمع کردم در قمیص و منشفه و بآن کرد
گفتم یا سیدی این قصیده از کیست گفت ترا با این چه کار است وای بر تو گفتم در این سؤال من سببی است تو را خبر
گفت این قصیده بسبب صاحب قصیده مشهورتر است از اینکه مجهول باشد گفتم کیست او گفت دعبل بن علی
شاعر آل محمد جزاه الله خیراً گفتم یا سیدی والله من دعبل هستم و این قصیده از منست گفت ویل ترا
چه میگوئی گفتم واقع امر از این مشهورتر است پس آدم فرستاد بنزد اهل قافله و جماعتی از آنها احضار کرد و
از آنها پرسید همگی گفتند این دعبل بن علی خزاعی است بعد از آن گفت من گذشتم از هر چیزی از
قافله گرفته شده تا بیک خلال و ما فوقها جهة کرامة تو و ندا کرد در اصحاب خود که هر کس هر چه گرفته است

انچه رد میکند و بچه انچه زاد از فرودم تا فته گرفته بود بانها دادند و هر چه ازمن گرفته بود بمن رسید و تا بود رقعه او نزد

تا بامن و محفوظ مانده همه به برکت این قمیص و خشنه صاحب کشف الغمه میگوید نظر باین منقبت چه قدر

از علو و شرافت و دارست و کاهی بعضی از ناس باین قصه بر میخورند از انکه مطالعه این کتاب

میکنند و نفس انها خواهش میکند در یکحینی که وقف و مطلع نوشوند بر القصیده لیکن من قصد انشم را

نفوس و انکه دفع نایم ازخود این نقص وارد و بسبب بعضی از ظنون منطرق است پس اراده کردم

انچه را که مناسب این مقام باشد از القصیده وارد نمایم ذكرتُ محلّ الربع مِن عرفات

فأسبلتُ دمعَ العينِ بالعبرات مستذکر شدم محل خانه و منزل ها را که از عرفات است

پس سبیل کردم آب چشم را بسبب ریختن قطرات وفلّ عرى صبري وهاجت صبابتي رسومُ

دیار اقفرت وعرات دلم مانده تمام شد صبر من و بجرکت امد عشق او تند رسوم خانهائیکه خالی و صحرا

بی آب و گیاه شده بود رفت و حرارت شوق را مدارس آيات خلت من تلاوة ومنزل

وحي مقفر العرصات ترجمه این فقره گذشته است لآل رسول الله بالخيف من منى وبالبيت

والتعريف والجمرات اینها منزلهای مقفر و مدارس آیات و منازل آیات از برای آل رسول الله صلی الله

علیه و آله بود در خیف از منی که مراد مسجد منی است و در بیت که خانه کعبه معظم است و در تعریف که مراد

محل وقوف بعرفه است و در جمرات که موضع رمی جمرات است دیار علي والحسين وجعفر

وحمزة والسجاد ذي الثفنات اینها خانهای علی و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهدا

و سید سجاد که لقب شریف آنحضرت ذو ثفنات بود بعضی مواضع سجده ان بزرگوار از بسیار

سجده پینه زده بود ذی الثفنات با همه لقب ان بزرگوار شده بود دیار عفاها

جور كل معاند ولم تعف بالأيام والسنوات

خانهائیست دسندس و خراب گشته است انها را جور معاندین و از جور

انها را از تیح و حبس ازجور معاندین بزور کارها و سنین معاف نشده اند ديار لعبد الله والفضل

صنوه سليل رسول الله ذي الدعوات خانهائیکه بود از برای عبد الله و فضل برادر او بود و اینهم

اولاد و اینها اولاد و یا خالص و صاف شده از رسول صاحب دعوات هستند و در کلام جارست و مقصود این

است که اینها بود از عبد الله و فضل از برای اولاد رسول صلی الله علیه و آله شد و انها وصل و اولاد رسول صاف و خالص شده

از انها شد منازل كانت للصلاة وللتقى وللصوم والتطهير والحسنات جایهائیکه بود از برای

نماز و پرهیزکاری و روزه و تطهیر و حسنات و نیکوکاری منازل لجبريل الامين يحلها من الله

بالتسليم والزكوات منازل وحي الله معدن علمه سبيل رشاد واضح

الطرقات منازل وحي الله ينزل حولها على احمد الروحات والغدوات اینجا انها

محل نزول جبرئیل امین است و در محل میشد با انها از جانب خداوند تبارک و تعالی بالتسلیم و زکواة اینجا محل

وحی خدا و معدن علم الله بود و راه هدایت و رشد بود و واضح است راه انها اینجا منزلهای وحی خدا هستند

که نازل میشد در حوالی انها و حریم محمد صلی الله علیه و آله در شبها و روزها فاين الاولى شطت بهم غربة

النوى افانين في الاقطار مختلفات هم آل ميراث النبي اذا انتموا وهم خير سادات وخير

حماة مطاعيم في الاعسار في كل مشهد لقد شرفوا بالفضل والبركات اذا لم نناج الله

في صلواتنا بذكرهم لم يقبل الصلوات ائمة عدل يقتدى بفعالهم وتؤمن منهم زلة العثرات فيا رب

زد قلبي هدى وبصيرة وزد حبهم يا رب في حسناتي ديار رسول الله اصبحن بلقعا ودار زياد

اصبحت عمرات وآل رسول الله هلب رقابهم وآل زياد غلظ القصرات وآل رسول الله تدمى

نحورهم وآل زياد ربة الحجلات وآل رسول الله تسبى حريمهم وآل زياد آمنوا السربات وآل

زياد في القصور مصونة وآل رسول الله في الفلوات فيا وارثي علم النبي وآله عليكم سلام دائم

النفحات لقد استيقظى بكم في حيوتنا واني لارجو الامن عند مماتي ترجمه ابيات که ترجمه نشد اين است

لکن در ضمن ترجمه تمام ابیات قصیده در روایت آینه معلوم خواهد شد در کتاب کشف الغمه الهروی دانسته است

که دعبل بن علی خزاعی بر ابی الحسن رضا علیه السلام و عرض کرد یابن رسول الله قصیده عرض کردم و با خود عهد نمودم که

نخوانم او را به احدی پیش از شما حضرت و بعد گوید انکه تجاوبن بالارنان والزفرات نوائح عجم اللفظ والـ

نطقات يخبرن بالانفاس عن سر انفس اسارى هوى ماض والخرات فاسعدن او اسعفن

حتى تقوضت صفوف الدجى بالفجر منهزمات على العرصات الخاليات من المها سلام شج صب على

العرصات ترجمه ابيات آنست که طیور در مرغان یکدیگر گفتگو میکنند بصداهای بلند نوحهای گنگ اللفظ والنطقات

یعنی نفرات آنها غیر معلوم است و در ضمن این نوحها خبر میدهند از باطن نفسها یکه اسیر عشق اند از گذشته و آینده پس مساعدت

و معاونت میکنند از رسانیدن ... بحدیکه ... شبها ... از جالیکه صفوف ظلمت منهزم

دارند بدیگر فضاهای ... سلام حزین عاشقه ... بعرصات در حالتیکه ... خالی

فعهدي بها خضر المعاهد مألفا من العطرات البيض والخفرات

در حالیکه لغت ... دو ... که از آنها ... تمام بود ... و حسن ... با حیا و مستور

اوبود در حالیکه ... ليالي يعدين الوصال على القلى

ويعدي تدانينا على الغربات ... در شبهای بود ... سال وصال

و اجال ... واذ هن يلحظن العيون سوافرا ويسترن

بالايدي على الوجنات و یاد عهد ... و لیالی در وقتی بود ... خود را بدستها ...

میپوشد چشمهای نظر کننده را در حالتیکه ... خود را بدستهای خود و جنات

خود را واذ كل يوم لي بلحظي نشوة يبيت بها قلبي على نشوات و یاد

در وقتی بود که هر روز ... بلحظ نشوه و مستی بود راه پیدا ... نشوه قلب من بر نشوات ... متصل

فكم حسرات هاجها بمحسر وقوفي يوم الجمع من عرفات چه بسیار حسرتها بیجان

آورد

آورد آنها را در وادی محسر وقوف من در یوم عرفه در عرفات الم تر للايام ما جر جورها

على الناس من نقص وطول شتات ومن دول المستهزئين ومن غدا

بهم طالبا للنور في الظلمات آیا نمی بینی از برای ایام که چه قدر جنایت وارد آورد جور او

بر مردم و بجا کشید جور او بحد نقض عهدها در امر امامت و طول تفرقه و لعرق و از جهة دول

استهزا کننده کان بشرع و بدین و با ائمه مسلمین یا از جهة دول با طایفه هوا و هوس در بکی میکنند

از آنچه میکنند نظر با اختلاف و نسخ و از آنکه تابع گردیده اند استهزا کننده کان در ظلمات

و طلب نور و هدایت میکنند از ایشان با آنکه این محال است فكيف ومن انى يطالب زلفة

الى الله بعد الصوم والصلوات سوى حب ابناء النبي ورهطه

وبغض بني الزرقاء والعبلات پس چگونه و از کجا است برای طلب کننده تقرب و قربت بسوی خدا

بعد از صوم و صلوات غیر از دوستی ابناء و طایفه نبی صلی الله علیه و آله و بغیر از دشمنی بنی مروان

و بنی امیه وهند وما ادت سمية وابنها اولوا الكفر في الاسلام والفجرات

هم نقضوا عهد الكتاب وفرضه ومحكمه بالزور والشبهات و دوستی ...

و آنانیکه حاصل شده اند از سمیه مادر زیاد و پسر او در ایشان صاحبان کفر و فجور بودند

در اسلام و آنها شکستند عهد کتاب و واجبات و محکم کتاب را بدروغ و شبهات

ولم تك الا محنة كشفتهم بدعوى ضلال من هن وهنات

و نبود مگر محنت ... کشف کرد کفر و نفاق آنها را بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم از قبایح ... کفر

باطله و حقد و حسد ... وحق باطله آنها تراث بلا قربى وملك بلا هدى

وحكم بلا شورى بغير هداة و این ارث بر دلایل است ... دون قرابت

و مالک شدن است خلافت را به دل علم و هدایت و حکم نمودن است بر نفوس و اموال و فروج بدون شورت
در آنکه هدایت کننده اند رزايا ارتنا خضرة الافق حمرة وردت اجاجا طعم كل
فرات وما سهلت تلك المذاهب فيهم على الناس الا بيعة الفلتات
یعنی این امور مصائبی است که سبب آنها گردیده و خضرت افق را بما سرخ نمود و تبدیل بشور کرد و آنها شده این
مصیبتها ظلم هر شرین را تلخ و شور و سهل و آسان نشد این مذاهب مگر بیعت ناگهان اشاره بقول
عمر است در کیف کانت بيعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین من شرها ومن عاد الی مثلها فاقتلوه ... و کار است
و بغیر تدبر واقع شد و عدم رضای اهل بیت شد رد این بیعه ... [illegible]
سالها است بعد از سقیفه و دل هم شسته جمره قبل است در بعد از شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام
داد [illegible] بیشه وما نال اصحاب السقيفة جمرة بدعوى تراث في الضلال
نتات یعنی قول اصحاب سقیفه در جلسه که متجاهر بودند از قول به جهل است [illegible] که در صلالت
نهایت بلندی رسیده و یا در قول اصحاب سقیفه در دعوی ارث ضلالت در قطرات ولو قلدوا
الموصى اليه امورها لزمت بمامون على العثرات اخى خاتم الرسل
المصفى من القذى ومفترس الابطال في الغمرات فان جحدوا كان الغدير
شهيده وبدر واحد شامخ الهضبات وآى من القرآن تتلى
بفضله وايثاره بالقوت في اللزبات وغر خلال ادركته بسبقها مناقب
كانت فيه مؤتنفات و اگر تفویض میکردند بجناب محمد صلی الله امور خلافت امت را
هر آینه انتظام میگرفت امور صادق بسبب وجود مبارک او [illegible] از لغزشها بسبب اینکه برادر
خاتم رسل و برگزیده است [illegible] و خالص شده است از آلودگیها و هر که دورت بصفحه دادی

قبل از آن بعد رسول نیز [illegible]

کہ بارہ کنندہ ابطال بہلوانان است در شدتها پس اگر منکر شوند و انکار او نمایند قضیه غدیر خم شاہد
و دلیل او است و غزوه بدر و احد شامخ الهضبات مثیر غزوه بدر و احد که بسبب داد او مرتفع و بلند و کوه او منسطر
زمین است شاہد و دلیل دیگر است و آیات قرآن که تلاوت میشود در فضیلت جناب دلیل دیگر است و ایثار و عطای او
قوت خود را عیال خود در شدت قحط دلیل دیگر است و خوشی خلقت او که انگار سبقت باسلام در که اوست
دلیل دیگر و بجهة اینها منقبتهایی که از جهت تازه گی ها در که نمی کرده است از لغو همه لطف جلالة عليه مناقب
لم تدمك غير ولم تنل بشيء سوى حد القنا الذربات نجى لجبريل
الامين وانتم عكوف على العزى معا ومنات بكيت لرسم الدار من عرفات
واجريت دمع العين بالعبرات وبان عرى صبري وهاجت صبابتي
رسوم ديار قد عفت وعرات نیز بجناب در که غیر از داده بودند تا آنها غیر از رسیله بسبب حرب
ملاقات شدن نیز او در غایت حدت است نجوی میکرد با جبرئیل امین و شما و ملائکه نیز او او و این مرات
که حضرت وحی را میشنید و شما معتکف و ملازم پرستش عزی و منات بوده بود و توجیه ترجمه بیت
دیگر که در اینها گذشته مطلع هر دو روایت پیش از این و بیت گذشت مدارس آيات خلت من تلاوة
ومنزل وحي مقفر العرصات لآل رسول الله بالخيف من منى وبالبيت والتعريف والجمرات
ديار لعبد الله بالخيف من منى وللسيد الداعي الى الصلوات ديار على والحسين وجعفر
وحمزة والسجاد ذي الثفنات ديار لعبد الله والفضل صنوه نجي رسول الله في الخلوات
ترجمه تمام اینها نیز در روایت سابقه گذشته است مگر در آخر مصراع بیت آخر خلاف عبارت است و معنی المصراع
در اینجا آنست که در این فضل نجوی میکرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلوات وسبطي رسول الله وابني وصيه
ووارث علم الله والحسنات معبر کرده میگویم با بنا نه از برای او سبط رسول خدا و دو پسر وصی او که وارث علم خدا

وحسنات بود منازل که اسند بنزول اینها علی الحد المذکور فی الصلوات دار . فمنها منازلات وجور اهل

بیت اینها نازل شده برحسب احمد مذکور در نمازها منازل قوم یهتدی بهدیهم فیؤمن منهم

زلة العثرات منازل اهل قومی هدایت یافته میشود بهدایت آنها و مامون میشود بجهة آنها

لغزشها منازل کانت للصلوة وللتقى وللصوم والتطهير والحسنات منزلها که بوده است

منازل لا تيم يحل بربعها ولا ابن صهاك فاتك الحرمات نمیباید منزلهای ایشان حلول — هاتك خ ل

نکرده است بمنزل اینها تیم و پسر صهاک هتک نماینده حرمات دیار عفاها جور كل منابذ

ولم تعف للأيام والسنوات دیاری مندرس کرده است ازظلم هر منابذ [illegible]

و مندرس نشده بجهة مرور ایام و سالها فاسئل الدار التي خف اهلها متى عهدها

بالصوم والصلوات بایست ای همراه بایست ای همراه تا سوال کنیم از دارها

اشارة بعهد وطول عهد اهل دار بصوم وصلوة بجهة بودن الفتی وانواع [illegible] اهل دار [illegible]

[illegible] کردیده است وقت بوده است عهد آن دار [illegible] بوده است عهد آن دار از صوم وصلوة

[illegible] وأين الألى شطت بهم غربة النوى

أفانين في الأقطار مفترقات هم أهل ميراث النبي إذا اعتزوا وهم خير سادات وخير حماة

إذا لم نناج الله في صلواتنا بأسمائهم لم تقبل الصلوات در کجا نیند اینها که دور شده بسبب اینها [illegible]

[illegible] در کجا نیند اینها که بسبب اینها فراری و متواری شده اند اهل میراث پیغمبر

در قطار ارض در حالتیکه ازاین فرار دور شدند [illegible] در آن سفر [illegible]

متفرق میشدند اینها هستند اهل میراث پیغمبر و قتیکه نسبت داده [illegible] بهترین سادات [illegible]

وبهترین [illegible] و حمایت حفظ کننده کانند وقتیکه مناجات نکنیم با خداوند در نمازها [illegible]

قبول نمیشود نمازها مطاعیم في الإعسار في كل مشهد لقد شرفوا بالفضل والبركات

بسبب

بسبب اطعام دهنده و طعام کننده هستند در وقت تنگی در علانیه و در هر مشهد بتحقیق شرافت یافته اند بفضل وبرکتها

وما الناس إلا غاصب ومكذب ومضطغن ذو إحنة وترات إذا ذكروا قتلى ببدر

وخيبر ويوم حنين أسبلوا العبرات فكيف يحبون النبي ورهطه وهم تركوا أحشاءهم

وغرات نیستند مردم مگر غاصب حقوق یا تکذیب کننده رسول و اهل بیت او [illegible] پیچیده شده [illegible]

که کشته شده است [illegible] وقتیکه [illegible] کشتگان بدر و خیبر و روز حنین

منافقان قریش و اهل کتاب

[illegible] پس چگونه دوست میدارند پیغمبر و اقوام او را و حال آنکه اینها ترک کرده اند [illegible]

[illegible] و حسد کننده [illegible] لقد لاينوه في المقال وأضمروا قلوبا على

الأحقاد منطويات فإن لم تكن إلا بقربى محمد فهاشم أولى من هن وهنات

[illegible] در قول گفتگو و مقال [illegible] اظهار و پنهان میدارند حقد و حسد در حالتیکه [illegible]

است قلوب [illegible] پس اگر نباشد حسد و حقد اینها مگر بسبب قرابت محمد هاشم اولی [illegible]

[illegible] در نسب [illegible] در مصرع [illegible] است [illegible] بان استدلال میکردند

در سقیفه و میگفتند [illegible] اقرب هستیم [illegible] قرابت [illegible] هاشم اقرب است [illegible]

سقى الله قبرا بالمدينة غيثه فقد حل فيه الأمن بالبركات نبي الهدى صلى عليه مليكه

وبلغ عنا روحه التحفات وصلى عليه الله ما ذر شارق ولاحت نجوم الليل مبتدرات

سیراب کند باران رحمت خداوند قبری را در مدینه است [illegible] حلول کرده [illegible] داخل شده است در آن امن

با برکات و این قبر برای پیغمبر هدایت است که رحمت کند [illegible] رحمت و برسان از ما بروح

مقدس آن بزرگوار صلی الله علیه و آله تحفها را و باز رحمت کند خداوند [illegible] مادامیکه طلوع میکند

آفتاب در مشرق و ظاهر [illegible] ستارهای شب در حالتیکه [illegible] کننده [illegible]

مصلح نموده که افاطم لو خلت الحسین مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده

واجریت دمع العین فی الوجنات افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی نجوم سماوات بارض فلاة

ای فاطمه اگر خیال نمائی و گمان بری حسین علیه السلام در حالتیکه بروی خاک افتاده و در کنار فرات تشنه عطشان او را کشته اند

هر آینه بروی خود میزنی و اشک چشم خود را بروی خود که برآمده گی رویت جاری مینمائی ای فاطمه ای دختر بهترین مخلوق یا تو

و نوحه و ندبه بیا در ستاره های آسمان یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام که در بیابانهای هموار افتاده اند قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ

نالها صلواتی واخری بارض الجوزجان محلها وقبر بباخمری لدی الغربات وقبر ببغداد لنفس

زکیة تضمنها الرحمن فی الغرفات وقبر بطوس یا لها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات

که قبرها شده اند در کوفان که کوفه است و قبرهای دیگر در طیبه است یعنی مدینه و قبور دیگر که در فخ است و فخ اسم جائیست

در یک فرسخی مکه معظمه که در آنجا در زمان هادی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب دعوت کرد و بعد از آن کشته

شد و سلیمان بن عبد الله بن حسن در آنجا کشته شد و قبر دیگر در ارض جوزجان است که یحیی بن زید بن علی بن الحسین

است که او را در ارض جوزجان کشتند و بدار کشیدند در زمان ولید و در دار بود تا آنکه ظاهر شد ابو مسلم و او را از دار پائین

آورد و دفن کرد و قبر دیگر که محل آن باخمری است و آن موضعی است شانزده فرسخ از کوفه که در آنجا ابراهیم بن عبد الله بن حسن

کشتند و آن موضع در قرب غربات است و قبر دیگر در بغداد از برای نفس زکیه است و در نزد ما نفس زکیه موسی بن جعفر

و رحمن مشمول رحمت خود گردانید آن نفس زکیه را در غرفات جنان و قبر دیگر در طوس است که مصائب آن

الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الغم

والکربات تا بروز حشر و تا آنوقت که مبعوث کند خدا قائم را که کشف کند از ما غموم و هموم را

ادنتد الله و صلی علیه افضل الصلوات یعنی از برای علی بن موسی الرضا علیه السلام که خدا ... او را و براد رحمت بفرستد از افضل رحمتها تا ما الملمات التی لست بالغا مبالغها منی بکنه صفات

للمصنات ... (margin)

قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم منها بشط فرات

و الکربات ...

(margin) ... بعضی قبور ایشان که ... قبرهای در شط فرات است که ... قبرها ... در جنب ... و ...

والمراد معرسهم کجا منزل و آرام رسیده و وصف ... آنها را که در آنجا ... که آنها را ...

خود قبرهاست در نزدیک نهر فرات که در جنب کربلا معرس آنها در کنار شط فرات است

حاصل کلام آنست قبور آنها نزدیک است زوار یعنی زیارت کنند در نزد آن قبور ... تحمل نکنند ...

مراد از قطعه بزرگ شهر ... جدا ... است با آنکه آل بزرگوار آل سلام علیهم در جنب ... در نهر ...

نهر کبیر بودند در حالت تشنگی شهید شدند توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل

حین وفاتی متوفی و شهید شدند در حالتیکه تشنگان بودند بفرات در ... کاش من ...

آن قبل از زوال وفات خود الی الله اشکو لوعة عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل والفظعات

اخاف بان ازدارهم فتشوقنی مصارعهم بالجزع فالنخلات بسوی خداوند شکایت میکنم ...

بمحبت ایشان در وقتیکه ذکر میشوند ایشان آب بدهد مرا از جام گریه ... و شدت والم رسیده ... زیارت

ایشان بهیجان در که بیاد در حزن ... مرا در آنوقت که بینم مصارع ایشان را که واقع است در ...

ودر ... در بعضی نسخ ... بجای ... بی نقطه است ... که ... من محلها ... الحجرات

ایشان را ... حزن و ضعف من بیفزاید تغشاهم ریب المنون فما تری لهم عقرة مغشیة الحجرات

احاطه کرده است و فرا گرفته است ایشان را ... روزگار ... پس ... ایشان ... در حجرات

پوشیده شده ... خلا ان منهم بالمدینة عصبة

مدینین انضاء من اللزبات قلیلة زوار سوی ان زوراً من الضبع والعقبان والرخمات

لهم کل یوم تربة بمضاجع ثوت فی نواحی الارض مفترقات تنکب لأواء السنین جوارهم

ولا تصطلیهم جمرة الجمرات ... که در مدینه ... ذلیل شده ... ایشان ...

و قلیلست زوار ایشان ... زیارت کنندهٔ ایشان ... و عقاب در ... زیارت کننده ...

... در هر روز ... در اطراف ... در حالت تفرق ...

(margin) والقصعات ...

(margin) ... یا جام ...

(margin) التکبت العول ... لاواء الشدة

ازدنیا و بهانها غیر رشد باره نیش ازحرات جیم وحشم وقد کان منهم بالحجاز وأرضها مغاویر نجارون فی الازمات

حمى لم تزره المذنبات وأوجه تضيء لدى الأستار والظلمات اذا وردوا خيلاً تشمس بالقنا مساعر جمر

الموت والغمرات فان فخروا یوماً أتوا بمحمد وجبريل والقرآن والسورات وعدّوا علياً ذا المناقب والعلى

وفاطمة الزهراء خير بنات وحمزة والعباس ذا الهدي والتقى وجعفرها الطيار في الحجبات (ذا اللقب نوشته اند)

وبتحقیق بود از ایشان در حجاز و زمین حجاز مردان غارت زده در حالتیکه تجارت میکردند در راه جهان تنگ دنیا در

وقطیعها و بود ایشان را قرقها که نمیدید بر دوزخ گنهکار ایشان که پاک و مطهر بودند از ذنوب و معاصی بیرون غفلتی خود ایشان

بود و در برای ایشان رویها که بود که روشن میباد در پس پرده‌ها و در تاریکیها وقتیکه وارد میشدند اولاد ایشان

و نیزهای ایشان بیاض و سواد بود و ایشان گرم کننده حرب و جدال بودند داخل میشدند در شدائد و مرحبا پس اگر فخر

میکردند روزی فخریه ایشان بجمع صلی الله علیه و آله و جبرئیل و قرآن و سورهای قرآن میدهد و در فخریه خود ایشان میشمردند

علی که صاحب منقبتها و بزرگی بود و میشمردند فاطمه زهرا علیها السلام که بهترین بنات و زنان بود و میشمردند حمزه سید الشهدا

و عباس صاحب هدی و تقوی را و میشمردند جعفر طیار در حجابهای بهشت بود اولئك لا ملفوح هند وحزبها سمية من

نوكى ومن قذرات ستسأل تيم عنهم وعديها وبيعتهم من أفجر الفجرات آنها حاصل شده از لقح

و فاسد شده و ایشان میشوند از سمیه که مادر زیاد بود و از قذرات زنده است که سؤال میشود از ایشان تیم و عدی ایشان و بیعت ایشان از

افجر فجرات بود هم منعوا الآباء عن أخذ حقهم وهم تركوا الأبناء رهن شتات وهم عدلوها

عن وصي محمد فبيعتهم جاءت على الغدرات ایشان منع کردند پدران را از گرفتن حق خود و ایشان ترک کردند پسران

در حالتیکه پراکنده بودند ایشان و ایشان میل کردند و گردانیدند خلافت را از وصی محمد صلی الله علیه و آله و کیلها بیعة

بطرف خود بردند وليهم صنو النبي محمد أبو الحسن الفراج للغمرات ملامك في آل النبي فإنهم

أحباي ما داموا وأهل ثقاتي تخيرتهم رشداً لنفسي إنهم على كل حال خيرة الخيرات

نبذت إليهم بالمودة صادقاً وسلمت نفسي طائعاً لولاتي ولی ایشان مثل و مانند پیغمبر ابو الحسن شکافنده

شدائد و موجبات ترک کن ملامت خود از من در حق آل پیغمبر به تحقیق ایشان دوستان و اهل وثوق و اعتماد

من هستند ما دامیکه هستند اختیار کرده ام من ایشان را از برای نفس خود در حالتیکه ایشان هستند هدایت کننده

و مرشد بجهت آنکه ایشان در هر حال خوب خوبانند و من بمودت و دوستی صادق داده ام خود را عطای ایشان

انداخته ام و تسلیم نفس و جان خود بولایت بجهت دوستان خود نموده ام فيا رب زدني في هواي بصيرة

وزد حبهم يا رب في حسناتي سأبكيهم ما حج لله راكب وما ناح قمري على الشجرات

بکار

بسال بعد و کار من زیاد کن در محبت ایشان و بصیرت مرا و زیاد کن حب و دوستی ایشان را در حسنات من زودات کردیم (دکال نفع رجل و نجات ...)

برای ایشان مادامیکه حج میکنند راکب و مادامیکه نوحه میکند قمری بر درختان وإني لمحزون بطول حياتي وقال علي...

بنفسي أنتم من كهول وفتية لفك عناة أو لحمل ديات ... قبل الموت حظوها تا قطعتم منهن بالذات

أحب قصي الرحم من أجل حبكم وأهجر فيكم زوجتي وبناتي وأكتم حبيكم مخافة كاشح عنيف لأهل الحق غير مواتي (الحق الواضح ...)

فدای ام و ایشان را و جنبنده ام برای خود ایشان آن و بعد از تشبیه من مردان و غلامان بسبب ... در حالتیکه خود فدای ... برد جوانان

بنوم نفس من بجهة خلاص کردن ایشان ایشان و تحمل شدن تا دیات قوم را و نجات دادن تا طایفه ایشان را که واقع

محضه و مشرف بموت شده بودند ایشان را قدم بردهم تا ممکن ... کرده ام ایشان را و قیود ایشان را باز نمودیم

و شمشیرها شده و تیز حالت سید ارکیل ... با من ... و رحم ایشان و بعید است و باز محبت دارند بجهت محبت

ایشان و ترک و دوری میکنیم زن و دختران خود را از جانب ... باشند و با وجود این میپوشم و کتمان میکنیم دوستی شما را

از دوستی ایشانکه محفوظ میکنند عداوت شما را و عنیفه و دشمن دارنده اند اهل حق را و هرگز مایل نخواهند شد قبول ...

فيا عين بكيهم وجودي بعبرة فقد آن للتسكاب والهملات لقد خفت في الدنيا وأيام (هملت عینه ...)

سعيها وإني لأرجو الأمن بعد وفاتي ألم تر أني مذ ثلاثين حجة أروح وأغدو دائم الحسرات

پس ای چشم گریه کن برای ایشان و جود و سخا کن با اشکها ... بتحقیق رسید وقت ریختن و جاری کردن ... در دنیا و در دنیا

... شده بجهت ... و امید دارم ... ایشان ... که ... سی سال است هیچ ... میکنم ...

أرى فيئهم في غيرهم متقسماً وأيديهم من فيئهم صفرات وكيف أداوي من

جوى بي والجوى أمية أهل الكفر واللعنات وآل زياد في القصور مصونة وآل رسول الله في الفلوات

سأبكيهم ما ذر في الأفق شارق ونادى منادي الخير بالصلوات ومادامت شمس ...

وبالليل أبكيهم وبالغدوات ... ایشان را که ... غنیمت که خداوند با ایشان ... عطا

و ایشان با ان مخصوص کرده در غیر ایشان قسمت میشود و دستهای ایشان خالیست پس چگونه دوا کنم

معالجه درد خود را از حزن و سوزش در مقابل ... و فرح بنی امیه اهل کفر و لعنت و در ازاء و ...

فرح آل زیاد در قصرها محفوظند و آل رسول صلی الله علیه و آله ... پرده و حجاب ... در بیابان

برای ایشان مادامیکه طلوع میکند از افق طلوع کننده و مادامیکه ندا میکند منادی خیر بصلواة و مادامیکه طلوع

وغروب میکنند آفتاب در شبها و میگرییم گریه میکنیم دربارهٔ رسول الله اصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات

و آل رسول الله تدمی نحورهم و آل زیاد ربة الحجلات و آل رسول الله تسبی حریمهم و آل زیاد آمنوا السربات

اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات فلولا الذی ارجوه فی الیوم او غد

تقطع نفسی اثرهم حسرات دیار و خانهای آل رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ میکنند درحالتیکه هیچ چیز در آنها نیست

و مقصود از دیار در اینمقام اهل دیار است و آل زیاد ساکن اطاقها و حجرات هستند از منقوم و کوبهای آل رسول

[illegible] خون میریزد و اتراك و آل زیاد نعمة الله علیهم در حجلها که عبارتست از اطاقهائیکه بحجله عروس زینت میدهند

و آل رسول الله صلوات الله علیهم حریم ایشانرا اسیر میشوند و آل زیاد بخاطر جمع و فراغت بال منشینند و از ازاذ

کسانیکه تو و ما از ایشان بخشند و دیده اند که تو قصرتشنه نکرده اند بحق که تا تحرید سوال از آن تنبیه و یاد دارد اوکه دراز میکنند بسوی جانی

دادهٔ مینو و فکار را از هند دیگر تاری از فتنه ایشان و امید دار برادر هم درامور و در دو مقصود دنیا و حرات است نفس

در حسرت و تاثر برای انقطاع میشود و راه قطع شدن نفس من و آخرت امید دارم و در دنیا خروج قائم آل محمد صلی الله

علیه و آله است خروج امام لا محالة خارج يقوم على اسم الله والبركات يميز فينا كل حق وباطل

ويجزي على النعماء والنقمات فيا نفس طيبي ثم يا نفس ابشري فغير بعيد كل ما هو آت ولا تجزعي من مدة

الجور انني ارى قوتي قد آذنت بثبات فان قرب الرحمن من تلك مدتي واخر من عمري ووقت وفاتي

شفيت ولم اترك لنفسي غصة ورويت منهم منصلي وقناتي خارج شدن امامیکه خروج کند باسم خدا و برکات و تمیز

بدهد در میان ما حق و باطل را و جزا بدهد بر نعمتها و عیبها پس ای نفس خوش باش و شاد باش پس نفس یا بکش ای نفس

و دوری که هر چه آمدنی است بلند در زمان ظهور او که بجزع میا از ظلم و جور بدرستیکه من میبینم قوت قلب و ایمان خود

و شکوه است تا و یاد داری پس اگر نزدیک گرداند خداوند رحمن باین گذشته از خروج امام عصر که خواهد بود و جزا دهد

رنگ و مصیبت و دعرا او بگه تاخیر بیندازد از عمرمن و وقت وفات مرا تشفی قلب برای من حاصل میشود و نگذارم از برای

خود غصه و سیراب میکنم شمشیر و نیزه خود را فانی من الرحمن ارجو بحبهم حياة لدى الفردوس غير بتات عسى الله ان

يرتاح للخلق انه الى كل قوم دائم اللحظات فان قلت عرفا انكروه بمنكر وغطوا على التحقيق بالشبهات

قائم

تقاصر نفسی دائما عن جدالهم كفاك بما القى من العبرات بدرستیکه من ازو مند و امیدوارم

از خداوند جز بسب حال حالت نفس آنها را زنده کافی و در ز دو و دو میرسد که عمر منقطع است شاید اینکه خدا به

رحمت کند خلق را که بدرستیکه آنها ابد بر قول نظر کننده و دائم اللحظات تند اگر معروف گفتم انکار کردند معروف را

بنکر و حقیقت را پوشانیدند بشبهها قاصر شد نفس من همیشه از مجادلة آنها بس کفایت میکند مرا گریه

داشت که رسیده مرا از اشکها احاول نقل الصم عن مستقرها واسماع احجار من الصلدات

فحسبي منهم ان ابوء بغصة تردد في صدري وفي لهواتي فمن عارف لم ينتفع

ومعاند يميل به الاهواء للشهوات كانك بالاضلاع قد ضاق رحبها لما ضمنت

من شدة الزفرات حرکت میدهم و نقل میدهم سنگهای سخت سنگین را از مقر و جایگاه آنها و میشنوانم سنگهای سخت

که سخت شنیدند بلوش و ایشانرا در خانهای من فرود میبرد و بس کفایت میکند مرا از آنها اینکه برمیگردم با غصه نزد گو میگردد در سینه

و گلوی من پس چه بسیار عارف است که منتفع نمیشود بعلم خود و معاند است میل میکند بسبب اهوای نفسانی

بشهوات گویا اینکه تو بسبب تنگ آمدن سینه و بسته شدن دستها تحمل شده شدت ناامانی بلند بود دعبل

یابن رسول الله این فریطوس که دعوا میکند حضرت فرمود این فریوس است و میگوید در ماه و سال تا اینکه ان فی قبر محل الله

در روند شیعیان مخلوقی و هر کس که زیارت کند مرا در حرم من فقط با من در درجه من در روز قیامت دعا کرد

بخشنده شده تا و بعد از آن حضرت ایستاد و فرمود که نزد و فرستاد بسوی من صرهٔ کیسه که صد دینار بود او

آن آخر روایت بود بهمان قسم که صدوق علیه الرحمه نقل فرموده و در بیان گذشت نقل شد در کتاب ارشاد و صاحب

اغانی گفته است که چون دعبل ابن علی الخزاعی قصیده این قصیده علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان انشاد نمود

آنحضرت بدعبل ده هزار درهم از زرا عطا که باسم آنحضرت زده شده بود بخلع نمود دعبل و بخلعتی از لباسهای خود

بیرون قم سی هزار درهم با خلعت دادند و نفروخت بعد از آن سر راه بر او گرفتند و خلعت را از او اخذ کردند پس گفت دعبل
برای این خلعت گفته‌ام برای خدا ... و این حرام است بر شما بعد از آن دعبل قسم خورد که نفروشد آن خلعت را تا چند
برادر پاره از آن را که با باشد در کفن او پس دادند از آن خلعت آستین او را با شیرازه ای او در وقت قصیده
خوشحال پس ابیات ... که گفته شده ... گرفت در آورد او که ... در کفن او
هم ... از آنکه دعبل نیز رسیده بود و حرف میکردند ... از خلفا ... دعبل بعد از گفتم
که برادر تو ... در جایی که تو در حق مامون انی من القوم الذین سیوفهم قتلت

رفعوا محلک

اخاک و شرفتک بمقعد ... بعد طول خموله واستنقذوک من الحضیض الاوهد
یعنی من از آن گروهم که شمشیر ایشان کشت برادر تو را و در نشستنگاه شرف جا تو نشسته‌ام بلند کردند ذکر
تو را بعد از طول کشیدن گمنامی تو و نجات دادند تو را از پستی در نهایت گودی بود دعبل گفت ای ابا اسحق
حال چهل سال است که من عمل خشبه ... یعنی ... بر دار کشیده شده‌ام و نیافته‌ام کسی که مرا
بر دار کشد در روایات ... گفتی است که ابو الصلت گفت رسیده است بمن که دعبل بن علی الخزاعی آمد
بخدمت ابو الحسن الرضا علیه السلام در خراسان و چون داخل شد بر آن حضرت عرض کرد قصیده گفته‌ام با نفس خود عهد کرده‌ام
که قبل از شما احدی نخوانم حضرت فرمود بخوان پس خواند قصیده را تا آنجا که در اول او الم تر انی مذ
ثلثین حجه اروح واغدو دائم الحسرات اری فیئهم فی غیرهم متقسما وایدیهم
من فیئهم صفرات ترجمه اینها گذشته است و چون از خواندن فارغ شد حضرت بسیار و داخل
منزل خود شد و فرستاد خرقه ای در او بود ششصد دینار و بکنیز فرمود بگو برای او مولای من میگوید که استعانت
جوی باین در سفر خود پس دعبل بآن کنیز گفت که نه والله اراده نکرده‌ام این را و خارج نشده‌ام برای این و
لکن بخصوص عرض کن که ببخشد بمن ثوبی از ثیاب خود و دو باره حضرت او را فرستاد با جبه از جبهای خود که تکبیر
این تو بس خارج شد دعبل و وارد شد بر اهل قم و چون جبه را دیدند دادند با او ده هزار دینار پس
ابا کرد دعبل از دادن آن و گفت که والله یک پاره از آن را بهزار دینار نخواهم داد و از قم بیرون رفت

از عقب

از عقب او رفتند در سر راه جمعیت که ... جبه را گرفتند پس برگشت دعبل بقم و تکلم کرد با ایشان در باب جبه گفتند که ...
بدر ما نیست و لکن اگر میل داری ... هزار دینار دعبل گفت یک پاره از او ... دادند یک پاره از آن با هزار دینار ...

باب چهل و هفتم در بیان احوال اصحاب و اهل زمان و مناظرات ایشان و نوادر اخبار و مناظرات آن حضرت صلوات الله علیه و علی آبائه است

ابن احمد شیخ طایفه حنبلیه ...

ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق مذکر از عبد الرحمن ... گفت شنیدم از ابراهیم بن محمد بن سفیان ... روایت
احمد بن حنبل ... علی ابن ابی طالب ... در جنگ نهروان گشت ...

که رئیس خوارج بود

که این حکایت بود از ابراهیم بن احمد بن سفیان نیز شنیدم در کتاب علل محمد بن فضل از عبد الرحمن بن محمد روایت

قائم مقام او ...

که گفت شنیدم از محمد بن احمد بن یعقوب ... گفت شنیدم از محمد بن عون ... که میگفت علی بن جهضم
میگفت بودم در مجلس احمد بن حنبل ... ذکر علی ابن ابی طالب شد احمد بن حنبل گفت که ...
... باشد ... ابن جهضم ... تا آن وقت که ...
این حکایت ... ابن جهضم ... که ... از مجلس ... در کتاب ...
ابن سلیمان ... از محمد ابن زراره ... از محمد بن فضیل ... که گفت ... ابو الحسن الرضا
در ... نماز مغرب ... که آن حضرت ... بعد از نماز مغرب میگفت
اللهم العن الفاسق ابن الفاسق و چون فارغ شد از نماز عرض کردم ... که لعن کردی او را
در ... بعد ... عرض کردم که ... استغفر ... از ...
... بعد از ... نماز بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و بعد از عصر

تا غروب آفتاب حضرت فرمود خداوند لعنت کند براد دروغ گفته است بر پدر من یا بر پدران من به بسیار امید دارم
اینکه باشد او در روز قیامت بعدی از اهل سیاه در کتاب ثاقب است که از باب آنحضرت محمد بن راشد بود
و از ثقات آنحضرت احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن فضیل الکوفی الازدی و عبدالله بن جندب البجلی و اسمعیل
بن سعد الاحوص الاشعری و احمد بن محمد الاشعری که بود از اصحاب آنحضرت حسن بن علی الخزاز
شده بام و شاء و محمد بن سلیمان الدیلمی و علی بن الحکم الانباری و عبدالله بن مبارک النهاوندی و حماد بن
عثمان الناب و سعد بن سعد و حسن بن سعید الاهوازی و محمد بن الفضل الرجی و خلف البصری و محمد
بن سنان و بکر بن محمد الازدی و ابراهیم بن محمد الهمدانی و محمد بن احمد بن قیس بن غیلان و اسحق بن
معاویة الخضیبی و ذکر ابن شهرآشوب در مناقب الابرار آورده است که معروف کرخی بوده از دربانان
علی ابن موسی الرضا و ابوین او نصرانی بودند گذاردند معروف را نزد معلم در حالتیکه او طفل بود معلم
با او میگفت بگو که خداوند ثالث ثلثه است او میگفت بلکه خداوند واحد است پس زد او را معلم زدن سختی و
او رنده بود گریخت و به نزد علی ابن موسی الرضا آمد و ایمان آورد در دست آنحضرت و بعد از او آمد در در خانه
خود در زد پدر او گفت کیست در در خانه گفت معروف است گفت بکدام دین معروف گفت
در دین حنیفی پس ایمان آورد پدر او به برکت امام معروف میگوید که عیش کرده زمانی و بعد از آن ترک کردم
جمیع آنچیزی را که در او بودم مگر خدمت مولای خودم علی ابن موسی الرضا علیه السلام در کتاب قرب الاسناد
معاویة ابن حکیم از بزنطی روایت کرده است که گفت وعده داد با جناب ابو الحسن الرضا علیه السلام در خانه
معاویه تشریف بیاورد و تشریف آورد و سلام داد پس فرمود مردم بسیار جهد کردند در خاموش کردن نور
رسول الله صلی الله علیه و آله که خاموش کنند نور خدا را و امتناع ورزید خداوند تبارک و تعالی مگر اینکه تمام
کند نور خود را و جهد کرد علی بن ابی حمزه برای اطفاء نور خدا در وقتیکه وفات نمود ابو الحسن و ابا کرد خدا

مگر اینکه تمام کند نور خود را و تحقیق که وحیت فرموده است خداوند تعالی را با امر که جاهل بودند بدان و ...
برایشان حجت گذشته است و تا به ... فمستقر و مستودع مستقر ایمان ثابت و مستودع
عاریه ... و باز فرمود تحقیق هدایت فرموده است خداوند تعالی را با امر که جاهل بودند ... آن وقت گذشته است
بمعرفت امام در کتاب قرب الاسناد است از ریان بن صلت گفت که عرض کردم بر رضا علیه السلام که عباس خبر داد
و از او شنیده که رخصت داده در شنیدن غنا حضرت فرمود که زندیق دروغ گفته است چنین نبود سوال کرد از من از
گوش دادن بغنا پس خبر دادم و معلوم کردم که مردی نزد محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام آمد و سوال کرد از آنحضرت از
گوش دادن بغنا آنحضرت فرمود که خبر ده مرا وقتیکه خداوند جمع کند میان حق و باطل غنا در کدام یک خواهد بود گفت در
طرف باطل پس ابو جعفر فرمود کفایت کرد ترا علم تو در نفس تو و قول ابن بشر قول ابی جعفر بود و در کتاب عیون
جماعتی مثل این روایت را از علی و او از پدر خود و او از ریان روایت کرده است در کتاب قرب الاسناد از ریان
روایت کرده است که داخل شدم بر عباسی روزی ابی عباس دوات و کاغذ خواست گفتم چه میخواهی گفت آنجناب رضا
علیه السلام شنیده ام و قباحت نوشتنی است تا فراموش نکنم آنها را این نوشت آنها را و خاطرش نشد در نوا از جمله ادراک
آمده نزد من و این دروغ و ابو یونس پرسیدم که از کجا و از که گفت از نزد این گفتم از نزد مامون گفت نه گفتم از نزد
بن سهل گفت نه از نزد این گفتم کرا قصد میکنی از این گفت از نزد علی بن موسی گفتم خدا ترا لعنت کند و ذلیل بکند
قصه تو گفت این آن شیء رسیس و این سوال ترک کن چه وقت پدر او در کرسی و تخت و نشسته بعنا
بیعت کرد با ولیعهدی مثل این گفتم و علیک غیر ویل ترا بار استغفار کن از پروردگار خود گفت که من فلان ...
از دوست و فرا از این گفت که اگر بگویم بر خوام این همین طور است شیعه میگویند پس گفتم تو مرد حشی
متوحش شده است از عقاید شیعه است که اگر به جنید او صلی الله علیه و آله بر او زیر جامه تنگ شده است
او طبل او نجیه است و در بلاد این لشکر الطیب میزند میگویند در هیچ وقت او اعتقاد نداشته خداوند
این وقت نکرده است ولکن خداوند غیر این را باو وسعت نداده پس ساکت شد و بعد از آن ذکر میکرد
و قتی و قتی در نزد من پس بخدمت آنحضرت رفتم و با و عرض کردم که این عباسی میخواهد بمن قدح نماید او بسیار

ترا به بدی یاد میکنند و چه بسیار وقتها در پیش من میخواند ابو الرای صلاح بود خلق او بود بکلیم و دفن ردهم تا الیم برد
و بعد از آن بگویم که بغداد مردویان میگوید که حضرت علیه السلام فرمود دستهای مبارک خود را حرکت داد و فرمود لا یا دیان
لا یا دیان لا یا دیان پس عرض کردم نفقه اهل مرا از طرف عراق بجهة امور که او است خواهد فرستاد و بی
عباس بود از خود بگیرید روز بعراق خواهد آمد اگر بغرها میگویم بسبب دو نفر از مولیان تا از قمیین ارسال قطع
دو روز تا سر راه او را بگیرند و چون رو بما بکشند او را بکشند و بگویند او غیر دزد ما کشته اند حضرت
در جواب من ساکت شد و نفع و دلالت نفرمود و چون بحران که اسم موضع است رسیدیم ابو الحسن نزد
زکریا بن آدم فرستادم و نوشتم با او که در دنیا کارها هست که بکتابت و نوشتن نمیشود اگر رغبت قرار
بگیرد در روز چنین و چنان عشگوه بیا و منهم انشاء الله بتو میرسم و در آن روز بعشگوه رفتم و او پیش از من بجا
آمده بود پس با و اعلام خبر نمودم و قصه را با او گفتم و نیز با و اعلام کردم که عباس بموضع فلان و فلان
در روز چنین و چنان خواهد آمد زکریا بن آدم گفت که مرا با او بگذار پس او را وداع کردم و خارج شدم
و زکریا بقم رجعت کرد و بعد از هم بقم آمده بود پس مشورت کرده بود زکریا با او در آنچه من با و گفته بودم
سعد گفته بود ما نمیدانیم سکوت حضرت علیه السلام او دلیل بر نفرت است و من در این باب بتو چیزی نخواهم گفت
و صواب نیست که متعرض او شوی و دیگر زکریا متعرض عباس نشده بود و او از جاده سالم گذشته
بود در کتاب قرحب باسناد ابن عیسی از بزنطی روایت کرده است که نوشتم بحضرت رضا علیه السلام
من مردی هستم از اهل کوفه من و عیال و اهل من معتقدین بدین خدا عز و جل و با طاعت شما هستیم و بتحقیق
میخواهم ملاقات تو را تا اینکه سوال نمایم از تو از مسائل دینیه خود و چیزهائیکه قوم از تو روایت کرده اند بانها استدلال و احتجاج میکنند
بر من در حق تو و ایشان گمان میکنند که پدر تو زنده است در دنیا و مرده است و باشتباه می اندازند و ...
چیزهائیکه بر غیر جهة میگویند که ملاقات تو سهل ایم از چیزهای دیگر و جواب داده ما را بخلاف آنکه از آباء تو اقربا بما جواب
داده اند و تقیه از خود نمیگفته و بر او است چه میترسد تقیه نماید و بعد از اینها صفوان ملاقات کرده است با تو و
در بسیاری از اقوال آن حضرات علیهم السلام که تو گفته اند و تو اقرار کرده با آنها و از نفس خود صفوان گفته بخلاف آنچه آنها جواب
داده اند و گفته اند موافق با قول آباء تو بود و بتحقیق دوست میدارم ملاقات ترا تا اینکه خبر دهی مرا بچه جهة تقوا

بنفرداد

بخلاف آنچه بدیگران گفته اند جواب داده اید و در این حیرة من دو دلیل است و خداوند تبارک و تعالی میفرماید و من جاء
فکانما احیا الناس جمیعا و در جواب حضرت نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم بتحقیق رسید کتاب تو بمن و فهمیدم آنچه را ذکر کرده
بودی در او از دوست داشتن تو ملاقات ما و آنچه امید داری از بودن تو در او و در جهة مربوط بتو آنچه هست فهم کلی من با تو در چیزهائیکه قوم
آورده بود و گمان کرده اند احتجاج میکنند بمجمهاد بما و گمان میکنند من تعرف الخبر از آباء من رسیده است جواب داده ام بانها آن قوم
خودشان میخواهند گمراه و هدایت نمیکنند که حضرت فرموده من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان
یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین
لا یؤمنون انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین
مهر کسرا در سبیل صحیح بیانم
تفسیر این آیات بطوریکه کشف غطا و حجاب از چهره آن بکنند محتاج بنوشتن رسایل چنانچه نوشته شده خواهند شد ذیل ترجمه
تحت اللفظ اینها است و الله اعلم و رسوله بحقایق الامور و تاویلها آنکس که خدا اراده نماید هدایت فرماید شرح کند سینه او را و صدر او
بجهة قبول اسلام و آنکس را که اراده نماید ضلالت و گمراهی او را میگرداند صدر او را تنگ ظاهرا است که مرجع
در سایه شریفه عطف بیان و مراد ضیقا باشد و مقصود آنست که خداوند دل و صدر او را تنگ میفرماید
بعد از دل و صدر او بر نکوی تنگ میشود که گوئیا باسمان بالا میرود و اینطور قرار داده است رجس را در کسی که
ایمان نیاورده و اینکه بر سبیکه تو هدایت نمیکنی آنکس را که دوست داری او را و لکن هدایت میکند خداوند کسی را
که بخواهد و خداوند است عالم بکسانیکه هدایت یافته اند بتحقیق فرموده ابو جعفر علیه السلام که اگر مردم قابل شده بودند
استطاعت میداشتند هر آینه شیعه ما میشدند و لکن الله تبارک و تعالی اخذ کرد میثاق شیعیان ما را در
وقتیکه اخذ کرد میثاق انبیا را و نیز ابو جعفر علیه السلام فرموده که شیعیان ما آنکسانند که متابعت کنند ما را و مخالفت
نکنند ما را و آنکسانند که اگر بترسیم بترسند و اگر در امنیت باشیم مامون شوند پس اینها هستند شیعیان ما
و خداوند تبارک و تعالی میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و قال الله و ما کان المؤمنون لینفروا
کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
پس بتحقیق که فرض و واجب شده است بر شما سؤال کردن و رد بما است و واجب شده است بر ما

جواب قال الله عز و جل فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما یتبعون اهوائهم و من اضل ممن اتبع هویه
بغیر هدی من الله یعنی کسیکه اخذ نکند دین خود را برای هوای خود بدون امام از ائمه هدی پس بود از آن بود که جز حضرت
نوشتم جعلت فداک عارض شود در قلب ما از چیزهائیکه میگویند روایت میکنند اصحاب حضرت ذات ابو جعفر ع فرمود که چه حکایت
اکذب است بر خدا و بر رسول الله از کسیکه تکذیب بکند اهل بیت یا دروغ به بندد بما زیرا که کسیکه تکذیب ما کند یا دروغ بر ما بندد
تحقیق تکذیب کرده است خدا و رسول را زیرا که ما خبر میدهیم از خدا و رسول و نیز ابو جعفر فرموده است در وقتیکه اشاره نزد او و در گفت
در شاید اهل بیت رحمت و مخصوص کرده است خداوند شما را برحمت کدام که بغیر ما ابتلاء هستیم و محنت و هر ضلالت در داخل کرده ایم
احدی را در ضلالت و ضایع نکرده ایم احدی را از هدایت و دنیا کوتاه گذشت و نیکو نمیگردد مگر آنچه خداوند از اهل
بیت اراده کند کتاب به حق و عزت هر چند منکر را که ما از اراده به ما از این نوشتم جعلت فداک منع کرد
از تعزیه تو در پدرت تا آنکه عارض شد از روایات و در قلب من چیزی داد آنکه نوشتم به پدرت وفات کرده است
خداوند اجر دهد ترا اجر بزرگترین مصیبت ها و عطا بفرماید ترا با فضل عطیه در رستیکه من شهادت میدهیم بان
لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ابدا از آن وصف کردم و شمردم تا آنکه منتهی شد محمد ان بزرگوار باذن
حضرت زکت و گفت ابو جعفر ع کامل میشکند بنده ایمان را تا آنکه بداند جاری میشود از برای ائمه آنچه جاری میشود از برای
اول ایشان از حجت و طاعت و حلال و حرام و همه ایشان مساوی هستند و از برای محمد و علی است فضل ایشان و تحقیق در فرمود رسول خدا
هر کس بمیرد و نشناسد امام زنده خود را بمرده است بمردن جاهلیة و ابو جعفر فرمود حجت خدا تمام نمیشود و تمام نمیشود بر خلق
او مگر با امام تا وقتیکه شناسند خلق خدا امام و باز ابو جعفر فرموده است هر کس در شام میکنند او را خائف در میان
او و خدا حجابی تا آنکه نظر کند بسوی خداوند و نظر فرماید خداوند با او پس هست ما ابواب آل محمد ع و در تر میکند از
دشمنان ایشان واقف میکند بابی از ایشان و چون چنانچه نمود خداوند نظر رحمت میفرماید او و نظر میکند او
بخداوند و اگر غیر ایشان آنچه فرمود است ابو جعفر ع در وقتیکه فرمود لا تجعلوا علی شیعتنا ان تزل قدم تثبت اخری
در خصوص ملت با حنیفیه کلمات نمیکنید بر شیعیان ما آنکه زایل بشود قدمی ثابت میشود قدم دیگر یعنی جای
باشد که اگر امامی بمیرد امام دیگر در جای او ثابت میشود امام دیگر
و قول بن درابن ابی حمزه و ابن السراج و اصحاب ابن ابی حمزه اما ابن سراج دعوی کرد بر مخالفت ابو عاد
خروج او از آنکه عداوت کرد با من بجهة مال عظیم را از ابی الحسن علیه السلام بود و او کرد در حیات
ابو الحسن قسمت و او که بود و مکابره کرد با من برادر با دست منع نمود از رد مال من و همه را با تسلیم کننده و جمع
بتسلیم همه ایشان بمن بود و چون حادث شد آنچه حادث شد از هرکه در من خیانت شمرد و نگاه

علی بن ابی حمزه و اصحاب اینکه از من وقتیکه کرد نعوذ بالله خصوم منقول ندیدیم هیچ علتی بر انقطاع او مگر ... بدون او
و اما ابن ابی حمزه تاویل کرد تاویل را که در حق محمد ع و داده نشد بعد با علم او و القاء کرد تاویل خود بسوی مردم و فرد
رفت در او و نظر داده داشت تکذیب خود را در ابطال قول خود را حائز که تاویل کرده بود آنها و خوب تاویل کرده بود و علم
حقیقة اخبار از اثبات و چنان دید در اول تصدیق ائمه کنند در آنچه خبر داده به از بودن موسی ع قائم آل محمد پس نقض
نمود اعتقاد را از اخبار را فقط جهة آنکه شاید آنچه را خبر داده بود از خروج سفیانی و غیر او واقع نشود پس گفت
قول آباء او ساقط هست و باز بیان خصوم در قول آبائه و بعد از آن هیچ ساقط نمیشود و لکن علم اهل ابی حمزه قائم از آنجا
اقوال آباء من در حقائق آنها بود پس تاویل و عدم علم او فقط ~~خبر بود که آن چنانکه کردید بود و شبه~~ و شبه شده برای او
فرار کرد از امری پس واقع شد در او و ابو جعفر ع فرمود که کسیکه کار نکند خداوند خارج از او است تحقیق و در رضع
زیرا خداوند عز و جل سو مشیة است در خلق خود حادث میکند آنچه را بخواهد و میکند آنچه را اراده نماید و میفرماید در
بعضها من بعض پس آخر اشیه راز اول او است و اول او از آخر او است و اگر خبر داده شود از این ذریه بچیزی
بغیر آنکه ... و حالیکه بشود از غیر از ذریه بعضی از دو بات و دیگر پس خبر واقع شده با طوریکه خبر داده شده از او
آیا نمیبینید در دولت ابناء ابا عبد الله علیه السلام گفت که در وقتیکه گفته شود در موردی و در امر نباشد
بعد از آن در او لاد امر بعد از او بشود در امر بعد است و حاصل جواب حضرت علیه السلام در فقره اولی
فرمود خدا و مراد از مشیة است راجع است بوقوع بدا و در ثانیه که هستند با به شریفه فرمایش الا اخری
فرمود راجع به تاویل است در قول آباء من با آنکه موسی قائم خواهد شد مؤول است با آنکه قائم در اولاد موسی است
و یا اشاره به حدیث کلنا قائمون با مر الله است و در قول آنحضرت فرمود فرار کرد ابن ابی حمزه از امری
پس واقع شد در آن اشاره است با آنکه بود از قائل شدن بقائم بودن موسی ع باز لازم و راجع
بر ابن ابی حمزه طرح بسیاری از اخباریکه منافی با قائم بودن آنحضرت است در کتاب مناقب
محمد بن علی گفت که من و یونس بن عبد الرحمن آمدیم بدر خانه رضا علیه السلام و در در قومی استئذان کرده
بودند پیش از ما و ما بعد از ایشان استیذان کردیم پس اذن داد و بعد از آن اذن آورده بود گفت داخل بشوید و یونس
و کسیکه با یونس از آل یقطین هستند تخفیف کنند بغیر باشند و بعد باشید قوم داخل شدند و ما تخفیف کردیم

والقدر نماندند قوم وخارج شدند وباذن دادند پس داخل شدیم وسلام کردم وچون سلام فرمود او کرد ما را بجلوس
وسؤال کرد یونس از مسائلی وجواب داده شد بعد از آن یونس گفت یا سیدی عموی تو زید در بصره خروج
کرده وطلب منصب است ومن مأمون نیستم از او بر نفس خود چه میفرمائی در من به بصره بروم ویا بکوفه حضرت فرمود
بل اخرج الی الکوفة فاذا فصر الی البصرة یعنی بلکه بکوفه برو وچون پس به بصره راوی میگوید پس از خدمت
حضرت بیرون آمدیم ونداستیم مگر چون [illegible] تا بقادسیه رسیدیم آمدند مردم شکست خورده وما را طلب میکردند
ودر خانها میدیدند وابو السرایا شکست خورده بود ودر غیر از داخل کوفه شده وما استقبال کردیم جماعتی از
طلب کننده گان ویا جماعة طالبیین [illegible] در قادسیه متوجه عراق بودند یونس گفت مگر چون آن
مغرا [illegible] پس از کوفه به بصره آمد وباو هیچ بدی ظاهر نشد در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از نظر روایت کرده
است از فرستاده های رضا علیه السلام جاری راه بغداد واهم به نزد آنحضرت در شهر [illegible] با آنحضرت
بودم وشام او را آوردند وبعد از شام حضرت فرمود پای من رخت خواب بیندازند پس آوردند وسادة
طبریة [illegible] وچون شام خورده بودم آنحضرت
فرمود میخواهی بخوابی عرض کردم بلی فدایت شوم پس [illegible] برمن ملحفه [illegible] فرمود بخواب
وبودم بر سطح بام پس حضرت تشریف بردند از نزد من ومن در قلب خود خیال کردم [illegible] احدی از
دوای حضرت نرسیده ناگاه [illegible] صدا کرد که یا احمد وصدا را شنیدم [illegible] از حضرت گفت
اجابة کن مولای خود را چون پایین آمدم دیدم آنحضرت تشریف [illegible] پس [illegible] کف خود [illegible] بمن بده
بحضرت دادم وفشار داد وفرمود امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعیادت صعصعة بن صوحان رفت
وچون خواست برود فرمود یا صعصعة بن صوحان فخریه بعیادت من از روی تکبر مکن ونظر نما در
نفس خود [illegible] بدرستیکه رسیده [illegible] را طول آرزو واهل [illegible]
بسیار [illegible] در کتاب عیون ابن ولید از صفار روایت از ابن عیسی مثل این خبر
روایت کرده است در کتاب [illegible] اسناد حسین بن [illegible] قرائت کردم
کتاب رضا در بغداد بن کثیر رقی نوشته بودند در حالتیکه حسین محبوس بود نوشته بود بحضرت

سؤال کرده بعضی از حضرت در مجلس حضرت نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم عافانا الله وایاک باحسن عافیة
فی الدنیا والآخرة بحضرت نوشتم بر تو هر چه بدهند در ما از نعمت پس از نعمة از جانب خداست
خدا ورست ونزدیک نیست او را رسید عین کتاب تو یا ابا سلمان [illegible] در قیام مهموم بحاجت [illegible]
حاضر میبودی بکثر میکردم پس اعتماد [illegible] عظیم [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله
در کتاب عیون [illegible] از محمد بن عبدالله بن طاهر روایت کرده است که در نزد پدرم [illegible] بودم
ودر نزد او بود ابو الصلت هروی واسحق بن راهویه واحمد بن محمد بن حنبل پس پدرم گفت که هر مرد از شما
حدیثی بگوید ابو الصلت گفت خبر داد مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام وبود [illegible] بطوریکه پدرم او را
نامیده بود از پدر خود واو از آباء خود علیهم السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله الایمان
قول وعمل یعنی ایمان مرکب از قول وعمل است وچون خارج شدیم احمد گفت این چه سند بود
گفت این سعوط مجانین است [illegible] دیوانه [illegible] بر دماغ خود بکشد برای او افاقه میشود در کتاب معانی
ودر کتاب عیون [illegible] ابن الولید [illegible] از محمد عطار واحمد بن ادریس [illegible] از بعض اصحاب روایت کرده
در داخل شد ابن ابی سعید مکاری بخدمت رضا علیه السلام وگفت که آیا رسانیده است خداوند [illegible] منزلت ترا
ادعا نمائی [illegible] پدر تو ادعا میکرد حضرت فرمود چه میشود ترا خداوند خاموش بکند نور ترا [illegible] داخل نماید فقر را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است وازآن [illegible] راوی گوید [illegible] بیرون رفت از نزد ما ابن ابی سعید وفقیر شد حتی آنکه [illegible]

ولد محمد بن [illegible] در [illegible] کرمان [illegible]

یکی بعضه بر [illegible] کتاب عیون بیهقی مذکور است از محمد بن عبد الجبار روایت میکند و گفت شنیدم از جناب رضا علیه السلام

[illegible] روزی یا غلام آمنّا المنعدا و من در نفس خود گفتم این لفظ را [illegible] و در همین [illegible] دفتر [illegible] دیدم که

یکی از ایشان گفت چونکه [illegible] آمنّا غدا [illegible] پس گفتم [illegible] اعلم ناس و افضل است [illegible] در کتاب اختصاص احمد بن محمد [illegible]

در قوم ابان بن عمر [illegible] قمی روایت کرده است که گفت عرض کردم با بی الحسن الرضا علیه السلام و سؤال کردم از آنحضرت از

اسم انبیا و امور تا آنکه عرض کردم [illegible] از شیعیان شما هستم حضرت فرمود نعم عرض کردم نام من در خدمت شما نوشته شده است

حضرت فرمود نعم در کتاب عیون بیهقی از صولی و او از احمد بن محمد بن الفرات و حسین بن علی الباقطانی هر دو روایت

کرده است [illegible] ابراهیم بن عباس صدیق با اسحق بن ابراهیم [illegible] زیدان کاتب معروف [illegible] پس نوشت اسحق

در [illegible] ابراهیم [illegible] در مدح رضا ع در ورق [illegible] که گفته بود و در او از خط خود ابراهیم

بود و نسخه در نزد اسحق بود تا زمانیکه والی شد ابراهیم بن عباس دیوان ضیاع را از جانب متوکل و مباعدت دوری

افتاده بود در میانه ابراهیم بن عباس و [illegible] زیدان کاتب پس ابراهیم [illegible] زیدان کاتب [illegible] کرد از [illegible] در دست او بود

و او را مطالبه کرد مالی و سخت گرفت بر او اسحق کسیرا [illegible] و او را بنزد ابراهیم فرستاد و گفت با ابراهیم

بگو که شعر تو در رضا ع بخط او [illegible] در نزد منست و اگر او از من مطالبه [illegible] آن شعر را بمتوکل [illegible] پس ابراهیم

رسالة اسحق را با ابراهیم [illegible] و دنیا بر ابراهیم تنگ شد و ترک مطالبه کرد و گرفت از اسحق هر چه که از شعر او در نزد او بود از

با هم هم قسم شدند صولی [illegible] جزو داد [illegible] و قاصد در مدح ابراهیم و اسحق [illegible] تا آنکه ابراهیم

شعرا گرفت [illegible] در نزد من گفت صولی [illegible] احمد بن عثمان [illegible] ابراهیم بن عباس [illegible] که اسم

حسن و حسین بود [illegible] بودند بابی محمد و ابی عبدالله و چون متوکل [illegible] خلیفه شد [illegible] پسر بزرگ اسحق [illegible]

بابی محمد و پسر کوچک [illegible] بابی الفضل [illegible] احمد بن [illegible] ابراهیم بن عباس

[illegible] عبد الملک [illegible] دور [illegible] تا آنکه [illegible] متوکل [illegible]

[illegible] و [illegible] را در [illegible] و بعد جمع [illegible]

دیگر [illegible] احمد بن [illegible] در کتاب عیون حمزة علوی از [illegible]

[illegible] حسین بن قیاما [illegible] واقفیه بود [illegible] رضا علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] ابن قیاما گفت

کلاغ

لقول

[illegible] هم دنیا [illegible] خداوند [illegible] امام [illegible] آنحضرت [illegible]

و گفت [illegible] من امام هستم گفت [illegible] روایت شده از ابی عبدالله [illegible] امام عقیم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] گذارد [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible]

تا [illegible] خداوند [illegible] ابا جعفر علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] حسین بن قیاما [illegible]

پس نظر کرد [illegible] ابو الحسن الاول [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] ابن [illegible] علی [illegible] روایت [illegible] گفت [illegible] ابن [illegible] هزار درهم [illegible]

رفت [illegible] خانه [illegible] هزار درهم [illegible] خانه [illegible]

خانه [illegible] گفت [illegible] ابن [illegible] ابا عمیر [illegible] گفت [illegible] رسید [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خانه [illegible] گفت [illegible] ابا جعفر [illegible]

[illegible] و [illegible] زیاده

علیه السلام [illegible] آنحضرت فرمود لا یخرج الاجل حتی [illegible] بالدین [illegible] خانه [illegible]

[illegible] وقت [illegible] محتاج [illegible] از [illegible]

خداوند [illegible] در کتاب اختصاص ذکر کرده است [illegible]

[illegible] ابن [illegible] ابی محمد [illegible] گفت [illegible] از [illegible]

[illegible] در هر [illegible] صد و پنجاه رکعت نماز [illegible] و روزه میگرفت در سالی [illegible]

[illegible] زکوة [illegible] و [illegible] علی بن نعمان در بیت الله الحرام [illegible]

شدند [illegible] معاهده کردند [illegible] از ایشان [illegible] مانند صلوة و صوم و حج [illegible]

[illegible] زکوة [illegible] از [illegible]

ایشان [illegible] معاهده [illegible] زکوة [illegible] حج [illegible] خیرات [illegible]

برای ایشان میکرد [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] کفت [illegible] در کتاب [illegible] احمد بن [illegible]

از شیخ محمد بن علی قمی روایت کرده است که گفت در سال ... من ابو جعفر علیه السلام با آنکس که ... بود که او گفت خدمت حضرت ابو جعفر علیه السلام
رفته باشیم پس رفتیم بزیارت ایشان و نزول فرموده بود در مدینه بخانه بزیع و داخل حضور مبارک او گردیدیم و سلام کردیم و آنحضرت ذکر از
صفوان و ابن سنان و غیر ایشان فرمود همه شنیدند و من در پیش خود گفتم دعای طلب شفقت آنحضرت نسبت بزکریا ابن آدم ... سلام
نشود از آنچه از حضرت ... باز رجوع بنفس خود کردم و گفتم من که هستم ... آنکه چیزی بشوم
داناتر است ... پس حضرت فرمود یا ابا علی مثل ابو یحیی ... بتحقیق ... از ...
رحمت خداوند بر او و آل او و در کتاب بصائر الدرجات است ... از احمد بن عمر حلال روایت است که گفت
شنیدم اخرس در مکه ذکر میکند رضا علیه السلام را ... پس داخل مکه شدم و کاردی خریدم و او را
دیدم و با رأیم قرار گرفت که بکشم اخرس را ... و لفظ حدیث است پس گفتم وقتیکه او را بکشم از مسجد
میکشم و باز شدم و نشستم در آن اثنا رقعه از ابو الحسن الرضا علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم بحق علیک لما کففت عن الاخرس
فان الله ثقتی و هو حسبی ... برتو است ... از اخرس بدرستیکه بود
است اعتماد من ... کفایت کننده من در کتاب غیبت طوسی است که از جمله محمد بن عبد الله بن جندب
بجلی است و بود ... وکیل ابو ابراهیم علیه السلام ... و وکیل ابو الحسن الرضا علیه السلام و بود عابد رفیع المنزلة
در خدمت هر دو امام بزرگوار بنا بر آنچه روایت شده است در اخبار و رفیع المنزلة بود از اصحاب بنا بر روایت ابو طالب
قمی گفت داخل شدم بر ابی جعفر ثانی علیه السلام در آخر عمر او و شنیدم میفرمود خداوند جزا دهد صفوان بن یحیی را
و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد را از من جزای خیر بتحقیق که وفا کردند بر من و بود زکریا بن آدم آنکه
دوست میداشت ائمه را ... ذکرت ... قضاء الله فی الرجل
المتوفی رحمه الله یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا ... از قضا خدا
در مرد متوفی رحمت خداوند بر او در روز تولد او و در روز مرگ او و در روزیکه مبعوث شود زنده بتحقیق زنده ...
حیوة خود در حالتیکه عارف و قائل بحق بود و بود صبر کننده ... مرحق را ...
آنچه خدا و رسول واجب بر او نموده بود ... در حالتیکه عدول از حق نکرد و تبدیل
حق ننمود پس جزا دهد خداوند ... و اما محمد بن سنان روایت شده است
از علی بن حسین بن داود که گفت شنیدم از ابا جعفر ... محمد بن سنان ... رضی الله عنه برضائی عنه فما خالفنی
و ما خالف ابی قط ... در کتاب ارشاد است
از کسانیکه روایت کرده است نص بر رضا علیه السلام از پدر بزرگوار آنجناب از خواص و ثقات و اهل علم و ورع و فقه از اسماعیل

او داود بن کثیر الرقی و محمد بن اسحق بن عمار و علی بن یقطین و نعیم القابوسی و الحسین بن المختار و زیاد بن مروان
المخزومی و داود بن سلیمان و نصر بن قابوس و داود بن زربی و یزید بن سلیط و محمد بن سنان و در تفسیر
عیاشی از صفوان روایت کرده است که گفت از جناب رضا علیه السلام بجهت محمد بن خالد خواستم اذن کردم و عرض نمودم که او قائل باین
قول نیست و میگوید که ... آنحضرت اراده نکرده ام مگر آنکه بدانم چه میگوید ... پس اذن داد آنحضرت که
بیاورد پس آمد و عرض کرد ... تقصیر ... اسراف کرده بودم بر نفس خود و بود از جمله چیزهائیکه گمان میکردند که
او بود بعضیه و بود از این گفت و من طلب مغفرت و عفو میکنم از خداوند از آنچه بود از من و دوست میدارم آنکه قبول
بکنی عذر مرا و ببخشی بر من آنچه را که از من شده است حضرت فرمود بلی قبول میکنیم و اگر قبول نکنم باطل کرده ام آنچه را این
و اصحاب این میگویند و اشاره فرمود بمن بدست مبارک خود و درست نیست آنچه میگوید او را مگر نفی خداوند
تبارک و تعالی بپیغمبر خود فرمود فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر و منظور آنحضرت از استشهاد باین آیه شریفه مامور بودن پیغمبر
بعفو و طلب مغفرت از برای ایشان و مشورت با ایشان در امور و ... بکلام است پس سئوال کرد از حضرت ابو الحسن علیه السلام
فرمود انه قد مضی بدرستیکه پدرم وفات کرد و طلب غفران کرد از برای او در کتاب کشف الغمه است که گفت
ابی در کتاب نثر الدرر ... داخل شد بجناب رضا علیه السلام در خراسان طایفه از صوفیه و گفتند امیر المؤمنین مامون نظر کرد
در آنچه خدا او را داده بود از امر پس یافت اهل بیت را اولی ناس دید بانکه امامت کنند مردم را و نظر کرد در شما اهل بیت
پس ترا اولی ناس بناس دید و بود از آن رای تو قرار گرفت آنکه این امر را رد کند بتو و امت محتاجست بکسیکه بپوشد
و بپوشد زبر را و سوار شود حمار و عیادت کند مریض را و حضرت تکیه داده بود پس راست نشست و فرمود
که یوسف علی نبینا و علیه السلام پیغمبر بود میپوشید قباهای دیبا که زینت داده بود آنها قباها را بطلا و مینشست بر تکیه های
آل فرعون و حکم میکرد و آنچه از امام مطلوب است قسط و عدل اوست و آنکه وقتیکه بگوید راست بگوید و وقتیکه
حکم کند عدالت کند و اگر وعده بدهد وفا نماید بدرستیکه خداوند حرام نکرده است ملبوس و مطعوم را و بعد از
این تلاوت نمود قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق ترجمه اش
اینست بگو ای محمد کیست که حرام کرده است زینت خداوند را زینتیکه بیرون آورده است برای بندهای خود که

حرام کرده است طیبات نفرزق را در رجال کشی محمد بن مسعود از ابی علی محمودی و او از دو جمیل روایت کرده است در ایام
نوزده سو بر ابی الحسن الرضا علیه السلام در راه آب حمام را در جایگاه میرفت ایستم و بعد از ان جمع کردم این آب را و این بوده و این بود
دهوم همه شیرا شنیدم که بسیار طعن بر محمد بن سنان را ذکر میکرد و شاید آنکه بعض طعن او بر نحو نقه بود نیز که
تنها بود و از این قبیل احتمال هست در اکثر طعنها و گفته است شیخ معظم مأمون المفید محمد بن محمد بن النعمان در کتاب
شهر رمضان در رد قتیبه که ذکر کرده است محمد بن سنان را در اخیر را به لفظ او هست علی ان المشهور عن السادة علیهم السلام
من الوصف لهذا الرجل خلاف ما به شیخنا اتاه و وصفه بعض بعلاته آنکه مشهور از ائمه علیهم السلام ذکر کشف [illegible] و خلاف
انچیزیست داد کرده است از شیخ و وصف او کرده است او را به ظاهر هست ضد آنچه ذکر کرده است شیخ ره بلکه مثل قول ابی جعفر ع
در رد [illegible] است او از عبدالله بن صلت قمی که میگوید دخلت علی ابی جعفر ع فی آخر عمره فسمعته یقول جزی الله محمد بن
سنان عنی خیرا فقد وفی لی و مثل قول او علیه السلام در انچه روایت کرده است از علی بن الحسین بن داود که گفت شنیدم
ما از ابی جعفر ع ذکر میکرد محمد بن سنان را بخوبی و میفرمود رضی الله عنه برضائی عنه فما خالفنی و ما خالف ابی قط و غیر
اینها چیزی معلوم شد در باره ذکر آن تطویل است و بعد از اینها است جلالت قدر او در شیعه و علو شان او در روایت او و عظم
او در ثقات او [illegible] علیهم السلام در روایت کردن او از هر ثقه [illegible] او در نقل شیخ در [illegible]
ثقه ائمه او ابراهیم موسی بن جعفر و ابو الحسن علی بن موسی الرضا و ابو جعفر محمد بن علی علیهم افضل التحیات و السلام [illegible] ابی جعفر علیه السلام
در [illegible] او در محمد بن سنان دوام [illegible] و دیگر [illegible] روایت که هست از محمد بن حسین بن ابی الخطاب [illegible] و علامت دیگر است
در شان او و در روایت است در محمد بن سنان [illegible] بینا بود و چشمهای او [illegible] ابی جعفر ثانی ع مالید پس برگشت با و بینائی
او بعد از آنکه مفقود شده بود و بار مفید قدس سره میفرماید از جمله خطاهای طعون در اخبار این است که بسیاری بر خود در طعن
و تشفیا نظر نکنند در اخبار مطعون [illegible] چنانکه ذکر کردیم از محمد بن سنان [illegible] اکثر تمییز نکنند طعن کننده در حق او آن
چیزیکه آن را کردیم ما بسوی او در [illegible] از کتابهای او پس آن شاید آنکه ما عذر شویم در آنکه مطلع شده باشیم
مراد علما [illegible] که روایت شده است بن باسناد که مراد است بر دو ابن موسی تلعکبری [illegible] با اسناد [illegible]
[illegible] که ذکر کرده است و در او از جمله [illegible] از کتاب عبدالله بن حماد انصاری [illegible] بلفظ او این است که او محمد هرون
بن موسی از محمد بن همام از حسین بن احمد مالکی میگوید که گفتم مر احمد بن هلیک کرخی خبر ده مرا از آن چیزیکه گفته
شده است

وای شیخ غیر شیخ مفید ره [illegible] علیهم السلام [illegible]

روایت کرامت

شده وقت در محمد بن سنان از امر غلو پس گفت حمد که او و نه تعلیم کرد بین طهور کرد و دوست عیال خود را و عبارت در رجال کشی
بر بن رجال بود نه سر کتاب کافی ع از غیر خود بوسایط از حسن بن حسین انباری از ابی الحسن رضا علیه السلام گفت که نوشتم باین حضرت
چهار ده سال دارم میطلبیدم از آنحضرت در عمل سلطان تا چون آخر نوشتن نزد نه نوشتم به آنحضرت که من ترس دارم از رگ گردن خود
و سلطان میگوید که تو رافضی هستی و شک نداریم در آنکه ترک عمل سلطان نکنی مگر آنکه رافضی بشوی پس نوشت بمن ابو الحسن ع
فهمیدم نوشتهای ترا و آنچه را که ذکر کرده بودی از خوف بر نفس خود اگر هستی تو که میدانی در وقتیکه روی کردانی از عمل سلطان
عمل میکنی تو در بهر خود بآنچه امر فرموده است با رسول الله صلی الله علیه و آله از آن بر کرده دیوان که کتاب تو از وقت تو که اگر باید بسوی تو چیزی آورده
نماید با آن چیز فقرای مؤمنین بسوی آنکه بسوی تو یکی از آنها میشود و این عوض آن و الا فلا در کتاب خصایص ابو غالب زراری
بوسایط روایت کرده است که بود ابن عمیر محبوس شده بود محبوس پس رفت مال او و او بود مردی ده هزار درهم طلب داشت در خانه خود
فروخت و حمل کرد حق ابن ابی عمیر بسوی او بر ابی عمیر گفت که از کجا تو این مال حاصل شد که ترا بخشی یافتی او بار ارث رسید
لا بجهت آنکه خبر داد مرا که خانه خود را فروختم ابن ابی عمیر گفت خبر داد در ذریح محاربی از ابی عبدالله علیه السلام
که آنحضرت فرمود که خارج نمیشود مرد بسبب دین از خانه خود که محتاج به آن هستم و داخل نکنم از آنها و بدل داد در همان
کتاب ابو محمد حمدان ابن ابی عمیر بسیم ابی عمیر باز بعد از آن و زبانه [illegible] در نزد خلفا [illegible] و حید تنها است
و چندان خود در تمامی اشیا درک کرد خدمت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام بود و از آنحضرت او را روایتی نیست و روایت
او از ابی الحسن رضا علیه السلام است و در همان کتاب احمد بن محمد بوسایط از زکریا بن آدم روایت کرده است که داخل شدم
بر رضا علیه السلام در اول شب در اوائل وفات ابو جریر رحمة الله علیه پس سؤال کرد از آنحضرت از او و طلب رحمت نمود برای او و مشغول
صحبت میکرد با من و خبر میداد مرا تا زمانیکه طلوع کرد صبح و نماز خواند نماز فجر را صلی الله علیه و آله و در همان کتاب باسناد
از زکریا ابن آدم روایت کرده است که گفت عرض کردم برضا علیه السلام که من اراده کرده ام خارج بشوم از اهل بیت خود زیرا که بسیار شده اند

سفها حضرت فرمود نه بدرستیکه اهل قم دفع میکنند سفها را بسبب ایشان چنانکه دفع کرده شد از اهل بغداد بسبب ابوالحسن علیه السلام

و در همان کتاب بهمان اسناد از علی بن مسیب روایت کرده است که گفتم برضا علیه السلام که راه من دور است در هر وقت
بخدمت شما نمیتوانم رسید از که فرا بگیرم معالم دین خود را حضرت فرمود از زکریا بن آدم قمی بدرستیکه او مامون است در دین و دنیا
ابن مسیب گوید که برگشتم از خدمت حضرت و آمدم نزد زکریا بن آدم و سوال کردم از او آنچه محتاج بودم و در همان کتاب
بهمان اسناد از ابن عیسی روایت است که فرستاد بسوی حضرت ابوجعفر غلام خود را و با او بود کتاب آنحضرت پس امر کرد مرا آنحضرت
بانکه بروم بخدمت آنحضرت پس رفتم و آنحضرت در مدینه در خانهٔ [illegible] بزیع پس داخل شدم بر آنحضرت و سلام کردم آنحضرت
ذکر فرمود در صفوان و محمد بن سنان و غیر ایشان آنچه را که همه شنیده بودند در نفس خود گفتم [illegible] میکنم از برای زکریا
بن آدم شاید سالم باشد از آنچه می گویند در حق او [illegible] بعد از آن باز در نفس خود گفتم من کیستم که متعرض [illegible] شوم این
نشوم در خدمت مولای خود که اعلم است بآنچه میکند پس فرمود آنحضرت یا ابا علی برشما باد [illegible] تعجیل [illegible] و [illegible] خدمت او
پدرم بوده و منزلت او در نزد پدرم و در نزد جد من [illegible] محتاج شدم بمالی که در نزد او است سوال کردم [illegible]
او میفرستد بخدمت شما آنحضرت فرمود اگر [illegible] السلام [illegible] منع کرد از فرستادن مال [illegible]
بود مبارک و در روایت مسافر حضرت فرمود این کتاب مرا [illegible] و [illegible] بسوی [illegible] پس حمل کردم
کتاب آنحضرت را بزکریا بن آدم و بخدمت حضرت فرستاد مال را و در همان کتاب [illegible] از ابو الهذیل علاف حکایت میکند
که گفت داخل کوفه شدم پس ذکر شد برای من مجنون حسن الکلامی رفتم بنزد او دیدم شیخ [illegible]
که نشسته بود بر [illegible] و سر و ریش خود [illegible] سلام کردم او را و سلام کرد و گفت چه کسی [illegible] گفتم از اهل
عراق هستم گفت بلی اهل طرب و ادب هستند گفت از کدام یک از ایشانی تو گفتم از اهل بصره گفت اهل تجارب
و علمند از کدامی تو گفتم ابو الهذیل علاف هستم گفت که تو متکلم هستی ابوالهذیل گفتم بلی پس از جای خود جست

[illegible]

و در آن [illegible] آمد [illegible] جاری شد [illegible] گفتم [illegible] اراده کرده گفت بعد از پیغمبر
که را مقدم [illegible] گفتم [illegible] مقدم داشته است گفت و رسول [illegible] که را مقدم داشته است گفتم ابوبکر را گفت یا ابا الهذیل
چرا مقدم داشتید او را گفتم بجهة آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود قدموا خیرکم و ولوا افضلکم و تراضی الناس به جمیعا
[illegible] افضل [illegible] او [illegible] گفت یا ابا الهذیل در اینجا حرف [illegible]
اما قول تو [illegible] پیغمبر [illegible] مقدم [illegible] ابابکر صعود کرد بمنبر و گفت ولیتکم
و لست بخیرکم [illegible] پس اگر [illegible] تکذیب او را بکنید [illegible] مخالفت او پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
و اگر او کاذب [illegible] بمنبر [illegible] کاذب [illegible] اما قول تو [illegible] همه باو راضی شدند بدرستیکه اکثر انصار گفتند از
ما امیر و از شما امیر [illegible] مهاجرون [illegible] زبیر عوام گفت لا ابایع الا علیا بیعة [illegible] علی [illegible] شمشیر او [illegible]
ابو سفیان بن حرب [illegible] گفت یا اباالحسن [illegible] سلمان [illegible] گفت [illegible] و ابوذر
[illegible] ابابکر [illegible] ان لی شیطانا یعتورنی فاذا رأیتمونی مغضبا فاحذرونی
لا اقع فی اشعارکم و ابشارکم [illegible] شیطان [illegible] که [illegible] چون [illegible]
داخل [illegible] سعید [illegible] برای [illegible] آنکه والی [illegible]
یا ابا الهذیل [illegible] گفت [illegible] شعرة فی صدر [illegible] فمن [illegible]
[illegible] واقع شد بیعت [illegible]
[illegible] بیعت [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] عمر [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] شوری [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible]
[illegible] عمر [illegible] عبد الله بن عباس [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] طلحة [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] زبیر بن العوام [illegible] گفت
که زبیر بن العوام [illegible] بخیل [illegible]

ابن عباس گفت گفتم که والی کن سعد بن ابی وقاص را گفت مردی است صاحب آنکه قوس و نیست از اهل این خلافت غیر از کسی که می‌بینیم
خلافت و سیادت کننده بر او لازم آن گفتم عبدالرحمن بن عوف خلیفه کن گفت عبدالرحمن مردی است که کفایت عیال خود را نمیتواند کرد گفتم
عبدالله پسر خود را خلیفه کن گفت بس است از آل خطاب یکی گفت ابن عباس والله والی نمیکنم کسی را که طلاق زن خود را نتوانست بدهد گفتم عثمان بن
عفان را خلیفه کن گفت والله اگر او را خلیفه کنم هر آینه سوار میکنند آل ابی معیط را بر رقاب مسلمین بلکه گمانم هست که اگر چنین
بکنم او را بکشند و سه بار این حرف را اعاده کرد ابن عباس گوید بعد از این ساکت شدم به جهت آنکه دانستم معاندت او را
با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس عمر گفت یا ابن عباس ذکر کن رفیق خود را ابن عباس میگوید گفتم
او را خلیفه کن آن وقت گفت و اما جمیع من نیست مرا از جهت آنکه می‌بینم حق را از اصحاب حق و اگر خلیفه کنم
علی را هر آینه وا میدارد ایشان را بر جهت عظمی و اگر اطاعت او نمایند داخل میکند ایشان را بهشت و بعد از آن
و بعد از آن خلافت را در شوری قرار داد در میان شش نفر پس وای بر عمر از پروردگار او ابوالهذیل گوید
در میان تکلم او با من ناگاه مختلط شد عقل او و رفت پس خبر دادم با مأمون قصه او و از قصه او
و صلاح و ضیاع او و حیله و عذر برده بود پس فرستاد مأمون او را و آوردند و معالجه کرد او و جهت دوای
او آن بود با آن کرده بود پس او گرد مأمون برادر مال او و ضیاع او داد و ندیم خود کرد و مأمون
با این جهت شیعه شد و بیان است میدانست او را علی و اما حق تعالی بر در کلمه ... و اصحاب علی
در کتاب رجال کشی محمد بن مسعود از ... روایت کرده است که گفتم با ابوالهذیل که آمده‌ام که از تو سؤال نمایم
ابوالهذیل گفت سؤال کن و از خدا طلب کن عصمت و توفیق را پس بدرستی که گفت که آیا از دین تو نیست که عصمت و توفیق نمیشود
مگر از خدا آنکه بعد از سؤال مستحق شوی ... ابوالهذیل گفتم پس چه چیز است ... تو اکمل دین علی بن علی کن ... ابوالهذیل
آنچه سؤال میکنی گفت ... بر من خبر ده مرا از قول خدای عز و جل الیوم اکملت لکم دینکم ابوالهذیل گفت در تحقیق
کامل کرد دین خدا را ... گفتم بدرستی خبر ده مرا اگر سؤال نمایم از تو مسئله و نیابی آن را در کتاب خدا و در سنت رسول و نه در قول
صحابه و نه در ... آنکه آیا چه میگویی آن وقت ابوالهذیل گفت سؤال کن پس گفتم خبر ده مرا از ده نفر که همه ایشان با یکدیگر
واحد مختلف الغرض بودند پس بعضی از ایشان رسیدند بنصف حاجت خود و بعضی از ایشان زیاد شد تقدیر امکان آیا در خلق خدا این
مرد کیست که بداند حق خدا را در هر مردی از آن ده نفر تقدیر را ... از خطبه ... بر او حق او را و باطل
سازد او را از آن حق در آخرت و واجب است آنچه میدانم آنچه را که میگویی تو در آنکه دین خدا از برای تو ابوالهذیل گفت بیهات
که سؤال تو با مامت کشید علامه مجلسی نور الله مرقده بعد از تحقیق ایراد کرده‌ام اخبار مشتمله بر احوال اصحاب آن جناب را در کتاب.

رد در ... و در ابواب مناظرات آن جناب و باب دلالت عهد و باب معجزات آن حضرت و باب مأمور شدن علی (ع) الله بالموت (ع) و فی ذکر الاربعة

باب نوزدهم در ذکر اخبار الجنان و ثواب زیارت آن امام و شهادت او صلوات الله علیه

در کتاب امالی طوسی از احمد همدانی از علی بن حسن بن فضال از پدرش و او از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت
کرده است که آن حضرت فرمود که گفت بدرستی که پاره‌ای از من در خراسان دفن خواهد شد ... که هیچ مهمومی زیارت نکند او را مگر آنکه
... شاد شود و دفن شود در زمین ... و طلب شود از شما حفظ امانت و ... در غربت شهید شود در زمین
... و ... از شما هر که ... که از آن شما باشد ... آگاه باشید هر کسی زیارت کند
مرا بعد از آنکه خدای تبارک و تعالی واجب کرده است از حق و طاعت من ... شفیع او خواهیم بود در روز قیامت
و ما کسی که روز قیامت شفیع او باشیم نجات مییابد ... اگر ... و باید ... از ... تحقیق
که خبر داد پدرم از جدم از پدرش که آن حضرت ... از رسول خدا ... هر کس ... بخواب ببیند پس تحقیق دیده است مرا زیرا که
شیطان متمثل نمیشود بصورت من ... و بصورت احدی از شیعیان ایشان و ... رؤیای صادقه از
اجزای ... جزو از نبوت در کتاب امالی ابن بابویه روایت کرده است ... که شنیدم از امام رضا علیه السلام که میفرمود
ما منا الا مقتول شهید قسم بخدا که نیست از ما مگر کشته شده و شهید عرض کردم یا بن رسول الله تو را که خواهد کشت فرمود
... در زمان خود با زهر ... و بعد از آن دفن میکنند مرا در خانه غربت و در دیار غربت که ... کننده است و بعد در غربت
آگاه باشید هر کسی زیارت کند مرا در غربت من ... بنویسد خداوند عز و جل از برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج
و معتمر و صد هزار جهاد کننده ... و محشور میشود در زمره ما و قرار میگیرد در درجات عالیه از بهشت در حالی که رفیق ماست با ما در کتاب
عیون و امالی به دو واسطه از ... و او از صادق جعفر بن محمد و او از آبای خود علیهم السلام روایت کرده است که فرمود پاره‌ای از بدن
من در ... دفن خواهد شد ... از زمین خراسان که زیارت نکند آن را مؤمنی مگر آنکه واجب گرداند خداوند عز و جل
از برای او بهشت را و حرام میکند جسد او را بر آتش علامه مجلسی نور الله مرقده بعد از ... اخبار این باب را ... ذکر نموده است
بعضی از آنها را در ابواب معجزه صادر شده از آن حضرت در راه خراسان و در باب کیفیت قبول آن حضرت ولایت عهد را از مأمون و بعض
از آنها را در ضمن احوال ... آنها را که در نوشته‌ام در کتاب عیون ... روایت کرده است
که گفت حاضر شدم در مجلس مأمون روزی ... علی بن موسی الرضا ... و جمعی از فقها و اهل کلام ... در این حدیث که ...

سؤالات آن قوم را و سؤالات مأمون را از آن حضرت و اجوبهٔ آن حضرت را گوش میداده است و حفظ شده تا آنکه گفته است پس دیشب
رضا را از مجلس مأمون مشایعت کردم و با آنحضرت تا منزل آنحضرت رفتم پس داخل شدم با آنحضرت و عرض کردم یا ابن رسول الله حمد میکنم خدا را که بشما
عطا کرده است ... از حسن رای امیرالمؤمنین در آنچه که داده شده است او را از آنچه که منع از کرامت داشتن ارشاد را و قبول کردن او
قول شما را آن حضرت فرمود که یا ابن الجهم مغرور مکن تو را آنچه که مشاهده کردی ... از اکرام مأمون مرا و قبول کردن او قول مرا
بزودی مرا بکشد بزهر و البته که او بقتل رساند مرا بستم در حالتی که او ظلم کننده است بر من بدرستیکه من این را میدانم بعهدیکه معهود است بمن از پدرانم
هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان کن این را مادام که زنده هستم حسن بن الجهم میگوید که نقل نکردم این حدیث را بأحدی تا آنکه حضرت رضا علیه السلام در طوس شهید شد
برند و در آنجا شهید کردند آنحضرت را بسم و دفن کرده شد در خانهٔ حمید بن قحطبه طائی در قبهٔ که در آنجا بود قبر هرون و در جنب قبر او دفن
و نیز بسیار از ابو الصلت هروی روایت است در حدیث طویلی از جناب رضا علیه السلام در نفی قول کسانی که گفتهاند که جناب حسین علیه السلام
کشته نشده و لکن شبیه شده است بر ایشان آنحضرت فرمود والله تحقیق که کشته شد حسین علیه السلام و کشته شد و شهید شد
آنکسی که بهتر از حسین بود که امیرالمؤمنین و الحسن بن علی بود و نیست از ما مگر مقتول و من والله کشته میشوم
بزهر بحیله آنکسی که مرا میکشد بزهر میدانم این را بعهدی معهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن که خبر داده است
او را جبرئیل از جانب رب جلیل در کتاب عیون و ارشاد به سند معتبر از جعفر بن محمد نوفلی روایت
کرده است که بخدمت جناب رضا علیه السلام رسیدم و آنحضرت در بیل ابریق بود پس سلام کردم بر آنحضرت
و نشستم و عرض کردم جمعی از مردم چنین میگویند که پدر تو زنده است حضرت فرمود دروغ
میگویند خدا ایشان را لعنت کند اگر زنده میبود قسمت نمیکردند میراث او را و زنان او نکاح نمیکردند
و لکن چشید والله مرگ را چنانکه چشید علی بن ابی طالب علیه السلام راوی گوید که گفتم
که چه امر میفرمائی مرا فرمود که بعد از من پسرم محمد است و اما من پس روندهام بسوی طوس
مبارک و میمیرم در آنجا و قبر من در طوس است و قبر پدرم در بغداد راوی گوید که گفتم جعلت فداک کدام قبر را ادراک نموده
و اما قبر من کدام است حضرت فرمود که زود است که ادراک نمائی بعد از آن فرمود که قبر من و قبر هرون الرشید این
چنین خواهد بود و انگشت مبارک خود را بهم چسبانید در کتاب عیون بسند معتبر از هرثمة بن اعین
روایت کرده است که گفت روزی مأمون رضا علیه السلام را به بغداد می برد و من با ایشان بودم
و چنین میگفتم حضرت فرمود که تو داخل بغداد میشوی یا امیرالمؤمنین و چون خلوت کردم با آنحضرت عرض کردم
که من شنیدم چیزی که مغموم کرد مرا و ذکر کردم او را بآنجناب حضرت فرمود یا ابا صلت چنین خواهد شد

باما خفی الله علیهم و من به بغداد نخواهم رفت و بغداد را نخواهم دید و بغداد مرا نخواهد دید در کتاب عیون بسند معتبر از موسی بن
مهران روایت میکند که دیدم علی بن موسی الرضا را در مسجد مدینه و دیدم هرون را که خطبه میخواند حضرت فرمود آیا میبینید مرا و او را که دفن
خواهیم شد در یک خانه و بسند دیگر که نزدیک باین است از کتاب ما جیلویه بسند معتبر از محمد بن فضیل روایت میکند که خبر داد مرا آنکسی که شنیده بود
از رضا علیه السلام در وقتیکه نظر میکرد بسوی هرون در منی یا عرفات پس فرمود که من و هرون مانند این دو انگشت خواهیم بود و ضم نمود دو انگشت
بمنزلهٔ دست بایکدیگر تا آنکه شنیدم از آنحضرت که در طوس آنچه شد پس امر کرد مأمون که دفن کنند رضا را در پهلوی قبر
هرون علیهما ... بعضی از اخبار در باب معجزات آن بزرگوار صلوات الله علیه گذشت در کتاب عیون ما جیلویه بسند معتبر
از حسن بن زید روایت کرده است که گفت شنیدم از ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که میفرمود که ظاهر میشود از فرزندان من
مردی که اسم او اسم امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام است ارض طوس و این طوس از خراسان است و مقتول میشود
بسم و دفن میشود در آنجا غریب هر کس زیارت کند او را در حالتی که عارف بحق او باشد عطا میکند خداوند
تعالی اجر آنکسی را که انفاق کند پیش از فتح مکه و قتال کند در کتاب عیون و امالی بسند معتبر از حسن بن علی بن الفضال روایت
کرده است که گفت خبر داد مرا عبدالرحمن بن اسحق از نعمان بن سعد که گفت شنیدم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را که فرمود زود است که کشته شود
مردی از اولاد من بزمین خراسان بزهر در حالتی که مظلوم باشد اسم او اسم من است و اسم پدرش اسم پسر عمران است موسی آگاه باشید
هر آنکس زیارت کند او را در غربت او بیامرزد خداوند گناهان گذشته و آینده او را اگرچه باشد بعدد ستارهها و قطرات باران و برگ درختان مجلسی گوید که اخبار در این باب
در باب زیارات آنحضرت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در باب ولایت عهد و باب احوال او در روایات مذکور شد که ... مأمون

باب بیستم در اسباب شهادت آنجناب صلوات الله علیه

در کتاب عیون ... از جماعت از علی از پدرش از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت علیه السلام در ...
مولود ... رضا علیه السلام بخراسان ... مأمون ... آنحضرت را از طرف راست خود ... در روز شنبه ... مأمون گفته
پس گفتند با مأمون ... آنحضرت ... پس امر کرد ... رضا را آنحضرت ... مأمون ... آنحضرت ... اسراف
حالی که ... شهادت ... الفعل القبیح ... الفعل القبیح اتفعله ...
... منع ... من جمیل ... و ... فعل قبیح ... داده ...
... مأمون ...
... مأمون گفته ... فرمود ... و علما

انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا
علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و قسمت فیء را فرموده ما افاء الله علی رسوله من اهل القری
فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم
گفت پس منع کردی تو مرا از حق خود و حال آنکه من از ابن السبیلم و مسافرم و منقطع شده‌ام از وطن و مال و عیال خود و مسکینم و من از
جمله آنها که در قرآن مذکورند پس گفت مأمون او را که آیا تعطیل کنم حدی از حدود الله را و حکمی از
احکام او را در حق تو بسبب این سخنان باطل گفت ابتدا کن بنفس خود و پاک کن نفس خود را بعد از آن غیر خود را
برنفس خود حد بزن بعد از آن بر دیگری پس مأمون متوجه حضرت امام رضا شد و گفت چه میگوئی یا ابا الحسن
در این سخنان که این مرد میگوید حضرت فرمود که او میگوید که دزدی کردی تو پس او دزدی کرده است پس مأمون غضبناک شد
قطع میکنم دست تو را گفت آیا قطع میکنی دست مرا و حال آنکه تو بنده منی پس گفت مأمون چگونه بنده توام گفت زیرا که
مادر تو را بمال مسلمانان خریدند پس تو بنده مسلمانانی تا آزاد کنند تو را و من از مسلمانانم
آزاد نکرده‌ام تو را و بعد از آن بیعت خود را نقض کردی و حق مسلمانان را ضایع کردی
دیگر آنکه ناپاکی حد نمیتواند زد پاکی را و باید که حد زننده پاک باشد
اقامه حد نمیکند کسی که او را حدی باشد تا ابتدا بنفس خود نماید آیا نشنیده قول خدا را که میفرماید اتأمرون الناس
بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون پس مأمون رو بحضرت کرد و گفت چه میگوئی در این
امر حضرت فرمود که حق تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله فرموده است قل فلله الحجة البالغة و حجت بالغه آنست که
بجاهل برسد و جاهل بداند چنانکه عالم میداند پس مأمون امر کرد که دزد را رها کنند
پس امر کرد مأمون که او را نگاه دارند و خود مشغول شد بر آن حضرت تا آنکه آن حضرت را مسموم و مقتول گردانید
نقل شده است که حضرت امام رضا علیه السلام سبب این حکایت او را کشتند
جمع آوری نمودم در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است از احمد بن علی انصاری که گفت سؤال کردم از ابا الصلت هروی
و گفتم که چگونه راضی شد مأمون بقتل حضرت امام رضا با آن اکرام و محبتی که نسبت بآن حضرت داشت و با آنکه قرار داده بود
بعد از خود که آن حضرت ولیعهد او باشد گفت مأمون اکرام و محبت آنحضرت میکرد برای آنکه معرفت داشت بفضل آن حضرت
و قرار داد آنحضرت را ولیعهد خود برای آنکه مردم گمان کنند که آن حضرت مایل بدنیاست پس چون ظاهر شد
از نفوس ناس و چون ظاهر شد از آن حضرت در ولایت عهد ظاهر شد بر مردم مگر از زیادتی فضل و محبت آنحضرت در نفوس ایشان

میکشید بطرف

میکشید بطرف آنحضرت سلطنت بعد از مأمون بطمع آنکه غلبه کنند بر آنحضرت و خوف آنکه قطع کنند بر ایشان نفوذ او در نزد علما
بهجت کند نقصان او در نزد عوام و بود تکلم نمیکرد با آنحضرت خصمی از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و براهمه و
ملحدین و طایفه دهریه و نه خصمی از فرق مسلمین و مخالفین با او مگر آنکه آنحضرت غالب میشد بر او و قطع میکرد کلام
او را و الزام حجت میفرمود بر خصم و مردم میگفتند والله او اولیست بخلافت از مأمون و اصحاب اخبار این خبرها را
بمأمون میرسانیدند پس غیظ میکرد از اینها و شدت میکرد حسد او تا غلو با آنحضرت و بود رضا علیه السلام
حرمت نمیداشت مأمون را از روی حقیقت در اکثر احوال جواب میفرمود مأمون را بآنچه ناخوش داشت و اکثر میشنید
پس مأمون بغیظ می آمد از اینها و حقد میکرد بر آن بزرگوار و اظهار حقد خود نمیکرد و چون از چاره در
آنحضرت خسته شد حیله کرد با او دادن زهر کشت در کتاب عیون بسند معتبر از قاسم بن ایوب
روایت کرده است که گفت شنیدم از ابراهیم بن عباس که میگفت چون مأمون عقد بیعت از جهت رضا نمود
جناب رضا علیه السلام با او گفت یا امیر المؤمنین نصیحت واجب است ترا و غش و حیله سزاوار نیست از مؤمن
عوام ناس کراهت میدارند آنچه را با من کردی و خاصه کراهت و ناخوش میدارند آنچه را با فضل بن سهل کردی
ورای تو آنست که دور کنی ما را از خود تا آنکه امر تو اصلاح پذیرد ابراهیم گوید والله
سبب شد بآنچه رسید مجلسی قدس سره میگوید که گذشت علل شهادت آنحضرت
در باب ولایت عهد و باب آنچه جاری شد در میان آنجناب و میان مأمون لعنة الله علیه و علی اتباعه

باب ... در بیان شهادت و تغسیل و تدفین و مبلغ سن آنجناب صلوات الله علیه ولعنة الله علی ظالمیه

در کتاب اعلام الوری مسطور است که قبض شد حضرت بطوس از ارض خراسان در ماه صفر سنه ثلاث و مائتین و از برای آنحضرت بود از عمر
پنجاه و پنج سال و مادر آنحضرت ام ولد بود که او را ام البنین میگفتند و مدت خلافت و امامت و قیام آنحضرت
بعد از پدر بزرگوارش صلوات الله علیهما بیست سال بود و در کتاب کافی است که قبض شد آنحضرت در ماه صفر از سنه ثلاث و
مائتین و او پنجاه و پنج ساله بود و وفات کرد بطوس در قریه که سناباد میگفتند از نوقان

باخود

و دفن شد در آن ده و کان المأمون اشخصه من المدینة و مأمون درخواسته بود آن حضرت را از مدینه برد از راه بصره و فارس
و جمله خارج شد مأمون برد آن حضرت را [illegible] بغداد پس وفات کرد در آن ده و در کتاب کافی سعد [illegible] از ابراهیم بن مهزیار [illegible]
از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت وفات کرد امام علی بن موسی الرضا و آن حضرت ابن چهل و نه سال و چند ماه بود در سنه دویست و [illegible]
و [illegible] بعد از موسی بن جعفر بیست سال [illegible] در کتاب مصباح کفعمی است و وفات کرد [illegible] در [illegible] شهر صفر روز
[illegible] سنه دویست و سه [illegible] آن حضرت را مأمون مسموم [illegible] و بعد آن حضرت را [illegible] سال در کتاب [illegible] الواعظین
و وفات کرد آن حضرت در روز جمعه در شهر رمضان در سال [illegible] و آن حضرت [illegible] در آن وقت پنجاه و پنج سال بود و مدت خلافت آن حضرت
بیست سال است در کتاب [illegible] وفات کرد آن حضرت [illegible] دویست و [illegible] در کتاب [illegible] در بیست و سیم [illegible]
بود وفات [illegible] در کتاب [illegible] الائمه است و در سال دویست و [illegible] شد وفات آن حضرت و در کتاب [illegible] روز جمعه
بیست و سیم رمضان سنه دویست و [illegible] گفته شده است [illegible] در کتاب [illegible] روز جمعه غره شهر رمضان سنه دویست و [illegible] است
و هم چنین است در کتاب [illegible] طبرسی [illegible] در آخر ماه [illegible] گفته شده است و روز [illegible] چهارم
سنه دویست و سیم در [illegible] در زمان مأمون [illegible] گفته شده [illegible] آن حضرت در [illegible] در قریه [illegible] او را
[illegible] از اعمال [illegible] در [illegible] آن حضرت در آن وقت پنجاه و پنج [illegible] سال و شش ماه
گفته و [illegible] در [illegible] سال [illegible] گفته اند [illegible] سال [illegible] ماه و بعد از پدر خود بیست سال
و چند ماه و [illegible] سال گفته اند در کتاب عیون [illegible] روایت کرده است [illegible] گفت [illegible]
[illegible] مأمون تا [illegible] ساعت بعد از آن [illegible] و چون [illegible] گذشت [illegible]
و جواب داد [illegible] گفت [illegible] که [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] نشستم [illegible]
[illegible] هذا اوان [illegible] الکتاب اجله [illegible]
و [illegible] است بسوی خدا [illegible] تحقیق [illegible] است
و [illegible] است این [illegible] را [illegible]
پس [illegible] مأمون [illegible] در [illegible] خنط [illegible] را [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] در روز آینده [illegible]

و [illegible] خط

[illegible] بعد از آن [illegible] چون [illegible]
[illegible] که غسل [illegible] و [illegible] چون [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible]
حضرت [illegible] کردند [illegible]
پس [illegible] غسل [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] امام [illegible] غسل [illegible]
مگر امام [illegible] غسل [illegible] ابا الحسن [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] امام [illegible] غسل [illegible] امام [illegible]
[illegible] غسل [illegible] امامت [illegible] امام
[illegible] غسل [illegible] امامت امام [illegible] غسل [illegible] مدینه [illegible]
غسل [illegible] ابا الحسن [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible] سنکت [illegible] عهدت الیک [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] بعد از آن
مأمون گفت [illegible] الی ابی الحسن [illegible]

سیفدس

بقضیه ماموریت ... (حاشیه)

و میآید به نزد ما و با ما بیائید به نزد او و الا کوچه مالی از جانب من خواهش نماید زودتر تشریف بیاورد و هر چه میگوید که
آمدم بخدمت آنحضرت و چون مطلع شدم برادر خود ابو عبد الله که حفظ نمیکرد آنچه را وصیت کردم برو عرض کردم حفظ کرد
فرمود بیاد نقل را تحقیق میدانم آن چیزی که از برای تو ابد است ترا با آن چیز هرثمه میگویم آورده نقل آنحضرت را آمد بسوی مامون بس ...
داخل شد آنحضرت بمجلس مامون بر خوانات مامون وضع شد اکبر حضرت بود معانقه کرد بادب دید میان دو چشم آن بزرگوار را
بس نشاندن حضرت را در جانب تخت خود و متوجه شد بطرف او و گفتگو میکرد با او ساعتی طولانی و بعد از آن گفت به بعضی از
غلامان خود بیاورند انگور و انار و هرثمه میگوید وقتیکه شنیدم آنچه قرار شده بود صبر کردن ... و ... از
بیرون رفتن میکرده و دیدم که ظاهر شود این امر ... برگشتم تا آنکه بیرون رفتم از مجلس و آمدم ... از
از خانه و چون نزدیک زوال شد دیدم سید خود را از مجلس بیرون آمد و رجوع کرد بخانه خود بعد از آن
دیدم حکم بیرون آمد از مامون که حاضر کردن اطبا را بعد از آن گفتم از برای چه گفته شد گفتند که عارض شده است
برای ابی الحسن الرضا علیه السلام بودند مردمان در شک و من یقین داشتم که آنچه که دانسته بودم از حضرت رضا علیه السلام هرثمه میگوید در زمانی
که ثلث شب گذشت صیاح شنیدم ناله بلند از خانه آن بزرگوار و تحقیق کردم ... الا که هیبت تمام بطرف خانه آن
بزرگوار میرفتند ناگاه دیدم مامون ... به نزد بلند ... درحالتیکه استاده بود بر قدم خود و بلند میکرد او گریه میکرد
هرثمه میگوید ایستادم بالای کسیکه ایستاده بود ... آه میکشید و آه سوزناک بعد از آن صبح کردیم پس نشست مامون در مجلس
عزا بعد از آن باز شد مامون آمد بالای کسیکه سید ما و ... در آنجا بود و گفت که از برای او جائی درست بکنید تا آنکه
غسل بدهیم او را پس نزدیک شدم باو گفتم آنچه بود که میگفت بود سید من بسبب غسل و کفن و دفن آنحضرت بس مامون گفت
من متوجه این نمیشوم بعد از آن گفت خود دان ای هرثمه دیگر بعد از آن هرثمه گوید که ایستادم الفقدر که دیدم خیمه زده شد بس
ایستادم در ظاهر خیمه و هر کسی که در خانه بود و من شنیدم صدای تهلیل و تکبیر و تسبیح را و صدای رفت و آمد ظرفها
در زمین ابریق و ... شد عطری فشاند که بوی آن ده بودم بهتر از آن عطر نبوی ببرخوردم که مشرف است بر بعض از
خانه خود و صیحه زد بر من ای هرثمه آیا نمیگفتی که گمان میکردید شما و غیر از شما که غسل نمیدهد امام را مگر امام مثل او
و کجا است محمد پسر او و او الحال در مدینه رسول و این است بطوس در خراسان گفتم یا امیر المؤمنین ما میگوئیم که امام
واجب نیست که غسل بدهد او را امام مثل او و اگر تعدی بکند تعدی کننده و غسل بدهد امام را باطل نمیکند امامت
امام را بتعدی مرتکب غسل دهنده او و باطل نمیکند امامت امامیکه بعد از او است با آنکه مغلوب شده در غسل
دادن پدر خود و اگر میگذاشتند ابو الحسن را در مدینه هر آینه غسل میداد او را پسر او محمد در ظاهر و غسل میدهد

(حاشیه:) و معاویه کنند ...
(حاشیه:) صدای مخفی در ...

اما در الان مگر پسر او از حضور تعزیت است ای هرثمه که ساکت شد از من و بعد از آن خیمه برداشته شد و دیدم سید خود را که پیچیده شده
بود در کفنهای خود پس گذاشتم آنحضرت را بر تابوت و برداشتم آنحضرت را پس نماز خواند بر او مامون با جمیع کسانیکه حاضر
بودند و بعد از آن آمدیم به محل قبر و یافتم آنها را که میزدند به تیشه ها و کلنگها بس قبر هارون را از جهت آنکه قبر هارون را
قبله قرار دهند برای قبر آن بزرگوار و تیشه ها برگشته و میکندند ذره از خاک زمین را بس گفت مامون ای هرثمه آیا
آیا زمین نمی بینی که چگونه منع میکند از قبر کندن برای او گفتم یا امیر المؤمنین به تحقیق امر کرده است مرا که بزنم یک
تیشه در قبله قبر امیر المؤمنین پدر تو رشید و زیاده بر یک تیشه نخواهم زد مامون گفت بعد از آنکه یک تیشه بزنی چه خواهد شد
گفتم امر فرموده است مرا بر آنکه جایز نیست که قبله قبر پدر تو قبله شود و تغییر او و گفته است مرا که اگر بزنم یک تیشه هر آینه
نقود خواهد کرد بقبر کنده شده بدون آنکه دست او در آن کنده باشد و ظاهر خواهد شد در وسط آن قبر ضریح بس مامون گفت
سبحان الله چه قدر عجب است از این کلام و عجب نیست از امر ابو الحسن بزن تا ببینیم هرثمه گوید که گرفتم تیشه را بدست خود و زدم
در قبله قبر هارون امر رشید پس فرو رفت بقبر کنده شده و ظاهر شد ضریح در وسط آن قبر و مردم نظر میکردند بان پس مامون
گفت امر کرد ابی یا هرثمه بفرمانی انی ... بعد از او گفتم یا امیر المؤمنین آقای من امر کرده است مرا که بکنم
در قبر تا آنکه ظاهر شد برای تو از زمین آب سفید و پس از آن آب قبر تا آنکه آب با روی زمین برابر
شد و بعد از آن حرکت کند در آن قبر ماهی بقدر قبر و چون غایب شد ماهی در زیر آب بگذارم آن حضرت را در لحد او بگنم
بیان او و بس گذاشته او را گفت بکن آنچه را که ترا امر کرده است هرثمه گوید منتظر شدم ظهور آب و ماهی را پس ظاهر شد
و بعد از آن غایب شد ماهی و فرو رفت آب و مردم نظر میکردند بسوی آن پس نزدیک رفت قبر کردند پس پوشیده شد
قبر آنحضرت بجامه سفیدی که نه دیده بودم پیش از او بعد از آن گذاشته شد آنحضرت با آن قبر بغیر دست احدی و دست الله
از حاضرین پس اشاره کرد مامون با مردم که بدستهای خود خاک بیاورید و بریزید در او گفتم یا امیر المؤمنین گفت
و که گفته بود هرثمه پس هر کس بر خواهد کرد آن قبر را گفتم مرا امر کرده است بر آنکه خاک برای او نریزیم و خبر داده است که این قبر
بذات خود پر شود و بعد از آن منطبق و مربع بر روی زمین خواهد شد مامون اشاره کرد بمردم خود داری ساکت شدند
آنچه که در دست آنها بود از خاک و پر شد قبر بذات خود و منطبق و مربع شد بر روی زمین پس برگشت مامون

و برگشتم پس درخواست مرا او خلوه کرد با من و بعد از آن گفت ترا قسم میدهم بخدا ای هرثمه راست بگوئی آنچه گوید به ابو الحسن
شنیده گفتم آنچه گفته بود با امیر المؤمنین راست او را گفتم گفت ترا بخدا قسم میدهم در راست چیز از آنچه را الفعش بگو
گفتم یا امیر المؤمنین از چه سوال میکنی گفت ای هرثمه آیا چیزی بسر تو گفت چیز از اینها گفتم بلی گفت چیست آن
گفتم خبر انگور و انار بود هرثمه گوید پس مامون طورهای مختلف شد با لونهای مختلف زرد میشد دفعه و سرخ میشد
دفعه دیگر را و سیاه میشد در دفعه دیگر پس دراز کشید و غش کرد پس شنیدم او را در حالت غش هذیان میگفت
و میگفت و یک یا مامون چه چیز بیند مامون از خدا و ویل بخدا برای مامون از رسول خدا و ویل
مامون را از جهت علی و از جهت فاطمه و از جهت حسن و حسین و از جهت علی ابن الحسین و محمد بن علی و از جهت جعفر
بن محمد و ویل برای مامون است از جهت موسی بن جعفر و ویل برای مامون است از جهت علی بن موسی الرضا
علیهم السلام این است والله خسران مبین و این قول را میگفت و مکرر میکرد و چون دیدم او را که طول کشید
این را دور شدم از او و در گوشه از آن خانه نشستم پس نشست مرا خواست به نزد او رفتم دیدم که
مثل مستها است پس گفت تو نیستی تو بر من عزیز تر از او و نه هر کس که در روی زمین و آسمانها است
والله اگر برسد به من بعد از این اعاده کرده چیزی را از او شنیده هر آینه هلاک تو در او خواهد بود هرثمه گوید
گفتم یا امیر المؤمنین اگر ظاهر شود از من از اینها چیزی خون من ترا حلال است گفت نه و الله مگر آنکه عهد کنی بر من عهد میکنم
بر کتمان این و ترک اعاده این و از من عهد و میثاق گرفت و مؤکد کرد این عهد و میثاق را بر من هرثمه گوید چون پشت کردم
و از نزد او بدر رفتم دست بر دست زد و گفت یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله و هو معهم اذ یبیتون
ما لا یرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطا مترجم گوید که کفر میکنند از مردم و پنهان نمیکنند از
خدا و حال آنکه خدا با ایشان است وقتی که پیوسته شب را بسر میبرند در آنچه راضی نیست خدا از قول و خدا است محیط به آنچه بکنند و عمل ازبرای
او دولا مجمل امام و بوده گفته میشد آنحضرت را رضا و صادق و صابر و فاضل و قره عین المؤمنین و غیظ الملحدین
در کتاب عیون اخبار از علی بن ابراهیم و او از یاسر خادم روایت کرده است که گفت چون میان ما و طوس
هفت منزل ماند ناخوش شد ابو الحسن پس داخل طوس شدیم و شدت کرد علت آنحضرت پس در طوس چند روز ماندیم
و مامون در هر روز دو دفعه به خدمت آنحضرت میآمد و در روز آخر که آنحضرت وفات کرد بسیار ضعیف شده بود
بعد از نماز ظهر فرمود یا یاسر مردم چیزی خورده‌اند عرض کردم یا سید که میتواند با این حالت چیزی بخورند

راست شد آنحضرت بعد از آن فرمود بیا و رسید ماند که چیزی بخورند از خدام و حشم مگر اینکه نشسته اند در ابا خورش در مانده احوال
پرسیدم یکی یک از آنها چون طعام خوردند فرمود بیرید بر زنان از طعام پس بردند طعام را به سوی زنان چون
فارغ شدند از طعام خوردن غشی کرد حضرت و ضعف بر او غالب شد پس بلند شد صیحه و آمد کنیزان مامون
و زنان او با پای برهنه و سر گشوده صدا ناله بلند شد بطوس اضطراب آمد مامون با پای برهنه و سر گشوده و بر سر میزد و دست گرفته بود
از ریش خود و تاسف میخورد و گریه میکرد و جاری شده اشک چشمهای او بر رخسار او السلام در نزد رضا بن موسی
الرضا در حالتیکه حضرت از غش آگاه شده بود گفت ای سید من والله نمیدانم که کدام مصیبت بزرگتر است بر من مفقود
کرد نام تو را و فراق من از تو یا بر تهمت مردمان بر من بر اینکه من حیله کردم بتو و بقتل رسانیدم تو را یاسر خادم میگوید هم بخود را
باز کرده بسوی مامون بعد از آن فرمود نیکوکن ای امیر المؤمنین معاشرت با ابا جعفر که عمر تو و عمر او هم چنین است پس جمع کرد انگشتهای
و انگشت سبابه را یاسر خادم میگوید چون آن شب شد جان از تن مقدسش جدا شد و بعد از آنکه گذشته از شب نصف او و چون جمع
اجتماع کردند فرقه و میگفتند مامون کشت این بزرگوار را و حیله کرد بر او میگفتند کشته شد پسر رسول خدا ام و بر پا کردند
غوغا و غلو و شکار بود و محمد بن جعفر بن محمد طلب کرده بود از مامون که در خراسان آمده بود و عم ابی الحسن بود و در آن روز بیرون
بیرون دل بیا و بیرون مامون گفت آیا ای ابا جعفر بیرون رو و بطرف مردم و اعلام کن که آنحضرت ابو الحسن امروز بیرون
آمده بیرون نمیآید بیرون کردن آنحضرت را از ترس وقوع فتنه پس خارج شد محمد بن جعفر و گفت ایها الناس متفرق
شوید بدرستیکه ابا الحسن امروز بیرون نخواهد آمد پس متفرق شدند مردم و غسل داده شد ابو الحسن در شب و دفن
آنحضرت علی بن ابراهیم که خبر داد مرا یاسر به همین خبر ولیکن روایت نکردم دیگر او را در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام
و ابن متوکل و محمد بن احمد و احمد بن علی بن ابراهیم و ابن تاتانه و مکتب و وراق همگی از علی و او از پدرش و او از ابی الصلت
هروی روایت کرده است که گفت هنگامیکه ایستاده بودم در پیش روی حضرت ابو الحسن فرمود بمن یا ابا الصلت
داخل شو در قبه که در آن هرون الرشید مدفون است و بیاور خاک چهار گوشه آن را ابو الصلت گوید رفتم و آوردم خاک
چهار گوشه و چون در خدمت آنحضرت گذاشتم فرمود بده بمن این خاک را و آن خاک از نزد در بوده
پس دادم آن خاک را و گرفت و بوی کرد و انداخت و بعد از آن فرمود که زود است قبر من در اینجا کنده شود
و ظاهر شود سنگی که اگر همه تیشه‌های اهل خراسان را جمع کنند قلع آن نتوانند کرد و بعد از آن فرمود در جائیکه از طرف
پا بود و جائیکه از طرف سر بود مثل این قول را و بعد از آن فرمود که بده بمن آن خاک را که باقی مانده بود بدرستیکه او از تربت

هست و بعد از آن قبر روشن در بکنند در میان قبر و تو از آن نشنود تهمت و صفت لحد کردن بکنند طرف پایین و شق بکند و هر چند
ابا کنند ملایم نگردد قبر بعضی بگو اهنمی در قبر لحد قرار دهند بگو بآنها که لحد را هفت درج و یکوجب بکنند بدرستیکه خدا آن را فراخ خواهد کرد
از برای او انقدر که بخواهد و چون چنین بکنند می‌بینی که در طرف سر نداوت و رطوبتی در آن وقت تکلم کن بکلامی که تعلیم
میکنم در آن وقت پر میشود آن آب تا لحد پر شود میبینی در آن آب ماهیان کوچک را پس خورد کن برای آنها نانی را که من به تو میدهم
در آنها بیانداز و چون آنها خوردند و چون از آن نان چیزی باقی نماند بیرون میآید ماهی بزرگی و میخورد ماهیان کوچک را تا اینکه باقی
نمیماند از ماهیان کوچک چیزی و بعد از آن غایب میشود آن ماهی و چون آن ماهی غایب شود دست خود بگذار بر آب و تکلم کن
بکلامی که ترا یاد میدهم در آن وقت آب کشیده و خشک میشود و باقی نمیماند از آن آب چیزی و مکن این کار را مگر در حضور
مامون و بعد از آن فرمود ای اباصلت فردا میروم به نزد این فاجر اگر بیرون آیم در حالتیکه سر من باز باشد با من تکلم
بکن و من با تو تکلم میکنم و اگر ببینی سر خود را پوشیده ام با من تکلم مکن ابوالصلت گوید چون صبح از روز
شد آنحضرت لباس خود را پوشید و نشست در محراب و منتظر بود و در این بین غلام مامون آمد و گفت جواب کن
امیرالمؤمنین را پس آنحضرت نعلین و عبای خود پوشید و ایستاد و براه افتاد و من از عقب آنحضرت میرفتم تا اینکه
داخل شد بمجلس مامون ملعون و در پیش روی او طبق انگور و طبقهای دیگر از میوه بود و در دست او خوشه انگوری بود که بعضی از آن
خورده و بعضی از آن باقی بود و چون نظر ملعون بحضرت افتاد از جای خود جست و دست در گردن او کرد و میان دو چشمان او را
بوسید آن بزرگوار را با خود نشانید و بعد از آن خوشه انگور را بآنحضرت داد و گفت یابن رسول الله انگوری بهتر از این ندیده‌ام حضرت
فرمود بسا هست که بهشت انگور خوب است پس گفت بآنحضرت بخور از این انگور حضرت فرمود معاف دار مرا از خوردن
گفت ناچار باید از خوردن چه منع میکند ترا از خوردن انگور شاید که تو متهم میکنی ما را بچیزی پس از آن خوشه خود او خورد و بعد از آن
بآنحضرت داد و آنحضرت سه دانه از آن خورد و دانه انداخت و برخاست مامون گفت بکجا میروی حضرت فرمود بهمان جائیکه
تو مرا فرستادی و بیرون آمد آنحضرت در حالتیکه سر خود را پوشیده بود پس با آنحضرت تکلم نکردم تا اینکه داخل خانه شد و امر فرمود
به بستن در و در بسته شد بعد از آن حضرت خوابید در رختخواب خود و ایستادم من در صحن خانه مهموم و محزون و در این بین که ایستاده بودم
داخل شد بر من جوانی نیکو روی و پیچیده موی شبیه‌ترین مردم بود برضا علیه السلام من سبقت گرفتم بطرف او و گفتم راه از کجا داخل
شدی و حال آنکه در بسته بود فرمود آنکس که مرا در این وقت بنزد تو آورد مرا داخل خانه کرد و در بسته است گفتم کیستی تو
فرمود منم حجت خدا بر تو ای اباصلت منم محمد بن علی و بعد از آن رفت بنزد پدر خود داخل شد و مرا با خود برد و چون حضرت رضا او را
دید از جا برخاست و دست در گردن او انداخت و چسبانید او را بسینه خود و بوسید میان دو چشمان او را
و کشید

کشید او را بسوی فراش خود و خود را انداخت بر روی آنحضرت و سؤال میکرد از او آنحضرت چیزی را که نفهمیدم آن را و دیدم در دهان حضرت رضا کفی بود که
سفیدتر از برف و دیدم ابا جعفر علیه السلام در مکیدن آن کف بود بزبان خود و بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود را داخل
در میان رختخواب و سینه او کرد و بیرون آورد چیزی شبیه گنجشک و حضرت ابوجعفر علیه السلام او را فرو برد و حضرت رضا
وفات کرد بعد از آن ابوجعفر علیه السلام فرمود ای اباصلت برخیز و بیاور ظرف و آب از خزانه عرض کردم در خزانه
ظرف و آبی نیست آنحضرت فرمود بکن آنچه را من بتو امر میکنم پس داخل خزانه شدم و دیدم در آنجا ظرف آب و آبی
بیرون آوردم آن را و دامن خود را بالا کشیدم که آنحضرت را با ابوجعفر غسل دهم ابوجعفر فرمود دور شو ای اباصلت
بدرستیکه با من است کسیکه اعانت نماید مرا غیر از تو پس آنحضرت غسل داد او را و بعد از آن بمن فرمود داخل شو بخزانه
و بیرون بیاور برای من بقچه بسته را که در آن کفن و حنوط او است پس داخل شدم دیدم در خزانه بقچه را که من
ندیده بودم او را در آن خزانه پس آوردم او را به نزد آنحضرت و آنحضرت کفن نمود و نماز خواند بر او و گفت بمن بیاور
تابوت گفتم بروم به نجار تا تابوت بسازد فرمود بایست بدرستیکه در خزانه تابوت هست پس داخل خزانه شدم
و تابوتی یافتم که ندیده بودم او را هرگز پس تابوت را بخدمت او آوردم و آنحضرت بعد از نماز بر رضا او را برداشت و
در تابوت گذاشت و درست کرد قدمهای مبارک را پس نماز گذاشت دو رکعت صلوات الله علیه و هنوز فارغ نشده
بود از نماز که بلند شد تابوت و شکافته شد سقف و از آنجا تابوت بیرون رفت و آنحضرت نیز تشریف
برد عرض کردم یابن رسول الله الان مامون میآید و مطالبه میکند از من رضا را چه بگویم فرمود بایست ساکت شو که زود
عود خواهد کرد ای اباصلت نیست پیغمبری که بمیرد در مشرق و وصی او در مغرب الا اینکه جمع میکند خدا در میان ارواح و اجساد ایشان را اجساد و ارواح هم
پس هنوز این کلام تمام نشده بود که شکافته شد سقف و نازل شد تابوت پس برخاست ابوجعفر و بیرون آورد رضا را از تابوت و گذاشت آنحضرت را
در رختخواب گویا اینکه غسل و کفن نشده است و بعد از آن فرمود ای اباصلت برخیز و در را باز کن از برای مامون
پس باز کردم در را دیدم مامون و غلامان او در ایستاده‌اند داخل شد مامون گریه کنان و حزین و محزون گریبان چاک زده و
بر سر خود میکوفت و میگفت یا سیداه مبتلا گشتم از برای تو و بعد از آن داخل شد و نشست در طرف سر آنحضرت و گفت شروع کنید
در تجهیز او و امر کرد بکندن قبر پس ظاهر شد آنچه که آنحضرت صلوات الله علیه وصف کرده بود مامون گفت
همیشه آیات و نمود ... امام ... پس امر کرد بکندن قبر برای آنحضرت در طرف
قبله قبر هرون ... گفتم ... برای او ... ضریح ... مامون گفت
که ... قرار ...

آینه بود که ظاهر شد از رطوبت دهان آن و غیر آن اما مامون گفت همیشه رضا ... سر محمد عجب ... خود در زندگی خود حق که میباید از آن ... بعد از آن
خود میخورد زیر که ... گفت میدانی که رضا ... من خبر ... این عجایب ... تو را خبر داده است مامون گفت نه گفت که خبر داده است ...
... شما ... بامید ... العباس ... ان ... است ... خالی ... شد منقطع شد آثار رشاد و بر دولت
شما ... کرده ... ما ... گفت مامون ... باز دولت ... و بعد از آن
... تعلیم ... آنحضرت ... گفتم ... السـاعة ... الحمد لله
... رضا ... بیدار شدم ... والعالم ... بخدا
ذکر کرده ... آل الرضا علیهم ... رجب ... تمام شده بود که
داخل شد ... ملعون ... سینه ... آنحضرت ... دولت ...
... گرفته ... بیرون آورد ... مرا ... تکلم با من
و خارج شدم از خانه بعد از آن ... و دیگر ... آنحضرت ... که بعد از
ملاقات ... مامون ... در کتاب عیون ... روایت ... شنیدم ... ابراهیم
بن عباس ... رضا در پنجم ... رمضان ... و تزویج ... دختر ... بود در اول سنه
... و وفات ... رمضان ... عراق ... ماه ... این کتاب روایت
شده است که رضا ... وفات ... آنحضرت ... سال ... ماه ... وفات آنحضرت در شهر رمضان
که ... ماه ... روز ... از آن در روز ... سنه ثلث و مایتین از هجرة ... بود در کتاب عیون ... طائفه ... ذکریا ...
و ... از ... روایت ... است که شنیدم از جماعتی از اهل مدینه ... تولد یافت رضا ... در مدینه ...
... از ربیع الاول سنه ... از هجرة ... بعد از وفات امام جعفر صادق ... سال ... وفات کرد
بطوس در قریه ... سناباد ... مشهد ... طوس و دفن شد در خانه حمید بن قحطبه ... در قبه ... هارون الرشید
مدفون بود از جانب قبله ... رمضان ... و تمام شد عمر آنحضرت ... سال ...
از آن ... موسی بن جعفر ... سال و ... بعد از ... امامت ... سال و ... ماه بود
و تمام شد ... آنحضرت ... ماه ... در کتاب ... ابو ... حسین بن ... سعد ...
کتابی تصنیف کرده است ... خراسان ... مامون ... و نام شد ... رضا ... باب ...
فضل بن سهل ... خارج شد ... در حالتیکه ... عراق ... فضل بن سهل ... گشت ...

مامون در حمام سرخس در شعبان سنه ثلث و مایتین ... و ... تا آنکه مسموم کرد او را ... رسید
با آنحضرت ... مامون ... آنحضرت ... وفات ... مامون ... از طوس ... قبر ... شد و بعد هم
... ثلث و مایتین ... آنحضرت ... سال ... که ... است او
ابو ... حسین بن احمد ... صحیح ... مامون آنحضرت را ... که ... کتاب ...
ذکر کرده ... آنحضرت ... آنحضرت ... از آنکه ... آل ...
... رضا ... سال ... ماه ... وفات آنحضرت در سنه ثلث و ... است در کتاب ...
از ... عبید الله ... ابی الحسین کاتب ...
روایت ... رضا ... گرفت ... مامون ... آنکه ... بود ...
... بیرون ... بعد ... آن ...
... بعد از آن گفت ... سوار شد ... رضا ... آنحضرت
در ... مامون ... گفت ... رمان ... بار
در باغچه خانه ... علیه السلام ... بود ... از آن ... رحمه ... مامون ... گفت ...
... بعد ... اگر ... حضرت رضا ... حضرت ...
بعد از ... امیر المؤمنین مامون گفت ... و اگر ... از رطوبت ...
با آنحضرت ... مامون بیرون ... عصر ... رضا
... آنحضرت ... مامون ... تحقیق ... آب ...
... آنحضرت ...
بالعدو ... گفت ... آن امر ... آنحضرت ... حالتیکه ...
بعد ... آنحضرت ... لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم وکان امر الله
قدرا مقدورا ... مامون ... تکفین ... در حالتیکه ... و ...
... الاسلام ... تحقیق ...
... و دفن کرد آنحضرت را
... در کتاب ... احمد بن ...
... رضا ... روایت ... آنحضرت ... القضاة فیها ...

در این قناة ما هایح هستند ما عرض کرد بلی جهت فلک حضرت فرمود اما من دلیل رسول صلی الله علیه [illegible]
در خواب دیدم پیغمبر ص را گفت یا علی ما عندنا خیر لک یعنی آنچه در نزد ما است بهتر است برای تو و در کتاب
غیبت طوسی است از محمد بن عبدالله بن الحسن الافطس روایت میکند که گفت بودم در نزد مأمون روزی و شراب
میخوردیم تا اینکه مأمون مست شد ندیمان رفتند و مرا نگاه داشت و بعد از آن کنیزان حاضر شدند و او را مشغول ساز
و مغنیه شد در این گفت به بعض بنابر این ترا قسم [illegible] مرثیه های کسی را که در طوس قائم شده و در طوس مدفون شده
گر خواهد سقیا للطوس و من اضحى بها قطنا من عترة المصطفى ابقى لنا حزنا اعني ابا الحسن المأمون
انه حقا على كل ما فيحق لها شجنا [illegible]
از زیر مصطفی [illegible] گذاشته است بر ما حزن [illegible] قصد میکنم [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
اهل وجه کنند بعد از آنکه نور [illegible] شده بود گفت از نور ایشان بسبب عترة رسول محمد بن عبدالله [illegible] پس مأمون شروع
در گریه کرد تا آنکه [illegible] گفت [illegible] اهل بیت [illegible] اهل بیت علیهم [illegible] ابا الحسن
است و علم و [illegible] ابو الحسن [illegible] میترسم از این [illegible] ادبو [illegible] خدا
لعنت کند عبدالله [illegible] آنها گفتند [illegible] بعد از آن گفت [illegible] بن عبدالله [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] امیر المؤمنین گفته [illegible] که اسم [illegible] عرض کردم
فداک [illegible] ابو الحسن [illegible] جعفر بن محمد بن علی بن الحسین [illegible] علیهم السلام
[illegible] منع کننده [illegible] از بنی [illegible] المطلب [illegible] این [illegible]
[illegible] حرکت کنند و تو [illegible] علم [illegible]
که خطبه [illegible] و تعلق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شده [illegible] است [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سالم [illegible] زاهر [illegible] بار [illegible]
ما [illegible] رسالت [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] گفتم و الله [illegible] کردم [illegible]

[illegible]

[illegible] از آن حضرت [illegible] همیشه منتظر [illegible] زاهر [illegible] بودم تا آنکه [illegible] گفتم [illegible] چون زاهر
[illegible] یا دختر [illegible] نقابه [illegible] دختر [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] کویا [illegible] الا [illegible] وقت [illegible]
کردم [illegible] تسلیم کنم آنچه [illegible] در دست [illegible] و متابعت [illegible] نفس [illegible]
قبول [illegible] آن حضرت [illegible] گفتم [illegible] مقدم [illegible] اقسم [illegible]
در کتاب مناقب [illegible] احمد بن عبدالله [illegible] روایت شده است در کتاب [illegible] روایت شده است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عزم [illegible] مأمون [illegible] بغداد [illegible] حضرت
[illegible] عراق [illegible] گفتم [illegible] حضرت
[illegible] بغداد [illegible] حضرت [illegible] طوس
[illegible] بنابر [illegible] قبر [illegible] باشد
[illegible] بر آن [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] آن [illegible] زمین [illegible] برداد
[illegible] عمیق [illegible] صورت [illegible]
[illegible] سمکه [illegible]
[illegible] بن موسی [illegible] کردم [illegible]
[illegible] بن موسی الرضا [illegible] مأمون [illegible]
خلوت [illegible] از خلافت [illegible] حضرت
[illegible] مأمون [illegible] نصیحت [illegible] در باطن [illegible]
[illegible] رضا [illegible] برادر [illegible] برای [illegible]
حضرت [illegible] مأمون [illegible]
[illegible] رضا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] مأمون [illegible]

این را اراده و کنایه از آنحضرت صلوات الله علیه در نزد مأمون ملعون میشوند و ذکر میکنند او را به بدی و میترسیم [illegible] بکشد [illegible] آنحضرت
از زوال [illegible] و بترسید [illegible] مأمون [illegible] از آنکه [illegible] آنحضرت [illegible] تا آنکه [illegible] مأمون را
گردانیدند [illegible] علیه السلام و اتفاق افتاد روزی که آنحضرت و مأمون خوردند طعام را و آنحضرت
ناخوش و علیل شده اظهار نمود مأمون ناخوشی را در خود پس گفت محمد بن علی بن حمزه از منصور بن بشیر از برادرش عبدالله بن بشیر که گفت
امر کرد مرا مأمون که ناخنهای خود را نگیرم تا آنکه [illegible] و طعام [illegible] احدی [illegible] و بعد از آن
و بیرون آورد چیزی [illegible] گفت بمال [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] و خود او به نزد رضا علیه السلام رفت و به آنحضرت عرض کرد [illegible] احوال [illegible] حضرت فرمود امیدوارم بهتر باشم مأمون گفت
منم بحمدالله امروز بهتر هستم آیا آمده است امروز به نزد تو احدی [illegible] فرمود نه پس غضب کرد مأمون و صیحه زد بر غلامان خود
گفت [illegible] آب انار [illegible] و بعد از آن مرا طلبید و گفت بیاور [illegible] اناری [illegible]
در دستهای خود [illegible] و مأمون [illegible] آنحضرت خورانید و این سبب
و بعد از آن زیست ننمود مگر دو روز و وفات نمود صلوات الله علیه ابوالصلت ذکر کرده است که داخل شدم بر رضا علیه السلام
از نزد مأمون بیرون آمده بود پس گفت آنحضرت ای اباصلت کردند آنچه را باید بکنند و تحمید و تمجید [illegible]
است از محمد بن جهم که حضرت رضا علیه السلام دوست میداشت انگور را پس گفت مأمون از انگور چیزی [illegible]
[illegible] سوزنهای مسموم را گذاشت [illegible] انگور [illegible]
حضرت و حضرت از آن انگور [illegible] ناخوش [illegible] آنحضرت [illegible] وفات کرد رضا علیه السلام
مأمون وفات [illegible] روز [illegible] آل ابی طالب [illegible] آنحضرت [illegible]
خبر [illegible] آنحضرت [illegible] و گفت [illegible]
ای برادر [illegible] این احوال ببینیم [illegible] خدا [illegible]
بغسل و تکفین و تحنیط آن بزرگوار [illegible] جنازه آن بزرگوار [illegible]
پس دفن کرد [illegible] در موضع خانه حمید بن قحطبه [illegible] طوس [illegible]
و قبر ابا الحسن علیه السلام در پیش روی او [illegible] قبله اوست [illegible] رضا علیه السلام [illegible] اولاد [illegible]
بعد او [illegible] ابا جعفر محمد بن علی [illegible] آنحضرت در روز وفات جناب رضا علیه السلام هفت ساله [illegible]
ماه علامه مجلسی [illegible] ابوالفرج در مقاتل [illegible]

واین از لطایف سوم است

وفات یافت [illegible]

رحمة الله علیه [illegible] باسناد خود از ابا الصلت هروی روایت کرده است که گفت داخل شدم [illegible]
بر رضا علیه السلام [illegible] کننده [illegible] آنحضرت روحی له الفداء در حال جان دادن است پس گریه کرد و گفت [illegible]
ای برادر [illegible] تحقیق [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] و من دانم [illegible] بیرون رفت از خدمت آنحضرت [illegible]
[illegible] مأمون حاضر شد [illegible] از برای آنحضرت [illegible] قبر بکنند [illegible]
[illegible] این [illegible] قبر [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] ماهی [illegible] پس فرو رفت آب و دفن شد [illegible] رضا علیه السلام
در کتاب کشف الغمه نقل [illegible] از [illegible] ابی جعفر [illegible]
حدیث است [illegible] گفت ابو جعفر [illegible]
[illegible] پس گفت [illegible] و السلام [illegible]
[illegible] دفن [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] این [illegible] روایة [illegible] کتاب اعلام الوری [illegible] روایت کرده است محمد بن [illegible]
در کتاب [illegible] موسی [illegible] بن علی [illegible] گفت [illegible] در مدینه [illegible]
و جناب رضا [illegible] در خراسان [illegible] آنحضرت [illegible]
روزی [illegible] پس [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] متفرق شدند گفتند
چرا از آنحضرت سؤال نکردیم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] روی زمین [illegible] خبر وفات حضرت ابی الحسن
بار رسید [illegible] روز وفات کرده است [illegible] اصحاب [illegible] اختلاف است [illegible] رضا
[illegible] شهید و مسموم [illegible] بنا بر قول [illegible] آنحضرت صلوات الله علیه شهید و مسموم [illegible]
مأمون ملعون [illegible] مسموم کرد [illegible] آنحضرت را مأمون مسموم
[illegible] رحمه الله علیه [illegible]
[illegible] کشف الغمه [illegible] قول مفید [illegible]

در این گفته است بعد از این الکلام مفید شده و رسیده است بمن از کسانی که وثوق دارم بانها که سید رضی الدین علی بن طاوس
موافق نبوده است در سعی مامون برضا علیه السلام سم را و معتقد نبوده است این را و بود او کثیر المطالعه در کتب و فرو رونده در تحقیق
مطالب و جستجو کننده کتب اخبار مثل این را و آنچه ظاهر میشود بعنوان از زیادتی وثوق و میل انحراف بجناب رضا علیه السلام زیرا که او
او بود مبدءان اجل داد الله او از چیزهای مشکله تائید و تقریر بمطلب میکنند و مفید مرحوم چیزی ذکر کرده است که عقل من
قبول نمیکند او را و گویا از برای من وهم بخشد و او نیست که گفته است جناب امام علیه السلام تعقیب مینمود مأمون را
و تقبیح میکرد ذکر انها را در نزد مأمون نمیدانم چه چیز آنحضرت را مشغول کرده بود از امور دین و عزت و مشغول ابطال کرد او را از مثل
و برای بغیه آنکه اصل انوله فائده و بغیر فاعده [illegible] اهتمام آن جناب به بدگوئی از انها تا آنکه جنید از زد انها را
تغییر و عیب خفیه هست در این قول انچه هست از این گذشته نصیحت فرمودن آنحضرت بر مأمون و اشاره و دلالت او بچیزی
که او را نفع میدهد بر او در دین او سبب میشود بقتل آنجناب و از تکالب مأمون بچنین امر عظیم دلکفایت میکرد در این او را بچیزی
منع بکند آنحضرت را از لعنت به نزد و تکه اهداری نماید آنحضرت بر او از وعظ او از انها که گذشته تا بکسانی که التسته ایم و فرو بردن بود
در انگور که مسموم بکند و قیاس شهادت بر این نمیدهد و خداوند تعالی اعلم است بکار جمیع و مسموم بودن او است بار گفته هم و در زد
خداوند تبارک و تعالی جمع میفرمود خصم را بازماند العلم الذی میلی قرس ... است و لقد ... ضعیف است زیرا که بد کوئی آن کسانی که تسهیل
دنیا نموده باشند بیع کنند آنحضرت را از مشغولیت بعباده و تعداد نکه او را بسی بر آن حضرت از بابت امر بمعروف و نهی از منکر در نفع عام از همه
مسلمانان امر شده مکن بعهد و بودن خلافت مأمون فائده نیز مانع آنحضرت نمیشد چنانکه مانع نمیشد امیرالمومنین صلوة الله علیه را
خلافت غاصبین از ارشاد آن حضرت آنها را بجهة مصالح مسلمین در هر باب و از غزوات و بعض از انها ظاهر است
نصیحت اشقیا و وعظ بر آنها و حضور بر مردم دلکفایت آنها نیکه مذکر نفسی خلافت ستمه از جمله چیزهائی است که از و منتشر میشد
حمد مجید وعظ آن انان بود با آنکه بنابر روایت مأمون لعنه الله علیه از اول امر در حیله و خدعه بود بجهة فاموش کردن نائره فتنه هائی
که حادث شده از خروج شراف سادات از علویین در اطراف چنانکه امر مأمون مستقر و برقرار شد ظاهر کرد کید و حیله خود را
پس حق بر آنحضرت است که اختیار کرده است او را مفید و غیر او و بعید و غیر اینها از ثقات اصحاب رحمة الله علیهم از آنکه آن حضرت
وفات نمود در حالیکه شهید بود بسبب سم مأمون لعین علیه اللعنه مع سایر الغاصبین الظالمین ابد الآبدین ؛

باب بیست و دوم در مرثیه هائیکه در آنجناب گفته شده

در کتاب مناقب ابو فراس شاعر با و نقل کرده است من بعد بیعته وانکروا بغضه من بعدهم و عموا
عصابه شقیت من بعد ما سعدت و معشر هلکوا من بعد ما سلموا نزدیک شدند بکشتن امام

بعد از آنکه

بعد از آنکه با آنحضرت بیعت نمودند و دیدند فضل آنحضرت بسبب آنکه از راه جوانب بیعت شکستند و حقیقت بغض او که دشمن بوده در دلها داشتند
و انها را ظاهر نمودند [illegible] گروهی که شقی شدند بعد از آنکه سعادتمند شدند و جماعتی هلاک شدند بعد از آنکه سالم الله انعم نمودند در دنیا و آخرت بود
بعد از آنکه بمعصومیه آنکه کافر شدند بعد از اسلام لا بیعة تحذ عنهم من صفاتهم ولا یمین ولا ارمی ولا رحم نه بیعت کردن
بالحضرت مانع شد کینها را از ایشان نگذارد آنانرا و نه بیعت قسم و نه خویشی رحم در زیارت کرده است و عنبر برنشهای آنحضرت از جمله
این است یا حسرة تتردد و عبرة لیس تنفذ علی علی بن موسی بن جعفر بن محمد اما نه بیعتر که تنهم در زیارت آنحضرت
بعد بن موسی بن جعفر بن محمد صلوات الله علیهم و از جمله آنها این است یا نکبة جائت من الشرق لم تترکن منی ولم تبقی
موت علی بن موسی الرضا من اسخط الله علی الخلق ای مصیبت که از طرف مشرق آمده و ترک نکرد مرا و باقی نگذاشت
در من نفسی بمرگ و موت [illegible] علی بن موسی الرضا از چیزهائی که بیشتر میشود غضب آدمی اوت است خداوند بر خلق و اصبح الاسلام
منعجزا لثلمة باینة الرتق صبح کرده اهل اسلام در حالتیکه گریه کنند هیچ شکسته که ظاهر گذشته باشد که مسدود شده بود و سکار
بر نفع بعد از آن سقی الله الغریب المبتنی بتوس ما نظرت سیل الودق برای آن غریب خداوند عالم که در قبر طوس است باران
در زمین طوس بسیار بانها اصبح عینی ما فما للکرب وارلع للاحشاء بالخفقیح صبح کرده چشم من در حالتیکه مانع بود
از دو چرخ و در رنج شده اند و دل در حالتیکه ظاهر بیکرد و از جمله آنها این است الا ما العین بالدموع استهلت ولو نفرت
ماء الشئون اقلت علی من بکته الارض واسترجعت له رئوس الجبال الشامخات و ذلت الا ای
گریست چشم کو از اشک بسیار ریخته باشد و شک اوجاری شود هر آینه دلگر بریزد آنها چشمها هر آینه کم بود بر آن کسیکه گریه کرد او را زمین است او
بر او رئوس کوههای بلند نرم لکه از مسکین است جانب کفن آن امام اوانا الیه راجعون ات و قد اعولت تبکی السماء لفقده
و انجمها ناحت علیه و کلت فنحن علیه الیوم اجدر بالبکا لمرزئة عزت علینا و جلت
بتحقیق فریاد کرده که بکند آسمان بجهة فقد آن حضرت و ستاره های آسمان نوحه کرده بر آنجناب آن قدر که خسته شدند پس ما امروز بر دو
و زاری کردن بر آن بزرگوار رد و بلاها از هم بجهة مصیبت سنگین که ان شده برما و دنیا رضی الله سبط نبیه ما خلفت الدنیا
له و تولت و بر نیک شد مصیبت از جهة رضا یا به سبب بر فرزند پیغمبر بن خلف کرد دنیا براد در گه که ان شده از او و صاحبی
خیر دنیا بعد آل محمد و لا تتبالیها اذا ما تضحلت نیست خیر در دنیا بعد از آل محمد واعتنا مکنید انها بانها دنیا در زینکه
مضمحل و نابود شود بر انها رها کرد مکنند از نشره و نابود آن تحلیت عیبات الزمان ولا اری مصیبا بالمصطفین
نحلت بزرگ شد مصیبتها زمانه و نمی بینم مصیبتی بود بزرگ از نشر در مصیبت برگزیده شده که انت و از جمله آنها این است الا ایها
القبر الغریب محله بطوس علیک الساریات هطول ای قبریکه غریب است بقیعه او است در طوس بر تو باد باران بسیار

در طوس است بر تو بعد از شیخ یا بنده‌ام شککت وما ادری اسقی نشربه ام ریب الودی فیهون
راست کرده ام ایا موزون [illegible] تو را [illegible] پس [illegible] بر تو [illegible] شد [illegible] تا اهل [illegible]
برکز ایا عجباً منهم یسمونک الرضا ویلقاک منهم کلحة وعضون [illegible]
تو را رضا [illegible] اینها [illegible] در حالت [illegible] از جمله اینها [illegible] وقد کنا
تؤمل ان تحیا امام هدی له رای ظریف [illegible] امام هدایت [illegible]
یکی بزرگی سکانته فیقول عنهم [illegible] سکونت رای [illegible] آن حضرت [illegible] — سکنات ایشان بودکه
در رفعت محل [illegible] سکوت آن حضرت [illegible] احکم له سیماء تغدو کل یوم بنائله وسائبة تطوف
فاهلک [illegible] المنایا وقد کانت لدیه عصوف اقام بطوس ملقّفة المنایا [illegible] — ملقّفة
بود از برای او [illegible] که [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] اقامه کرد بطوس در حالتیکه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] روایت میکند [illegible] یا بقعة مات بها سید ما
مثله فی الناس من سید مات الهدی من بعده والندی وشمّر الموت به یقتدی [illegible]
در او [illegible] کسیکه [illegible] واقاش [illegible]
از برای امامت او [illegible] لا زال غیث الله یا قبره علیک منه رائح مغتدی [illegible]
غیث [illegible] کان لنا غیثاً به نرتوی وکان کالنجم به نهتدی
ان علیاً ابن موسی الرضا قد حل والسؤدد فی ملحد [illegible]
ستاره [illegible] واقاش [illegible] یا عین فابکی
بدم بعده علی انقراض المجد والسؤدد [illegible]
[illegible] یا ارض طوس سقاک الله رحمته ماذا حویت من الخیرات
یا طوس طابت بقاعک فی الدنیا وطاب بها شخص ثوی بسناباد مرموس [illegible]
[illegible] طوس [illegible]
[illegible] شخص عزیز

تم الکلام

مرکز رس... — مرجان

علی الاسلام مصرعه فی رحمة الله مغمور ومغموس یا قبره انت قبر قد تضمنه حلم وعلم وتطهیر وتقدیس [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] آن شخص [illegible]
که متضمن است [illegible] فخراً فانک مغبوط بجثته وبالملائکة الابرار محروس فخر [illegible]
[illegible] محروس است
در روایت شده است این ابیات [illegible] در کتاب مقتضب الاثر [illegible]
در اقران فی کل عصر لنا منکم امام هدی وربعه آهل منکم ومأنوس [illegible]
[illegible]
[illegible] امست نجوم السماء آفلة وظل اسد الثری قد ضمها الخیس [illegible]
غروب [illegible] غابت ثمانیة منکم واربعة یرجی مطالعها ما حنّت العیس
[illegible]
[illegible] حتی متی یظهر الحق المنیر بکم فالحق فی غیرکم داج ومطموس
[illegible]
[illegible] در کتاب امالی [illegible]
[illegible] دعبل بن علی [illegible]
[illegible] قصیده رائیه [illegible]
اری امیة معذورین ان قتلوا ولا اری لبنی العباس من عذر [illegible]
[illegible] اولاد حرب ومروان واسرتهم بنو معیط ولاة الحقد والحنق
اولاد حرب [illegible]
قوم قتلتم علی الاسلام اولهم حتی اذا استمکنوا جازوا علی الکفر [illegible]
[illegible] اربع بطوس علی
القبر الزکی به ان کنت تربع من دین علی وطر [illegible]
[illegible] قبران فی طوس خیر الناس کلهم
وقبر شرهم هذا من العبر [illegible] قبر

دیگر از برای تغیر است واین بیت را بیجهت گفت ما ینفع التجس من قرب النکی وما علی الزکی بقرب النجس من نجس

نفع نمیدهد پلید را نزدیک شدنش با مبارک ضرری نیست پاک را بسبب قرب ناپاک هیهات کل امرء رهن بما کسبت لیدا ه خذ ما

او دور است این دعا که هر کسی در گرو عمل خویش است بس حال خود را از کردار بد دید خود بدرا عمل بد و باز

به کاری در کتاب شعیب صولی گوید خوانده برای علی بن موسی الرضا و گفت خوانده برای منصور بن طلحه و او گفت که گفت

سید رضی در حال وفات که حضرت شاه علیه السلام نصرالدین من او را گفتم ها الطوس لا فتن الله طوسا کل یوم حوت

علقا نفیسا تلک بالرشید فانقبضه و ثنیت بالرضا علی بن موسی یا امام لا کالائمة

فضلا فمعود الی ثار قادت تحوسا چه دست طوس را که در قبر ضمه شده است طوس را در هر روز جمع نفیسه نفوس را

بها در ابتدا اگر مهر دار هارون الرشید را دارد و در قبرش نفس علی بن موسی الرضا علیهما السلام را دارد که ختم شده هر دو اقصی

پس سعادت در زمانه عود کرده بنحوست ولما فتم درکتاب محمد حبیب الضبی فبطوس ها قام امام حتم البد زیارت

ولمام فبرانام بالسلام وادعلا تفضلی الیه تحیة و سلام فبر بطوس است ... زیارت

زیارت شال ان لسوزن قبر وهو ... قبر است که شده است برادر ... وزیارت و صبح ...

لسوزن تحیه و سلام فبرسنا انواره تجلو العمی و بتربه تدفع الاسقام فبرمثل للعیون محمد

وصحبه والمؤمنون قیام آن قبر که روشنی انوارش میبرد تیرگی چشم را و برکت تربت او دفع ...

بیماریها قبری که محمد و صحبت ... حاضر بیاد است ... رسول صلی الله علیه و آله ... مؤمنان تا قیام

... خشع العیون لذا وذلک مهابة فی کنهها تتحیر الافهام فبرا داحل الوفود

دخلوا وحطت عنهم الاثام زمره خشوع چشمها دلیل براین تمثیل است واین مهابت و بزرگواری در درک او متحیر است فهمها

واین قربتی که چون داخل روضه ... او بشوند ... درحالتیکه رحمت است از ... معاف

وتزودوا من العقاب و امنوا من ان یحل علیهم الاعدام زاد آورده شده ... از عقاب الهی و ما مون

... حلول کند در آنجا فقر و نیستی الله عنه بهم متقبل و بذاک عنهم حفت الاقلام خداوند

... قبول کرده است ... و قلمها از نوشتن ... خشک ...

ان یغن عن سقی الغمام فانه لولاه لم تسق البلاد غمام ... از باران ... بیرکت او ...

دارد وجود مبارک او نمیبود ... باران ... بتی علی بن موسی حله بنیاه یزهو الحل والاحرام

علی بن موسی حلول نموده است در این مقام ... علی بن موسی علیهما السلام ... مکه ...

فوق الذری العلی کالبیت الذی من یعتز حوله الاعظام من زاره فی الله عاد فجسمه فالتشمعه

علی الجحیم حرام فوق و بلند است ... هر که او را زیارت کند ...

با معرفت بحق او علیه السلام ... و مقامه لا تنسل عمد فی ورید ولم یحاب التلوم مقام

... ولم یک ... قسما

تنتهی الاقسام ... قسم یاد ... اصلی الاله علی النبی

محمد وعلی علی الناصر و سلاما و کذا علی الزهراء صل مسرمدا ما ان یلوح حجنها علام و علی صلی

ثم بالحسن ابنها و علی الحسین لوجه الاکرام و علی علی ذی التقی و محمد صل و کل سید و همام

و علی المهذب و المطهر جعفر انکی الصلوة وان الی الاقوام الصادق المأثور عنه علم ما

فیکم به یتمسک الاقوام و کذا علی موسی ابیک و بعده صلی علیک و للصلوة دوام

و علی محمد الزکی فضوعفت و علی علی ما انتمی کلام و علی الرضا ابن الرضا الحسن الذی

عم البلاد لفقده الاظلام و علی خلیفته الذی لکم به تم النظام فکان فیه تمام

هو للمؤمل ان یعود به الهدی غضا وان تستوثق الاحکام صلوة و رحمت خداوند بر پیغمبر ... علی

... صلوة ... فاطمه زهرا صلوة ...

صلوة ... صلوة ... حسن ... علیهما السلام ...

و باز خداوند صلوة ... بر علی ... و بر ... سید بزرگ ...

و پاکیزه ترین صلوة ... جعفر ... از او اقوام ...

روایت شده ... صلوة ...

صلوة ... بر حسن عسکری علیه السلام ...

... صلوة ... خلیفه ...

تمام ... نظام ... تمام تمام ...

لولا الائمة واحد بعد واحد درس الهدی واستسلم الاسلام کل یقوم مقام صاحبه الی

ان ینتهی بالقائم الاعلام یا بن النبی حجة التالی هی للصلوة وللصیام قیام

الایام

١٥٠

ما من امام غاب عنكم لم يقم خلف له تنفي به الاوهام ان الائمة يستوي في فضلها والعلم كهل منكم وغلام

انتم الى الله الوسيلة والاولى علم الهدى فهم له اعلام انتم ولاة الدين والدنيا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرزات ما الناس الا من اقر بفضلكم والجاحدون بهائم وسوام بل هم اضل من البهائم

والمقتدی منهم بهم ازلام یرعون فی دنیاکم وکانهم فی جحدهم انعامکم انعام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من يصطفى من خلقه للعالم ان غاب منك الجسم

للروح منك القائم ونظام ادعاكم موجودة اعيانها ان يحجبون عنك جسام الفرق بينك والنبي نبوة يراجع

اذ تعدد الاخلاق والاقدام قبران في طوس الهدى وذا والغي في طوس تراه ضرام قبران مقترنان هذا ترتع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

است دراه زوال امام وكذاك ذلك من جهنم حفرة فيها عبدة للغوي هنام قرب الغوي من الزكي مضاعف

لعذابه ولانفه الارغام ان يدن منه فانه لمبلغ وعليه من خلع العذاب لكام وكذاك ليس يضره الرجس الذي

تدنيه منكم حادث وجام لا بل يبين عليه اعظم حسرة اذ انت نكوم والعين تنام سوء العذاب مضاعف يجرى

الساعات لا ايام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يا ليت شعري هل تقاتكم غدا نعمة ... [illegible]

يكفي الفراق حسام يطفي بذاي به غليلا ابكيهم بين الجسام ترق منه الهام والعبد يبتغي قصركم اذا هاجت سواي عالم ادام

يوم

ونيام من كان يغرم بالمديح ذوي الغنى فبحكم لي صبوة وغرام ولاني فحسبي المنى الصدر بها مرتضية

للذها الانعام خذوا عن العبيد مدحكم الذي هانت عليه فيكم الاوام ان افضح حق ... فيكم وان له حق

للضيف اذ يعتام فاجعل مني قبول قصيدة ... غنم عليه حداد استغنام من كان بالتعليم ... حسبكم فحسبه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وتغيره در كتاب مجالس مفيد واما لي صدوق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناسف جاري اللمادات ذوي وعدت الحلم دنيا عن مغتفر نوحوا الصبي بعد ما سايت

وقد جرت طلقا في حلبة الكبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ما قبله ... اجاد ثنى ان شيب الرأس يعلي ذكرها واد مانى عن الفقر بين ...

[illegible]

من نفس اخي الزمان على اهله فصدعهم تقطع الثغما لي صدت ... بعض ايام بعض ...

بهم داعي الفتنة والبلاء على الانام المقيم ناحتني ان نفارقني ولست اوتر من رحلي ... اصحب

احين عن اهلي وعني ... فقوم ودنيا بعدهم لا ... باولى سلفوا من اهل بيت رسول الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

كم من ذراع لهم بالطف بائنة … وعارض بصعيد الترب منعفر

أمسى الحسين ومسراهم لمقتله … وهم يقولون هذا سيد البشر

[illegible]

يا أمة السوء ما جازيت أحمد في … حسن البلاء على التنزيل والسور

خلفتموه على الأبناء حين مضى … خلافة الذئب في أبقار ذي بقر

[illegible]

لم يبق حي من الأحياء نعلمه … من ذي يمان ولا بكر ولا مضر

إلا وهم شركاء في دمائهم … كما تشارك أيسار على جزر

قتلاً وأسراً وتخويفاً ومنهبة … فعل الغزاة بأهل الروم والخزر

[illegible]

أرى أمية معذورين إن قتلوا … ولا أرى لبني العباس من عذر

قوم قتلتم على الإسلام أولهم … حتى إذا استمكنوا جازوا على الكفر

[illegible]

أربع بطوس على قبر الزكي بها … إن كنت تربع من دين على وطر

هيهات كل امرئ رهن بما كسبت … له يداه فخذ ما شئت أو فذر

[illegible]

[illegible]

يا ابن الوصي وصي أفضل مرسل … أعني النبي الصادق المصدوقا

ما ألف في خرق القوابل مثله … أسد يلف مع الحرير حريقا

[illegible]

لا يستفيق من شفاعتكم غداً … أحد فلست بكم مسبوقا

[illegible]

يا ابن الثمانية الأئمة غربوا … وأبا الثلاثة شرقوا تشريقا

إن المشارق والمغارب أنتم … جاء الكتاب بذلكم تصديقا

[illegible]

باب بیست و سیم در معجزها که از برکت روضهٔ رضویه علی مشرفها الف تحیة ظاهر شده است و معجزات آنحضرت صلوات الله علیه است که در روضهٔ منوره از برای مردم واقع شده است

در کتاب عیون

[illegible]

دستها بالا پس جمیع نوری بلند شد چنانکه پر شد از او مشهد روشن شد مثل روز و در آن وقت شک داشتم در امر رضا و بطول نیافتم
حقیقت نهایت و نمیدانستم پس گفت ای مرد که چه نور را دیدی گفتم نوری را دیدم ساطع بود و از
پرشد مشهد سناها گفت این نور جمیع نیست و اینها عمل شیطانست محمد گفت چون آن مرد بمرد
از شک گذشته دیگر ظلمت را او شنیده بود دیدم مثل آن نور دیده پر شد از او مشهد مقدس پس او را دیدم معلوم کردم
با نجا که بودم آوردم تا آنکه ادوم دیدم که من از نور میدیدم که مشهد از نور پر شده بود پس بسیار عظیم و بزرگ
شمردم آنرا و تعظیم کردم و حمد خداوند عز و جل بجای آوردم هرگاه ایمان نیاوردم من عبثل بن قصد مشهد
مقدس نمودم و در را بسته دیدم گفتم خداوندا اگر امام رضا علیه السلام حقست در را بر روی من باز کن
و دست بدر زدم در باز شد در پیش خود گفتم شاید بطور که من خیال کرده بودم در بسته نبود پس در را
محکم بستم تا آنکه یقین کردم که بی کلید باز نخواهد شد بعد از آن گفتم خداوندا اگر امام رضا حق است پس باز
امید بسوی من باز کن و دست بر در زدم در باره باز شد پس داخل رواق شدم زیارت کردم و نماز خواندم
و بینا شدم در امر رضا علیه التحف الحمیة والثناء و بعد از آن در هر جمعه زیارت آن بزرگوار میرفتم از وقت آن نماز
میخواندم در حضرت او تا باین وقت و در همانکتاب از ابوالحسن علی بن حسین بن عبدالله بن غالب الطائی میگوید
که شنیدم ابا منصور بن عبدالرزاق میگفت بحاکم طوس که معروف به بیوردی بود که آیا ترا اولاد هست حاکم
گفت نه ابو منصور گفت چرا به مشهد رضا نمیروی که در آنجا از خدا اولاد بخواهی تا آنکه خدا ترا اولاد دهد
و من در حوائج زیاد بآنجا رفته و از خداوند سؤال کرده ام و حاجات من برآورده شده است حاکم گوید بعد از آن قصد مشهد
مبارک کردم و از خداوند اولاد سؤال کردم و خداوند تبارک و تعالی بمن از برکت رضا پسری داد که از اولاد ذکور
و بعد از آن رفتم بنزد ابا منصور بن عبدالرزاق و او را خبر دادم بآمدن و قبول خداوند حاجت مرا در آن مشهد
علمای اجل جلالة صدق وفق علیه الرحمة نقل نموده که از امیر سعید رکن الدوله اذن زیارت مشهد رضا
خواستم و اذن داد بمن در رجب از سنه سیصد و پنجاه و دو و چون از نزد او برگشتم مرا رد کرد و گفت این مشهد
مبارکیست من زیارت کرده ام و از خداوند در آن مشهد حوائجی خواسته ام و داده شده است پس کوتاهی مکن در
دعا کردن برای من در زیارت نمودن و نیابت از من بدرستیکه دعا در آنجا مستجابست و من ضامن خواهش او
شدم و بضمانت وفا نمودم و چون عود کردم از مشهد علی بن موسی الرضا علیه التحیة والسلام بنزد او رفتم گفت
گفت دعا کردی برای من و از من زیارت کردی گفتم بلی گفت بسیار خوب کردی بتحقیق رسیده است در نزد من

مستجاب دعا

رسیدن از برکت و دعای در آن مشهد مقدس آنگاه ابونصر احمد بن حسین ضبی صاحب ابوالعباس گفت کسی که در تعصب بود مخالف اللهم
صل علی محمد و آل محمد و منع داشت از گفتن و آلکه روایت کرده است که گفت شنیدم ابابکر حمامی فرا را در کوچه حرب
نیشابور است و این ابابکر از اهل حدیث است که ودیعه پیش من بود ودیعه در دفن کردم در جائی که فراموش
کردم و چون مدتی گذشت صاحب ودیعه آمد و ودیعه خود را طلب کرد و ندانستم جای او را و متحیر ماندم که چه کنم و متهم کرد صاحب ودیعه مرا
پس از خانه خود بیرون آمدم متحیر و مغموم دیدم جماعتی را متوجه زیارت مشهد رضا علیه السلام هستند پس با ایشان رفتم بآن مشهد و زیارت
کردم پس دعا کردم از خداوند تعالی که ظاهر کند موضع ودیعه را و دیدم در آنجا در خواب که شخصی آمد بنزد من و گفت
ودیعه در فلان جا دفن کرده پس بنزد صاحب ودیعه رفتم و او را بموضع ودیعه دلالت کردم و بخواب خود تصدیق نمیکردم پس رفت
ودیعه رفت و از موضع آن نظر کرد و ودیعه را بیرون آورد و بعد از آن از برای زیارت آن مشهد و مکلف بود و در اول تعصب بسیار
از مشهد مقدس علی بن موسی علیه آلاف التحیة منع میکرد کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده که ابوجعفر محمد بن قاسم بن محمد بن حفص تمیمی گوید
که شنیدم از ابی الحسن علی بن حسن قهستانی که در مرو رفتم پس ملاقات کردم مردی از اهل مصر را و میگذشت پس اسم او حمزه بود گفت بیرون آمدم
بقصد زیارت مشهد امام ثامن علیه السلام بیرون آمدم و چون نزدیک رسیدم و داخل مشهد مقدس شدم نزدیک بغروب آفتاب زیارت کردم
و نماز خواندم و در آن روز زیارت کننده غیر از من نبود و چون نماز خفتن را خواندم خادم قبر مطهر آمد که مرا بیرون کند و در را به بندد گفتم
نزد یا تا مام خواهش کردم که در را بر من به بندد که در آنجا مشغول نماز شوم و از راه دور آمده ام و مرا بیرون نکند گفتم که
بیرون کردن من تا چیز نخواهم شد پس خادم در را بر من بست و در را قفل کرد و من تنها بنماز مشغول شدم تا آنکه خسته شدم
نشستم و سر خود را بر زانو گذاشتم که ساعتی راحت شوم و چون سر خود را بلند نمودم و نگاه کردم دیدم در دیوار نوشته بر روی حوالی
که در او نوشته شده بود این دو بیت من سره ان یری قبرا برؤیته یفرج الله عمن زاره کربه فلیات
ذا القبران الله اسکنه سلالة من نبی الله منتجبه پس تعجب کردم و شاد شدم که به بینم بچشم خود قبر را و حمزه
فرح بعد جز زیارت کننده او را از غم و غصه پس بیاید بسوی این قبر که خداوند ساکن کرده است در آن فرزندی از اولاد پیغمبر
خود صلی الله علیه و آله را برگزیده و اولاد پس بر خاستم و شروع کردم بنماز در باره نماز تا وقت سحر و چون نشستم مثل اول
اول و سر خود را بر زانو گذاشتم و سر خود را برداشتم ندیدم آنچه را که دیده بودم در دیوار و دیگر آنکه دیده بودم گویا آنکه تازه نوشته
شده بود و تری مرکب آن هویدا بود در صبح گشوده شد و بیرون آمدم از آنجا در همانکتاب از محمد از ابو نصر محمد بن حسن بن مرزوق
خبر داد از ابو الحسن محمد بن علی بن نصری که در عراق از رفقای خود در خواب رسول خدا خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده گفت
که تا اولاد مرا زیارت نکنم و حضرت در خواب از اولاد من کسی هست که به مشهد که در طوس مدفون است گفتم
از مقابله بعد از عرض کردم کدام یک از زیارت کنم حضرت فرمودند که تو بزن و کسی که به زیارت او رفته است در نزدیکی

عزیمت جزم کردم یا رسول الله [illegible] جناب [illegible] حضرت فرموده [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] رحمت خداوند [illegible]
از ابو صالح [illegible] و او از ابو عمر محمد بن عبد الله الحاکم نوقانی روایت کرده است که گفت [illegible] امیر نصر بن احمد
در بخارا [illegible]
شیعه بود و چون [illegible] رسیده [illegible] و شیعه [illegible] گفت [illegible] بزیارت [illegible] به بخارا [illegible]
ما را [illegible] سلطان [illegible] فرستاده است [illegible]
پس [illegible] برگشتند تا آنکه [illegible] طوس شدند [illegible] گفت [illegible]
آنکه زیارت جناب رضا علیه السلام [illegible] گفت [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] زیارت مشهد رضا علیه السلام [illegible]
مشهد مبارک [illegible] خلوت کنید [illegible]
و زیارت رضا علیه السلام [illegible] نماز خواندم [illegible]
[illegible] شروع کردم در قرائت قرآن [illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible] سوره مریم علیها السلام [illegible] قرائت کردم یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم [illegible] یوم نحشر المتقون الی الرحمن وفدا و نساق
المجرمون الی جهنم [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت رسول الله صلی
[illegible] اهل البیت علیهم السلام [illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible] ابو علی محمد بن احمد [illegible] ابو الحسن محمد بن
ابی عبد الله [illegible] زیارت [illegible]
[illegible]
[illegible] سجده [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible] آزادی [illegible]

کردم اولاد

کردم اولاد [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] امام [illegible]
[illegible] در کتاب عیون [illegible] محمد بن احمد [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] رضا [illegible]
[illegible]
مشهد [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible] عیون [illegible]
[illegible]
[illegible] عیون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شروع کردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زیارت آن حضرت [illegible]
[illegible]

[illegible]

و از من کرحجه است کیسه مفقود شده و کلام درازست امیر گفت نظر کن حالته خود بود بنیانه تا در نزد ما فایده نکنی گفتم که بخداوند پناه میبرم
و از این گفت تو بودی ضامن کیسه اگر تو دیر بیائی گفتم اگر خداوند مهلت دهد برگردم منزل و هلاک میکنند در دست تو است بنویس
باب الحمد فراخ دهم هرچه خواهیت در طوس ارزانی بگیرد پس اذن داد مرا و من بمنزل بیا که تا رسیدم بمشهد مقدس علی
ساکنها السلام و زیارت و از خداوند عزوجل درخواست کردم که مطلع بکند مرا بر موضع کیسه پس در بالا [illegible] آن حضرت مرا خواب
برد دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب میفرمود که یا فلان خداوند حاجت ترا قضا فرمود پس السلام و کبر سجود
نمودم و بقیه شب که خدا خواست نماز خواندم و دعا کردم و تضرع کردم بقدر آنکه خدا خواست دوباره مرا خواب گرفت پس دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوباره پس فرمود که کیسه را خطلج تاشی دزدیده و دفن کرد او را در زیر کانون در خانه خود
و آن دون در حوالی است بهمراه ابو نصر صغانی محمد گوید که بعد از آن برگشتم بسوی ابو نصر صغانی پیش از وعده
بیک روز و چون به نزد او آمدم گفتم حاجت حاصل شد رسیدیم ابو نصر گفت الحمد لله پس بیرون رفتم و لباس خود
تغییر دادم و خود گفتم بسوی او پس گفت کجاست کیسه گفتم کیسه با خطلج تاشی است گفت از کجا دانستی
گفتم مرا خبر داد رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب در نزد قبر رضا علیه السلام پس بدن او لرزید از جهت این امر
از جهار خطلج تاشی و دیا و گفت کو کیسه که دزدیده از این خطلج تاشی منکر شد و از جبرئیل غلامان او بیرون
کرد که او را بتازیانه زنند من گفتم ای امیر امر مکن بزدن او بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله جای کیسه بمن فرموده است
ابو نصر گفت کجاست گفتم در خانه او مدفون است در زیر کانون پس امیر کسی را فرستاد به منزل او
و امر کرد که بکنند موضع کانون را پس آن شخص متوجه منزل او شد و موضع را شکافت و کیسه را با مهر امیر بیرون آورد و داد و در
پیش امیر نهاد و چون امیر کیسه را دید با مهر خود گفت ای ابا نصر من فضیلت ترا تا الحال ندانسته بودم و زیاد
خواهم در نیکوئی بر تو و اکرام تو و مقدم و عیش داشتی تو و اگر تو بمن بگوئی که اراده داری از زیارت مشهد مرا آگاه کن بجواب
او اسبهای خود میدادم ابو نصر گوید که از آن رسیدیم و بعد برگشتیم و عداوت کنند برای جاری شد از او
و او در بلا انداخت پس از امر استیذان کردم و بخیر بر آمدم و نشستم در دکان و دیگر بیرون رفتم تا با نیوفت ولا حول
ولا قوة الا بالله خبر کتاب است که خبر داد ابو الفضل محمد بن احمد بن اسمعیل السلیطی گفت از حاکم رازی شنیدیم که میگفت
مرا برده است فرستاد بسوی ابو منصور بن عبد الرزاق و چون روز پنجشنبه طلب ان زیارت رضا علیه السلام کرد از او
داد گفت بشنو از من حکایتی که بتو خبر رسیدم از امر این مشهد بودم در ایام جوانی متعصب بودم بر اهل این مشهد و متعرض
زوار او در راه میشدم و ایشان را میگرفتم و نفقات و بارهای ایشان را میگرفتم پس روزی بقصد تعرض

ابو جعفر العتبی

زادان رغم

بعد ما رفتم زنگ شکار خود و با ما بود اندهم و از عقب آهو میرفت تا در اطراف مشهد [illegible]
و صید کردیم که تا زمانی بار در زمانی فید به مدرکه آهو از آن موضع معاودت کرد از عقب آهو میرفت تا در کنار آهو رفت و الحجر
شکاری که در حوالی مشهد بود پس داخل باغ شدم گفتم یا ابا نصر مقصود چه بود آن ده که داخل شد یا نیاز آمدن ابو نصر گفت ندیدیم پس داخل شدیم با [illegible]
داخل شد آهو دیدیم بیشکل آهو را آثر بول او ابو نصر دیدیم آهو نبود و مفقود شد از من پس نذر کردم با تو تا که از خشکی بمردو بعد از آن روز
در متوقف شد و الحاله مکرر آن وضع خیر دیگو که و هر وقت که امری صعب مرا بر سر رسید مسلط بر آن مشهد میرسید و زیارت از اینجا و از خداوند
انعام حاجت خود میخواستم پس بر آورده میشد انعامت برای من و از خداوند درخواست کردم که عمر او بعد و فرزند عطا فرماید پس امروز رسید اکنون که
بلوغ رسید و کشته شد دوباره عود کردم مکان از آن مشهد و سئوال کردم از خداوند که عطا نماید مرا و له فکر پس این روز فرزند پسر دیگر
و سئوال کردم از خداوند عزوجل که عطا کند مرا و ازو بر آورد حاجت من از آنکه برای من است و برکت از برکات این مشهد ساکن علیه السلام
خبر داد ما ابو الفضل محمد بن احمد بن اسمعیل السلیطی گفت خبر داد ما ابو الطیب محمد بن ابی الفضل السلیطی گفت خارج شد حمویه حاکم
لشکر خراسان روزی به نیشابور رسید و آن حسن بن زید تا بعهد نظر کند که حمویه با او از برادر او و از برای عقیل داد که مواهب بیاید
خانه ها و میان را رستای فرا داده و شوفی گذشت از امیر و پس بیندند بعد او گفت [illegible]
وجهه ما امیر حمویه عود کرد بسوی خانه بقتی بنیه الشیخ که با او بعد از آن بردار آن بطعام خوردن و چون نشستند ما و آنها بر مائده بس گفت بر خدم
بنشاند که گفت او در باب بیت بیلقت چند خود و قلیل او در جدید از آنکه او دست داشت بر برنه و بر نشسته بر مائده [illegible]
که برای طعام که گشته بود و چون از غذا فارغ شدند گفت او نه شتر مست را آتش زد گفت نه پس امر کرد بر سد الی تجار و بعد از آن گفت
که با تو درست است از برای قضا آخر گفت نه گفت با هزار درهم داد بنده و گفت جواز او و تیسم خابت و از خود و الذی کرد آنها که صاحبه
بابی و داد ندین گفت ندانم امیر حمویه را برادر آن خود گفت با تنهائی ابا در سید که تو گفتی گفت امیر حمویه بدارند او و ما جدا شد و در بار بستیم
رضا ممکن بود شما که ندیده بودیم و دیدیم من آمدند بودم در مشکر از خداوند عزوجل در نزد قبر سئوال میکرد که بعد از آن ولایت خراسان
هرات را شنیده ام از آن روز زمان از خدا خواسته ام که او را بازم در ایام بعد و حاجت بخداوند باشد در این امر که من خواستم از او دو جاحت بود
این مشهد درخواستم که او هم حاجت حاجت بخداوند نه عوذ بر آن مرد او بدولت بر آمد و کمی در شکم خورد تحت رضا عزوجل و کرد این که
جزء است که گفت چون امیر بر آن وقت بدید که آن حالت را ملاحظه کرده و عقلش بجای نبود در آنجا دید مرا که تو آمده بود
در آن وقت ما را بر خود حرکت داد و گفت مثل تو با این حالت طمع مینکند در ولایت خراسان و لشکر دار لشکر او چه میگذشت من در آن ولا بحوادث آن
گفتند ابیات این امیر عفو کن از او دیده و عهد تا که جان تو در حصار یک ماه باشد پس امیر حمویه او را گذشت بار و بعد از آن همیشه زیارت این مشهد

میان ما طی
عقد و اشتغال بمحاوره
کوشید

سید ابو الحجم کسیاء

این جمله
برمن

عفار ضد در جریان

عفو

[illegible]

تمام شد بعون توفیق خدا و ببواطن ائمه هدی صلوات الله علیهم ابواب تاریخ
امام مرتجی و السید المرتضی ثامن ائمة الهدی ابی الحسن علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده اعلام الوری و شروع میشود در
ابواب تاریخ امام تاسع و سید فاتح حجة الله علی جمیع العباد و شافع
یوم التناد ابی جعفر محمد علی التقی الجواد صلوات الله علیه و علی آبائه
الطاهرین و اولاده المعصومین ابد
الآبدین

[illegible]

باب مولد و وفات و اسماء و القاب و احوال اولاد جناب صلوات الله علیه و علی آبائه

بسم الله الرحمن الرحیم

در کتاب کافی روایت کرده است که تولد آن جناب صلوات الله علیه در ماه رمضان از سنه صد و نود و پنج از هجرت علی هاجرها الف الف تحیه و ثنا
و روح مقدس او قبض شد در سنه دویست و بیست در آخر ذی‌القعده و آن حضرت بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز بود و دفن شد در
بغداد در مقابر قریش در نزد جد بزرگوار خود موسی بن جعفر صلوات الله علیهم و معتصم آن حضرت را در اول سنه‌ای که وفات یافت از مدینه
به بغداد آورده بود و مادر آن حضرت ام ولد بود و او را سبیکه نوبیه می‌گفتند و به قول بعضی اسم او خیزران بود و روایت شده است که
از اهل بیت ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در کتاب روضة الواعظین روایت کرده که تولد یافت آن جناب
در مدینه در شب جمعه دهم ماه رمضان المبارک و به روایتی نوزدهم گفته‌اند سنه صد و نود و پنج و قبض شد آن حضرت در بغداد کشته شده مسموم
در آخر ذی‌القعده و به قولی وفات آن حضرت در روز سه‌شنبه ششم ذی‌الحجه سنه دویست و بیست است در کتاب بصائر الدرجات

[illegible]

احمد بن عیسی از [illegible] روایت کرده که [illegible] ابوجعفر [illegible] ابوالحسن با مؤدب [illegible]
[illegible] در بغداد بود و جناب ابوالحسن [illegible] ناگاه گریه کرد [illegible]
از او پرسید که [illegible] آن حضرت [illegible] پدرم [illegible] مؤدب [illegible] اذن داد و آن حضرت
داخل خانه شد [illegible] از منزل آن حضرت [illegible]
وفات [illegible] گفت [illegible]
از این [illegible] وفات [illegible]
در آن وقت [illegible] آن حضرت وفات [illegible] در کتاب خرائج روایت کرده است [illegible]
از ابوجعفر [illegible] آن حضرت [illegible] وفات [illegible] روایت کرده است
[illegible] اذا مرض [illegible] الینا [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] روایت [illegible] آن حضرت [illegible] در ماه رمضان [illegible]
به بغداد [illegible] سنه دویست و بیست [illegible] آن حضرت بیست و پنج سال بود [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] سبیکه [illegible] نوبیه [illegible] آن حضرت به بغداد [illegible]
معتصم [illegible] از مدینه به بغداد [illegible] آن حضرت [illegible] بغداد [illegible] محرم سنه [illegible] وفات

کو

که در [illegible] در بغداد [illegible] وفات [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت در مقابر قریش در [illegible] بزرگوار خود موسی بن جعفر [illegible] آن حضرت [illegible] بیست و پنج سال
[illegible] آن حضرت [illegible] در بغداد [illegible] امام [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] اسماعیل بن [illegible] یعقوب [illegible] متوکل [illegible]
امام ابن الرضا [illegible]
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن الرضا [illegible]
[illegible] متوکل گفت [illegible]
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible] از برای او [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible]

د تا یکسال یا بیشتر از آنکه کشته شد متوکل و چون آن بشنید بیمار شد و در تفسیر عیاشی از زرقان مصاحب و صدیق پسر
ابی داود روایت کرده است که گفت برگشت ابن ابی داود روزی از نزد معتصم و او مغموم بود
و بسیار اندوهگین بود از او پرسیدم گفت امروز دوست داشتم که بیست سال پیش مرده بودم گفتم چرا گفت بجهة آنچه شد امروز از ابوجعفر محمد بن
علی بن موسی الرضا در نزد امیرالمؤمنین گفتم چه بود آن گفت دزدی اقرار کرد در نزد خلیفه بدزدی و خواهش کرد از خلیفه که او را تطهیر کند
باقامه حد و خلیفه جمع کرد فقها را و طلب نمود و احضار نمود ابوجعفر محمد بن علی را و از ما سوال کرد که باید قطع از چه موضع شود ابن
ابی داود گوید من گفتم از کرسوع و کرسوع بند دست است گفت دلیل این چه چیز است گفتم دلیل بر این آنکه دست الکفتان د
کف است تا به بند دست بجهة قول خداوند که در تیمم فرموده فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم و متفق شدند بر
قوم دیگر گفتند بلکه واجب قطع از مرفق است خلیفه گفت بچه دلیل گفتند زیراکه خداوند در غسل فرموده وایدیکم
الی المرافق و این دلالت میکند بر آنکه حد ید از مرفق است پس متوجه شد بسوی محمد بن علی و گفت چه میگوئی در این یا
ابا جعفر او گفت قوم تکلم میکنند یا امیرالمؤمنین خلیفه گفت تکلم آنها را بگذار در نزد تو چه هست او گفت مرا معاف
بدار از این یا امیرالمؤمنین خلیفه گفت ترا بخدا قسم میدهم که خبر دهی بآنچه در نزد تو هست در این باب ابوجعفر گفت اما حال
که قسم دادی مرا بخدا میگویم که ایشان خطا کردند در راه سنت رسول را نگرفتند و قطع واجب است از مفصل اصول انگشتها
و باید ترک کنند کف خلیفه گفت و دلیل این چه چیز است گفت قول رسول صلی الله علیه و آله که سجود بر هفت
اعضاء است الوجه والیدین والرکبتین والرجلین پس اگر دست او از بند دست یا از مرفق قطع کنند باقی نمیماند
برای او دستی که سجده کند بر او و حال آنکه خداوند میفرماید و ان المساجد لله و مراد از مساجد مواضع سبعه است که سجده میشود
بر آنها فلا تدعوا مع الله احدا یا خدا دیگری را با او شریک قرار ندهید و آنچه که از خدا است قطع نمیشود و از تعجب خلیفه
بسیار خوشش آمد و امر کرد بقطع دست سارق از اصول اصابع و کف را گذاشت ابن ابی داود گفت که قیامت من برپا شد و آرزو
کردم که کاش زنده نمیبودم زرقان گوید ابن ابی داود گفت بعد از سه روز به نزد معتصم رفتم و گفتم خیرخواهی خلیفه بر من
واجب است و من سخنی میخواهم گفت گفت [illegible] گفتم سبب دخول خلیفه در [illegible] خلیفه گفت چه چیز است او گفتم امیرالمؤمنین جمع
میکند در مجلس خود فقهاء رعیت و علمای ایشان را بجهة امری که واقع شد در دین میپرسد از ایشان سوال حکم آن را و میکنند
با بخیه در نزد ایشان است از حکم خبر میدهند بخلیفه و حاضر مجلس او میشود اهل بیت او و سرداران و وزراء و کتاب
و میشنوند همه اینها از وراء باب و بعد از آن ترک میکنند اقوال و گفتهای ایشان را بسبب قول یکنفر که نصف
از این امة با مامت او قائلند و میگویند که او اولی است بخلافت و حکم میکند بحکم او و طرح میکند حکم فقها را

و آنکه ترک [illegible]

ابن ابی داود گوید که تغیر کرد رنگ او و متنبه شد بآنچه من متنبه کرده بودم او را و گفت خدا ترا جزای خیر دهد از نصیحتی که کردی ابن ابی داود میگوید که معتصم روز
چهارم امر کرد یکی از کتاب وزراء او خود را دعوت نماید آنحضرت را بمنزل خود و همچنین دعوت نمود حضرت ابوجعفر را و حضرت ابا کرد از اجابت او گفت
تو خود دانسته که من حاضر مجالس شما نمیشوم و قبول دعوت نمیکنم گفت که من شما را دعوت میکنم بطعام و دوست میدارم که قدم شما داخل
داخل منزل من شود و برکت حاصل شود بواسطه ورود شما و ترک نمودم ادعوه و گویند و شنیدن ایشان و دعوت حضرت را ایشان آنحضرت بمنزل او
تشریف برد و بسیار فراغت میل فرمود و چون از طعام چشید احساس سم نمود و طلب خوردن آب نمود و صاحب منزل خواهش کرد که آنحضرت تشریف
نبرند و در آن با نماند حضرت گفت بیرون رفتن من از منزل تو بهتر است از برای تو و آنروز و شب را بسیار ماند و حلقه شد او تا آنکه فوت
آنحضرت صلوات الله علیه ذکر کتاب مناقب است در قول یافت بعضی گفته اند در روز سه شنبه ششم ماه ذیقعده سال دویست و بیست و ماه
میگویند در ماه ذیقعده روز جمعه ... [illegible] و یازدهم و بعضی گفته اند از روز شنبه ... [illegible]
گذشته بود از ... دفن شد و در مقابر قریش در جنب جدش موسی علیهم السلام و عمر آنحضرت بیست و پنج سال و گفته اند بیست و پنج سال و ماه
و بیست و بیست روز و ماد آنحضرت ام ولد بود و اورا سبیکه میگفتند و نوبیه بود بعضی گفته اند او از خاندان ماریه قبطیه بود و ابو جعفران نامید
او را اهل بیت ریحانه گفتند و گفته شده است سبیکه و نوبیه بود و ریحانه گفته شده است و کنیت آنحضرت ابو جعفر و ابو الحسن بعد و القاب
ضعیف بیشی گفته شده است او بعد از پدر بزرگوار خود هفت سال و چهار ماه و دو روز بعد زنده بود از آنحضرت سبیکه بیش از بیست روز
و بود در سنین ولایت و امامت او بقیه ملک مأمون و امارت مأمون و معتصم و واثق و در سلطنت واثق آنحضرت شهید شد ابن بابویه گوید
معتصم آن حضرت را سم داد و اولاد آنحضرت علی امام و موسی و حکیمه و خدیجه و ام کلثوم بود و ابو عبدالله حارثی
گوید فاطمه و امامه دو دختر آنحضرت بودند فقط و تزویج کرد مأمون دختر خود را باو و از جهة آنحضرت از او اولاد شد
سبب ورود آنحضرت به بغداد خواستن و بردن آوردن معتصم بود او را از مدینه و وارد بغداد شد و در ... او شب ... بیست
و بیست چهار روز مانده در بغداد تا آنکه وفات کرد و در همانسال فوت شد و همانطور که ... است و چون بیعه شد بر معتصم تفقد
احوال او را میکرد و نوشت بعبد الملک الزیات ... را به نزد او بفرستد ابن الفضل پس فرستاد زیات علی بن یقطین را
به نزد آنحضرت و ... دید و خارج شد به بغداد و معتصم نیز آنحضرت را اکرام و اعظام نمود و اشناس ... با تحفهای زیاد آنحضرت
دوم الفضل فرستاد و بود از جمله فرستاده حضرت آنحضرت شربت حامض اترج داد او و بعد خود ختم گفت ... [illegible]
که امیرالمؤمنین تحف از احمد بن ابی داود و سعید بن الخضیب از این شربت چشیده و ترا امر کرده است که از این شربت
با آب برف میخوری و او را بریز که ... حضرت فرمود بعد از نفع از شربت در وقتیکه سرد باشد ...
شده است ... [illegible] ... تا آنکه آنحضرت علاوه ... آنحضرت آنرا خورد ... بعد از اخبار ... و بعضی
در عرفی ... ترک کردند و آنحضرت ... [illegible] ... آنحضرت را به نزد ...
بسبب ... [illegible] ... آنحضرت نظر ... [illegible]

وجانی از ... [illegible]

سرور پیوستند گفتند و بل شاد باشی ای پسر مثل این ستاره درخشنده در جهان و نور بالمعالی است مثل ما فیها یزید و نیست و

حسب پاکیزه و نسب پاک شده طاهره زاییده است او را انجم زاهر در جهانهای طواهر و نیست این مولود در

زمین صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین صلواة الله علیه و آن حضرت در آن وقت بیست و پنج ماهه بس نطق کرد بزبانیکه از گوهر

و بزرگوار شیرین‌تر شده بود و گفت الحمد لله الذی خلقنا من نوره واصطفانا من بریته وجعلنا امنائه

علی خلقه و وحیه یعنی حمد مخصوص ذات کبریاییست که خلق کرد ما را از نور خود و برگزید ما را از مخلوقات خود و ما را امینهای

خود گردانید بر خلق خود ایها الناس منم محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد الباقر ابن علی زین العابدین ابن الحسین الشهید

ابن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و منم پسر فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی علیهم السلام اجمعین در مثل من شک میشود بخداوند

تبارک وتعالی و بجد من افترا بسته میشود و در اینکلام حضرت بشارت است بجهار [illegible] و رسول او بر آنحضرت و بعد از آن

اهل قم [illegible] بسر [illegible] میدانم [illegible] و [illegible] خواهر [illegible] است و بدرستیکه من و اهل [illegible] اسیم

با خبر داده خداوند شده میگویم حق را و [illegible] میگیم صدق و علم را خبر داده باد خداوند تبارک وتعالی قبل از خلق همه خلق [illegible]

بناه سموات و ارضین و قسم بخداوند لولا تظاهر الباطل علینا وغوایة ذریة الکفر وتوثب اهل الشرک والشک

والشقاق علینا لقلت قولا یعجب منه الاولون والآخرون [illegible] و [illegible] اهل کفر [illegible]

اهل شرک و شک و تفاوت [illegible] میگفتم قولی را که تعجب میکردند از آن قول اولون و آخرون [illegible] بسبب [illegible]

در اول [illegible] ثم وضع یده علی فیه [illegible] حقیقه [illegible]

و خود مخاطب [illegible] و گفت یا محمد اصمت کما صمت اباؤک [illegible] و [illegible]

و صبر کن چنانچه صبر کردند صاحبان عزم از پیغمبران اولوالعزم لا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم

یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و بعد از آن [illegible] طرف [illegible]

بود و [illegible] او گرفت و راه [illegible] و قدم [illegible] بازگرد [illegible] شیخ بزرگ [illegible]

آنحضرت میگفتند الله یعلم حیث یجعل رسالته خداوند تبارک وتعالی اعلم است [illegible] رسالت خود را [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] از بنی هاشم از اولاد عبدالمطلب [illegible] علیه السلام [illegible]

تبارک وتعالی [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]

[illegible] داده [illegible] رسول الله و [illegible] ابراهیم علیهما السلام و [illegible] کتاب [illegible] روایت شده است

زوجه آنحضرت ام الفضل آنحضرت را مسموم کرد [illegible] آنحضرت داد و چون آنحضرت او را [illegible]

فرمود و گفت ابلاک الله بداء لا دواء له [illegible] خداوند ترا ابتلا بکند [illegible] دوا نباشد [illegible]

رجوع باطبا میکرد و دوا میگفتند نفع نمی‌بخشید تا [illegible] در کتاب [illegible] حکیمه دختر ابی الحسن موسی بن جعفر گفت

متوجه گشتند
اهل قم [illegible]

در حین حاضر شدن ولادت خیزران ام ابی جعفر علیه السلام جناب رضا علیه السلام و ام الفضل را طلبید و گفت حاضر شو با خیزران در ولادت او و در [illegible]

[illegible] بود و خیزران [illegible] و گذاشت برای ما چراغی و در [illegible] و چون درد زاییدن او گرفت چراغ [illegible] شده با خیزران [illegible]

پیش او [illegible] چراغ [illegible] و در آن بین ابوجعفر [illegible] مثل ماه [illegible] مبادرت کرد و بر او [illegible]

و [illegible] از آنحضرت ساطع [illegible] خانه روشن شد و ما او را دیدیم [illegible] و [illegible] و برده [illegible] کنم [illegible] جناب رضا

آمد و در [illegible] بود و خارج شده بودیم [illegible] گرفت و در گهواره [illegible] گهواره او [illegible]

روز سیم بر آنحضرت چشم خود بطرف آسمان بازکرد [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا

رسول الله پس من از جای خود جستم [illegible] حضرت ابی الحسن الرضا آمدم و [illegible] از این طفل عجب دیدم

حضرت فرمود [illegible] خبر دادم [illegible] ابن همام [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] قریش را [illegible] قبر شریف ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام [illegible]

نقل [illegible] خراب شده [illegible] قبر آنحضرت صلواة الله علیه

در کتاب کشف الغمه [illegible] نقل کرده است [illegible] ولادت او در [illegible] سنه صد و نود و پنج از هجرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] جعفر [illegible] ابوالحسن الرضا [illegible] سکینه [illegible] خیزران گفته‌اند

[illegible] وفات [illegible] در خلافت معتصم بن هارون [illegible] بیست و پنجسال [illegible] قبر آنحضرت

به بغداد در مقابر قریش است و حافظ عبدالعزیز گفته است [illegible] آنحضرت [illegible] خیزران گفته‌اند [illegible] در سنه صد و نود و

پنج [illegible] وفات یافت [illegible] در سنه [illegible] و [illegible] به بغداد در آخر [illegible] سنه [illegible] و بیست

[illegible] آنحضرت بود [illegible] بیست و پنجسال [illegible] خیزران [illegible] از اهل بیت [illegible] قبطیه [illegible]

[illegible] به بغداد در مقابر قریش در [illegible] محمد بن سعید میگوید [illegible] و بیست [illegible]

[illegible] وفات یافت محمد [illegible] علی بن موسی بن جعفر بن محمد در بغداد و آنحضرت به بغداد آمده بود و وفات کرد در آن [illegible]

روز [illegible] سنه [illegible] و [illegible] ابوجعفر [illegible] بیست و پنج سال [illegible] قرار داد در

[illegible] جد او موسی بن جعفر است [illegible] هارون بن [illegible] در [illegible] القضاء [illegible]

ناحیه قنطره البردان [illegible] آنحضرت را [illegible] در مقابر قریش و در آنجا دفن شد [illegible]

خبر داد ما را احمد بن علی بن ثابت و گفت محمد بن علی بن موسی بن جعفر ابوجعفر ابن الرضا علیهم السلام [illegible] به بغداد [illegible]

[illegible] معتصم آمده [illegible] ام الفضل بنت [illegible] و وفات کرد در بغداد و دفن شد در مقابر قریش در

[illegible] جد خود موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible] ام الفضل [illegible] معتصم [illegible] ابن خشاب [illegible]

روایت کرده است [illegible] ابوجعفر الثانی محمد بن علی علیهما السلام [illegible] بیست و پنج سال [illegible] و [illegible]

[illegible] شب [illegible] روایت دیگر است که [illegible]

در رمضان در شب جمعه گذشته بود از ماه نوزده شب در سنه صد و نود و پنج و قبض شد در روز سه شنبه گذشته بود از ذیحجه ... در سنه دویست و بیست ...
ابو داود ... ابو ... گفته ... با او ... در سنه ... بغداد ... ابو جعفر ثانی ...
در حین بیان ... که وفات کرده آن حضرت در زمان خلافت واثق بالله ... اتفاق ارباب تواریخ است در حینیکه بواثق ...
... واثق در ربیع الاول سنه ولیت و بیست و هفت ... آن حضرت تا آن وقت ...
کتاب ... آورده است ... در سنه دویست و نوزده قبض شد محمد بن علی بن موسی علیهم السلام ...
واثق ... ولیت و پنج ... و قبض شد ... او ... هشت ... ابو ... بعضی گفته اند که ...
ام الفضل ... از ... او را مسموم کرد ... ذکر کردیم ... زیرا که اهل امامت را ...
وفات آن حضرت ... در ذکر وقایع ایام واثق ذکر کرده است ... ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام ...
کرد در خلافت واثق بالله ... ذکر کردیم در خلافت معتصم ... واثق است ... در ...
... معتصم در کتاب اعلام الوری ... تولد یافت در شهر رمضان از سنه خمس و تسعین و مائه ...
گذشته بود ... ابن عیاش تولد یافت روز جمعه ده روز از رجب گذشته بود و قبض شد علیه السلام
به بغداد در آخر ذیقعده سنه ولیت و بیست ... آن حضرت ... و مدت خلافت آن حضرت ...
بزرگوارش ... در ایام امامت او بقیه سلطنت مأمون و قبض شد در اول سلطنت معتصم و مادر او ام الولد
... گفته ... ابو ... حضرت رضا علیه السلام ... نام کرده ... لقب آن حضرت
تقی و منتجب و جواد و ... ابو جعفر الثانی ... معتصم به بغداد آورد در اول سنه خمس و عشرین و مائتین
و در بغداد اقامت کرد تا وفات کرد ... گفته شده است ... و اولاد آن حضرت ...
ابو الحسن علی ... امام ... حکیمه و خدیجه ... گفته شده ... فاطمه و امامه ...
... در کتاب کشف الغمه ... قبض شد ابو جعفر محمد بن علی ...
پنج سال ... در روز سه شنبه ... ذیحجه گذشته بود از سنه ولیت و بیست ... بیست و پنج ... (در حاشیه: و دو ماه و دوازده روز)
در کتاب کافی ... ابن سنان ... روایت کرده در کتاب مصباح ابن عیاش
... شیخ ابو القاسم ... اللهم ... المولودین فی رجب محمد بن علی الثانی
و ابنه علی بن محمد المنتجب ... محمد بن علی ...
... ابو جعفر جواد علیه السلام است ... ابن عیاش ... رجب ...
ابن عیاش ... در کتاب کافی است که علی بن ابراهیم ...
در ... ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام ... وفات کرد ... ابو جعفر ... انا لله و انا الیه راجعون ...
کرد ابو جعفر ... آن حضرت ... ابو جعفر ... حضرت ... در ...
در ... که تولد یافت ... در شهر رمضان سنه خمس و تسعین و مائه و قبض شد در بغداد در ذیقعده ... گفته شده است ...

سنه ولیت و بیست ... در تاریخ بغداد ... در سنه بیست و بود از شهر رمضان مبارک ... اللهم صل علی محمد
بن علی امام المتقین ... العذاب ... غیر مخفف ... عذاب ...
شد ... در کتاب ... عبد الرحمن بن محمد از ... بن ... گفت ... بیاید
از خدا ... روزی ... حضرت ... خداوند ... حضرت ... پدر ... چون ...
با اصحاب ... شیعه ... موسی بن جعفر ... شبیه حضرت عیسی بن مریم ... شده ...
و تحقیق ... خلق شده ... عداوت ... می کنند برای او ...
... کنند ... خداوند ... ظلم کنند ... عذاب الیم و عقاب ...
و آن حضرت ... با الطفل ... در کتاب ... الطالب ... آن حضرت ام ...
با مادر او علی ... در کتاب عیون المعجزات
از حسن بن محمد بن المعلی ... از حسن بن علی ... روایت کرده است ... ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام
... آن حضرت ... گفت ...
گفت ... آن حضرت گفت ... گفتم ... بن ...
خبر وفات آن حضرت ... آن حضرت علیه السلام ...
... خاتم ... الله ... در کتاب معانی
الاخبار است ... محمد بن علی ... آن حضرت ... مأمون ...
... آن ... حالت ... کتاب
مناقب است که اسم آن حضرت محمد و کنیه او ابو جعفر ... و القاب آن حضرت ...
تقی و منتجب و ... جواد و عالم در کتاب کشف الغمه است ... آن حضرت ابو جعفر ...
... آن حضرت ... ابو جعفر ...
... مأمون ... ابو الحسن علیهما السلام ... آن حضرت ...
... امامت ... ثقات ... مأمون ... مأمون ...
... سنه ... امامت ... معتصم ابو اسحق
محمد بن هارون ... معتصم ... ابو جعفر ...
... مأمون ... ابو جعفر ... آن

الملعونه بود از آنحضرت [illegible] تفصیلات الجلی [illegible] که او بعد از او بسیار اجابت کرد معتصم بود [illegible] مامون [illegible]
در آنجا قرار داده [illegible] بیش از آنحضرت گذاشت چون آنحضرت از آن [illegible] ام الفضل [illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خواهد که [illegible] را [illegible] پوشیده [illegible]
پوشیده [illegible] چون [illegible] روز [illegible] شد [illegible] ابن [illegible] آل [illegible] آنکه [illegible]
در روایت [illegible] که [illegible] ابو جعفر [illegible] سنه [illegible] از [illegible] سنه [illegible] بعد از [illegible]
بیست و پنج [illegible] آنحضرت [illegible] که ولادت آنحضرت در سنه مائه و تسعین [illegible] باب دهم در تاریخ
ولادت آنحضرت صلوات الله

علیه

در کتاب عیون [illegible] از [illegible] روایت کرده است از حسن بن [illegible] از ابو جعفر [illegible] روایت کرده است که گفت [illegible] حضرت
آنحضرت [illegible] بر [illegible] سلام الله بر آنحضرت [illegible] چون [illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] اولاد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] علی ابن ابی طالب صلوات الله
[illegible] در کتاب عیون [illegible] در [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابو جعفر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] ابن [illegible] محمد بن [illegible] روایت کرده است گفت
[illegible] ابو جعفر [illegible] حضرت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] از [illegible] روایت کرده است که [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] از [illegible] بیست و [illegible] سال
[illegible] جعفر [illegible] حضرت [illegible]

در [illegible] امام [illegible] مامون [illegible] از [illegible] خواهد [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] لعن الله الظالمین و [illegible] الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ظلم [illegible] امامت او [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] امامت [illegible] انکار [illegible] رسول [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] امامت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] امامت [illegible] امام [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] در کتاب [illegible] کشی [illegible] از حسن بن [illegible]
[illegible] روایت کرده است در کتاب [illegible] جعفر بن محمد بن مالک از [illegible]
روایت کرده است [illegible] صاحب [illegible] حضرت [illegible] دادم حضرت [illegible] امام
[illegible] امام [illegible] در کتاب [illegible]
روایت کرده است در کتاب [illegible] از [illegible] محمد بن علی [illegible] روایت
کرده است در کتاب [illegible] ابو سلیمان از ابن اسباط روایت کرده است [illegible]
[illegible] چون آنحضرت [illegible] امامت [illegible]
[illegible] ابن اسباط [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] هذا المولود الذی لم یولد فی الاسلام [illegible]
[illegible] مولود [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جعلت فداک در کتاب
[illegible] از [illegible] محمد [illegible] روایت کرده است که گفت
[illegible] ابا جعفر [illegible]

مدتی که وصیت‌های ما او را [illegible] اگر شود پس [illegible] حضرت [illegible] و از روایات [illegible] ابوجعفر [illegible]
یکی گفتم فرزندان حضرت امیر [illegible] سالگی است حضرت [illegible] بدرستیکه قائم [illegible] در کتاب
اعلام الوری روایت کرده است از ابن قولویه از کلینی و او بوسایط از [illegible] روایت کرده است که گفت شنیدم از رضا [illegible]
او در حضرت [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] النعل بالنعل در کتاب اعلام الوری [illegible] ابن قولویه از کلینی و او بوسایط
از صفوان بن یحیی روایت [illegible] امام [illegible] و حال آنکه تو را او [illegible]
و جواب داد [illegible] خداوند عالم [illegible]
که تفریق میکند میان حق و باطل در کتاب [illegible] ابن قولویه از کلینی و او بوسایط [illegible] روایت میکند که گفت [illegible]
امام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] حضرت [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ابن قولویه از کلینی و او بوسایط از [illegible]
نقل میکند که گفت داخل شدم [illegible] حضرت [illegible] امام [illegible]
گفت امام [illegible] حضرت [illegible] خداوند عالم [illegible]
حق و [illegible] باطل [illegible] حضرت [illegible] ابوجعفر [illegible]
در کتاب اعلام الوری و ارشاد از ابن قولویه بوسایط از [illegible] روایت میکند که گفت [illegible]
داد [illegible] درخت [illegible] آوردم و حضرت [illegible]
او را [illegible] دیدم [illegible] انگشتری [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] دو کتاب ابن قولویه از کلینی از احمد بن محمد [illegible]
گفت بودم در خدمت ابوالحسن علیه السلام و پسرش ابوجعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] دو کتاب ابن قولویه از کلینی [illegible]
[illegible] در خدمت رضا علیه السلام [illegible] گفت ای [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ابوجعفر [illegible]
و حضرت ابوالحسن علیه السلام [illegible] رسول [illegible]
[illegible] دو کتاب ابن قولویه از کلینی [illegible]
روایت کرده است [illegible] در خدمت ابوالحسن الرضا علیه السلام بودم [illegible] حضرت رضا

ذو

حضرت رضا [illegible] ابوجعفر [illegible] التفات [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
ابا ابراهیم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] احدی
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] علم
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ابراهیم [illegible]
حضرت [illegible] حضرت [illegible] کردم که

و در روایت [illegible] امام [illegible] از [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
که او است امام بعد از من

بشنل

که برکسی مخفی نبود [illegible] با این [illegible] منقصد در جواب [illegible] لعنت خدا [illegible] یزید گوید که بحضرت از این [illegible] خرسند شد و [illegible] ایشان گفت ای

ابا عماره خبر دهم ترا که بیرون آمدم از منزل خود و وصیت کردم به پسر خود فلان و شریک کردم در وصیت علانیه با او پسران دیگرم را و [illegible]

وصیت کردم او را در باطن و تنها کردم او را [illegible] اگر با من باشد [illegible] قرار رسید بهر دستی [illegible] محبت من با او [illegible]

آنحضرت است که امامت بجعل خدا است و با من نیست ولکن از او دوست میدارم و [illegible] بادو دارم [illegible] [illegible]

ولکن ذلک الی الله یجعله حیث یشاء و بتحقیق که خبر امامت او [illegible] رسول خدا [illegible] آورده و او را [illegible] آنحضرت دیده است

انگشتر [illegible] خواهند بود [illegible] و وصیت نکنم [illegible] تا آنکه خبر دهم ترا که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

علی بن ابوطالب دیدم با رسول خدا [illegible] و شمشیری و عصا و کتاب [illegible] عرض کردم [illegible] یا رسول الله آنحضرت فرمود

اما عمامه [illegible] است و اما السیف فعز الله و اما الکتاب فنور الله و اما العصا فقوة الله و اما الخاتم

فجامع هذه الامور ترجمه [illegible] آنست که [illegible] رسول خدا [illegible] در خواب

[illegible] بعد از [illegible] و [illegible] در خواب دیده میشود [illegible] از این آنحضرت عطا عمامه

[illegible] تاج ملک و سلطنت است و شمشیر کنایه از عزت و غلبه است و کتاب نور [illegible] است

[illegible] جمیع [illegible] انبیاء علیهم السلام است [illegible] کتاب [illegible] او است [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] کتاب مخالف [illegible] کنایه [illegible] عصا [illegible] خاتم جامع

این امور است [illegible] آن است که خاتم [illegible] ملک و خلافت [illegible] در دین و دنیا و بعد از [illegible]

از دست تو [illegible] خروج یا [illegible] انتقال امامت [illegible] تعیین اختیار امام است [illegible] آنحضرت [illegible] کردم

یا رسول الله [illegible] امام است رسول خدا [illegible] ندیدم [illegible] او [illegible]

امر الله [illegible] آن حضرت [illegible] برادران او با او [illegible] است [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امامت [illegible] اسمعیل [illegible]

فرع [illegible] و بعد از آن [illegible] که اگر امامت [illegible] اسمعیل برادر تو [illegible] ولکن ذلک الی الله عز و جل

و بعد از آن ابو ابراهیم [illegible] گفت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] است [illegible]

[illegible] علی بن [illegible] است [illegible] که بعد از آن ابو ابراهیم فرمود [illegible]

در [illegible] تو خبر [illegible] وصیت [illegible] با [illegible] از [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] باکسی از [illegible] است [illegible] ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی

اهلها باز فرموده است و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله [illegible] که بعد از اینها فرمود ابو ابراهیم که من

انما کردم

[illegible] در [illegible] باطن [illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible] جناب رضا علیه السلام [illegible]

و [illegible] جناب آنحضرت [illegible]
[illegible]

اقبال کردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و [illegible] جمع شده [illegible] کدام [illegible] از [illegible] این سوال آنحضرت [illegible]

و [illegible] او است [illegible] و [illegible] خداوند [illegible] و [illegible] و [illegible]

نظر [illegible] و [illegible] خداوند [illegible] آنچه [illegible] شنیده است [illegible] خلق [illegible]

و [illegible] امر [illegible] پسر من علی [illegible] خواهی [illegible] با این

چون [illegible] وصیت [illegible] خواهی شد [illegible]

خواهی بود و [illegible] اراده [illegible] دعوت [illegible] کفن [illegible]

[illegible] غسل [illegible] تطهیر [illegible] [illegible] اطلاع [illegible]

و بعد از این [illegible] آنحضرت صلوات الله علیه [illegible] خواهند گرفت [illegible] پسر من علی [illegible]

[illegible] بامامت [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] علی بن الحسین علیهما السلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] آن جناب [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] آن حضرت [illegible] الا انه لا یتکلم الا بعد

موت هرون باربع سنین [illegible] کلام [illegible] بعد از موت هرون [illegible] بزبان [illegible]

[illegible] علامات [illegible] و [illegible] بشارت [illegible]

[illegible] امین و مأمون [illegible] اعلام [illegible] علامات [illegible] و چون او با تو [illegible]

[illegible] جاریه [illegible] جاریه [illegible] رسول خدا [illegible]

خواهد بود [illegible] ابراهیم [illegible]

و آنحضرت [illegible] حضرت

[illegible] فرمود

[illegible]

[illegible] بسیار [illegible] علامات [illegible]

خبر [illegible] جاریه [illegible] برادر [illegible] آنکه [illegible] و بعد

[illegible] برادران [illegible] از آن حضرت [illegible] علامات [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] آنحضرت

[illegible] در کتاب [illegible] محمد بن [illegible] از محمد [illegible] از عبدالله [illegible]

[illegible] این روایت [illegible] در کتاب [illegible] ابراهیم [illegible] فرمود مرا

و گفت در عقب تو امام بعد از تو جعفر سر اسیکه اول است حجت تو و بسند معتبر از کتاب عیون بن بابویه از یحیی بن ابی ... روایت کرده است که
اوده بن حسین بن قیاما از رضا علیه السلام در عراق پیش از آنکه او را بنا در آوره فارغ شویم ار خاصه حضرت حسین بن قیاما گفت
با آنحضرت که روی زمین از امام خالی میشود حضرت فرمود نه گفت هرگاه امام در روی زمین میشود حضرت فرمود مگر آنکه یکی از ایشان
صامت باشد و تکلم نه نماید حسین گفت دانستم که تو امام نیستی حضرت فرمود که از کجا دانستی گفت زیرا که ترا فرزندی نیست و امام
در عقب میشود حضرت باد فرمود والله که نمیگذرد روزها و شبها مگر آنکه حق تعالی مرا فرزندی پسر از صلب من کرامت کند که قائم مقام من
و احقاق حق میکند و محو میکند باطل را و در کتاب کفایة الاثر از علی بن محمد قاتی بسند معتبر از ابراهیم بن محمود روایت کرده است که
گفت در طوس در با ... از حضرت رضا علیه السلام ایستاده بود بعضی از آنها که در نزد او بود باد گفتند ای امام ... بعد
بن بیعت از حضرت فرمود که مولای من پسر من محمد و بعد از او گفت عیسی ابا جعفر حضرت باد فرمود که خداوند مبعوث کرد
علیه بن مریم علیهما السلام را نبوت با قامه شریعت خود در کمتر از سن فرزند من که قائم است در او ابو جعفر ع در حالتیکه با عنت
بر شریعت خداوند در کتاب کفایة الاثر محمد بن علی بسند معتبر از ابن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن عیسی واو از ابن بزیع واو از
الرضا علیه السلام روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند از امامت در عمو یا در خال بعد حضرت فرمود نه گفتم
در برادر فرمود حضرت فرمود نه گفتم پس در کی گفت حضرت فرمود در فرزند من و اشاره بفرزند خود کرد در آن وقت خورد سال بود
علی بن محمد بسند معتبر از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که گفت گفتم به ابی الحسن الرضا ع قد بلغنا یا لجب رسیده ... و اولاد ...
با عقبه ... ابن ... که خلف ... او خواهد بود در کتاب ... ابی جعفر روایت کرده است
گفت داخل شدیم بر رضا علیه السلام من و صفوان بن یحیی و ابو جعفر ع ایستاده بود و آنحضرت ... سال بود ما عرض کردیم جعلنا الله فداک
واعوذ بالله ... خدا ... حادثه ... که خواهد بود بعد از تو ... ابن سعد
ابو جعفر ع ما عرض کردیم او ... است حضرت فرمود بلی او ... سن است و خداوند تبارک و تعالی احتجاج کرد بعیسی ... و او پسر سه ساله بود
در کتاب کافی بسند معتبر از ... روایت کرده است ... بابا الحسن الرضا ع در آنحضرت در ... موزه ... موزه
سوزن ... میکند و با ابو جعفر ع ... عرض کردم ... این ان مولود مبارک است فرمود بلی ... این مولود
تولد نشده است در اسلام مثل این مولود ... بشیعیان از این و نیز در کتاب کافی است حسین بن محمد بسند معتبر
از محمد بن ... روایت میکند که شنیدم ... ابراهیم رضا علیه السلام ... در ... از او ...
تا ... دست مبارک ... علام ... حضرت ... ابو جعفر ...
فرزند او ... در کتاب کافی حسین بن محمد بسند معتبر از محمد بن حسن بن عمار روایت کرده است که گفت حضرت علی بن جعفر
بن محمد در مدینه نشسته بودم و دو سال بود که در نزد او بودم و مینوشتم از او آنچه را که میشنید از برادرش ابا الحسن ع

ناگاه

ناگاه داخل شد بر آنحضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس علی بن جعفر از جای خود جست بی نعل و بی ردا و
بوسید و تعظیم کرد او را و ابو جعفر ع فرمود یا عم بنشین خدا ترا رحمت کند پس علی بن جعفر گفت چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی و چون علی بن جعفر
بمجلس خود باز گشت اصحاب او ... او را سرزنش میکردند و میگفتند تو عموی پدر او هستی و با او چنین سلوکی میکنی علی بن جعفر گفت ساکت شوید
... رضای خداوند عز و جل ... و گفت این ... من ... خداوند ... اهل ...
... اهل او ... و در مقام امامت ...
... و تا ... من بنده او هستم

باب سیم در معجزات آنحضرت صلوات الله علیه

در کتاب ... علی بن ابراهیم از محمد بن ... روایت کرده است که دیدم حضرت ابا جعفر علیه السلام را
... در آنحضرت ... نظر کردم تا آنکه وصف کنم قامت آنحضرت را در ... نزد ...
... و فرمود ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج فی النبوة ... خداوند احتجاج فرموده است ...
احتجاج کرده است در نبوت و فرموده است و آتیناه الحکم صبیا و نیز فرموده فلما بلغ اشده و بلغ اربعین
پس جایز است که خداوند حکمت را ... و ... را ... سالگی ...
... روایت کرده است در کتاب ...
در کتاب ارشاد ... روایت کرده است ...
بن محمد روایت کرده است ... ابو جعفر محمد ...
... یحیی بن ابی عمران ... یحیی بن ابی عمران ...
... بود ...
یحیی بن ابی عمران ...
و ... روایت شده در کتاب ...
محمد بن ... روایت کرده است ... محبوس ...
او را از ناحیه شام ... و گفتند ... ادعای نبوت ... را ...
تا آنکه ... گفتم ... گفت ...
... حسین بن ... علیهم السلام ...
... که ...

و عقل
... و گفت
... باید ...

آنمرد گفت آن شخص نماز گذارد و منهم با او نماز خواندم پس در لیلهٔ اثنا عشر مرا آن شخص به مسجد برد دیدم باز آن شخص نماز گذارد و منهم با او نماز گذاردم

و صلوة زیارت رسول خدا [illegible] و در جائی [illegible] دیدم مرا در [illegible] اشرف دیدم همیشه با او بودم تا ایام

مناسک و اعمال حج تو کا آوردم [illegible] با او مناسک و اعمال حج تو کا آوردم [illegible] با او بودم خود را در موضعی که [illegible]

میکردم دیدم بعد از آن شخص رفت آنمرد گفت چون سال آینده شد در ایام موسم حج ناگاه خود را با آن شخص در همان موضع دیدم که

با هم [illegible] چون فارغ شدیم از اعمال حج و در [illegible] گفتم باو

ترا قسم میدهم بحق آن کسیکه قدرت داده است ترا بهمچنین [illegible] که دیدم از تو [illegible] که خبر دهی مرا [illegible]

[illegible] و متفکر شد [illegible] نظر کرد [illegible] گفت [illegible] شایع شد [illegible]

عبدالملک [illegible] در [illegible]

[illegible] محمد [illegible] عبدالملک [illegible] گفت [illegible] محمد بن عبدالملک [illegible]

محمد بن عبدالملک [illegible] عبدالملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گرفته [illegible] آن کتاب [illegible] شده [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] روایت شده است [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حمزه [illegible] مبعوث شدم

[illegible] در کتاب [illegible]

از ابن عباس در کتاب [illegible] روایت [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] ابو جعفر علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

از کتاب [illegible] روایت [illegible] در کتاب [illegible] ابن عباس

با ابو جعفر [illegible] تکلم کنم

[illegible] آنحضرت [illegible] تکلم [illegible] با او [illegible] آنحضرت [illegible] ممکن نشد مرا

تکلم با او

[illegible]

تکلم با او بسیار [illegible] آنحضرت طعام [illegible] آنحضرت [illegible] النظر الجمال

[illegible] هاشم [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] روایت کرده است [illegible] در کتاب [illegible] روایت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] روایت [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible]

مراد [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible]

حماد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] در کتاب

[illegible] روایت [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا یدرک [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible]

روایت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] از آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت

و سؤال کنم از آن جناب پس نوشتم [illegible] و رفتم بمسجد و دو رکعت نماز کردم و استخاره کردم صد مرتبه اگر [illegible] بیرون آید
در آن کتاب نوشتم و الا پاره کنم نوشته را پس استخاره کردم و بر وفق مدعا بیرون آمد نوشتم پس کاغذ را تا کرده و از مسجد
خارج شدم و در این بین در راه میرفتم دیدم رسولی را که بجانب من میآید و نوشته در دست دارد [illegible] سؤال
و سؤال مرا کرد [illegible] تا آنکه رسید بمن و گفت [illegible] مولای تو [illegible] آن جا که بود در آن
احمد بن محمد گوید که چون مرد چند روز دیدم مردم را [illegible] در کتاب خرائج سهل بن زیاد از احمد
[illegible] روایت کرده است [illegible] خارج شدم و بر [illegible] دزد زد و چون [illegible] شدم خدمت
حضرت امام جعفر علیه السلام را در بعضی از راهها [illegible] آنحضرت [illegible] آنچه با رسید بود
دزد پس امر فرمود آنحضرت [illegible] عطا فرمود [illegible] دینارها [illegible] تفریق کن میان ایشان [illegible] بعد از آنکه
ازیشان چیزی برده اند و چون قسمت کردم در میان ایشان [illegible] از آنچه برده بودند [illegible]
و در کتاب خرائج از محمد بن اسمعیل روایت کرده است [illegible] در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودم [illegible] مردی از اهل مدینه [illegible] پس گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
بیرون کن این مرد را [illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله
و انک حجة الله [illegible] در کتاب خرائج از ابوالصلت [illegible] از صالح بن داود [illegible] روایت کرده است [illegible] بود
[illegible] امام جعفر علیه السلام [illegible] البته [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] چون [illegible]
[illegible] صالح [illegible] رفتیم [illegible] تا آنکه
راه را گم کردیم [illegible] و واقع شدیم [illegible] و آنکه بود [illegible] آنحضرت
چیزی از [illegible] در کتاب خرائج روایت شده است [illegible] حضرت امام جعفر علیه السلام [illegible]
با روزی [illegible] بودیم [illegible] راه را [illegible] و [illegible] راه [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] و بصیرت [illegible] راه شام [illegible] حضرت
در کتاب خرائج روایت کرده است [illegible] و چیزهای دیگر را [illegible]

بحضرت حاضر

بحضرت جعفر علیه السلام پس آمدم آنحضرت را و [illegible] و چون اراده نمودم وداع آنحضرت را [illegible] در
[illegible] و خواسته بودم [illegible] آنحضرت [illegible] سؤال بنمایم و سؤال کردم حضرت [illegible]
[illegible] بمدینه [illegible] وفات کرد [illegible] در کتاب خرائج [illegible] روایت کرده است
که گفت مفضل [illegible] که شهادت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible] مفضل گفت
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و گفت اللهم [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] مفضل گفت [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] کتاب خرائج [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام جعفر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آن حضرت [illegible] در کتاب خرائج
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب خرائج روایت کرده است [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

و دیگر گفته‌اند [illegible] بپاره کهنه [illegible] از آن [illegible] تا آنکه آورده‌اند از حضرت امام جعفر
صادق [illegible] حکم [illegible] گفته‌اند [illegible] است [illegible] آن حضرت
آن مرد [illegible] روایت کرده است [illegible]
را از [illegible] حضرت [illegible] فرمود
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] از آن [illegible] گفته [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] از ابی جعفر [illegible] روایت [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible] قاسم بن محمد گفت
[illegible] شکستم [illegible] حال [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر
رفتم [illegible] ابوالقاسم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
برای [illegible] آن حضرت [illegible]
که آن حضرت [illegible] حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]
رنگ مبارک [illegible] رسول الله [illegible]
در همان کتاب از اسمعیل بن عباس [illegible] حضرت ابی جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] در همان کتاب [illegible] ابو عبدالله محمد بن [illegible] نیشابوری [illegible]
روز [illegible] قبر [illegible] آن قبر [illegible] از طرف راست او
و قبضه از طرف چپ او و قبضه از طرف [illegible]
خاکها [illegible] آن حضرت [illegible] آن خاک [illegible]
از آن خاکها [illegible] خاک [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

سکینه

خاک طرف چپ

خاک طرف چپ را [illegible] در این موضع [illegible] اول
[illegible] آن خاک [illegible] خاک [illegible] است [illegible] در آن
موضع [illegible] آنکه تمام شود [illegible] فارغ [illegible] خود را بر [illegible]
قبر [illegible] آب [illegible] تا آنکه قبر پر [illegible] ظاهر [illegible] در آن ماهیان کوچک [illegible]
[illegible] ماهی بزرگ [illegible] ماهیان کوچک [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
رسول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
حضرت [illegible] آن حضرت
[illegible] آن حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت
[illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] این عرض کرده [illegible]
الباب [illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] حضرت
علیه السلام [illegible] حضرت رضا علیه السلام

ردای مبارک خود را در بالای سر پیچید و به رو بالا کرد و همه اطراف بام بیرون کرد نه چیزی که من ندانستم او را و بعد از آن حضرت امام علیه السلام
و بهای سیاه کش را در دار کشیده و پوشیده بود او را اصحاب محمد علیه السلام و خود نصیحت خانه آمد و گفت یا اباصلت عرض
کردم لبیک یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود عظم الله اجرک ای اباصلت [illegible] علیه السلام نقد گفتن نعش جلوه بزرگ و عظیم کنید چرا
در رضا علیه السلام [illegible] داد و وجود گذشت کار او پس من گریه کردم فرمود گریه مکن و بیا در ظرف آب به غسل دهیم
در این جا مطلع او است عرض کردم ای مولای من آب حاضر است [illegible] در خانه چیزی که با غسل آن داد و غیبت [illegible] از
خارج بیا در من حضرت فرمود در خزانه هست گویا برادر از خزانه در اینجا صندوق خانه [illegible] پس من داخل شدم و در آنجا
مغتسل دیدم و میخ از این ندیده بودم پس او را با آب آوردم در آنحضرت فرمود بیا تا آنکه غسل نمایم رضا علیه السلام را پس
آنحضرت به نزد مغتسل آوردم و بعد از آن فرمود برو تو از من دور و تنها بشو غسل داد او را و بعد از آن فرمود که کفن
و حنوط او را حاضر کن عرض کردم [illegible] حاضر نکرده ام فرمود او نیز در خزانه هست پس داخل خزانه شدم و دیدم در وسط
خزانه اکفان و حنوط که قبل ندیده بودم پس او را آوردم در آنحضرت علیه السلام او را تکفین و حنوط نمود و بعد از آن فرمود
که از خزانه تابوت او بیاور عرض کردم حیا کرده از آنکه بگویم در نزد ما تابوت نیست و داخل خزانه شدم و دیدم در آنجا
تابوتی دیدم که هیچ از این ندیده بودم پس تابوت را آوردم و جناب رضا علیه السلام را در او گذاشت و فرمود که بیا با او نماز
گذاریم و حضرت ابو جعفر علیه السلام بر او نماز گذاشت و آفتاب غروب کرد و وقت نماز مغرب شد و آنحضرت نماز مغرب
و عشا گذارد و نشستیم و گفتگو میکردیم ناگاه سقف شکافته شد و تابوت برداشته شد پس عرض کردم ای مولای
من مأمون از من مطالبه خواهد کرد رضا علیه السلام را چه چاره کنم فرمود چه خواهد شد حضرت فرمود بر تو باکی نیست و بزودی
بموضع و محل خود خواهد گردید هیچ پیغمبری نمیرد در مغرب زمین و میرد هیچ وصی پیغمبری در مشرق زمین مگر
آنکه خدا جمع فرماید میان ارواح و اجساد ایشان از دفن و چون نصف از شب گذشت بار دیگر ناگاه تابوت از شکاف
از سقف تا آنکه در محل خود قرار گرفت و چون نماز صبح خواندیم فرمود در را باز کن که این مرد ملعون [illegible] خواهد آمد
پس سلام کن او را و او را [illegible] که فارغ از تجهیز حضرت رضا علیه السلام شده است ابوالصلت گوید رفتم در را گشودم
و متوجه شده ندیدم آنحضرت را [illegible] داخل شد [illegible] در آن هنگام مأمون مرا دید
گفت رضا علیه السلام چه میکند گفتم عظم الله اجرک چون [illegible] را شنید [illegible] از اسب
پائین آمده و جامه خود را درید و خاک بر سر خود پاشید و گریه و زاری [illegible] و بعد از آن گفت
شروع کنید در تجهیز او پس گفتم که از تجهیز فارغ شده است گفت که تجهیز او کی [illegible] او را

او را پس

او را پس در وقت ختم او را دفن و کمال کردم و پیش حضرت رضا علیه السلام است مأمون گفت در قبله قبر برای او حفر نمایید گفتم او از تو
خواهش کرده است که تو قبر او را [illegible] مأمون گفت که حاضر کنید [illegible] را [illegible] و امر کرد او را [illegible]
آنحضرت در نزد او بسته قبر بکنند پس بیرون آمد [illegible] و امر کرد [illegible] در اطراف است قبه بکنند پس [illegible] شد [illegible]
[illegible] قبر در طرف جنب قبه [illegible] [illegible] فرمود [illegible] پس [illegible] قبر تا آخر ابوالصلت گوید [illegible]
[illegible] پس [illegible] و تکلم کردم [illegible] آنحضرت مرا تعلیم [illegible] تا آنکه قبر [illegible] ماهیان کوچک [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] تمام [illegible] ظاهر شد [illegible] و همه آن ماهیان کوچک [illegible]
[illegible] کلماتی را حضرت مرا تعلیم کرده بود [illegible] آب [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] مأمون گفت ای اباصلت رضا علیه السلام تو را [illegible] گفتم بلی مأمون گفت [illegible] رضا
همیشه [illegible] بعد از آن [illegible] گفت [illegible]
و [illegible] شدم [illegible] رضا [illegible] قرار داده است [illegible] و بعد از آن
ظاهر [illegible] شد [illegible] رضا [illegible] مأمون [illegible] گفت تعلیم کن [illegible] کلمات [illegible] گفتم والله
[illegible] کلمات [illegible] از آن کلمات [illegible] الله [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] او را [illegible]
او [illegible] بعد از [illegible] پس [illegible] آن شب [illegible]
و [illegible] صبح [illegible] دیدم [illegible] ابو جعفر [illegible] یا اباصلت [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible] حال [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] و دیدم [illegible] پس داخل خانه [illegible] شدم [illegible] مأمون [illegible]
[illegible] تا [illegible] وقت [illegible] روایت [illegible]

سؤال آن ماهیان کوچک

در شهر ... ابا جعفر علیه السلام باشد و ... گفتم ... سؤال کنم از ابا الحسن الرضا علیه السلام ... او
گفتم چون ابو جعفر ... از آن حضرت سؤال ... میکنم ... سؤال کنم ... آن حضرت ...
... آن حضرت ... [illegible] ... کتاب روایت میکند
از او ... گفت ... بعد ... بتو ... گفتم ... است و احتیاط
... آن زن ... گفتم ... بود ...
و نوشتم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
اسم آن ... گفتم ... کتاب ... حضرت ... نوشته بود ... آن حضرت داده ...
... آن زن ... است ... آن ... زن ... گفتم ...
نوشته ... چون برگشتم ... آن زن ... گفت ... گفتم ...
غیر تو ... در آن ... گفت ... [illegible] ... گفتم ... در میان آن کتاب

محمد بن

... روایت میکند ... نوشتم ... ابا جعفر علیه السلام ...
خدا ... گفتم ... از آن حضرت ... نوشته بود ...
... آن ... بمنزله تابوت است در بنی اسرائیل ... با امام
و ... گفتم ... خدا و چون برگشتم ... ابا جعفر علیه السلام حضرت
... [illegible] ... گفتم ... آن حضرت ...
... [illegible] ... آن حضرت ...
داده ... [illegible] ... آنحضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... گفتم آن حضرت ... گفتم ...
در ... آن حضرت ... آن حضرت ...
... گفتم ... آنحضرت ... خدا ...
در کتاب ... ابا جعفر علیه السلام رفتم ...

دعو تمامی زرا

دختر ... اراده ... حضرت ...
عطش ... حضرت ... آنحضرت ...
عرض کردم ... غلام ... آب ...
... آنحضرت ... گفت ای غلام ...
گرفته ... آنحضرت ...
... محمد بن حمزه ...
گفت ... ابا جعفر علیه السلام ...
در کتاب اعلام الوری ...
و ... روایت کرده ... وفات ... ابو الحسن علیه السلام
موسی الرضا علیه السلام ... آنحضرت ... هزار درهم ... آنحضرت صلوات الله علیه
حال ابا جعفر علیه السلام ...
در لذت ابو الحسن ... هزار درهم ...
آن ... هزار درهم بود ...
... روایت ... در کتاب ...
کرده ... حضرت ابا جعفر علیه السلام ...
... [illegible] ...
در ... حضرت ... نوشته ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... خداوند عالم ...
... خداوند ... خداوند ...

برای او چنین که مخالف می‌کرد او را در چیزی در اثبات مناقب ... گفت عسکر مولای ابی جعفر علیه السلام داخل شدم بر آن حضرت و در نفس
خود گفتم یا سبحان الله ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ... نظر کردم
آن حضرت ... [illegible] ... حضرت ایوان تا سقف ... [illegible]
... [illegible] ... سبز ... [illegible] ... آن ... [illegible]
... [illegible] ... آن سبز ... [illegible] ... سبزتر از آن ... [illegible]
... آن حضرت ... [illegible] ... حکایت ... [illegible]
... [illegible] ... ضعیف ... [illegible] ... بحقیقت معرفت ما ...
... [illegible] ... سؤال ... [illegible]
الرضا ... [illegible] ... نافع ... [illegible] ... امامت ... [illegible]
ابن نافع ... [illegible] ... علیها السلام ... [illegible]
... [illegible] ... علیها ... [illegible]
... [illegible] ... رسانند ... سؤال کرد ... [illegible] ... حضرت ابو الحسن
الرضا ... [illegible] ... ابو الحسن ... سؤال ... [illegible]
... [illegible] ... امامت ... حضرت ابو الحسن ... [illegible] ... نافع تسلیم ... [illegible]
بر امامت ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible] ... مامون لعین
برای جعفر ابن الرضا ... [illegible] ... مامون ملعون گفت این طفل ...
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... مامون گفت ... [illegible] ... سؤال ... [illegible]
... مامون ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... مامون ... [illegible]
... [illegible] ... مامون ... [illegible]
... [illegible] ... طفل ... [illegible] ... ابی جعفر ... حضرت
در میان اطفال ... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]

مامون

برودم من ... [illegible]

سورة ... [illegible]

بعد از آن

به روز ... [illegible] ... از ... [illegible] ... عالمیان ... [illegible]
بزرگ ... [illegible] ... آنها ... [illegible]
ملوک ... [illegible] ... علما ... مامون گفت ... [illegible]
... [illegible] ... منقول من المناقب
در ... [illegible] ... احمد ... [illegible] ... حضرت ابی جعفر علیه السلام ... حضرت در ایام مامون ...
... [illegible] ... فصاد ... [illegible] ... فصاد گفت ... [illegible]
... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ... رگ ... [illegible] ... زرد آب ... [illegible]
بعد از آن ... [illegible] ... زرد آب ... [illegible] ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... زرد آب ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... بختیشوع ... [illegible] ... حکایت کرد ... [illegible] ... گفت ... [illegible]
اسم این رگ ... [illegible]
... [illegible] ... علم ... [illegible]
... [illegible] ... از ایشان گفت ... [illegible]
است ... [illegible] ... ابو سلمه ... [illegible] ... ابو جعفر علیه السلام ... [illegible]
و با آن حضرت ... [illegible] ... خدمت ... [illegible]
... [illegible] ... اسمع ... [illegible] ... ابو سلمه ... [illegible]
... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ... ابی جعفر علیه السلام ... کوفه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابو جعفر علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ... شیخ مفید رحمه الله ...
... [illegible] ... در کتاب ... [illegible] ... ابراهیم بن سعید روایت کرده است
... [illegible] ... محمد بن علی جواد علیه السلام ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

شد و او سفید است و در روایت دیگر است [illegible] پس شنیدم [illegible] از آن حضرت [illegible] رفتم [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] آن [illegible] آورد [illegible] حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] والله [illegible] محمد [illegible]

[illegible] در کتاب نجوم از صالح بن [illegible] روایت [illegible] گفتم [illegible] جعفر [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible] رفتم [illegible]

[illegible] کردم [illegible]

پس آمدم [illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]

رفتم [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رفتم [illegible]

غلام سو

غلام [illegible] گفتم [illegible] ابا جعفر [illegible]

[illegible] رفتم [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] رفتم ابوعبدالله بن محمد [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] قصه [illegible]

پس [illegible] قصه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس [illegible]

در کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است ... خبر ... اصحاب ... گفته شده ... [illegible]

بدان ترتیب و قرار بیان کرده است تا قول ... ولکن اذهب الی باب الحمام فاذا دخل احد منهم ... [illegible]

یطاً علیه ... گفته است پس پرسیدم ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ...

بخورد و گفتم ... [illegible] ... گفت هرگاه اراده دخول

حمام داری ... [illegible]

قصه دخول حمام ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

او را اشاره

او را اشاره ... حضرت امام جعفر علیه السلام ... [illegible]

جمع شده ... [illegible] ... عمر بن ... [illegible]

... یا ذا الغیوب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... امام جعفر علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... امام رضا علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ...

به تحقیق داخل شده رجل فی معهد در رجال کتاب در حمدان بن سلیمان از ابی سعید الآدمی از محمد بن عبدالله بن مهران که گفت محمد
بر حضرت گفت که جناب امام جعفر علیه السلام به من نوشت خمس را ببر که حامل نامه او گفت ... از این ... خمس را که آنحضرت
بین بر رجال سنه اثنی عشر ... بعد کتاب کشف الغمه از دلائل حمیری روایت نموده که نقل کرده است گفت بودم با جناب
ابی الحسن علیه السلام در مکه در آن سالی که حج نمود و بعد از آن بخراسان تشریف برد و با آنحضرت بود جناب ابو جعفر علیه السلام و حضرت ابی الحسن علیه السلام
وداع کرد بیت الله را و چون که طواف را تمام کرد برگشت بسوی مقام و نماز گزارد در نزد او و بود ابو جعفر علیه السلام در گردن
موفق طواف میداد پس گردید حضرت ابو جعفر بسوی حجر و نشست در حجره و طول داد پس موفق گفت فدایت شوم ابو جعفر در حجر خود نشسته
است و نمیخواهم ... و اراده ندارم که از این مکان حرکت کنم مگر آنکه خدا میخواهد و آثار حزن در روی او ظاهر شد
پس موفق آمد بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام و عرض نمود فدایت شوم ابو جعفر در حجر نشسته و نمیخواهد که بر خیزد
حضرت امام رضا علیه السلام برخاست و آمد نزد ابو جعفر و فرمود برخیز ای حبیب من عرض کرد نمیخواهم که از این مکان
حرکت کنم حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود برخیز ای حبیب من جناب ابو جعفر گفت چگونه برخیزم و حال آنکه وداع
نمودی بیت الله را وداعی که دیگر بسوی آن برنمیگردی پس آنحضرت فرمود برخیز ای حبیب من پس ابو جعفر برخاست با آنحضرت
و ابن شهر آشوب از این نوع اخبار روایت کرده که گفت ابو جعفر علیه السلام ... بعد از فوت ابو الحسن ... خواهم بود
و چون نظر کردیم وفات آنحضرت سال ... بود و از محمد بن معمر بن خلاد روایت کرده که در خدمت ابی جعفر علیه السلام
بودم آنحضرت فرمود یا معمر سوار شو عرض کردم بلی فرمود سوار شو چنانکه گفته ... پس سوار شدم و رفتیم تا رسیدیم
بصحرائی و بیابانی که در آنجا ... روایت است پس آنحضرت فرمود باش اینجا و ایستادم تا وقتی که آنحضرت
تشریف آورد و عرض کردم فدایت شوم کجا بودید فرمود که ... دفن کردم پدرم را در این ساعت حضرت ابوالحسن علیه السلام
در خراسان قاسم بن عبدالرحمن که زیدی مذهب بوده گفت چون خارج شدم به بغداد داخل بغداد شدم دیدم
مردم را که ... از ... متابعت میکنند گفتم ... این گفتند پسر رضا علیه السلام است در پیش
خود گفتم والله هر آینه نظر میکنم بسوی او پس آنحضرت طالع شد و سوار بود بر ... پس گفتم لعن الله
اصحاب الامامة حیث یقولون ان الله افترض طاعة هذا هذه الغلبة اجمعین پس آنحضرت را ... که
میگویند ... و واجب گردانیده است اطاعت این مرد را پس آنحضرت نظر فرمود بسوی من و فرمود ای قاسم ابشرا
منا واحدا

نتبعه انا اذا لفی ضلال وسعر یعنی آیا بشری است از ما یگانه که متابعت او کنیم ما پس بدرستی که ما در گمراهی و آتش خواهیم بود
پیش از آنکه ... قوم صالح ... در پیغمبر ... این مضمون را گفته بودند با بشری که از ما است ... گفته بود
بدرستیکه ... گمراهی و ... و بعد از آن آنحضرت در نفس خود خیال کردم ... سامری والله
و چون این خطور در قلب من شد آنحضرت باره دیگر متوجه شده فرمودند ءالقی الذکر علیه من بیننا علیه
بل هو کذاب اشر گفتند آیا القاء شده است بسوی او ذکر از میانه همه ما بلکه او بسیار
دروغ گوینده و متکبر است ... قاسم گوید پس برگشتم و ... شدم و ... است و شهادت دادم بر اینکه آنحضرت
حجت خدا است بر خلق خدا و اعتقاد کردم امامت آنحضرت را و در کتاب رجال الکشی از احمد بن علی بن کلثوم
سرخسی روایت کرده است ... از معروف ... بود سپس گفت ... از جعفر ابن ... مردی
پرسید از قصه او و ... در حق او بود ... بودم ... در حق او ... خلفا ... که با او ... بود
پس ... گفتم ... از ... قصه او را ... خبر داده ... نیست ... بود ...
بودیم در زمان ابی جعفر ثانی علیه السلام پس ... از ... غائب شده ... ماند ... نوشته
از جناب ابی جعفر علیه السلام ... رسیده ... تا ... بریده ... در ... بجای خویش و ... خبر
آمد ... داد ... نقل ... پس رفتیم و یافتیم او را که سر بریده شده و در ... کرده
و ... آنحضرت در نوشته ... او را برداشتیم و آوردیم و ... حضرت ... بود
... احمد بن علی ... و قصه او این بود که ... در خانه ... ببغداد ... از قوم ...
و ... او را ... پس کشتند او را و سر او را بریدند و در ... پیچیده ... در کتاب ...
... روایت کرده است در کتاب رجال کشی است ... محمد بن احمد که خبر داد ... محمد بن عبدالله بن مهران
از عبدالله ... داود ... بن حسن بن داود ... داخل شدم بر حضرت ابی جعفر علیه السلام و ... حامله بود
... از خدا ... دعا کن که خداوند ... پسر ... پس حضرت ... و ... خواهد شد و ...
... و گفت ... خداوند ... که آنحضرت گفته بود که ...

بمسجد رفتم و آمد نزد من محمد بن حسن بن صباح و برسالت جعفر از اصحاب در آن وقت عبد الله اتجاه بود صفوان بن یحیی
و محمد بن سنان که اهل بصیره و غیر ایشان پس نزد ایشان آمدم و پرسیدند از من و خبر دادم ایشان را بآنچه آنحضرت گفته بود
پس گفتند در رسیدند از من که فهمیدی از آنحضرت که غلام ذکر فرمود یا غلام زکی فرمود شاید نفهمیدی ایشان از من
سؤال و پرسش این بود که آنحضرت علیه السلام وقتیکه فرمود غلام و پسر دیگر می‌آید ذکر و صفت ذکر را نمیدانستند
لفظ زکی است که اشاره بموت پسر باشد یا مرده متولد شود پس در جواب ایشان گفتم که آنوقت نفهمیدم ذکر
فهمیدم و این سنان بمن گفت اما تو نفهمیدی مرزوق میشوی بولد ذکر لکن الفرزند در آنحال می‌میرد یا آنکه مرده
متولد می‌شود پس یاران ما محمد بن سنان گفتند که تو بد کردی و خوب نکردی در گفتن این سخن که ما دانستیم آنچه را که تو
دانستی در این حال غلامی بمسجد آمد و گفت دریاب که بتحقیق زن تو مرد پس بشتاب رفتم و یافتم زوجه‌ام را
در شرف موت بعد از آن در نگذشت تا آنکه پسر مرده زایید در کتاب رجال کشی حمدویه بن نصیر روایت کرده
از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت شکایت نمودم بحضرت رضا علیه السلام از درد چشم پس کاغذی برای
من بابی جعفر علیه السلام نوشت و آن کاغذ را ملکه از دست من گرفت و آن کاغذ را آبی دادم و امر کرد مرا
بر رفتن با او و فرمود او را نیز ابو شده دارد پس آن کاغذ را گرفته بحضرت او بردم و حاضر کاغذ خادم
داد و گویند خادم کاغذ را باز کرد در پیش روی حضرت ابی جعفر و آنحضرت نظر در آن نموده و سر خود را بطرف
آسمان برداشت و گفت یا ناجی خداوندا آنکه شد و گرد ابر آمد فات پس رفتم در حال در چشم
من بود و بینا شد چشم من بینا شدنی که چشم احدی چنین ندیدیدند پس گرفتم دامن آنحضرت ابی جعفر علیه السلام
خداوند عالم ترا شیخ و بزرگ قرار داده است چنانکه عیسی بن مریم را شیخ و بزرگ قرار داد بر بنی اسرائیل و بعد از آن
گفتم یا شبیه صاحب فطرس و بعد از آن برگشتم و حال حضرت امام رضا علیه السلام مرا امر بکتمان فرموده
بود و من نرسیده بودم تا آنکه شایع نمودم آنچه را که دیده بودم در حق ابی جعفر علیه السلام در امر چشم خود
پس عود کرد در چشم من درد گفت که مراد از محمد بن سنان پرسیدم که چه قصه است در قول خود یا شبیه
صاحب فطرس گفت خداوند عالم غضب کرد بر ملکی از ملائکه که او را فطرس میگفتند پس
کوبیده شد

مرزبال

گوبیده شد بعد از آنکه بال او شکسته شد در جزیره از جزایر دریا و چون حضرت حسین علیه السلام متولد شد خداوند عالم جبرئیل
جبرئیل را فرستاد بسوی حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه تهنیت بگوید آنحضرت را بولادت حضرت حسین علیه السلام و جبرئیل علیه السلام
صدیق بود با فطرس پس مرور کرد بآن جزیره که فطرس بود خبر داد او را بولادت امام حسین علیه السلام و آنکه راه خداوند
امر فرموده او را و گفت بفطرس میخواهی تو را حمل کنم و برسانم بر بالهای خود و ببرم تو را پیش حضرت رسول صلی الله
علیه و آله تا آنکه شفاعت کنند از برای تو فطرس گفت میخواهم پس جبرئیل علیه السلام او را برداشت بر بالهای خود تا آنکه
آورد او را نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و تعداد سلام تهنیت کرد آنحضرت خبر داد آنحضرت را از قصه فطرس پس
آنحضرت بفطرس امر کرد که بالید بال خود را بگهواره حضرت حسین علیه السلام و بمالید فطرس جود را بال
مالیدن پس درست کرد خداوند عالم بال او را و او را در مراجعت او را بسماء مکه با ملائکه در کتاب
رجال کشی درج است که جبرئیل آنکه روایت کرده خبر داده مرا محمد بن عیسی بن عبید از احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان که گفته
در بیم در مکه سطام با حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در آنجا تشریف داشتند عرض نمودم جعلت فداک میخواهم بروم بسوی عراق
بنویسید با کاغذی در باب توسط بحضرت ابی جعفر علیه السلام پس آنحضرت علیه السلام کاغذی بدو نوشت و ما کاغذ را گرفتیم و موفق گفتیم
جا و در ابو جعفر علیه السلام و او بود در مسجد ابو بنی نیست کاغذ را خواندند کاغذ و چیزی و نظر میکرد در او و تبسم مینمود و بنا میکرد
دست بر آن طور از طرف بالا و پیچیده میکرد بازمیکرد محمد بن سنان گوید چون از خواندن کاغذ فارغ شد جوکه دلا باقی
و گفت یا ناجی ناجی احمد گفت در وقت ابن سنان گفت فطرسیه فطرسیه در کتاب رجال کشی محمد بن مسعود بسند خود
از احمد بن محمد بن عیسی روایت میکند که گفتم با ابو جعفر ثانی علیه السلام و با او بود و ابو الحسن برادر او و بر رفتن ... بسوی او
پس رفتم بخدمت آنحضرت و آنحضرت در مدینه بود در خانه ابی بزیع بود داخل شدم و سلام کردم بر او و داد او را ذکر کردم صفوان و محمد بن سنان
و غیر ایشان از چیزهایی که شنیده بودم من در پیش خود گفتم که طلب عطوفت ایشان بسوی او میکنم بر ذکر با این آنحضرت و با او
بر میگردانم بسوی او امر اختلافی شاید رأی او را باز نمایم باو از جیزها گرد و او آنچه میگویند باز در نفس خود گفتم نزد به بجهت
در مشرف این واسطه این کارها در شأن این بود و او گاه فهمیدم و او و حرفهای بد میدانند چه میکنید پس حضرت فرمود بانامهاء
غیب در شأن این پیری و تخلیق کنید با آنکه او و از حضرت بیرون مرتع و منزله او و در حضرت او صلوات الله علیه و در زمین بود از او حضرت
آنحضرت عطا اینکه من بابی متاح شدم و او ابو جعفر ثانی علیه السلام بسوی من عرض کردم جعلت فداک که دو ما را بخدمت تا خواهند حکم بسوی او
گفت پس ای از خدمت او بر سرم عرض بکنم که مانع از فرستادن او مال اختلاف میمون و مسافر شد حضرت فرمود کاغذ را با
همه بود با و او کن مالی را فرستاده باشی جز در این کتاب حضرت امام رضا نیز دیدم باو داده مال را بگیر مستحق حضرت ابو جعفر ثانی

اتحاد کرده و آنحضرت [illegible] در کتاب بصائر الدرجات

مثل این روایت را روایت کرده است از احمد بن محمد و او از پدر خود و در کتاب کافی از محمد بن یحیی و احمد بن محمد از محمد بن حسن [illegible] از

محمد بن ابی العلاء روایت کرده است که شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامره بعد از آنکه جهد کردم [illegible] با او و مناظره و مباحثه کردم و با او

[illegible] بودم و سؤال کردم از او از علوم آل محمد پس او گفت روزی طواف می‌کردم قبر رسول خدا را

پس دیدم محمد بن علی الرضا علیهما السلام را در طواف [illegible] پس مناظره کردم با او در مسائلی که در نزد من بود و جواب همه را [illegible] پس گفتم به او به خدا سوگند

من اراده دارم که از تو سؤال کنم از مسئله و [illegible] پس گفت [illegible] سؤال کنی خبر دهم ترا از مسئله

اراده کرده سؤال کنی از مسئله امامت و امام گفتم والله همین است [illegible] گفتم چه علامت [illegible] در دست آنحضرت عصائی

بود به نطق آمد و گفت که او است مولای من و امام این زمان و او است حجت خدا [illegible]

منقول است در کتاب خرایج روایت کرده است محمد بن ابراهیم جعفری از حکیمه دختر حضرت رضا علیه السلام که گفت چون برادرم محمد بن الرضا

وفات کرد روزی رفتم [illegible] بنزد زوجه او ام الفضل دختر مأمون حکیمه گوید [illegible]

[illegible] گفت ای حکیمه [illegible]

گفتم چه خبر است گفت آنحضرت [illegible]

[illegible] پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] ام الفضل گفت [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] ام الفضل [illegible]

خبر دادم [illegible] مأمون [illegible]

[illegible] یاسر [illegible] مأمون [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] ام الفضل [illegible]

[illegible] مأمون [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] خادم [illegible]

[illegible] مأمون [illegible]

[illegible] گفتم یا امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] پسر رضا علیهما السلام [illegible] پاره پاره [illegible]

بشمشیر

[illegible] گفت [illegible] مأمون [illegible]

[illegible] مأمون گفت [illegible]

[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]

گفت چه [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] که نظر کنم در بدن او و ببینم که اثری در بدن مبارک او هست [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

گفتم [illegible] بدن او اثری [illegible]

او [illegible] یاسر [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] مأمون [illegible]

[illegible] ابوجعفر علیه السلام

[illegible] مأمون گفت [illegible]

[illegible] مأمون گفت [illegible] قبول کردم [illegible] علی بن عیسی [illegible]

این روایت [illegible]

ابوجعفر [illegible] تزویج [illegible] ام الفضل [illegible]

[illegible] مأمون [illegible]

نیست با آنکه ابوجعفر علیه السلام در بغداد وفات نمود و زوجه او ام الفضل با او نبود پس خواهر آنحضرت در کجا دید ام الفضل را که از
فوت آنجناب و حلیمه جمع شده در کجا و حال آنکه حلیمه دختر رضا علیه السلام در مدینه و او در بغداد بود و این زن که از
او ولد یاسر عمار بود و آنحضرت در مدینه زفاف ام الفضل از کجا او دیده و فهرا برخواست و حکایت او و مامون را
در همه این فقرات آنحضرت در نظر بود علامه مجلسی قدس سره فرمایند این مقدمات رد و منع خبر مشهور است در ترک
کتب ایراد شده بعنوان نحو و ضعف احتمال دارد که خبر نهی بر ظاهر بود و اراده آن بوده از آنحضرت تعظیم حضرت در این باب حکایت

باب چهارم در ذکر تزویج نمودن آنجناب صلوات الله علیه است بام الفضل دختر مامون و آنچه در آن مجلس جاری شد از احتجاج و مناظرات

در کتاب مناقب خطبه تزویج فرمود از یحیی بن اکثم روایت نموده که مامون خطبه خواند و گفت الحمد لله الذی
تصاغرت الامور لمشیته ولا اله الا الله اقرارا بربوبیته وصلی الله علی محمد عبده وخیرته اما بعد بدرستیکه خداوند
نکاح را سبب رضای او و در اولاد محض از جهة نکمل نسب مناسبت قرار داده الا آگاه باشید که من تزویج کردم زینب
دختر خود را از محمد بن علی بن موسی الرضا و مهر قرار دادیم از برای زینب از جانب محمد چهار صد درهم و گفته
شده است در آن وقت حضرت ابوجعفر علیه السلام نه ساله و چند ماه بود و همیشه مامون در توقیر و زیاد نمودن اکرام
و تعظیم و اجلال و قدران بزرگوار او میکوشید و در کتاب مهج الدعوات بسند معتبر از یحیی بن
بن الحارث نوفلی روایت کرده است و گفت پدر من در خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام بعد از ابراهیم بن محمد
موسی الرضا وفات کرد خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که از برای او صدقات بعد از ان تزویج کرد مامون دختر خود را بابی جعفر محمد بن علی
در آنجا بنگرید دنیا و اموال آن را بتعبید قرار فرموده است که ذخیره حضرت در اینجا ولی مهر قرار کردم بدختر تو وسیله ماسائل و اینوسایل حاجات
دعوی داده است پدر من و داده بود پدرش پدر او موسی را داده بود پدر او جعفر داده بود پدر او محمد و داده بود پدر او علی بن الحسین و او داده
بود پدر او و حسین داده بود او را علی بن ابیطالب و داده بود او را رسول خدا و داده بود او را جبرئیل و گفت یا محمد رب العزة تقرئک السلام
پروردگار عزیز ترا سلام میرساند و میفرماید این کلیدهای گنجهای دنیا و آخرت است بگردان اینها را وسیلها برسیدن بمطالب و سایر
اینها تا با آنچه مطلوب تو است وفق داده و اینها در حوائج دنیا موثر قرار دهنده و بسبب او از حظوظ آخرت غیر آورنده و محروم باش و اینها را
وسایل پس بیده مطالب و مسائل و در اینها را بخواند با دلیل در حقیقت او و هر کتاب طبایع این عبارت آنچه شد است و روایت نموده اند که
اینوسایل قریب هستند رفته میشود باینها بجا او جعفر و سیلها بر اینها طلب میشود حاجتها و رسیده میشود باینها و هیئت نسخه اینها و بعد از این دعای الفعل

حضرت بطور کرنی که در باب خواهد آمد در کتاب احتجاج از ریان بن شبیب روایت نموده است و گفت چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را تزویج کند
بحضرت ابوجعفر علیه السلام این خبر بعباسیان رسید بر ایشان بسیار گران شد و اینکار را از مامون منکر و قبیح دانستند و ترسیدند از آنکه امر بآنجناب منتهی شود
با آنچه منتهی شده بود بآنجناب رضا علیه السلام پس بحث در این و جمع شدند از ابناء آنکه نسبت ایشان و قرابت ایشان با مامون نزدیک تر بود و گفتند با مامون که ترا قسم میدهیم
تا آنکه اراده ایشان در تزویج این پسر آنجناب و جاری کنی عزم کرده و اراده تزویج پسر رضا کرده بدرستیکه ما میترسیم که بیرون برده از ما امری که
خداوند عالم بما داده و آنکه اراده تو بر شده از ما عز نزع نمایی بدرستیکه تو دانسته آنچه در میان ما و ایشان است و میدانی که ایشان آنچه از قدیم و جدید بوده
و مردم را در خلفاء راشدین که پیش از تو بودند از دور گردانیدن ایشان و کوچک شمردن ایشان و ما بودیم در فتنه دعوت از عهد تو با رضا آنچه کردی
خداوند عالم ما را کفایت کرد از این مهم پس خدا را بخدا قسم میدهیم که ما را بغم و غصه بر گردانی که تمام شده و بر گردان رای خود را از پسر رضا و عدول
نما بسوی کسی که اراده داری از اهل بیت خود و از اقارب دیگر خود و ملاحظه میکرد و اداشته باشند غیر از او مامون گفت اما آنچه در میان شما و آل ابیطالب بوده
سبب آن خود شما بوده اید و اگر انصاف بدهید با ایشان اولی بخلافت از شما و اما آنچه را که پیش از من کرده اند از قطع رحم پس پناه میبرم بخدا
از این و بخدا قسم که پشیمان نشدم بر آنچه کردم از خلیفه قرار دادن رضا علیه السلام و بتحقیق که سوال کردم از او که قائم بامر خلافت شود
و بگیرم و خلع نمایم خود را از خلافت پس حضرت ابا نمود و تقدیر الهی چنین بود و کان امر الله قدرا مقدورا و اما ابوجعفر محمد بن علی را اختیار نمودم بجهه ظهور زیادتی
او بر کافه اهل فضل در علم و فضل با صغر سن او و عجب است که در او است و من امیدوارم که ظاهر شود بر مردم آنچه من دانسته ام از او و بدانند
که رای من او است در صلاح دیدم من برای ایشان و بعد از این گفتند با اینکه این جوان اگر چه رفتار کرده است بر اوائل تو و لکن او طفل است
و بهره از فقه و معرفت ندارد پس او را مهلت بده تا کسب فقه نماید و بعد از آن هر چه میخواهی بکن مامون گفت وای بر شما من این طفل را
عارف تر هستم از شما و اینکه اهل این بیت علوم ایشان از جانب خداوند است و الهام ایشان رسیده است پس همیشه پدران
او در علم و دین و ادب از رعایا بی نیاز بودند و غیر از ایشان محتاج بودند اگر میخواهید امتحان نمائید ابا جعفر را بآنچه ظاهر شود بر شما آنچه من وصف
کرده ام از برای شما گفتند که ما راضی شدیم باین امر یا امیرالمومنین برای ما برهان امتحان او قبول کنید که او را حاضر
کنید تا اینکه کسی از فقهاء ما مسائل کنند از او در حضور تو از مسئله شریعه چیزی اگر جواب او درست بود ما را اعتراضی نیست در اراده و خطای ظاهر شد
بدانید که امر یا امیرالمومنین و اگر عاجز شد تحقیق کفایه کرده ایم از خطر شان در صهر او مامون گفت هر وقت اراده
کرده اید پس بیرون رفتند از نزد مامون و جمع شدند رای ایشان بر مسائله یحیی بن اکثم و در آن وقت یحیی قاضی بوده سوال کند از او مسئله که نتواند
جواب گوید پس بیحیی وعده ها دادند برای اینکه اینچنین کند و عهد نمودند بسوی مامون و از او خواهش نمودند روزی را معین نماید برای
اجتماع ایشان و مامون اجابه ایشان نمود پس جمع شدند در روزیکه اتفاق با جتماع کرده بودند و با ایشان بود یحیی بن اکثم و مامون امر کرد
که بهر نهادند فرش ها و بر آن اباجعفر نشاندند و اولاد ایشان در آن روز یک نفر غیر یحیی بود پس بجهه تردد در حوائج و بعضی گفته اند که چون او
داخل شد برابر او با مامون نشست بجهه آنحضرت و چون و سعت فرش و عدم نشستن بیرون آمد ابوجعفر و در آن وقت آنحضرت نه ساله و چند ماه
بود در دو جای بلند نشست و نشست یحیی بن اکثم در پیش او و مردم هر کس در مرتبه و مقام خود ایستاده بودند و مامون در دست
متصل بدست ابا جعفر نشسته بود پس یحیی بن اکثم با مامون گفت امیرالمومنین اذن میدهد که سوال نمایم از ابا جعفر مسئله

الخطب

الخطب الاوراد ایشان بسیار در تقی حدیث و دست سو و

الدعات
فی الباب الیس بالیان کافیه
تزویج خواهیم و ادعیه و ادعیه و فرزند
کردن صد و هیچ اشته

مأمون گفت [illegible] یا ابا جعفر [illegible] در این [illegible] آن گاه متوجه آنحضرت شد [illegible] از این مسئله سؤال کرد آنحضرت فرمودند [illegible]
پس یحیی گفت چه میفرمائی [illegible] در محرمی که صید کشته در حالتی که احرام بسته [illegible] آنحضرت فرمودند آیا در حل کشته یا در حرم عالم بوده یا جاهل
عمداً کشته یا بخطا محرم آزاد بوده یا بنده کوچک بوده یا بزرگ ابتدا بکشتن کرده یا عود کرده و صید از پرندگان بوده یا از غیر آن کوچک بوده یا بزرگ
و صید را از [illegible] بوده یا از غیر [illegible] از خرد [illegible] صید بوده یا از کبار آن اصرار داشته بر آن فعل یا پشیمان شده و آیا
در شب کشته صید را یا در روز محرم بعمره بوده در وقت کشتن صید را یا محرم بحج بود پس یحیی متحیر شد [illegible]
و ظاهر شد در روی او عجز و انقطاع [illegible] تا آنکه اهل مجلس دانستند امر او را پس مأمون گفت و تردد نمود در کلام
الحمد لله علی هذه النعمة والتوفیق لی فی الرأی [illegible] توفیق داد مرا در این رأی
نگاه کرد بطرف اهل بیت خود و گفت [illegible] آیا الآن دانستید آنچه را که انکار میکردید [illegible]
[illegible] متوجه آنحضرت شد و عرض کرد آیا خطبه میخوانی یا ابا جعفر فرمود بلی یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] خطبه بخوان برای نفس خود [illegible]
و برای خود [illegible] و انا مزوجک ام الفضل ابنتی وان رغم قوم لذلک [illegible] تزویج کننده ام
ام الفضل دختر خودم را [illegible] برغم انف قومی [illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمود الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله
اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان
من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم بعد از حمد خدا و درود
و صلوات [illegible] و عترت طاهره [illegible] محمد بن علی بن موسی علیهم السلام خطبه
و خواستگاری میکند ام الفضل دختر عبدالله مأمون را و بتحقیق بذل کرده است [illegible] صداق
[illegible] فاطمه بنت محمد صلی الله علیهما را که پانصد درهم است از درهم خوب و تازه و بعد از این فرمود آیا تزویج کردی
یا امیر المؤمنین دختر خود ام الفضل را برای این صداق ذکر شده مأمون گفت بلی بتحقیق تزویج کردم تو یا ابا جعفر ام
الفضل دختر خود را برای این صداق ذکر شده پس آیا قبول کردی نکاح را ابو جعفر علیه السلام فرمود بتحقیق قبول نمودم این را
و راضی شدم باین و بعد از این مأمون امر کرد [illegible] بنشینند هر کسی در مرتبه و درجه خود از خاصه و عامه [illegible] گوید که
نگذشت زمانی [illegible] شنیدیم صداهائی مثل صدای ملاحین [illegible] در گفتگو [illegible] پس دیدیم خدم را [illegible] میکشند
کشتی را که از نقره ساخته شده بود [illegible] ریسمانهای ابریشمی [illegible] تمام [illegible] مملو بود از عطرها و بعد از

[illegible] مأمون [illegible] خضاب کنند از عطر و غالیه [illegible] خاصه و بعد از آن کشتی [illegible] بسوی عامه [illegible] تطیب کردند [illegible]
[illegible] پس [illegible] بردن [illegible] جایزه [illegible] بقدر [illegible] و چون مردم متفرق شدند [illegible] مأمون عرض کرد [illegible] ابا جعفر
جعلت فداک [illegible] تفصیل دادی [illegible] وجوه قتل محرم [illegible] تا آنکه بدانیم و مستفید شویم [illegible]
[illegible] محرم [illegible] صید [illegible] در حل و صید [illegible] باشد [illegible] بر او [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] صید [illegible] در حل [illegible] بر او [illegible] در حرم [illegible]
[illegible] وحش [illegible] حمار وحش [illegible] بقره [illegible] صید [illegible] شتر [illegible]
[illegible] صید [illegible] در حرم کشته [illegible] جزاء [illegible]
صید [illegible] محرم [illegible] احرام [illegible] حج [illegible] عمره [illegible]
[illegible] جزاء صید بر عالم و جاهل [illegible] در صورت عمد [illegible] و از او موضوع است در خطا
و کفاره [illegible] واجب است و بر بنده [illegible] کفاره [illegible] صغیر [illegible] کفاره [illegible] و نادم [illegible]
[illegible] عقاب [illegible] پس مأمون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله الیک
و اگر خواهی سؤال کنی از یحیی [illegible] چنانکه او از تو سؤال کرد [illegible] ابو جعفر [illegible] بیحیی فرمود سؤال کنم [illegible]
[illegible] جعلت فداک [illegible] جواب [illegible] مستفید [illegible] از تو [illegible]
[illegible] در اول روز [illegible] نظر کردن [illegible] بر او [illegible] حرام بود و چون روز بلند شد حلال شد [illegible] بر او و چون
زوال شد [illegible] حرام شد بر او [illegible] و چون وقت عصر شد [illegible] حلال شد بر او و چون آفتاب
غروب کرد [illegible] حرام شد بر او و چون وقت عشاء [illegible] باز حلال شد بر او و چون نصف شب شد حرام شد [illegible]
بر او و چون صبح طلوع کرد باز حلال شد بر او چه چیز است حالت این زن و بچه چیز حلال شد [illegible] و حرام شد
[illegible] گفت [illegible] جواب این سؤال [illegible] این سؤال [illegible] اگر خواهی [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] فرمود این زن [illegible] که کنیز [illegible] در اول روز [illegible] نظر [illegible]
[illegible] حرام بود [illegible] و چون روز بلند شد [illegible] حلال شد [illegible] و چون وقت
[illegible] آزاد کرد [illegible] حرام شد [illegible] و چون وقت عصر شد [illegible] تزویج نمود [illegible] حلال شد [illegible] و چون وقت
[illegible] و حرام شد [illegible] و چون وقت عشاء [illegible] کفاره [illegible] حلال
و چون نصف شب شد [illegible] طلاق گفت [illegible] حرام [illegible] و چون وقت صبح شد رجوع کرد [illegible] حلال
شد [illegible] در آن وقت مأمون روی کرد [illegible] از اقرباء خود و گفت آیا در میان شما
کسی هست [illegible] جواب [illegible] این جواب [illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible] گفتند نه والله

بدرستیکه امیر المؤمنین امام است بعد از پیغمبر ... مأمون گفت بکلم اهل بیت تفضیل یافته اند از خلق ... از فضل [illegible]
... اینها از کتاب خدا نه انسته اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله ... امیر المؤمنین را در دعای ... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
داد ... و قبول فرمود از او ... و سلام ... دعوت ... اعمیرا در ... و حجه ... باولاد او حسن و حسین
علیهما السلام و ایشان ... و با ... هیچ ... اینها ... مخصوص ... خداوند ... باد
انتقام ... [illegible] ... در اول ... گفتند ... [illegible]
با امیر المؤمنین ... حضرت ابو جعفر ... و سرداران و حاجبان و خاصه ... تقیه ...
... [illegible] ... [illegible]
عطای ... [illegible] ... مأمون ... [illegible]
[illegible] ... در حالیکه ...
بسبب جوائز و عطایا و تقدم کرد مأمون ... الامام ابو جعفر ... بزرگ و عظیم ... آنحضرت ...
مقدم میداشت او را ... جماعة اهل بیت ... علی بن ابراهیم است ... محمد بن حسن از محمد بن عون ...
روایة کرده است ... حدیث نقل کنم ... روایة کرده است حسن بن محمد بن سلیمان از علی بن ابراهیم ...
... در کتاب تحف العقول است که ابو هاشم جعفری ... تزویج کرد ام الفضل ...
یا مولای لقد عظمت علینا برکة هذا الیوم حضرت فرمود یا ابا هاشم عظمت برکات الله علینا فیه ...
برکتهای خداوند ... حضرت فرمود ... برکات خداوند ...
عرض کردم ... حضرت فرمود ... در کتاب ارشاد ...
... روایة میکنند ... ام الفضل ... ابو جعفر ...
... مأمون در جواب نوشت ... ابی جعفر ... حلال ...
... در کتاب احتجاج است ... روایت شده است مأمون ... تزویج کرد دختر خود ام الفضل
حضرت ابی جعفر ... [illegible]
... روایة شده است ... خداوند ... [illegible]
... حضرت فرمود ... [illegible]
... رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع ... تحقیق ...
... [illegible]
کتاب خدا و سنت من هر کدام موافق کتاب خدا و سنت من باشد اخذ بکنید ...
و این خبر موافق کتاب ... ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب
الیه من حبل الورید ... [illegible]
... [illegible]
عقل ... و تحقیق روایة شده است ... جبرئیل و میکائیل ...

در بیان حضرت فرمود واجب است ... جبرئیل و میکائیل ... در نزد خداوند ...
هرگز ... از طاعت خداوند ... و شرک ...
مسلمان شده اند ... [illegible]
شده است ... اهل بهشت هستند ... حضرت فرمود این نیز محال است زیرا که اهل بهشت
همه جوانان هستند ... رسول خدا ... حسن و حسین علیهما السلام
ساخته ... روایة شده است ... عمر بن الخطاب سراج اهل بهشت است حضرت فرمود این نیز
محال است زیرا که در بهشت ... ملائکه مقربین و آدم و محمد و جمیع انبیا ... در بهشت ... روشن ...
... حضرت فرمود ... [illegible] ... ان الشیطان ...
... [illegible]
است از این حدیث ... واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح ...
... [illegible]
داده است ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... و آدم بین الروح والجسد ...
آدم در بین روح و جسد بود ... روایة شده است ... [illegible]
... خطاب حضرت فرمود این نیز محال است ... الله یصطفی من الملائکة
رسلا ومن الناس ... روایت ...
روایت شده است از رسول خدا ... لو نزل العذاب لما نجی الا عمر بن الخطاب ...
خطاب حضرت فرمود این نیز محال است زیرا که خداوند ... وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم ...
الله معذبهم وهم یستغفرون ...
... [illegible]
علیهم ... ام جعفر ...
... ام الفضل ... حضرت ...
... ام الفضل ...
... ام الفضل ...
... [illegible]
ابو جعفر ... [illegible]
... حضرت فرمود ... ام الفضل

وارد و بیرون از این چیز او ترا خبر دهد پس ام جعفر پیش ام الفضل فرستاد انچه حضرت فرموده بود اعاده کرده گفت به حضرت برخیزید
با ام الفضل گفت اینچه چیز اعلام کرده او را که بانچه در پیش ما بود چگونه نفرین کنم بر چیزیکه او را تزویج کرده است بساعتی و نه بچیزی
مطلع کرده بر من چیزی که آنحضرت عارض شده بود بهیچ زنان میخواهد حائض شدم پس دست بردم و بالباسهای خود چسبیدم
و اخلاکه گفتم پس ام جعفر از این سخن مبهوت شد و مثل دیوانه از خانه او بیرون آمد و صیحه میزد و بحضرت عرض کرد یا سیدی ام الفضل
چه حادث شد حضرت فرمود انچه حادث شد میخواهد در زنها از اسرار زنان است ام جعفر عرض کرد یا سیدی آیا غیب میدانی حضرت فرمود نه گفت
بر تو وحی نازل شده حضرت فرمود نه پس ام جعفر گفت پس از کجا دانستی انچه را که نمیداند او مگر خدا و ام الفضل حضرت فرمود
من میدانم از علم خدا انچه را خدا تعلیم کرده است مرا خادم گوید چون ام جعفر رفت گفتم عرض کردم که یا سیدی چه چیز است این اسرار زنها
حضرت فرمود انچه حادث شد برام الفضل از حیض

و چنانچه گفتم [illegible]

باب پنجم در بیان فضایل و مکارم اخلاق و
جوامع احوال و احوال خلفائی که در زمان آنحضرت و اصحاب او صلوات الله علیه
و انچه در زمان او ع و بعد از انها

حدیث اول

در کتاب اختصاص علی بن ابراهیم از پدرش روایت میکند که چون وفات کرد ابو الحسن الرضا ع حج کردیم پس داخل شدیم بر ابی جعفر علیه السلام
و حاضر بودند جمعی از اهل شیعه از هر بلد تا آنکه نظر کنند بابی جعفر ع پس داخل حضرت شد عموی او عبد الله بن موسی و بود شیخ
کبیر نبیل و بر او بود لباس خشن و بر دو در پیشانی اثر سجاده نیز ظاهر بود و نشست و بیرون آمد ابو جعفر علیه السلام از حجره و بر او بود
پیراهنی از قصب و رداء قصب و نعلین سفید پس عبد الله ایستاده آنحضرت را استقبال کرد و میان دو چشم او را بوسید و شیعه
ایستادند و نشست جناب ابو جعفر ع بر کرسی و نظر کردند مردم بعضی ببعض بسبب خردسالی که آنحضرت بود از کوچکی سن آنحضرت پس
مردی از قوم بعموی آنحضرت گفت اصلحک الله چه میگوئی در مردیکه اتیان بهیمه کند عبد الله گفت دست راست او بریده
میشود و بر او حد جاری میگردد پس حضرت ابو جعفر غضب کرد و نظر کرد باو و گفت یا عم اتق الله اتق الله انه لعظیم ان توقف یوم القیمة بین یدی الله
از خدا بترس از خدا بترس که عظیمست آنکه بدارند ترا در پیش خدا عز و جل پس بگویند بر تو که چرا فتوی دادی مردم را
بچیزی که نمیدانستی عبد الله عرض کرد یا سیدی آیا نفرمود این را پدرت صلوات الله علیه حضرت فرمود سؤال
شد از پدرم از کسیکه نبش قبر زنی کرده بود و او را وطی کرد پس پدرم گفت که دست راست او بریده میشود از جهة نبش و
زده میشود او را حد زنا بدرستیکه حرمت میت مثل حرمت زنده است عبد الله گفت راست فرمودی یا سیدی و من طلب مغفرت
میکنم از خداوند پس تعجب کردند مردم و عرض کردند یا سیدنا آیا اذن میفرمائی ما را که سؤال کنیم از تو فرمود بلی پس

سؤال

پس سوال کردند از آنحضرت ع در یک مجلس از سی هزار مسئله و جواب فرمود همه را در حالتیکه نه ساله بود [illegible]
و محمد بن احمد [illegible] روایت کرده است [illegible] از حنیفه [illegible] سیستان [illegible] کرده است [illegible]
در [illegible] او [illegible] اول [illegible] عرض کردم [illegible] بودیم
[illegible] سلطان [illegible] شام [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
و عرض کردم [illegible] و بسم الله الرحمن الرحیم
اما علی بن [illegible] این کتاب [illegible]
آنچه [illegible] سوال [illegible] استقبال
[illegible] چون [illegible] سیستان شدم [illegible] بن عبد الله نیشابوری رسید [illegible] والی
[illegible] بود [illegible] گفت حاجت تو چیست گفتم
[illegible] بو [illegible] خراج [illegible] بود [illegible]
[illegible] سوال کرد [illegible] گفتم [illegible] قوت ما را باز [illegible]
دانسته [illegible] خراج [illegible] قطع [illegible] در کتاب خرائج
روایت کرده است از محمد بن [illegible] از حضرت امام رضا علیهما السلام [illegible]
[illegible] نزد [illegible] نماز [illegible]
صلوة ظهر [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] سوال کرد [illegible]
عرض کردم [illegible]
و عرض کردم [illegible] یا بن رسول الله [illegible] عالم [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] انتظار [illegible]

و [illegible] ادوم

[illegible]

فات عمر خود شده
در نسخه است

مجمول

[illegible]

میرفتند

بلغ

[illegible]

[illegible] اصطلاق [illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] و مردی [illegible] عماره [illegible]

ولی [illegible] در خصوص [illegible] [illegible] عبده بگفت [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] طلاق

[illegible] قرآن [illegible] حضرت فرمود [illegible] سوره طلاق را [illegible]

واقیموا الشهادة لله [illegible] طلاق [illegible] شهادة [illegible]

[illegible] در قرآن [illegible] عبده بگفت [illegible]

[illegible] در تاریخ [illegible] در تفسیر [illegible]

[illegible] کتاب کشف الغمه [illegible] محمد بن علی علیهما السلام [illegible] وفات [illegible] علی الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible] وفات [illegible] اتفاق [illegible] از ملک

[illegible] علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت ابوجعفر [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] محمد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امام علی الرضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] پرسید

[illegible]

[illegible] علی [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] و [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

مناقب [illegible] در کتاب [illegible] علامه مجلسی [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] مجلس

[illegible] مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] جواب [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

در کتاب [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] یا هولاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٨١

این که گفته شد ابن ابی داود گفت از آن مرکب … گفتم آنها می‌گویند که بتحقیق در هر زمان و در هر حال … را
در روی زمین از حجت حق قطع نمی‌شود … خداوند مخلوق او پیدا کرده باشد در زمان حجت … شده در شرف
دنیا … سلطان … قتل آن حجت را … بجهت آن دلیل بر حجت بودن حجت برای که متوقف شده
سلطان او را … شده … را از اهل … او محمود … ابن ابی داود عرض کرد که خلیفه این کلام را نمی‌خواست
گفت آنها … چاره … نه … ابا جعفر را … کتاب … احمد بن محمد … از … دیگر
بن ابراهیم روایت کرده‌اند که دیدم ابا جعفر را … از حمام بیرون آمده بود آنحضرت از سر تا … مثل … خون
و … بود در کتاب … عثمان بن عبد الصمد … داخل … از … که … دختر داد
… محمد بن علی بن موسی بن جعفر … ابا محمد حسن بن علی علیهم السلام و گفت … محمد بن علی الرضا علیهما السلام
… دختر مامون … ام الفضل … او را … و … او … که خود …
مرکب … رسیدم … او … و … شد … علیهم السلام بودم
از کرم و وصف … او … شرف و اخلاص … ام …
گفت ای … که … حکیمه … علیهما السلام … وصف …
گاه … گفته … غیرت … بودم … آن …
… و … دید … بیت … قدر … عید … ال … علیهما
… شسته بودم در روز … دختر … گفتم … گفت … از او …
… روضه … الرضا علیهما السلام … دیدم … و … کردم …
… شهر … خود … کنم …
… و … بیرون رفت … و …
… علام شمشیر … علام شمشیر …
و گفت … دیدم گفتم انا لله وانا الیه راجعون … کردم …
… خودم … داخل … شمشیر …
… بیرون … خوابیدم …

در روز دیگر شنبه

در روز … شنبه نزد پدرم آمدم و یاسر گفتم آیا … گفتم … حضرت رضا … بر … رسانید … آن
متحیر … والله
یا … بر … شمشیر … مضطرب … یاسر
… مامون … گفت یاسر این خبر چه … گفت … یاسر …
گفت … مامون … خود … گفت انا لله وانا الیه راجعون … کرده‌ایم
… نتوانستیم … یاسر … چه خبر … خبر بیاور
… که … رفت … بطلبم … ظاهر …
… گفت … یاسر … ماموریان … گفت
بشارت … نزد … یاسر … در … و …
… مامون … کردم … و … کرده … حضرت … داده
… خوانم … یاسر … بنشستم …
… مبارک … حق … یاسر …
… گفت …
… و … شد … و …
… مجلس خود … گفت …
… دختر … یاسر … روز …
… آن … انتقام … ابن الرضا علیهما السلام
… شهر …
… کنند … یاسر … کرده …

ابن … دو …

شهر …

پس آن را بر قبای حضرت [illegible] و خود هم با آنها که [illegible] حضرت [illegible] رسیدم و بر او سلام کردم و سلام مأمون را ابلاغ
نمودم و مال را پیش روی او گذاردم و شهری را یاد و عرض نمودم و نشان دادم پس نظر [illegible] دوستی و [illegible] گفت
[illegible] یا یاسر [illegible] او و پیش [illegible] و [illegible] داد [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] پس [illegible] داد [illegible] از [illegible]
در حال [illegible] جمیع صفات [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] در [illegible] است [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] از خانه [illegible] حضرت [illegible] الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] واقع شده است [illegible] حضرت [illegible] والله [illegible]
[illegible] بود [illegible] آن حضرت [illegible] خود را [illegible] و [illegible] آل [illegible] قائم شده
تا آنکه نزد مأمون [illegible] مأمون [illegible] او [illegible] خود [illegible]
[illegible] در [illegible] حضرت [illegible] علیهم السلام
مأمون [illegible] مأمون [illegible] است [illegible]
مأمون گفت الحمد و الشکر [illegible] آل [illegible] الرضا علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] السلام
[illegible] بیرون [illegible]
[illegible] خود را [illegible] و [illegible] عادات [illegible] چنانکه [illegible] کتاب
[illegible] از [illegible] عقد [illegible] روم [illegible] اجتماع [illegible]
در [illegible] جمعی [illegible] آل [illegible] بالا [illegible] الجبار [illegible]
[illegible] مأمون گفت [illegible] خود [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] تمام [illegible] عقد را [illegible]

یا یاسر

یا یاسر [illegible] نزد [illegible] براى [illegible] نقش [illegible] هر وقت [illegible] بخواهد
بر بازوی [illegible] و [illegible] جایز [illegible] چهار رکعت نماز [illegible] قرائت کند در هر رکعت فاتحة الکتاب [illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] و [illegible] و الشمس [illegible] قل هو الله احد [illegible] فارغ [illegible] بر بازوی [illegible]
[illegible] براى هر چیزی که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در کتاب [illegible] عیون [illegible]
[illegible] و [illegible] حکیمه دختر [illegible] جواد [illegible]
مأمون [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] حکیمه دختر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جواد [illegible] آن حضرت [illegible]
و گفت [illegible] حضرت [illegible] مأمون گفت [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] معجزات [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن گفت [illegible]
[illegible] ابا جعفر [illegible] و [illegible]
[illegible] از جانب خدا [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] فقها [illegible] ابا جعفر علیه السلام [illegible] مدینه رسیدند
[illegible] جعفر صادق علیه السلام [illegible] در صدر مجلس نشست [illegible]
و گفت [illegible] سؤال [illegible] سؤال [illegible] جواب داد [illegible]
[illegible] و [illegible] فقها [illegible]
ابو جعفر [illegible] در جواب [illegible]
و گفت [illegible] ابو جعفر [illegible] آن حضرت [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] گفتند [illegible]
فتوی داد آن حضرت [illegible] یا عم [illegible] نزد خدا [illegible] چرا فتوی دادی [illegible]

دیگر آنکه بدانستی و حال آنکه در آن است که بسیار اعظم بود از تو و در حدیث منقول است از مرزبان قمی که عرض کردم با بوجعفر ثانی علیه السلام که عرض کنم تو
میدانی آنچه را در روز جمعه هست از آب و وزن آن و در جنوب مادر آن روح جل پس فرمود بلی و خداوند قدرت داده و علم این را به پشه و حق تعالی
از مخلوق خود باید عرض کنم بلی قدرت داده حضرت فرمود که در نزد خداوند عزیزترم از پشه و از بسیاری از خلق او و در کتاب کافی و تهذیب
از علی بن ابراهیم بواسطه از ابراهیم بن ابی البلاد روایت کرده است که داخل شدم بر حضرت ابو جعفر ابن الرضا علیه السلام و عرض کردم که من اراده
کرده ام که ... تو بپرسم حضرت فرمود ... بپرس ... الکف فرمود ... پس عرض کردم ... و وطن خود ... بیایم
به وطن مبارک تو بودم از آن ... و طبق ... در راه ... من ... از آن بیابان گفتگوی ... و طلب ... از خود
خود ... شدم آب خواستم حضرت فرمود ... آنچه از ... من بپرس ... که در آب ... بود
در ... پس ... عرض کردم ... این ... از صدقه ...
و هیچ گرفته ... و آب ... و خود ... آب ... از ... در ... روز ... میخوردم و چون
شب ... بردم با اهل خانه ... ساکن ... عرض کردم ... از اهل کوفه از این میخورند حضرت
فرمود نبیذ ایشان چیست عرض کردم ... میریزند ... فرمود ... چیست عرض کردم ... داخل
حضرت فرمود ... عرض کردم ... در ... میگذارند ... تا آنکه ... شود ...
حضرت فرمود حرام است و در کتاب تهذیب روایت کرده است علی بن مهزیار که نوشتم بحضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام که ...
... از اهواز ... که ... اصلاح ... از اهواز ... بحضرت نوشت ... از اهواز
بگیرید و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بدارید و ... پاک ... در روز جمعه ...
و دعا بکنید ... خداوند دفع ... از ... کوید ... آنحضرت فرمود ...
... روز ... در کتاب کافی ابو علی اشعری ... از موسی بن قاسم روایت کرده است ...
با بیجعفر ... اراده کرده ام ... طواف ... حضرت ...
طواف ... حضرت ... در طواف ...
از تو ... طواف ... خدا ... جز ...
... حضرت ... عرض کردم روزی طواف ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... آنحضرت ...
... و بعد از آن در روز ... طواف ... از امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از آن در روز سیم طواف ... از حسن ...

در ضمن ... و پنجم از علی بن الحسین و ششم از ابو جعفر محمد بن علی و در روز هفتم از جعفر بن محمد و در روز هشتم از ... موسی و در روز نهم از ...
علی و در روز دهم از تو ای سیدی و اینها ... نزدیکی ... بسوی خدا ... حضرت فرمود ...
... قبول ... کرده عرض کردم ... طواف میکنم از ... فاطمه صلوات الله علیها ...
و طواف میکنم حضرت فرمود از این طواف بسیار ... افضل ...
... حضرت ... ابن ولید ... عطار ... از ابن عیسی ... روایت میکند ... کتاب ...
... حضرت ابی جعفر ... ابا جعفر ... رسیده است ... از باب ... بیرون ...
... تا آنکه ... از تو ... سؤال میکنم از تو ...
... از باب ... از نقره و طلا ... سؤال بکنند ...
از تو سؤال بکنند ... اطاعت ... از پنجاه دینار و زیاده ... از تو سؤال
بکنند اطاعت ... کمتر از بیست و پنج دینار و زیاده ... جز این ... کرده ام
... خداوند ... مقام و درجه ... این انفاق ... از ... کتاب
... علی ... روایت ... روایت شده است که از
... ابی جعفر ثانی ... بود ... از ... در راه ...
... حضرت ...
... الله ... خدا ...
... خداوند ...
و غیظ و ...
... در کتاب رجال کشی از محمد بن عیسی بن زیاد روایت کرده است که بودم
... که ... سؤال کردم از او ... رضا علیه السلام
در دیوان ابی عباد ...
... بسم الله الرحمن الرحیم ...
...

... و غیر او ... واین ... و عبارت حدیث ... اقتادا

وظاهر کردم برای تو آنچه را که بود برای من و حال آنکه زنده و صحیح و درست و راست بودم پس بپرس آنچه خواهی
عالمیان نیست که دارد بر تو صله رحم و بسبب صله رحم و بستان بوی و جعفر رضی الله عنهما اما بعد ه زنی است و قول است
خرم او در کل وقت امر حق خداوند تبارک و تعالی سیغفر ابن ذالذی یفرق الله و جه جنة [illegible]
و باز سیغفر آنچه [illegible] در بهشت و در بهشت [illegible] فلیتق الله العلی کفت فرض به آنچه از حق [illegible]
آنکه ز باد [illegible] برای او زیاد و بهای بسیار بسیار و اتفاق بکند هر صاحب دستی از آنچه خداوند عالمیان باو [illegible]
فرموده از فرزندی و سعت و هر کس تنگ باشد بر او روزی او پس انفاق بکند از آنچه خداوند باو عطا کرده است و هم از او سوال نمود بعد از
علم و حرمت فرموده ای پسر فدای تو بیدار در غیر من کارها را بخصوص بسبب هر ترا بی امور تا آنچه حق [illegible] و امر مکن
رجال کشی نصر ابن صباح از اسحق ابن محمد بصری و او از حسن ابن موسی ابن جعفر علیهما السلام روایت کرده که بودم در خدمت
ابی جعفر علیه السلام در مدینه و در نزد آنحضرت بود علی ابن جعفر عموی آنحضرت [illegible] که طبیب قطع کند رگ آنحضرت
پس برخاست علی ابن جعفر و عرض کرد یا سیدی اینست [illegible] آنکه تا حدت و خونی پیدا نماید حسن [illegible] کردم
که این عموی [illegible] پس قطع کرد [illegible] رگی که زد و بعد از آن ابو جعفر علیه السلام [illegible]
علی ابن جعفر و گفتهای آنحضرت بر گذاشت تا آنکه نوشته اند آنها را در کتاب فصول المهمه [illegible] آنحضرت
و حاجب و بو آب او عمران ابن فرات و معاصر او مالک و [illegible] بودند در کتاب [illegible] فوله بوسائط [illegible]
محمد ابن اسحق و حسن ابن محمد روایت کرده است که گفته اند خارج شدیم بعد از وفات زکریا ابن آدم [illegible]
و در بعض طرق رسید با کتاب آنحضرت که نوشته بود در او ذکر کرده بودی تو آنچه را که جاری شده بود
از قضای خداوند در مرد متوفی رحمه الله در روزی که متولد شد و در روزی که قبض شد و در روز [illegible]
خوا شد زنده [illegible] که سعی کرد در ایام زندگی خود در حالتیکه عارف بحق و قائم بحق [illegible]
تا بنده و اجر طلب نماینده بود بسبب حق و قائم بود با آنچه خداوند [illegible] دوست دارند و [illegible]
کند خداوند را و در حالتیکه عدول از حق نکرد و تبدیل نکرد حق را پس جزا دهد او را خداوند عالمیان
باو ...

بحرمت او و در بعض نسخ بابای نفیته بعینیه است و صوحبانی [illegible] باو عطا فرماید شکل او بغیر او [illegible] و عطا فرماید باو جزای
و ذکر که [illegible] به صبر نیرا پس جزا و شده است در اوان [illegible] که در زاد معروف باو زیاده است از آنچه وصف کنند [illegible]
در موضع ابو الحسن بن محمد بن عمران است در کتاب غیبت طوسی از محمود و محمد ابن جعفر [illegible] روایت کرده است
صدوق [illegible] ابو القاسم [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] وحملك الله [illegible] و جهود [illegible]
در ایام [illegible] او [illegible] بخشش خداوند عالمیان بر تو و بر آنهائی از آل اطهار او و رحم کند باو [illegible]
او فارغ شده است عظم الله لك ... في ... و ... بمنك [illegible] خداوند عالم [illegible]
ترا و رحم [illegible] آخر توقیع بود و مضمون علی ابن مهزیار الاهوازی
و کان محمودا در جمله آنها علی ابن مهزیار [illegible] آل [illegible] از المعکر و اورا الطاهرین
بن شمول [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
یا علی احسن الله جزاك و اسكنك جنته [illegible] خداوند جزای ترا و ساکن نماید ترا در بهشت خود [illegible]
و نیاورد [illegible] مانند ایامی [illegible] ترا در ضیعه و طاعت خدمت [illegible] بر تو [illegible]
امید دارم [illegible] بهشت خداوند ترا جنات فردوس [illegible] خدمت تو [illegible]
در شب و روز سوال [illegible] از خداوند که چون خلق [illegible] روز قیامت [illegible] رحمت [illegible]
شنونده دعا در کتاب کافی و غیبت طوسی علی ابن ابراهیم [illegible] روایت کرده است که در خدمت ابو جعفر [illegible] آنحضرت
صالح بن محمد بن سهل [illegible] صالح [illegible] اموال آنحضرت [illegible] عرض کرد [illegible] ده هزار درهم [illegible]
فرمان حضرت [illegible] چون صالح [illegible] حضرت بیرون رفت ابو جعفر [illegible] از ایشان [illegible] آل محمد [illegible]
و ابنا السبیل [illegible] حلال نمایی [illegible] من خواهم [illegible]
سوال [illegible] خداوند در روز قیامت سوال [illegible] در کتاب [illegible] باب [illegible] عثمان بن سعید سمان و از ثقات او ابوب
بن نوح بن دراج کوفی و جعفر بن محمد بن یونس احول و حسین بن مسلم بن حسن و مختار بن زیاد عبدی بصری و محمد بن حسین بن ابی الخطاب کوفی
و از اصحاب آنحضرت شاذان بن خلیل نیشابوری و نوح بن شعیب بغدادی و محمد بن احمد محمودی و ابو یحیی جرجانی و ابو القاسم
و علی بن محمد و هرون بن حسن بن محبوب و اسحق بن اسمعیل النیسابوری و ابو حامد احمد بن ابراهیم مراغی و ابو علی بن بلال و عبد الله
بن محمد حضینی و محمد بن حسن بن شمون بصری است در کتاب رجال کشی است که یافتم در کتاب محمد بن حسن بن بندار قمی
بخط خود او خبر داد مرا حسین بن محمد بن علی [illegible] خادم [illegible] کفت حج کردم در ایام حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیهم السلام
سوال [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] در خدمت ابی جعفر [illegible] از ان در [illegible] آنحضرت

برساند چون بمدینه آمدم بمن گفت بعیا تو بدرستیکه من اراده دارم که بخدمت حضرت ابا جعفر ع بردم پس با او رفتم و چون بدر خانه آنحضرت
رسیدیم گفت تو در اینجا باش تا من از برای تو اذن دخول حاصل کنم و داخل خانه حضرت شد و چون دیر آمد رسول او بنزد من بیرون در آمد
و سوال کردم از حال آن خادم پس خبر داد مرا که او بیرون رفت و من متحیر ماندم و در این باب و من متحیر بودم ناگاه خادمی از خانه بیرون آمد
و گفت توئی خیران گفتم بلی گفت بیا و داخل شدم و دیدم ابو جعفر ع را ایستاده بر سکوئی و فرشی نبود است بقدری که بنشیند براد بس بچکار
جای نماز را فکنده بود از هیبت آنحضرت اما حضرت آنحضرت برادر نشست و چون نظر کردم بآنحضرت از هیبت او مرا گرفت و دهشت کردم پس
رفتم که بالای سکو بروم از غیر پله حضرت اشاره فرمود بمن جای پله نو پس از پله بالا رفتم و سلام کردم و رد سلام فرمود و دست خود بسوی
من دراز کرد پس دست مبارک آنحضرت را گرفتم و بوسیدم و بر روی خود گذاشتم و مرا بدست خود نشانید پس دست او را گرفتم از دهشتیکه
و البوده آنحضرت دست خود را گذاشت در دست من ماند و چون دهشتم آرام گرفت دست آنحضرت را ول دادم و از من سوال کرد
و ریان بن شبیب را گفته بود که بخدمت حضرت ابا جعفر ع برسی سلام مرا برسان پس عرض کردم ریان بن شبیب ترا سلام رسانیده و استدعا
داشت از شما که از جهة خود و پسر خود پس آنحضرت دعا از جهة ایشان فرمود و دعا برای ولد او نکرد من دوباره اعاده کردم عرض کردم باز بدعا برای
و دعا برای پسر او نکرد من باز اعاده عرض تا سه دفعه نمودم پس دعا برای او فرمود و برای پسر او دعا نفرمود پس وداع کردم با آنحضرت و
بازگشتم و چون بطرف در آمدم شنیدم کلامی از آنحضرت و نفهمیدم خیران میگوید خادمی از عقب من بیرون آمد ما
گفتم سید من چون حرفی بشنودم چه میفرمود خادم گفت بمن فرمود که کیست این دعویکه دارد بماید این تولد یافته در بلاد شرک
و چون از بلاد شرک بیرون آمد رفت بسوی کسانیکه بدتر از اهل شرک بودند و چون خدا خواهد او را هدایت نماید هدایت
میکند او را و در کتاب رجال کشی است که محمد بن مسعود بسند معتبر از ابن مهزیار روایت میکند که نوشت بسوی خیران که
نامه ام بنزد تو هشت درهم هدیه شده بود برخی از اهل فراسخ و ناخوش داشتم که از غرور آنها رد کنم بر صاحبانش و یا کاری بکنم
دراهم با او توانائی که امر مکنی بقبول مثل اینها در اهم مرا یا نه تا بدانم حکم او را و قبول بکنم و بپرسم بانچه تو مرا امر نمائی پس
نوشتم بخدمت حضرت و جواب او را خواندم در وقتیکه نزد تو در اهم و با غیر در اهم بعینه فرستاده شود قبول کن
بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رد نفرمود هدیه یهودی و نه نصرانی را و بسند معتبر در کتاب مشارق الانوار
میگوید روایت شده است حضرت ابا جعفر علیه السلام بعد از وفات پدرش علیه السلام بمسجد رسول الله آورده و او
طفل بود پس بنزد منبر آمد و یک پله از منبر بالا رفت پس فرمود انا محمد بن علی الرضا انا الجواد انا العالم
بانساب الناس فی الاصلاب یعنی منم محمد بن علی الرضا و منم جواد در عطا کننده است و منم عالم به نسبهای مردم در صلبها
انا اعلم بسرائرکم و ظواهرکم و منم داننده آنچه در نهانهای شما و ظاهرهای شماست و عالمم بآنچه عاقبت امر

تو

بود بعطیکه عطا شده است مرا قبل از خلق همه خلق و بعد از فنای سموات و زمینها اگر نبود غلبه اهل باطل و دولت اهل ضلال
و گمراهی و پریشان دل شدن اهل شک هر آینه میگفتم حرفی که تعجب بکنند از او اولین و آخرین و بعد از آن دست مبارک
و شریف خود بدهان مبارک بر بیان خود گذاشت و گفت ساکت باش ای محمد چنانکه ساکت شدند پدران تو پیش از این و در کتاب
رجال کشی است که حمدویه و ابراهیم از محمد بن عیسی و او از خیران خادم روایت کرده است هشت درهم بخدمت سید خود
فرستاده و ذکر کرده است بعد از این الحدیث تا باخر و گفت که عرض کردم فدای تو شوم ب است به نزد من می آید و دیگر
و غیر اینها در نزد او هست یا آنکه گفتم از در محل و موضع حق ترا امینا نبود و سوال میکنند از من و چه بکنند اول و بعد
این بگو و آنچه تبرع میکنند گرفته تو در تصرف او یا آنکه این در بخشا تبرع میکنند گرفته تو حضرت فرمود در این عمل با رای خود بیدار
رای تو واز حضرت و هرکس اطاعت تو نماید اطاعت کرده است مرا و در کتاب رجال کشی علی بن محمد از احمد بن محمد او از
ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که نوشتم بخدمت ابا جعفر ع و وصف کردم برای او در مکتب بسیم بن ابی یعقوب
میکرد و آنحضرت بخط شریف مبارک خود نوشته بود عجل الله فرجک یا من ظلمک و کفاک مؤنته و ابشر بنصر الله عاجلا ان شاء الله
و بالاجر اجلا و اکثر من حمد الله خداوند تعجیل نماید در فرج تو از آنکه ظلم کرده است بر تو و کفایت نماید ترا از مونه او و بشارت
باد ترا بنصرت خداوند عز و جل بزودی انشاء الله و باجر آخرت و بسیار با حمد خدا کن و بسند دیگر در آن کتاب است که علی بن محمد بن بندار
محمد روایت کرده است که آنحضرت صلوات الله علیه بمن نوشته در رسید حساب و یا کتاب و یا خبار خلق الشیع خدا
قبول فرماید از تو و راضی بشود از ایشان و بدارد ایشان را با ما در دنیا و آخرت و بتحقیق فرستادم بسوی تو دنانیر انفقد و از اینها
بعضی را پس مبارک باشد بر تو در اینها و در جمیع نعمتهای خدا که بتو عطا فرموده و باز نوشته بود بمن پس نظر و بقاطعه
و دیگر اولکه امام تو هم و از تو قبول کنند و متعرض نشود بر تو و خلاف تو
متعرض نشود در علم نخوم با و مقام ترا در نزد خود
نوشتم با تو ب و اکه او ر نخوم بر آن برد
نوشتم به دوستان تو عجم در همان
کن ب و او کردم تو را
نظر تو و
انکه باشد
با تو
بدرستیکه مرا و کیف قسمت سعات آن تم

بسم الله الرحمن الرحیم

ابواب تاریخ الامام العاشر والنور الطاهر والبدر الباهر ذی الشرف والکرم والمجد والایادی ابی الحسن الثالث علی بن محمد النقی الهادی صلوات الله علیه وعلی آبائه واولاده ما تعاقب الایام واللیالی والدهور والشهور

و این کتاب مشتمل بر شش باب است باب اول در بیان اسما و القاب و کنا و عیال و ولادت آنجناب علیه وعلی آبائه واجداده السلام
در کتاب معانی الاخبار و عیون المجالس است که شنیدم از مشایخ خود رضی الله عنهم که میگفتند محله که ساکن آن بودند امامان
علی بن محمد و حسن بن علی علیهما السلام در سر من رای اسم آن عسکر بود و باین جهت هر یک از ایشان را حضرت عسکری گفته میشد در
کتاب مناقب اسم آنحضرت علی و کنیتش ابو الحسن و القابش نجیب مرتضی هادی نقی عالم فقیه مؤتمن طیب متوکل
عسکری و گفته میشد بآنجناب ابو الحسن الثالث و الفقیه العسکری و بود او طیب پاکیزه ترین مردم از حیثیت مهجه و راست گوی
ترین ایشان از حیثیت زبان و لهجه و ملیح ترین مردم از نزدیک و کاملترین ایشان از دور و در وقتیکه آنحضرت ساکت بود بر او بود
هیبة و وقار و چون تکلم میفرمود ازو ظاهر و مرتفع میشد نور و ضیاء و او بود از بیت رسالت و امامت و مقر وصیت
و خلافت در حقیقة شعبه شاخه باغ درخت نبوت بود و شاخ کشیده شده و برگزیده و میوه از شجره رسالت بود چیده
شده و رسیده در حد کمال رسیده تولد یافت در شهری که اسم او [illegible] است در [illegible] از مدینه طیبه و جای که او موسوم محمد
در نیمه ذی حجه دویست و دوازده از هجره نبویه صلی الله علیه و آله ابن عیاش گوید روز سه شنبه پنجم از رجب سنه دویست
و چهارده بود ولادت آنجناب و قبض روح شد در سر من رای در سیم از رجب سنه دویست و پنجاه و چهار و گفته شده
است روز دوشنبه با ... بود از جمید الله گفته در نیمه روز و بود در خدمت آنحضرت ... ابو محمد ... چهل بود
چهار و هفت ماه گفته بود ... مادر آنحضرت ام ولد ... و اسم او سمانه مغربیه میگفتند و گفته شده است که مادر آنحضرت سنیده ام

ابو الفضل بود و آنحضرت با پدر بزرگوار خود شش سال و پنجاه روز بود از پدر خود و بعد از پدر خود سی و سه سال بود و گفته شده است و نه ماه و مدت امامت آنحضرت
در سر من رای است سال بود وفات در انجا و قبر او در خانه خود آن بزرگوار است و بود در سالهای امامت آنحضرت بقیه ملک معتصم و بعد از او واثق
و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و در آخر ملک معتمد شهید شد سیم ابن بابویه گوید که آنحضرت را معتمد مسموم کرد و در کتاب
کشف الغمه محمد بن طلحه گوید اما مولد آنحضرت در رجب سنه دویست و چهارده از هجرت و مادر آنحضرت ام ولد بود او را سمانه مغربیه میگفتند
این گفته شده است و اما اسم آنحضرت علی و القاب او ناصح متوکل فتاح نقی مرتضی و مشهور ترین آنها متوکل و آنحضرت این لقب
نهی میفرمود از آن ... چرا که ... لقب خلیفه بود در آنزمان و وفات او در جمادی الآخره سنه دویست و پنجاه
و چهار و در خلافت معتز بن متوکل و آنحضرت چهل سال و شش ماه و پنجاه و چند ماه بعد از وفات پدر بزرگوار خود
عمر ... چند ماه و قبر آنحضرت در سر من رای است حافظ عبد العزیز گوید که متولد شد سنه دویست و چهارده و وفات یافت
دویست و پنجاه و چهار و سن شریف آنحضرت چهل سال و قبر آنحضرت در سر من رای است که وفات شد در آن در زمان معتز و لقب او هادی
و مادر او سمانه گفته شده است و آنحضرت تولد یافت در مدینه در نصف از ذی حجه سنه دویست و دوازده و قبض شد در سر من رای
در رجب سنه دویست و پنجاه و چهار و بود با پدر خود علیه السلام محمد بن علی شش سال و پنجاه روز و وفات کرد در روز دوشنبه در پنج شب از رجب
الآخر سنه دویست و پنجاه و چهار و بود بعد از پدر خود سی و سه سال و هفت ماه الا چند روز و قبر او در سر من رای و مادر او سمانه و داد
مغربیه میگفتند لقب حضرت ناصح و نقی و نقی و متوکل و کنیتش ابو الحسن بود و در کتاب اعلام الوری است که تولد یافت در
صریا از مدینه در نصف ذی حجه دویست و دوازده و در روایت ابن عیاش روز سه شنبه پنجم از رجب و نام آنحضرت سمانه و داد
مادر آنحضرت میگفتند لقب او نقی و عالم و فقیه و امین و طیب گفته میشد و ابو الحسن الثالث و شیخ در مصباح گفته است که ولادت
شده است در روز نیمه ذی حجه تولد یافت ابو الحسن علی بن محمد العسکری علیه السلام و در جای دیگر گفته است ابن عیاش گفته است در روز
آمده است در کتاب ارشاد شیخ کبیر ابو القاسم ابن عبد الله اللهی الی سنة الحولیین فی سنه محمد بن علی و علی الثانی و ابنه علی بن
محمد بنجیب در روز ... ابن عیاش مولد ابو الحسن الثالث روز دوم از رجب و باز گفته است که تولد
آنجناب در روز پنجم از رجب بوده و نیز گفته است که روایت کرده است ابراهیم بن هاشم قمی و گفته است تولد یافت ابو الحسن عسکری
روز سه شنبه سیزدهم از رجب سنه ٢١٤ و در کتاب کافی است که تولد یافت در نیمه از ذی حجه سنه ٢١٢
و روایت شده است که تولد آنجناب در رجب سنه ٢١٤ بود و مادر آنحضرت ام ولد است که گفته میشد او را سمانه و در کتاب
روضة الواعظین است که مولد آنجناب روز سه شنبه نیمه ذی حجه سنه ٢١٢ و در الفصول المهمه صفت آنحضرت اسمر اللون یعنی
گندم گون و نقش خاتم آنحضرت الله ربی و هو عصمتی من خلقه در کتاب مصباح کفعمی است که تولد آنجناب

در روز جمعه هجدهم رجب و بقولی پنجم سنه ۲۱۲ در ایام مأمون علیه و آنحضرت را نقش خاتم احفظ العهود من اخلاق المعبود

و آنحضرت را یک کنیز بود و غیر او ازبرای او نبود اولاد و وفات کرد در روز سه‌شنبه بیست و چهارم ماه رجب سنه ۲۰۳ مسموماً و در او [illegible]

آنحضرت عثمان بن سعید بود

باب در ذکر نصوص بالخصوص در او صلوات الله علیه

در کتاب کمال الدین ابن بابویه بسند معتبر از صقر بن دلف روایت کرده است که گفت شنیدم از ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام که میگفت امام بعد از من

پسرم علی است امر او امر من و قول او قول من و طاعت او طاعت من است و امامت بعد از او در پسر او حسن است در کتاب الارشاد

و ارشاد ابن قولویه از کلینی و او بسند معتبر از اسماعیل بن مهران روایت کرده است که گفت چون خارج شد ابو جعفر از مدینه بسوی بغداد

در دفعه اول عرض کردم به آنحضرت در حین خروج او جعلت فداک من بر شما ترسانم در این راه پس بکه خواهد بود امر بعد از تو پس

آنحضرت روی خود بسوی من کرد و در حالت ضحک فرمود آنچه تو دانسته در این سال نیست و چون در دفعه دوم متعصم

آنحضرت را طلب نمود رفتم بخدمت آنحضرت و عرض کردم جعلت فداک میروی پس بسوی که خواهد بود امر بعد از تو پس آنحضرت

گریه کرد تا آنکه تر شد محاسن مبارک او و بعد از آن بمن التفات نمود فرمود که در این دفعه بر من خوف است امر بعد از من با پسرم

علی است و در کتاب الارشاد کتاب ابن قولویه از کلینی و او از حسن بن محمد و او از خیرانی و او از پدرش روایت کرده است که گفت

ملازم باب ابو جعفر علیه السلام بودم بجهت خدمتی که بمن رجوع شده بود و احمد بن محمد بن عیسی اشعری میآمد در سحر آخر هر شب

تا آنکه مطلع شود بر خبر علة ابو جعفر علیه السلام را و بود آنکسیکه رسول بود در رفت و آمد میان ابو جعفر علیه السلام و خیرانی در وقتیکه میآمد آن رسول

میان ایشان احمد با او خلوت میکرد و خیرانی گوید که بیرون آمد شبی و ایستاد احمد از مجلس و خلوت کرد با رسول و من در مجلس بودم و شنیدم

کلام ایشان را پس رسول گفت به احمد که مولای تو تو را سلام میرساند و میفرماید که من گذشتنی هستم و امر بسوی پسرم علی است

و از برای او است بر شما آنچه بود برای من بعد از پدرم پس رسول رفت و برگشت احمد بجای خود پس گفتم با او

که چه گفت ترا گفت خیر است گفتم شنیدم آنچه را که او گفت و اعاده کردم آنچه را که شنیده بودم پس گفت

بر من حرام کنی خدا بر تو بهشت و چرا گوش دادی و خدا میفرماید لا تجسسوا پس گفت اگر شنیدی حفظ کن شهادت

خود را شاید آنکه محتاج بشوم بشهادت روزی و بر تو باد اظهار مکن این را تا وقت او گفت صبح کردم و نوشتم صورت

آنچه را که رسول گفت در چهارده پارچه و مهر کردم هر یک از آنها را و دادم آنها را بده نفر از اصحاب خود و با آنها گفتم

اگر حادثه موت بمن رو دهد پیش از آنکه آنها را از شما بخواهم پس باز کنید و عمل کنید بآنچه در آنها است و چون وفات

کرد ابو جعفر علیه السلام بیرون نرفتم از منزل خود تا آنکه دانستم رؤسای ارغصابه جمع شده اند در نزد محمد بن فرج

و گفتگو میکنند در امر و نوشت بمن محمد بن فرج و اعلام کرد بمن اجتماع آنها را در نزد او و گفته بود که اگر نه ترس

از شهرت نمیشد هر آینه با آنها میآمدم بنزد تو و دوست میدارم که سوار شده بنزد من بیائی پس سوار شدم و رفتم بنزد او و دیدم قوم را

که جمیع ملائمند در نزد او پس بگفتگو کردم و دیدم اکثر آنها را که شاک بودند در علی علیه السلام پس گفتم با آنها که رقعه

ها و پارها بود و ده نفر از ایشان حاضر بودند که بیرون بیاورید رقعه ها را و بیرون آوردند رقعه ها را پس گفتم با آنها این

آنچیزی است که مأمور بودم با و بعضی از آنها گفت ما دوست میداشتیم که باشند در تو از این امر غیری دو دیگر تا تاکید

کند قول ترا پس گفتم با آنها که خداوند عالم آمد از برای شما با آنچه شما دوست میدارید و آن ابو جعفر اشعری است

اخبری که شهادت شنیده برای من شنیدن این رساله پس سؤال کردند قوم از ابو جعفر و او از تادیه شهادت

کرد و نزدیک شد بمن کرده و اورا المبالغه پس رسید از سیاست او گفتم من این را شنیده ام و این شهادت عزیزی بود

دوست میداشتم که این شهادت ظاهر کنم و از برای مردی از عرب شد و اما ما سیاست پس برای شما کتمان شهادت کنم پس متفرق

شدند قوم ما آنکه تسلیم کردند امر را بآنحضرت ابی الحسن علیه السلام و نقش نموده اند او را او اخبار در این باب

بسیار است اکثر آن در اصول کلینی و ابن بابویه است و در احتجاج و غیره سلوکی کتاب و در اجماع صحابه بر امامت ابی الحسن علیه السلام

و عدم ادعاء غیر آنحضرت در وقت وفات پدرش آنچه متفق میشود از در انتهای ایشان نیازی نیست از ارادا خبار

بخصوص بعضی از آنها در کتاب کافی محمد بن جعفر کوفی بسند خود از احمد بن ابی خالد روایت کرده است که ابو جعفر

محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام شاهد گرفت او را

[illegible]

کردن نقش نامه و وصیت کرد بسوی پسر خود علی بنفس او و برادران او و قرار داد امر موسی را

وقتیکه محمد بلوغ رسد با او و گردانید عبد الله بن مساور را قائم بر ترکه او از ضیاع و اموال

و نفقات و ممالک و غیر اینها تا وقت بلوغ علی بن محمد و صبر کرد عبد الله بن مساور این روز را

و قیام نمود با نفس و اخوان او و گردانید امر موسی را بسوی او که قائم گردد بنفس خود بعد از آنها

قرار وقتیکه پدر آنها در صدقات که نقد نکرد با ما عهد نامه و بود این در روز یکشنبه که گذشته بود

از ذیحجه دولت و بیست و شش و نوشت احمد بن ابی خالد شهادت خود را در الخط خود و شاهد شد حسن بن

در بن عبد الله بن ... بن علی بن ابی طالب ... حسن بن محمد معروف بکوکبی ... این شهادت شهادت داد
احمد بن خالد در صدر این کتاب نوشت شهادت خود را که بدست خود نوشته شد نقش خاتم هم نوشت شهادت خود را علامت
ملک معتمر باید شاید سبب اعتبار و رجوع در وصی بودن آنحضرت و تفویض فرزندان امر در ظاهر قبل از طلوع آنکتاب بعبد الله بود در
تقیه بوده باشد یا آنکه مقصود آنحضرت عدم مدخلیت قضاة در امر آنکتاب بوده در کتاب عیون المعجزات روایت
کرده است حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از پدر خود که گفت چون حضرت امام محمد تقی از مدینه بسوی عراق اراده کرد
از اخبارات ... ابو الحسن علیه السلام را در حجره بعد از نبی در او دفرمود باو چه دوست میداری تا آنکه بفرستم برای
تو از تحفهای عراق حضرت فرمود شمشیری که باو باشد شعله آتش و بعد از آن ملتفت شد بموسی پسر خود و باو
فرمود تو چه دوست میداری عرض کرد اسب پس امام محمد تقی علیه السلام فرمود که ابو الحسن شبیه است و موسی مادر ...

باب سوم در بیان معجزات و بعضی مکارم اخلاق و معالی امور جناب امام علی النقی صلوات الله علیه و علی آبائه

در کتاب اعلام الوری سید ابو طالب محمد بن حسین حسینی روایت کرده از ابو الحسین بن حسن داود از طاهر بن محمد جعفری و او از احمد بن محمد بن عیاش
و او از عبد الله بن احمد بن یعقوب و او از حسین بن احمد مالکی و او از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت در مدینه تا آنکه گذشت
واثق در طلب اعراب پس حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود بیرون رویم تا این ترکها را تماشا کنیم و چون بیرون رفتیم و در جائی ایستادیم
بر گذرگاه ترکها ... بعد از آن گذشت باو ترکی و جناب ابو الحسن علیه السلام با او بزبان ترکی تکلم فرمود پس آن ترک از
اسب خود فرود آمد و بوسید سم اسب آنحضرت را پس گفتم او را قسم دادم و گفتم باو که با تو آنحضرت چه گفت
پرسید که این پیغمبر است گفتم پیغمبر نیست گفت مرا بنام خواند که در طفولیت در بلاد ترک
بر من نهاده بودند و نمیدانست او را احدی تا بامروز در کتاب مناقب از ابو هاشم منقولست
در امالی شیخ ... از منصوری و او از عموی پدر خود روایت کرده است که روزی بنزد متوکل رفتم و آن شراب میخورد
و مرا دعوت کرد گفتم یا سیدی من هرگز شراب نخورده ام گفت تو با علی بن محمد شراب میخوری ... گفتم
باو یا سیدی ... در دولت تو هست ... جواب ...
متوکل آنحضرت ... فتح بن خاقان ... متوکل ...
و مرا ... در ... بنزد ...

نبوت امام علی بن محمد آمدم دو بودم در خدمت آنحضرت بگفته عظمت ... پس آنحضرت تبسم فرمود گفت خیر از خیر خواهد شد
از ... رسانید ... او را ... عرض کردم ... شد یا سیدی ... آید ... با
مال ... رسید ... و چون شب شد ... حضرت ... قطع کرد ... اسلام ... و
... پس بیرون رفتم ... او
... آنحضرت ... حضرت فرمود ... باو ... آن
که ... پس بیرون ... آنحضرت باز حضرت فرمود که ... بگو
که ... پس ... آمدم ... پس حضرت ... گفتم ... گفت ...
... و چون برگردم ... آنحضرت ...
... خداوند تعالی حفظ میکند برای ما و ... پس بیرون آورد
از ... پس بیرون آمد امام علیه السلام ... فرمود که ... یقین شد
در کتاب ... فتح بن ... روایت کرده است در کتاب امالی شیخ ... خبر داد ...
از ... حدیث که گفت بود در ... امام ...
... حضرت ... پس ...
... حضرت فرمود ...
حضرت فرمود ... آنحضرت تبسم ... موسی ...
که ... موسی بن ... حضرت
فرمود ... آنحضرت ...
کرد ... موسی بن ... حضرت فرمود ... یا سیدی ...
... حضرت ... گفت ...
راوی گوید که ... یا سیدی ... این ... کرد
ممکن است ... حضرت فرمود اللهم ... اجعلنا
... خداوند ... پس ... گفتی ... پس
عرض کرد که گفتم ... حضرت فرمود
... در کتاب امالی ... خادم ... که گفت ... امام

بغا

فقص ... نبكين ...

علی بن محمد علیه السلام که یکبار برای من سطلی نهاده بود در موضع خلوت تا میشود بگیرم او برای نماز و مرا از جهة کاری فرستاد و فرمود
چون برگردی بدین مکان مرتبا باشند انشاء الله و قبلیکه مرا که مسموم برای نماز و چیزی روی مبارک حضرت کشیده که گویا هیچ فراموش
کردم بجهة آنکه بمن گفته بود و نشب مردی بود و پس چون خدمت آنحضرت ایستاده است بجهة نماز و من مشغول شدم
که سطل آنکه رشوه آن و از خوف علامت کتاب از آن موضع حاضر شدم و متألم بودم برای آنحضرت که چه گونه ظرف خواهم پیدا
او پس ندا داد مرا ای عفیف کننده گفتم انا ... چه خواهد بود عذر من اگر گویم که فراموش کردم مشغول آن کار
و چاره از رعایت کتاب نیافتم پس از روی خوف بخدمت آنحضرت آمدم فرمود یا مالک بیشتر ... مرا
که من نمیتوانم مگر آب سرد و آرم کردی آن آب سر برای من و در سطل کهن ریختی عرض کردم و الله یا سیدی نه سطل
که نشناختم و نه آب حضرت فرمود بحمد الله ترک نکرده ایم ما چیزی را و ... ترا عطیتی و هم حمد خداوند را
که ما را اهل طاعت خود قرار فرمود و توفیق داد ما را ... خود بر عبادت او ... پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ان الله یغضب علی من لا یقبل رخصته یعنی خداوند تبارک و تعالی غضب میفرماید بر آنکسیکه قبول نکند سهل و
در کتاب امالی بهمان سند روایت کرده است که روزی بقصد امام علیه السلام رفتم و عرض کردم یا سیدی این مرد مرا
کرده قطع کرده است ... او ... که مراد متوکل است ... در این ... و ... و چون از او
سؤال میکنم چیزی را لازم میشود بر او قبول کردن از شما سزاوار است که برین تفضل فرمائی پس حضرت فرمود کفایة
کرده شده خواهی شد و چون شب شد ... ستاره های متوکل و ... رسول متوکل بسوی من آمدند
پس آمدم من و فتح بر در ایستاده بود و چون مرا دید گفت بمنزل خود آرمیده و این مرد در این وقت شب ... گفته
در طلب تو پس داخل شدم بر متوکل و او در فرش خود نشسته بود و چون مرا دید گفت که ما اعراض نموده ایم از تو و تو خود
باعث فراموش کردن ما شدی چه چیز داری تو در نزد ما گفتم صله فلان و رزق فلان و گفتم چیزهای دیگر را پس امر
کرد برای من با آنها و بعد مقابل آنها پس گفتم بفتح علی بن محمد علیه السلام اینجا رجالی آمده است گفت گفتم چیز نوشته
است گفت نه پس برگشتم و از عقب من فتح ... و گفت ای مرد شک ندارم که تو از حضرت خواهش کرده
که آنحضرت در حق تو خواهش بکند پس برای من ... التماسی کن از آنحضرت که دعا ... داخل حضرت
امام علیه السلام شدم فرمود یا ابا موسی این چهره ... رضا آمد عرض کردم به برکت شما یا سیدی و لکن ... شما
به نزد متوکل نرفته و از او خواهش نکرده اید فرمود خداوند تعالی دانسته است از ما که ما ملتجی نمیشویم در مهمات مگر باو
و توکل نمیکنیم در مهمات مگر بر او و وعده فرموده است با ... سؤال کنیم از او اجابت ... و میترسیم ما از عدول
تو پس عدول نکند خدا از آنچه وعده فرموده است مترجم گوید در این فقره اشاره است بمشروط بودن اجابت

نز

راوی گوید

نسبت بآن دعا ... عرض کردم که فتح بن خاقان چنین گفت حضرت فرمود که فتح دوست میدارد ما را
بظاهر و چنین نیست ... خود دعا مخصوص است بحالت آنکه که دعا میشود برای او و در وقتیکه خالص شده باشد بر طاعت
خداوند و قرار بگیرد برسول خدا و بحق ما اهل بیت و سؤال کند از خداوند تبارک و تعالی چیزی را که محروم نفرمود او را
یا سیدی تعلیم بفرما در این ... دعائی را مخصوص ... بآن دعا ... حضرت فرمود ... و سؤال کنم از خداوند ... در مهم ...
آنکس ... دعا بکند ... که این دعا است یا عدتی عند العدد ویا رجائی والمعتمد ویا کهفی
والسند ویا واحد یا احد یا قل هو الله احد اسئلک اللهم بحق من خلقته من خلقک لم تجعل
فی خلقک مثلهم احدا ان تصلی علیهم و تفعل بی کیت و کیت و در همان کتاب است فی ... از
احمد بن محمد قطبی ... روایت کرده است که گفت خبر داد مرا ... کاتب ... و نویسنده اخبار ... متوکل بود ...
مسجد جامع ... که ... خطبه ... اولاد عباس ... ملقب ... و متوکل ...
حقیر میشود ... پس از متوکل خواهش نمود که روزی خطبه بخواند ... گرفت پس خطبه خواند و نیکو خواند پس ... متوکل
نماز بخواند ... گرفت ... او از منبر فرود آمد پس ... متوکل گرفت و گفت یا امیر المؤمنین ... خطبه
نماز میخواند متوکل گفت ... و ... گفت ... متوکل
هیچ کس ... نکرده است ... کرده ... علی بن محمد ... در خانه ...
خدمت کرده است ...
و این چیز است که چون ... متحقق ... این کار ...
او را که خود پرده بر دارد از برای ... تا آنکه ... بعض از ...
پس ... که خدمت نکنند بر آنحضرت ... پرده از برای او بر ... متوکل ...
از کسانیکه ... بخبر بودند ... صاحب خبر که ... داخل خانه شده خدمت نشد برای او

برای متوکل کرامت

و پرده بر داشته نشد از پیش روی او پس وزید هوائی و برداشت پرده را برای او پس داخل شد متوکل گفت
که ... وقت برآمدن او ... صاحب خبر که هوائی بخلاف این هوا وزید و برداشت برای او
پرده را تا آنکه بیرون رفت پس گفت متوکل ما نخواستیم هوائی را که بردارد از برای او پرده را

روزی امام علیه السلام نزد متوکل تشریف آورده و متوکل گفت یا ابا الحسن کیست شاعرترین مردم و پیش از این سؤال کرده بود

از ابن جهم و دیگر [illegible] و ایشان جواب [illegible] و چون متوکل از امام علیه السلام سؤال کرد حضرت فرمود فلان بن فلان

علوی [illegible] گفت [illegible] لقد فاخرنا من قریش عصابة بمطّ خدود وامتداد

اصابع . فلما تنازعنا القضاء قضى لنا علیهم بما فاهوا نداء الصوامع [illegible]

[illegible] قریش [illegible] [illegible] قضا حکم کرد برای ما

بر ضرر ایشان [illegible] نداء صوامع را متوکل گفت یا ابا الحسن نداء صوامع چیست حضرت

فرمود اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا جدی ام جدکم [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] متوکل [illegible] بسیار [illegible] [illegible]

برای این [illegible] [illegible] و شاید مط خدود

وامتداد اصابع [illegible] در کتاب امالی ابن [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible] حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام [illegible]

پس [illegible] [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

الایمان فختم [illegible] علی الکتاد [illegible] فاعانتک علی الطاعة [illegible]

القنوع فصانتک عن التبذل [illegible] رزق [illegible] اعمال

[illegible] ورزق [illegible]

[illegible] یا ابا هاشم [illegible] کمال [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] در کتاب امالی [illegible] صدوق علیه الرحمه [illegible] روایت کرده

[illegible] امام علی بن محمد علیهما السلام [illegible] یا ابا موسی [illegible]

شده‌ام

شده‌ام [illegible] عرض کردم [illegible] [illegible]

[illegible] شده [illegible] در [illegible] [illegible] و علامت [illegible]

[illegible] [illegible] در کتاب بصائر

الدرجات محمد بن [illegible] روایت کرده است [illegible]

ان امام علیه السلام [illegible] [illegible] فراهان

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

در عالم [illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت

در کتاب مناقب [illegible] بصائر الدرجات محمد بن [illegible] علی بن مهزیار [illegible]

از [illegible] علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible] در همان کتاب

محمد [illegible] از علی بن مهزیار روایت کرده [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]

علامت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الکتاب [illegible]

[illegible] [illegible] در کتاب مناقب

از علی بن مهزیار [illegible] روایت کرده است

در کتاب کشف الغمه [illegible] از علی بن مهزیار [illegible]

در کتاب بصائر الدرجات حسن بن [illegible] از ابراهیم بن مهزیار روایت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مقدار [illegible]

تعیین ساعات [illegible] آن حضرت در [illegible] [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] [illegible]

۱۹۱

در بیرون خانه حضرت بودیم پس هر دو در صف نشسته حرف زدیم و با ما بود مسرور غلام عثمان بن [illegible] چون نزدیک بخانه آنحضرت شدیم دیدیم بلال غلام
ابی الحسن علیه السلام منتظر ما است و چون ما را دید گفت داخل حجره شوید و چون داخل شدیم از عطش [illegible] نه نشستیم و بیرون آمد بعضی از خدم
و با خادم بود قدحی [illegible] آب سرد [illegible] پس خوردیم و [illegible] حضرت [illegible] و سلام کردیم
برادر [illegible] دست مبارک [illegible] دست [illegible] و دعا کرد [illegible] نشستیم و بعد از آن آنحضرت را
وداع کردیم و چون خواستیم [illegible] در خانه بیرون روم صدا زد [illegible] بنشین و نشستیم و [illegible] بابا [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] دست [illegible] بیرون آمد [illegible] برادر [illegible] عثمان بن [illegible] کرسی [illegible]
و [illegible] من [illegible] در نزد [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] امام علیه السلام [illegible] عرض کردیم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و بعد از آن بیرون آمدیم [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
داخل شد گفت آنحضرت [illegible] چون عرض کردم بحضرت [illegible] پس [illegible] حضرت [illegible]
در [illegible] و [illegible] بعد از آن [illegible] حضرت [illegible] مبارک [illegible] سؤال کنند [illegible]
و بعد از آن [illegible] علی بن مهزیار [illegible] امام علیه السلام [illegible] عرض کردم [illegible] ابا الحسن [illegible]
از [illegible] بیرون [illegible] کتاب [illegible] و بصائر الدرجات حسین بن محمد [illegible]
روایت کرده است [illegible] از ابی الحسن علیه السلام [illegible] از [illegible] خانه [illegible]
[illegible] و شروع کردم [illegible] سلام [illegible]
[illegible] از آن [illegible] سوی بغداد [illegible] روز [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] خدمت آنحضرت [illegible] آنحضرت را چون [illegible]
آمد آنحضرت [illegible] نزد [illegible] پس [illegible] خانه [illegible] در بغداد
پس آمد [illegible] در [illegible] و بیرون شدم [illegible] بغداد [illegible]
بصائر الدرجات حسین بن محمد بن [illegible] روایت کرده است که [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام رسیدیم و عرض کردم
جلت [illegible] در تمام [illegible] تحقیر و تقصیر [illegible] منزل [illegible]
[illegible] پس حضرت فرمود [illegible] ابن سعید [illegible] در این مقام [illegible] از معرفت ما [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] فرمود [illegible] چون نظر کردم دیدم بوستانها [illegible] و باغهای خوب [illegible]
حکمتی بعضی فقرات [illegible] عطرهای خوب و ولدان [illegible] در آن [illegible] و [illegible] شنیده [illegible]

پس [illegible] شنیده [illegible] حضرت فرمود که در هر جا باشیم ما [illegible] از برای ما مهیا و معتاد [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری از کلینی [illegible] و [illegible] در کتاب بصائر الدرجات حسین بن محمد [illegible]
از صالح بن سعید [illegible] در کتاب بصائر الدرجات [illegible] محمد [illegible] و [illegible] حماد بن [illegible] باتفاق
[illegible] روایت کرده است [illegible] لذات روحانیه و درجات حقیقیه معنویه [illegible]
که این امور [illegible] که [illegible] احوال [illegible] و درجات حقیقیه [illegible] لذات
روحانیه [illegible] سائل مقصود [illegible] لذات [illegible]
آنحضرت [illegible] زیرا که [illegible] سائل [illegible] الکیفیة [illegible] سائل [illegible]
[illegible] این کیفیة [illegible] فهم [illegible] اول [illegible] خداوند تبارک و تعالی [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] سائل [illegible] احوال [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] درجات [illegible] واقعیه و قدرة [illegible]
[illegible] عالم [illegible] معقولیه [illegible]
[illegible] خداوند تبارک [illegible] لذات [illegible]
[illegible] در خواب [illegible] که لذت [illegible] لذت [illegible]
[illegible] که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا [illegible] که آنحضرت علیه السلام [illegible] سائل
[illegible] لذات روحانیه [illegible] موافق فهم [illegible] سائل در خواب [illegible] و غفلت
عظیمه [illegible] لذات [illegible]
[illegible] و مطابق [illegible] علما [illegible] که تحقیق
[illegible] متفاوت است چنانکه پیغمبر [illegible]
جبرئیل علیه السلام و سایر ملائکه را [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ارواح [illegible] در [illegible] السلام [illegible]
[illegible] پس ممکن است که جمیع این امور در جمیع اوقات حاضر [illegible] نزد ایشان علیهم السلام [illegible]
[illegible] اجسام لطیفه روحانیه و ملکوتیه [illegible] سایر خلق [illegible] پس خداوند تبارک و تعالی
[illegible] امام علیه السلام قوة [illegible] سائل [illegible] دید [illegible] که [illegible] السلام
جنات [illegible] و ریاض [illegible] و لذت [illegible] بسبب [illegible] ارواح مؤمنین باجساد مثالیه لطیفه

١٩٢

خود [illegible] و ما هر [illegible] ایشان [illegible] لب [illegible] شبها که در [illegible] و [illegible] عالم
[illegible] که [illegible] از [illegible] به این عالم و عالم [illegible] امت [illegible] که [illegible]
دارید [illegible] در کتاب بصائر الدرجات [illegible] از [illegible]
بوسائط روایت نموده است که دیدم حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام که میگفت
أنا الله و أنا الحی [illegible] پس عرض [illegible] بآن حضرت که [illegible] حضرت [illegible]
از [illegible] خدا که [illegible] روایت [illegible]
[illegible] در کتاب مناقب و خرائج [illegible] از ابو هاشم جعفری روایت [illegible] که [illegible] ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] حضرت زکوة [illegible] زکوة طرفیت
[illegible]
من [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری از [illegible]
[illegible] در کتاب خرائج روایت شده از [illegible] که [illegible] در خدمت ابی الحسن علیه السلام
آن حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
ما [illegible] در کتاب خرائج از ابو هاشم روایت [illegible] ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب خرائج [illegible] روایت [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

و دیگر [illegible] والله [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام
الوری محمد بن [illegible] روایت کرده است در کتاب کافی [illegible]
در حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible] از حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قوتی [illegible] قوتی
[illegible]
[illegible] در کتاب
اعلام الوری [illegible] ابو هاشم [illegible] روایت کرده است [illegible]
روایت کرده است در کتاب خرائج روایت کرده [illegible] ابو هاشم جعفری [illegible]
شنیدم [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] در کتاب خرائج از ابو یعقوب روایت شده است که گفت دیدم ابو الحسن علیه السلام [illegible] احمد بن خصیب [illegible]

در بعضی نسخها بجای دمق دمق بال است و محفوظ او بعد دریس است

و میگفتند سواره پیش عقب به خدمت ابی الحسن علیه السلام ابن خضیب عرض کرد که در پی آن حضرت [illegible] که وتقدمنی و پیش بیفت با ما به [illegible]
حکم اظهار ننمود [illegible] که گفته شد [illegible] ابن خضیب [illegible] به این [illegible] آن حضرت کشته شد [illegible] که میکنند [illegible] ابی الحسن علیه السلام
در خانه‌ای که آن حضرت با [illegible] [illegible] از آن حضرت [illegible] و تسلیم [illegible] بود و [illegible]
لا افضل لک [illegible] الله [illegible] لا [illegible] معه [illegible] تا [illegible] در [illegible] با [illegible]
پس گفته شد [illegible] دیگر [illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible] در [illegible] ابی یعقوب [illegible]
در کتاب [illegible] ابو یعقوب [illegible] در [illegible] ابی الحسن [illegible] چشم [illegible] از روز [illegible]
شد [illegible] گفت ابو الحسن [illegible] دیدم [illegible] در زیر [illegible] بود [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری احمد بن محمد [illegible] از ابی یعقوب روایت کرده است در کتاب [illegible] از محمد بن [illegible]
روایت کرده است که جناب ابو الحسن [illegible] من در [illegible] هستم [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible] در [illegible] فرسادوح
و بعد از آن رسید [illegible] ابی الحسن علیه السلام [illegible] لا تنزل فی ناحیة الجانب الغربی [illegible]
و اطراف [illegible] را در [illegible] گفتم [illegible] ابو الحسن [illegible] هستم [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] در [illegible] چون [illegible] در بغداد [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible] محمد بن فرج [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible] سؤال کردم [illegible]
[illegible] ضیاع [illegible] برگردد [illegible] ضیاع تو [illegible]
محمد [illegible] محمد بن فرج بیرون رفت [illegible] نوشته شد [illegible] ضیاع او [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible] ابن قولویه [illegible] از محمد بن فرج [illegible]
و گفت علی بن محمد نوفلی [illegible] علی بن احمد خضیب [illegible] محمد بن فرج [illegible] ابی الحسن
آن حضرت [illegible] بیرون [illegible] فرج [illegible] بیرون رفت [illegible] کتاب
خرایج [illegible] از اهل اصفهان [illegible] ابو العباس احمد بن نصر و ابو جعفر محمد بن علویه [illegible] گفتند که
در اصفهان [illegible] عبد الرحمن [illegible] شیعه [illegible] از او [illegible] سید [illegible] شدی [illegible]

[illegible] گفت دیدم [illegible] آن حضرت [illegible] از [illegible] اهل اصفهان [illegible]
و با قوم دیگر [illegible] در خانه متوکل [illegible] در خانه متوکل [illegible] محمد بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible] در [illegible] رسیدم [illegible] این [illegible] ابی طالب [illegible]
با [illegible] متوکل [illegible] گفتم [illegible] چگونه [illegible]
[illegible] در [illegible] ایستاده [illegible] دیدم [illegible] در پیش [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] چون [illegible] گفت [illegible]
[illegible] داد [illegible] اولاد [illegible] اصحاب [illegible]
سؤال [illegible] گفتم [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] در خانه [illegible] اموال [illegible] خانه [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] هفتاد [illegible] با امامت [illegible]
[illegible] در [illegible] متوکل [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] بمدینه [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible] سعید [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] پیشتر [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] قبر او [illegible] قبر [illegible]
[illegible] قبرها [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] آن [illegible] قبرها [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] حسن [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] بسیار
[illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن وقت [illegible]

١٩٤

بیرون آمدم از نزد آنحضرت [illegible] و در میانه ماه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله [illegible]

[illegible]

[illegible] الکافی [illegible]

[illegible]

در حاشیه: [illegible]

[illegible] ابن بزرگوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو الحسن [illegible]

[illegible] ابو القاسم [illegible] متوکل [illegible]

[illegible]

در حاشیه: مجمل

در حاشیه: [illegible] متوکل [illegible]

[illegible]

۱۹۵

گفت ناچار است از اینکار دیگر گفت اگر از این کار چاره نباشد پس می‌خورد آنکه باده باشد اول بردار تا و اثر آفتاب بسیار

تا آنکه مردم ندانند که تو بعد نسبت بآنحضرت این کار را کرده و بدون دیگران پس کرد در راه رفت آنحضرت

باده و نیشابان بود پس رسید به هیز و حال آنکه آنجناب عرق کرده بود و ابو القاسم گفت پس ملاقات کردم

آنحضرت را وقتی دیدم آنحضرت را در دهلیز خانه و پاک کردم صورت عرق آنجناب را و عرض کردم که بر عموی تو

تنها قصد کرده است این را که بدیگران کرده باشد نقل شد نباید از این جزئی حضرت فرموده بود و

از تو بیاکت تو ممنوع ای ... ایام ذلک و علی ... نیست زود در خانه خود تمتع و حظ

ببرید که این وعده‌ات غیر مکذوب هزار روزه بود و بود در نزد من معلی نشسته و بسیار با او مزاح کردم

بسبب رافضی‌ها پس برگشتم بمنزل خود در وقت عشا و گفتم باای رافضی تا آنکه خبر دهم تو را آنچه در این روز

شنیده ام از امام تا گفت چه شنیده و خبر دادم آنچه آنحضرت خبر داده بود گفت که تو را ... شنیدن

نصیحت ... گفت اگر ... باشد آنچه را تو گفتی پس احتراز کن و خزینه کن آنچه را مالکی ...

خواهد برد و یا کشته خواهد شد بعد از سه روز پس غضب کردم بر او و فحش دادم باو و دور کردم از پیش خود

و او بیرون رفت و چون تنها شدم پس فکر کردم و گفتم ضرری ندارد را اخذ باحتیاط و حزم اگر بوده باشد

از این جزئی که این مرد گفت پس عمل کردم بحزم و احتیاط و اگر بوده باشد ضرری نمی‌دارد گفت پس

بسوی خانه معلی پس بیرون آوردم هر آنچه بود مرا در خانه او و تفرقه نمودم هر آنچه بود در خانه خود

بر هر قوم آنکه وثوق داشتم بانها و نگذاشتم در خانه خود برای خود مگر حصیری که نشینم بر روی ...

خادم شد ... نزد متوکل و ... ماندند مال من و خود من و شیعه شدم پس از آن ...

... خدمت آنجناب و ملازم خدمت او شدم و از او سؤال کردم که دعا کند برای من و دوست ...

... در کتاب خرائج روایت کرده است از ابی القسم و او از خادم و او از علی ابن محمد

... که گفت پس خارج شدم روزی و آنحضرت در خانه

علیها السلام ... متوکل معمول ... منع نموده بود مردم را از آمدن بسوی علی بن محمد ...

متوکل بود

متوکل بود ناگاه ملاقات کردم ... از شیعه را او در ... بدید پس سؤال کردم از حال تو گفتم ... گفتند از ...

حال را انتظار ... نشستم ... و سلام ... سؤال کردم از حال او گفتم ... نشسته اورا

گفتند نمی‌شناسم چون حضرت ... همه آنها نشسته بودند و سلام کردند و ... نقل شده ...

دانگاه ... کردند ... پس سؤال کردم از حال ... جوانان ... ایشان ... پس گفتم ... ما دیده بودیم ...

گفتند دیده بودیم گفتم ... حضرت ... برای من پس یکی از ایشان گفت او شیخ است سفید شده است موی سر او و خود او سفید است

گویا آب داده شده است ... دیگری گفت دروغ ... نیست ... و سیاه است ریش او ... دیگر گفت

بجان ... نیست او بلکه او کهل است ... سفید و سیاه ... پس گفتم ... آنحضرت ... سعید

برود در حفظ خدا در کتاب خرائج ابو هاشم جعفری روایت کرده است ... متوکل ... کاری ... داشت

... ترکان ... و ... داده بود ... می‌خواندند و چون ... سلام ... در مجلس ...

در ... و شنیده ... اگر ... علی بن محمد بن الرضا ... شنیده ...

صدای ... تا وقتی که آنحضرت تشریف می‌بردند و چون از آن مجلس بیرون می‌رفت ... باز عود می‌کردند ... و ...

او چند ... در حایط ... که ... آنحضرت تشریف می‌برد و چون حضرت تشریف می‌برد ...

در کتاب خرائج است که ابو هاشم جعفری گفته است که در ایام متوکل زنی پیدا شده و ادعا نمود که زینب بنت فاطمه صلوات الله علیها است متوکل باو

گفت که تو زن جوانی هستی و از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله گذشته است آنچه گذشته است ... آن زن گفت که پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله مسح کرد مرا و از خدا خواست که در هر چهل سال جوانی مرا بمن برگرداند و تا حال خود را ... ظاهر ...

حاجتی لاحق شد ... پیش مردم آمدم پس متوکل مشایخ آل ابیطالب و اولاد عباس و قریش را خواست ...

بر او ... کردند ... از ایشان روایت کردند در وفات زینب دختر رسول الله در ... متوکل بر او گفت ...

در این روایت گفت دروغ ... است ... پوشیده ... و ... پس متوکل

متوجه آن جماعت شده و گفت شما را بغیر از این روایت حجت دیگری هست بر این زن گفتند خیر متوکل گفت من ...

... پس ... نازل ... که ... گفتند ... حاضر ... علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام ...

باشد ... و ... پس فرستاد بسوی او و آنحضرت حاضر شد و متوکل خبر داد بآنحضرت خبر آن زن را حضرت فرمود دروغ

می‌گوید ... زینب ... وفات کرد در ... چنین از ما ... متوکل گفت ... مثل این را روایت کردند ...

... این زن را ... حجتی ... آنحضرت فرمود ... در اینجا حجت است در این زن و غیر او ...

ملزم میکنید متوکل گفت که راست گفتی پس حضرت فرمود که گوشتهای فرزندان فاطمه صلوات الله علیها بر سباع حرام است دور اندازش کن بر سباع اگر از اولاد فاطمه است باشد
هر گاه چنین باشد بالوجه متوکل با زن گفت چه میگوئی گفت و الله کشتن میخواهد و حضرت فرمود در اینجا از اولاد فاطمه صلوات الله علیها نیامد نازل
کن هر یک از ایشان را که بخواهی راوی گوید که تغییر شد رنگهای ایشان و گفتند بعضی از ایشان که مبغض و دشمن بودند علی نمیخواهد حیله میکند بر غیر خود چرا خود را
ابو الحسن متوکل بسوی ایشان بحرف میل کرد با امید آنکه آنحضرت در میان برود به بکشد متوکل کار کرده بود پس گفت یا ابا الحسن چرا تو نباشی که
نازل شوی حضرت فرمود این با تو است گفت بلی حضرت فرمود کلیم پس نردبان آوردند و شیران را باز کردند و ایشان شش شیر بودند پس نازل
جناب ابو الحسن علیه السلام بسوی شیرها و چون داخل شد و نشست شیرها بطرف حضرت آمدند و خود را نزد در پیش روی آنحضرت انداختند و دستهای
خود را دراز کردند و سرهای خود را بر دستها گذاردند و آنحضرت دست مبارک خود را بر سر ایشان میکشید [illegible] و بدست
خود اشاره میکرد [illegible] بکنار بکشید خود و پس یکسو میرفت تا آنکه همه ایشان خود بکنار کشیدند و در پیش روی حضرت ایستادند پس وزیر
متوکل گفت اینکار خوب نبود بسقت نما به بیرون آوردن او از اینجا پیش از آنکه این خبر منتشر شود پس متوکل بحضرت عرض کرد
یا ابا الحسن ما اراده بدی نکرده بودیم نسبت به تو بلکه اراده کرده بودیم که برای ما یقین حاصل شود بقول تو الحال میخواهم که بالا بیائی
پس حضرت برخاستند و بطرف نردبان آمدند و شیرها در اطراف حضرت بودند و خود را بجامهای آنحضرت میمالیدند و چون پای
خود را بر اول پله گذاشت شیرها التفات نمودند و حضرت اشاره فرمود که برگردند همه برگشتند و حضرت بالا تشریف آوردند و فرمود
هر کس ادعا کند که از اولاد فاطمه است پس در این مجلس بنشیند متوکل با آن زن گفت نازل شو آن زن گفت الله الله
باطل و دروغ گفتم و من دختر فلان کسم [illegible] مرا بر این مکر متوکل گفت بیندازید او را بسوی شیرها پس مادر متوکل از
او خواهش کرد و او را بخشید و در کتاب ارشاد و خرائج از محمد بن علی روایت شده است که خبر داد مرا زید بن علی بن حسین
در بستر خوابیده بودم و طبیب آمد به نزد من شب گفت [illegible] در سحر [illegible] رسید مرا [illegible] هر شب طبیب رفت
بعد از آن صاحب ابو الحسن [illegible] حاضر شد [illegible] بیاد آن دوا [illegible] و گفت برو که ابو الحسن [illegible] سلام میرساند
و میفرماید [illegible] در روز [illegible] دوا را بخوریدم [illegible] مراد از کتاب صاحب [illegible]
در کتاب خرائج از خیران اسباطی روایت کرده است که گفت بخدمت ابو الحسن علیه السلام رسیدم [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] بعد از آنحضرت [illegible] حکم [illegible]
امام حضرت [illegible] جعفر متوکل [illegible] بیرون [illegible]
امر [illegible] حضرت [illegible] در کتاب خرائج [illegible] ابو جعفر روایت کرده است [illegible] با ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible] در کتاب خرائج [illegible] آنحضرت [illegible]

کو بنا و دادن [illegible] از خرما که بعد دادم [illegible] بود که [illegible] ابو الحسن [illegible] بحضرت [illegible]
و آن [illegible] خلف [illegible] سؤال [illegible] بشارات [illegible] گفت آیا دوات میداری [illegible]
این علوی [illegible] برای گفتم [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خرمای [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از آن خرما [illegible] از خرما [illegible] از خوشه [illegible]
از [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
در پیش روی آنحضرت [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از آن خرما [illegible] بیرون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در کتاب خرائج از احمد [illegible] روایت کرده است [illegible] در خواب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] داخل [illegible] در صحرا
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] از بوستان [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] عالم [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] کتاب [illegible]
خواهم شد [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] بعد از آن [illegible] دوات [illegible] آفتاب غروب کرده بود
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
پس [illegible] آنحضرت [illegible] خانه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] تا آنکه [illegible]

مکتوبی به ... برده و بگوید ... اصلاح کن ... کاغذ را گرفته ... آن ... پس روانه شدم ... زر آن
مرکب ... نبود ... آن ... کاغذ ... مهر ... که مهر ... نماید ... است
یا منقلب ... پس ... رفتم ... از ... منطقه ... نماز ... طلب ... شده ... نماز میخواهم قبل
از آنکه بیرون ... حضرت ... مسجد ... صلى الله عليه وآله ... بعد از
و آن ... روضه مبارکه ... تمام ... بسم الله ... کتاب گفت ... تمام
بیرون شدم و آمدم ... نماز عشا ... نماز ... خواندم ... آنها ... آوردم و ...
طلب ... آنحضرت ... آن را ... کتاب ... و گفته ... که ... آن
ظاهر شود ... پس ... در مسجد ... حرف
آن حرف ... ناگاه دیدم ... آن ... پس ... گفت فردا ... کن
نبود ... کتاب را ... پس فردا ... جواب ... و ... آن ... پس ... آمد ... فردا
در آنجا ... گفتم ... در کتاب خرایج روایت کرده است ... محمد ... گفت ... علی بن محمد
علیهما السلام ... در اراده ... مسئله ... سوال ... پس آن را ... نماز ... ارزق
باعث ... آن ... نظر ... پس ... سوال کردم و ... جواب ... سوال کردم از آن
توقیع شده [illegible] در آن اقوال سید بن طاوس روایت کرده است در کشف الغمه با سناد خود از کتاب ... دلائل
کلینی علیه الرحمه ... نام ... گفت ... جناب ابی الحسن علیه السلام ... شخص ... میداد ... که
منتهی شود ... آنچه ... میداد ... امام علیه السلام در جواب
در توقیع ... هر گاه ... حرکت ده ... جواب ... در کتاب خرایج
روایت کرده است ... گفت ... آن حضرت علیه السلام ... نصر
خادم ... درهم ... مال ... پس داخل شدم ... برادر ...
از ... حتی یک ... و ... دو انگشت ... بود برای

برادایندن ...

در کتاب خرایج روایت شده است
برگردانیدن او از جهه و ضوء صبح کردم و مفقود نمودم پس ملحق شده از ... است در
متوکل یا واثق یا غیر ایشان امر کرد لشکر را ... هر سواری توبره اسب خود را پر از گل ... کنند ... آنها ... تود
است ... در صحرای وسیع ... مانند کوه عظیم شد و اسم آن تل المخالی ... بالای
آن رفت و حضرت ابی الحسن علیه السلام را طلبید و گفت ... بالا بیاید ... لشکر ... خیول ... و ... آراسته بود
... سلاح ... حضرت ... بود ... زینت و تمام ترین هیئت ... عظیم ترین ... از این ... که ... بر او خروج کند ... حضرت ابی
الحسن علیه السلام ... اهل بیت ... خروج ... خلیفه ... حضرت ... بنمایم ... خلیفه گفت ... حضرت ... دعا
کرد ... نظر ... از مشرق تا مغرب ... ملائکه ... سلاح ... و چون خلیفه ... غش کرد و بعد
از آنکه ... حضرت فرمود ... ما با شما ... در ... دنیا ... مشغول ... آخرت ... دیدی ... عقب
در کتاب خرایج ... ابو محمد ... خال ... کاتب ابراهیم بن محمد ... روایت کرده است ... حضرت ابی الحسن علیه السلام ... گفت
ابو هاشم ... با ابو محمد ... عجیب ... شیعه ... بر ... تعجب ... خدمت
میکردم ... آنچه ... سعید ... متوکل ... حضرت ابی الحسن علیه السلام ... بیرون رفتم ... مدینه
حضرت ... بیرون ... راه ... منزل قطع میکردیم ... رسیدیم ... شدید ... آب ... کردیم
در ... فرمود پس بیرون رفتیم ... تشنه ... شدیم ... تشنگی ... دیدیم ... صاحب
... آب ... بود ... خیمه ... نظر میکردم ... گفتم
و تشنه ... گفتیم ... سعید ... فرمود ... بیائید ... غذا و آب ... تعجب ... گفتم ... خیمه
... اثر ... سایه ... حضرت ... فرمود ...
پس ... کردم ... دیدم ... عظیمه ... درخت ... مردم ... شد
استظلال نمایند در سایه ... و ... من ... درختان ... آب ... در ... جا
... بود ... رفته بود ... آن حضرت ... در ... دیدیم
که این ... واقع شد ... شروع کردم ... تند ... نظر کردن با حضرت ... تا
... هر وقت ... نظر میکردم ... روی مبارک ... پس ... گفتم ...
را میدانم ... بعد ... درخت ... گذاشتم

۱۹۸

[illegible] در همین موضع [illegible] حضرت [illegible] عرض کردم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] نگردید [illegible] اثر [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جواب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مناقب [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible] علیه السلام
[illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
است و آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible] مبعوث شده [illegible] بیست و پنجم ذیقعده است [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن [illegible] علیه السلام در مدینه [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مدینه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ان یحیی مقادیر اشرف احکام [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] در کتاب کافی [illegible] حسین [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] کردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

کردم [illegible] پیدا [illegible] گفته شد [illegible] اراده [illegible] علی [illegible] پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن علیه السلام [illegible]
که حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
حضرت [illegible] حضرت [illegible]
و چون حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلف [illegible] عمدة المطالب [illegible]
[illegible] قم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر موسی بن محمد [illegible] الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ودر او عذر خواستند و اکرام کردند او را و از اموال خویشان برای او خانه مهیا کردند و بخشیدند برای او سهمها از دهات بسیار و اندر نقد
و کالا چند و عطا کردند برای او بیست هزار درهم و شتری کردند برای او ضیاع نیکو بود از آن خواهران او زینب و ام محمد و میمونه دختر
جواد علیه السلام به نزد او آمدند و در پیش او منزل گرفتند چون هیکل وفات کرد دفن شد در نزد فاطمه دختر موسی علیهما السلام در قم
ماند تا آنکه وفات کرد در شب سه شنبه هشت شب گذشته بود از ربیع الآخر سنه دویست و نود و دو و دفن شد در خانه خود و مشهد
معروف است الیوم و در کتاب نجوم است در روایت شده است برما بالسناد ما بمحمد بن جریر طبری بالسناد که او روایت کرده که گفت
خبر داد ما را ابو الحسن محمد بن اسمعیل بن احمد القهقلی کاتب در سر من رای در سنه سیصد و سی و هشت که گفت خبر داد مرا پدرم
در یوم سه شنبه در سر من رای و سیر میکردم در درب الحصابی دیدم یزداد طبیب نصرانی تلمیذ بختیشوع را که میرفت بخانه موسی
بن بغا پس او را دیدم تا آنکه حرف کشید بجانب گفت این دیوار را می‌بینی و میدانی صاحب او کیست گفتم کیست صاحب او
گفت این جوان علوی حجازی علی بن محمد الرضا علیهم السلام و بودیم ما که سیر میکردیم در آستانه خانه او گفتم چه کاره است او
گفت اگر مخلوقی غیب بداند او است گفتم چگونه میگوئی این حرف را گفت خبر دهم ترا با عجوبه از او که مثل آن اعجوبه را نشنیده
باشی تو هرگز تا ابدا و لکن خداوند بر تو کفیل و راعی قرار میدهم که خبر ندهی او را باحدی که من مرد طبیب هستم و معیشتم
من در نزد سلطان است و او را در اعاده میکنم در رسیده است بر من که خلیفه او را از حجاز خواسته است که مبادا از او
متفرق بکنند و جدا بکنید او را و برنده به نزد او وجوه از ناس پس خارج شد او از نزد سلطان گفتم ترا
ربن باشد این خبر ده مرا و بر تو باک نخواهد بود تو فردا در آن حتی نفر و متهم نخواهی بود با آنچه خبر دهی او را نخواهم گفت
بلی تو را اعلام کنم که بروز فلان ملاقات کردم او را و او داد بر اسب ادهم سوار بود و لباس و عمامه آنحضرت نیز سیاه بود
و خود آنحضرت سیاه رنگ بود چون من او را دیدم بجهت تعظیم او ایستادم و در نفس خود گفتم شهادت میدهم
...تا بروز ازدحام خبر بیرون نیامده است ثیاب سوداء و دابة سوداء و رجل اسود سواد فی
سواد فی سواد یعنی رخت سیاه و اسب سیاه و مرد سیاه سیاهیست در سیاه که بر سیاهی است و چون آنحضرت
بمن رسید خود نظر نمود بر من به تندی و حدت و گفت قلب تو سیاه است از آنچه دیدی چشمهای تو از سواد در سواد
در سواد راوی میگوید پدرم رحمه الله گفت بر او از آن هیچ کس نگو بود از آن چه گفتی و چه گفتی با او گفت فهلم عاجز
در جواب ماندم و گفتم چه سفید است دل او که قلب تو بسبب آنچه مشاهده کردم چه دیدم او را حضرت
خداوند تبارک و تعالی اعلم راوی میگوید پدرم گفت چون یزداد ناخوش شد فرستاد به نزد من و حاضر شدم

در نزد

در نزد او پس گفت دل او بتحقیق مبدل شد سیاهی قلب من بسفیدی بعد از آنکه سیاه بود من شهادت میدهم بالله که نیست خدائی جز خدای یکتا و لا شریک له
و آنکه محمد رسول الله است و آنکه علی بن محمد حجت خدا است بر خلق و ناموس اعظم و نیز بحضرت مسیح بعد به خدا و دعا نمود
و شهادت میدهم در محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و پسر او علی بن محمد علیهما السلام ناموس اعظم و حجة الله است بر خلق بود از او امرد
در حال عرض و حاضر شدم نماز بر او و رحمة الله علیه در کتاب مناقب ابو جعفر روایت میکند که چون متوکل مسموم گردید
نذر کرد که اگر خداوند عافیت و صحت بدهد مال کثیری تصدق کند چون عافیت یافت فقهاء در مال کثیر اختلاف کردند پس متوکل
حسن حاجب او گفت یا امیر المؤمنین اگر من برای تو معلوم کنم آنچه را که صواب و نیکو است برای من در نزد تو چه خواهد بود گفت
ده هزار درهم و الا بتو میزنم صد تازیانه حسن گفت راضی شدم و بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام آمد و از آنحضرت سؤال
کرد حضرت فرمود بگو او را که تصدق نماید هشتاد درهم و او خبر داد متوکل را متوکل گفت بپرس دلیل در باره که گفت
حضرت آمد و عرض کرد دلیل حضرت فرمود خداوند میفرماید به پیغمبر خود لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
و ما مواطن تعداد کردیم هشتاد رسیده پس برگشت حسن و خبر داد متوکل را و او را داد و فرحناک شد و داد
بحسن ده هزار درهم متوکل ملعون با ابن سکیت گفت که از ابو الحسن مسئله عویصه در حضور من سؤال کن پس ابن
السکیت سؤال کرد که چرا خدا موسی را با عصا و ید بیضاء و عیسی را با ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مبعوث گردانید و
محمد صلی الله علیه و آله را بقرآن و شمشیر حضرت فرمود مبعوث کرد خدا موسی را با عصا و ید بیضاء در زمانیکه غالب بود در زمان سحر
پس آیات فرمود با اینها از آنچه مقهور و باطل نمود سحر اینها و متحیر و مبهوت باشند و ثابت فرمود حجت را بر اینها و مبعوث نمود
عیسی علی نبینا و علیه السلام با ابراء اکمه و ابرص و زنده کرد اموات را باذن خدا در زمانیکه غالب بود در آن زمان
اطباء و نمود پس آیات فرمود با اینها تا آنکه مقهور و متحیر شوند و مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را بقرآن و سیف در زمانیکه
که غالب بود در آن زمان اهل سیف و شعر بود پس آیات فرمود بر اینها بقرآن و سیف آنچه را که باطل نماید شعر و سیف اینها
و ثابت فرمود حجت را بر اینها پس ابن السکیت گفت الآن حجت چیست حضرت فرمود عقل که بشناسد با او
راستگو را پس تصدیق کند و دروغگو را پس تکذیب کند پس یحیی بن اکثم گفت ابن سکیت را چه حاجت است و ابن سکیت
صاحب نحو و شعر و لغت است و کاغذی را پاره کرده و در او مسائلی بود پس القاء فرمود علی بن محمد علیهما السلام برای ابن سکیت جواب اینها

٢٠٠

فرمود اینکه در تو لید سؤال کرده بودی از قول خدای تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب آن کس آصف بن برخیا بود و عاجز نبود سلیمان ع از معرفت

آنچه میدانست آصف ولکن سلیمان علیه السلام دوست داشت که امت او از جن و انس بدانند که حجت خدا بعد از او آصف است و این از علم سلیمان بود

[illegible] سلیمان ع بود که آصف سپرده بود تا آنکه اختلاف نشود در امامت و ولایت او بعد از سلیمان ع [illegible]

بر خلق و اما سجده کردن یعقوب و پسرانش پس در حقیقت سجده بر یوسف نبود و سجده از یعقوب و فرزندانش از جهت اطاعت خدا و تحیت

و تحیت بر یوسف بود چنانکه سجود ملائکه بر آدم نبود سجود یعقوب و فرزندان او و یوسف با ایشان از جهت شکر خدا بود بسبب جمع شدن ایشان

در حاشیه: در سجده کردن خود

اینها بود نمی‌بینی که یوسف ع در آن حال میگوید رب قد آتیتنی من الملک تا آخر آیه و اما قول خدای تعالی فان کنت فی شک مما انزلنا

الیک فاسئل الذین یقرئون الکتاب مخاطب باین آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او در شک نبود در آنچه خدا بر او نازل فرموده بود ولکن جاهلان

گفتند چرا خداوند مبعوث نکرد پیغمبری از ملائکه و چرا فرق نگذاشت میان پیغمبر و سایر مردم [illegible]

[illegible]

خداوند پیغمبر را امر فرمود که سؤال کن از آنکه میخوانند کتاب را [illegible]

[illegible] چنانکه در آیه مباهله میفرماید قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و این بطور نصفت است و اگر میفرمود قل تعالوا ابتهل

فنجعل لعنة الله علیکم انکم من الکاذبین [illegible]

[illegible]

تبارک و تعالی و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام الآیه [illegible]

[illegible]

چشمه کبریت و چشمه یمن و چشمه برهوت و چشمه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اما قوله [illegible] او یزوجهم ذکرانا و اناثا [illegible]

[illegible]

و اما شهادت زن [illegible]

[illegible] و اما قول علی ع در خنثی پس

حکم [illegible]

در حاشیه: [illegible]

خنثی

خنثی [illegible] انها نظر میکند در آینه [illegible] مقتضای او و اما آنچه [illegible]

مثل او پس اگر شناخته شود [illegible] و اگر نداند [illegible] قرعه

[illegible] در میان ایشان [illegible]

[illegible] قرعه [illegible]

و هر کدام [illegible] واقع شد [illegible] و سهم امام علیه السلام سهم خداست

و اما [illegible] که رسول خدا [illegible] و اما قول امیر المؤمنین علیه السلام

در خبر قاتل ابن الصفیه [illegible]

[illegible] و اما قول تو که علی علیه السلام [illegible] اهل صفین [illegible]

[illegible]

[illegible]

جنگ [illegible]

در حاشیه: و برمی‌گشتند بسوی

از ایشان [illegible] جنگ [illegible] صفین [illegible]

کرده بودند که جمع کرده بود برای ایشان سلاح را از نیزه و شمشیر و جوشن [illegible]

و مهیا کرد برای ایشان اموال [illegible]

[illegible]

مسلمانان [illegible] و حکم در اهل بصره [illegible]

رجوع میکنند [illegible] و حکم در اهل صفین [illegible]

[illegible] پس حکم [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

در خصوص اهل صفین [illegible]

و هر که اینها را انکار نمود جاهل و سزاوار شمشیر است تا آنکه مرد بگوید اقرار به اینها کند بدرستیکه اهل اقرار رکنها بال در انتقال تبرع است از مسلمین خود
و بیّنه بر او نیست آنکه نکرده است و آنکه در دست سلطان گرفته است در آن هنگام و محبس معهود است جاری نمود [illegible]
اما میگویم در جواب صدق او نه حکم شیخ الطائفه امام باشد اینکه عقاب کنند معتقد را که الله و رسول کرده اند برای امام اینکه عفو
فرماید زیرا که انا گشته‌اند صادق عالم [illegible] صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم السلام هذا عطاؤنا
فامنن او امسک بغیر حساب ابتدا فرموده است بحث کرد در آن [illegible] از منع و چون ابن اکثم خواند جواب مسائل
حضرت متوکل گفت که ما دوست نمیداریم سؤال نمائی تو از این مرد چیزی را بعد از این مسئلها زیرا که بعد از این مسئله
هر یه ازو سؤال نمود از اینها آسانتر خواهد بود و در ظاهر شدن علم او قوت است از برای رافضه جعفر بن رزق [illegible]
نصرانی به نزد متوکل آوردند که فجور کرده بود با زن مسلمه و متوکل خواست که بر او حد جاری نماید پس اسلام قبول کرد و مسلمان شد یحیی ابن
اکثم گفت ایمان او محو میکند ما قبل خود را و بعضی دیگر گفتند که بر او سه حد جاری میشود پس متوکل نوشت بخدمت حضرت
علی بن محمد النقی علیهما السلام و سؤال نمود از آنحضرت حکم او را و چون آن جناب کتاب متوکل خواند در جواب نوشت که آنقدر
زده میشود تا آنکه بمیرد فقهاء انکار فرمایش آنحضرت نمودند پس متوکل در این باره نوشت بآنحضرت و سؤال از علت نمود حضرت نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین تا آخر سوره یعنی چون
بأس و عذاب ما را دیدند گفتند که ایمان آوردیم بخداوند وحده و کافر شدیم بآنچه شریک قرار میدادیم با او و تا آخر
سوره و قرائت نمود چیز میکرد پس متوکل امر کرد که زدند او را تا مرد ابوالحسین بن اطویه بصری معروف ببلاغ گوید
در دلالت و رنجانی کرد مرا ابو الحسن علیه السلام و دو [illegible] بودم در نوبت تا چند در خواب خواهر تو را دیدم ترا بیدار [illegible] ازو
از خواب پس در قلب من ظاهر شد چیزی و دوست میداشتم کفر را و تابع شدم حق را در کتاب مناقب داود بن قاسم جعفری
گفت که بخدمت حضرت رسیدیم در ستره من رای و وداع کنم با او و اراده داشتم حج را پس آنحضرت بیرون آمد با من تا آخر
حاجز و در انبار نزول نمود و نازل شدم من با آنحضرت پس در زمین خطی شبیه نقطه دایره کشید و بعد از آن بمن فرمود
یا عم آنچه در این دایره هست بردار تا آنکه نفقه تو باشد و استعانه بجوی باو بر حج خود پس دست بردم و
ریخته از طلا بود دویست مثقال و در آن و دعبود داخل شدم بخدمت حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام ابو هاشم و عثمان بن
سعید و احمد بن اسحق اشعری و علی بن جعفر همدانی پس شکایت کرد بآنحضرت احمد بن اسحق از دینی که بر او بود

دادم زند

و آنحضرت علیه السلام بعد وکیل خود فرمود بده با محمد سی هزار دینار و بده به علی بن جعفر سی هزار دینار و از برای خود بردار سی هزار دینار و این
عطا در حقیقه معجزه بود در قدرت بر اینها و بر ملوک و مثل این عطا الشیمه نبوده متوجه چیم گوید اکثر از اهل لغه
ظاهر نمود دینار مساوی مثقال است از طلا است در قیمت این زمان هر یک دینار معادل [illegible] لکن [illegible]
دنیا برای این عطاء جزئی آن جناب روحی له الفداء صد و هشتاد هزار تومان میشود در کتاب مناقب است در ترسام متوکل عتاب
بن ابی عتاب را بمدینه که بیاورد علی بن محمد علیهما السلام بسر من رای و شیعه میگفتند آنحضرت علم غیب میداند و در نفس
عتاب از آنحضرت چیزی بود و چون بمدینه رسید دید آنحضرت را در لباده پوشیده است و در آسمان در نهایت صافی است
و لکن بسیار سرعت ابر شد و باران بارید عتاب گفت این یک و چون بشط قاطول رسید دید حضرت او را دید
در دل او معلق است با و فرمود یا ابا احمد چه چیز ترا عارض گردد در قلب من بجهت حوائجیکه از امیرالمؤمنین
خواسته ام اضطراب و قلق است حضرت فرمود حوائج تو برآورده است و لکن بسیار سرعت بشارت داد
او بود بقضاء حوائج او پس گفت مردم میگفتند که او علم غیب میداند و این صفتی است که برای من ظاهر شده
در معتمد الاصول از اسمعیل بن مهزیار میگوید که داخل عسکر شدم و دیدم که سلطان بیرون رفته است
بجهة صید و فصل ربیع بود لکن آنکه هوا صاف و مردم لباس تابستان پوشیده بودند و بر حضرت ابی الحسن علیه السلام
لباده بود و بر اسب او بجل کفاف و معنی کفاف در سابق گذشته است که آنچه است میپوشند او را عمودان و با سهمهای
خود پوشند که وقایه باشد برای آنها در روز جنگ و دم اسب خود را بسته بود و مردم تعجب میکردند از او و میگفتند
آیا نمی‌بینید این مدنی را با آنچه که بر خود کرده است و من در پیش خود گفتم که اگر این امام میبود چنین نمیکرد
و چون مردم به صحرا رفتند لبث نکردند مگر آنکه ابری بلند شد عظیم و از پی آن بارید و چاره نیافتند و نماند احدی
مگر آنکه تر و خیس شد و غرق در باران شد و نماند حضرت عود فرمود و سالم بود از جمیع آنها من در پیش خود گفتم
نزدیک است که امام باشد بعد از آن گفتم من سؤال میکنم از او از جنب که عرق کند در لباس خود و بعد
از آن باز در پیش خود گفتم که اگر روی خود را باز کند برای من امام است و چون بمن نزدیک شد روی مبارک
خود را باز فرمود و گفت اگر عرق جنب در ثوب و جنابة او از حرام باشد جایز نیست نماز در آن ثوب و اگر جنابه
او از حلال بود باکی نیست و بعد از این در قلب من شک و شبهه نماند در مناقب آنکه آنکس که برهان از

و بهمین روایت میگفت و چون آن دعا را او سه روز از ان گذشت متوکل باو شکایت میکرد و در تلک مدت او در روز سیوم چه که در او انجیر بود داورنده تا چه بود
گرفت پس داخل میشدند و نفس او و بیان میکرد انجیر پس باز که سه راه بها نسبت چیزی است و از ان انجیر خورد و بود از ان بخدمت حضرت داخل شد
در حالتیکه آنحضرت مشغول نماز بود بعضی از خدمه حضرت با او گفتند که چه چیز است تحفه تو و با او گفت پس انگاه با او گفت بد نهفته دار و میخواهند
انچه را که تو گفتی و چه قدر از ان انجیر خورد پس قیامت ان آورنده برپا شد و برخاست بمنزل خود رفت و شنید صدائی که میگفتند
بترسید خود خواند و کسانیکه در منزل او بودند از انجا که بعضی از ان انجیر را با خود خبرا از حسین بن علی روایت شده است که مردی با نهایت خوف
و میلرزید بخدمت امام علی نقی علیه السلام آمد و عرض کرد که پسر او را گرفته اند و شب او را از قتل صبح خواهند او را بقتل
دفن خواهند کرد حضرت فرمود حال چه میخواهی عرض کرد پدر و مادر چه میخواهند حضرت فرمود پسر ترا چیزی نخواهد شد برادو بگو نفت برود
فردا پسر تو بنزد تو خواهد آمد و چون صبح شد پسر او آمد بنزد او و پدر بر پسر خود گفت چه چیز است شان و قصه تو گفت چون برای قبر کندند
و دستهایم را بستند ده شخص سفید رو معطر بنزد من آمدند و گفتند چه چیز است گریه تو برای چه گریه میکنی و من ذکر کردم برای ایشان قصه خود را
پس ایشان گفتند که چون طالب مطلوب تو مفقود گشته تو انگه را خواهد گشت خود بجز دو گورکن و بیرون رو و ملازم تربت نبی
بشو پس ایشان گفتم و چنین کنم پس ایشان ان حاجب را گرفتند و دارش حق که از خشنده صدای جزع او شنیده نشد و همراه
هم شنیدند و ایشان را به پیش تو آوردند و الحال منتظر من هستند که بنزد ایشان روم پس وداع کرد پدر خود را و رفت و پدر او
آمد بخدمت امام علیه السلام و خبر او را عرض کرد و در این بین سفلهای از مردم و شتاب کننده بر تربت بودند میرفتند و میگفتند
و چنین و چنان شده است و امام علیه السلام تبسم میفرمود و میگفت که ایشان نمیدانستند انچه را که تو میدانی و در کتاب کشف الغمه
مذکور است که ... از اعراب آنحضرت بود و گفته شد که آنحضرت
نفرستاد پس اعرابی قصد آنحضرت کرد و با او رفت چون بخدمت حضرت رسید حضرت فرمود که چه حاجت داری گفت از اعراب کوفه
بودم و ... تو از ... علیه السلام و سوار شده است ... که شکایت ... و نمیخواستم کسی را قصد کنم
او بود و ... بجهت اداء ان دین سوار تو حضرت ابوالحسن علیه السلام با او فرمود که باکی مدار نفس خود را ... تو حاجت ترا روا کنم
امر فرمود و بمنزل و چون صبح شد فرمود او را ابوالحسن علیه السلام که من از تو حاجتی دارم و ... که مخالفت مکن مراد ترا حاصل
اعرابی گفت که مخالفت نمیکنم تا ابوالحسن علیه السلام در ورقه بخط خود که اعتراف فرموده بود در ان نوشته سوال ... با او
که ... و ... بود و ... نوشته در این ... و با اعرابی فرمود که این نوشته را بگیر و چون ... تو بنزد من آید

وری بخ

و در بعضی ... آنحضرت ... و کانت ... و در ... بود ... آنحضرت ... بیدار شد ... جاری شد

فرستاد و فتی که در خدمتی جاعتی نشسته بودند بطالب کن با او را زمین غلطیدند کمین و در دیگر کسی یا کی که اینقدر و او را در زمین
الله الله که مخالفت نکنی در ان عرض نمود که من ... انحضرت را لطف و چون آنحضرت ... رسید و حاضر شد در نزد آنحضرت
زیاد از اصحاب خلیفه و غیر انها حاضر شدند که اعراب بر او آورد نوشته را و مطالبه کرد از آنحضرت انچه را که
آنحضرت با او فرموده بود و حضرت ابوالحسن در قبول آن ... و ملاطفت رفق و مدارا میفرمود و آن او عذرخواهی
و وعده میداد او را و تا و ولایت را و بطلب ... او در مجلس نقل کردند تا متوکل خلیفه و امر کرد که بفرستند ازرای
حضرت ابوالحسن سی هزار درهم و چون سی هزار درهم را بخدمت آنحضرت آوردند و او را اعرابی حاضر بود
که اعراب را با او فرمود که بگیر این مال را و ادا کن از ان قرض خود را و انچه باقی بماند در راه عیال و اهل و خرج کن
با او را نجات داده و اعراب عرض کرد یا ابن رسول الله والله که آرزوی من کمتر از ثلث این مال بود و لکن خدا داند که امانت
بجا که رسالت را در او فرستاده مال را لطف ... حضرت از محمد بن حسن ... روایت است
خبر داد او را ابو محمد ... ابو محمد ... در جمع بود ... ابو محمد چنین ... که ... ابو الحسن علیه السلام
تا ... از ... ایشان ... حضرت فرمود با او که والله
وفات کرد ... با ایشان گفت ... چنین ... حضرت فرمود والله ... سلام ...
و گفتم از ... و او را خبر وفات ابو جعفر ... از ... و نوشت بسوی آنحضرت ... این ... ایشان
و سوال کرد از آنحضرت ... سجده ... راوی گوید که چون فرستاد ان کتاب را در پیش خود گفتم که این
از چیزهایی است که از زمین بروید و ایشان گفته اند که نمیشود سجده بر انچه از زمین میروید مگر
رسید که سجده مکن بر او و اگر چه تو در پیش خود گفتی که از چیزهایی است که از زمین میروید و او از جواهر
است و ... که ... است از علی ابن محمد ... روایت شده است که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود اسم اعظم
خدا ... و سه حرف است ... در نزد آصف بن برخیا از ان یک حرف بود و چون بان یک حرف تکلم نمود

برای او زمین را در هم پیچید پس کرسی عرش بلقیس را آورد نزد سلیمان علیه السلام و بعد از او زمین پهن شد در کمتر از چشم
برهم زدنی و در نزد ما از اسم اعظم خدا هفتاد و دو حرف است و یک حرف از او در نزد خداوند عزوجل است که برگزیده
او را در علم غیب خود از فاطمه دختر هیثم روایت است که بودم در خانه ابی الحسن علیه السلام در وقتی که متولد شد [illegible] از وقت
جعفر و دیدم اهل خانه را که سرور و فرحناک شدند بتولد او پس عرض کردم [illegible] چه شده [illegible] سرور
حضرت فرمود که بزودی [illegible] که گمراه شوند بسبب این جعفر خلق کثیر محمد بن [illegible] بودم
در خدمت ابی محمد علیه السلام و در راه [illegible] در مدینه پس حضرت فرمود [illegible] عرض کردم بلی و اراده
کردم که از آنحضرت چیزی بپرسم پس آنحضرت سبقت کرد [illegible] از سؤال [illegible] و فرمود که ما در وسط راه هستیم [illegible]
محمد [illegible] سؤال است محمد بن فضل بغدادی که گفت که نوشتم بخدمت ابی الحسن علیه السلام که از پدر ما [illegible] دو دکان ما [illegible]
و این برای [illegible] شده پس دعا کن [illegible] از خدا که [illegible] برای ما [illegible] کشف الغمه [illegible]
[illegible] حضرت از آن نوشته جواب [illegible] رحیم و آن دو دکان [illegible] العباس [illegible]
که نوشتم بخدمت ابی الحسن علیه السلام که برای من حملی است بخواه از خدا که پسر بود و نوشت در جواب [illegible]
که بعد از آن پسر متولد شد برای من [illegible] نوشتم بخدمت ابی محمد علیه السلام که جعفر بن عبد الواحد
قاضی متعرض من است و اذیت میکند مرا در کوفه و شکایت کردم بخدمت آنحضرت [illegible] کرده بود
حضرت نوشت که تا دو ماه کفایت کرده شوی از او و چون دو ماه شد معزول شد از کوفه [illegible]
شده از او در کتاب خرایج [illegible] این دو خبر را از ابو [illegible] روایت کرده در کتاب کشف الغمه از کتاب دلائل
از ابو [illegible] روایت کرده که [illegible] ابن زید جرجانی که [illegible] الحجة [illegible]
شدیم بر حضرت ابی الحسن علیه السلام و آنحضرت [illegible] پس شنیدم که [illegible] من اتقی الله [illegible]
و من اطاع الله یطاع یعنی کسیکه از خدا بترسد محفوظ میشود از همه ترسها و هر کس که اطاعت خدا کند

اطاعت او بود

اطاعت کنم مخلوق را [illegible]
ومن اطاع الخالق لم یبال بسخط المخلوق ومن اسخط الخالق فلیقن ان یحل به الخالق سخط المخلوق یعنی [illegible]
هر کس اطاعت کرد پروردگار را باک ندارد از غضب مخلوق و هر کس پروردگار را بخشم آورد پس یقین کند که
مسلط کند پروردگار بر او غضب مخلوق را وان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه وانی یوصف الخالق
الذی تعجز الحواس ان تدرکه والاوهام ان تناله والخطرات ان تحده والابصار عن الاحاطة
به جل عما یصفه الواصفون وتعالی عما ینعته الناعتون یعنی بدرستیکه پروردگار عالم وصف کرده نمیشود
مگر بآنچه وصف آورده بآن نفس خود را و چگونه وصف آورده میشود خالقی که عاجزند حواس از اینکه دریابند
او را و [illegible] که تعریف کنند او را [illegible] چشمها از احاطه
باو [illegible]
[illegible] تعریف کنند او را تعریف کنندگان نأی فی قربه وقرب فی نأیه یعنی دور است در نزدیکی خود و نزدیک
در دوری خود فهو فی نأیه قریب وفی قربه بعید پس پروردگار عالمیان در عین دوری او از مخلوق نزدیک است
به مخلوق و در نهایت نزدیکی به مخلوق دور است [illegible] کیف الکیف فلا یقال کیف یعنی چگونگی را [illegible]
عالم چگونه نموده است پس چگونه گفته میشود که چگونه است او وأین الأین فلا یقال این هو اذ هو منقطع الکیفیة
والاینیة یعنی مکان را او خلق کرده است پس چگونه گفته میشود که در کجاست او زیرا که او بیرون است از چگونگی
و [illegible] هو الواحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد [illegible]
[illegible] فجل جلاله بل کیف یوصف بکنهه محمد
پس [illegible] بزرگواری [illegible] وصف [illegible] حقیقتش [illegible]
پروردگار [illegible] یعنی [illegible]
پروردگار [illegible] الذی [illegible] طاعة [illegible]

عالم واجب کرده است بنفس خود از برای مسئله اطاعت کرده است او را اجرا الطاعت خود را نفی مثل جو الطاعت خود

سد به او را اذ یقول و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله در جائیکه پروردگار میفرماید

که نهی نماز را ایشان را پروردگار و رسولش از فضل و جان خود و فرموده آنحضرت که پروردگار خطاب میکند در آنجا

قول السبیل اگر ترک کرده است طاعت رسول را و حال آنکه عذاب میشوند آنها در درجات و طبقات جهنم و میرسد قطران انهم

که میگویند یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا و اینچنین میخوانند حقدار صفت اوست در آنجا ضعیف کسی که

پروردگار عالمیان نزدیک کرده است طاعت را در اطاعت خود در جائیکه میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

و اولی الامر منکم و در جای دیگر خداوند جلیل میفرماید فردوه الی الرسول و الی اولی الامر منکم و در جای

دیگر میفرماید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و در جای دیگر میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم

لا تعلمون از فسخ همچنانکه ضعف آورده میشود در پروردگار عالمیان و رسولش و اولاد حضرت رسول الله

الله باشند پس همچنین ضعف آورده میشود بر کسی که قصد کند امر ما را پس معتبر ما قصد صفات و قصد یاری

خلفای است در ذکر از اصحاب را که حضرت امیر صلوات الله علیه و سلم میبایست آنحضرت صفات و نیز امثال آن حضرت

کنند او را بزرگترین گناهان اگر است در خواست نمایند با او از مسائل آنکه باید است در خواست کنند با ما الحدی

زحمت کنند با او از مسائل با او که زحمت کنند با احدی بجز ترویج نکنیم چه آنکه زیاده تر رشته بود است در مردم از جهت

و علیم تر است از جهت علم و بهتر است از جهت کفف و قوی تر است از جهت جانب و طرف دیگر و ارث به او از آنها و صفات و علم الهی

پس اراده شود که اینها و ورثه آنها بر بر سبیل نکند و تقسیم شود با آنها مع انتقال این عیانه قصد بر عالم تا تمام آنها و زنده بیدار را

بکوه آنها و حقیقه که از کسی که رحم کند خدا بعد از بر توفیق آنکه مهر الرحمن از خدمت آنحضرت و جمع و داشته باشید کعم که بعد از آنحضرت

رسیم پس بخدمت آنحضرت رفته سلام کردم و جواب سلام فرمود عرض کردم یا ابن رسول الله اذن میفرمائید مسئله که خدای کردم در صد رسم

در آن مسئله در شک شده ام حضرت فرمود سؤال کن از شرح و کشف کردم پس بر است و از گفتم جواب از اصحاب یافته تصحیح کن نظر کنند

و آب شده مسئله را بجواب مسئله کوشش میکنند بیدار و سؤال کنم مسئله که زحمت و عاقبت و رحمت و عفو بیدار را رحم حق

خود بدر کنیکه عالم و متعلم شریک شده در ارشد و ما امروز منعی و ستور حرمت شده از جهت خدا اما آنچه که احتیاج کنیم است

در سینه تو از کتابه عالم هر آینه خبر رسیده تر از آنکه خداوند عالیان مطلع کنیم است در غیب خدا و اهل آن کتب که از نیت از امیر

خود بخیر در نزد تو خیر است و بشود در نزد عالم و هر چه که مطلع شده است با در این مطلع کرده است او را میداده به او نه از آنچه فعل نماینده

از خدا از جهت که با او است علم که دلالت کند بر او که گفته و متفق است او و و تجویز کند علانیه او تر است از شیطان الرجیم

کرده است مثل اشتباه و جنس که بر تو و بود هم تر خبیر از زر در بعض که تر تو بود سیه پیر دهم و لیکن بیدار از تا در بعض آنچه خبر داده ام تا

با او نه از آنچه از راه که کرده است که بفرماید و بشویم که در راه تا از طریق خدا و خدای است و پس عرض کردم که اگر اتفاقی است که آنها

از طور هم شده که نوعی بود ز پس از آنها بعضی از آنها پروردگار آنچه خواهند جمعه مرتب فرمودند آنها مخلوقند که زحمت بکنند آنها

خدا از آنها سعادت عالم که آنها خدا را با رغبت و بیمار و بهره و حقیقه شیطان پا به بطرف تو در این از ایشان که ایمان است

پس کی وقتی کنی نزد تو با آنچه خبر دادم من ترا با او عرض کردم قدرت نیستم خدا را میبرم او کشف نمود از من آنچه سؤال کردم

شده که نزدیک شنیده کهم بود به یا لطف بدر کنیکه از او خشمناک شد هر که آنها پروردگار امید فرمود که پس سجده کرد

و شکفته شد سجده خود را غما لک یا لطفی دا خوانا ضعفا نزد سجده سیکم را از خدای خود در جائیکه بدر حق

زبان عیالم و ضعیف مثل رحم خود و خضوع و خشوع سلام عرض کردم از آنچه که آنحضرت به کشف بیان کرد

تا آنکه گذشت شبی که از آن در بیان فتح نزدیک شده که بعد کسی که تو و عهدک کنی و نظر در این رشته عیسی

از آنچه گفته او کسی فضل و بعد کسی شده بر دو بر او هر وقت که بخواهم خدا رحمت کند تا فتح کردیم که هر دو آنچه

از خدمت آنحضرت با فرح و مسرت بسبب آنچه کشف و آگاه رشته بود میدهم اینست خداوند از آنچه شنیده

پس حمد کردم خدا را با آنچه واقع کرد او را و جهره منزل دیگر شده بخدمت آنحضرت رفتم در جائیکه آنحضرت

عالم بود و در پیش او بود بعد او که بود ما که با او بود از دیگر و شکایت ندیده از گفته است که سزاوار است

آنحضرت که بود و بیاید زیرا که در خدمت و دیدن آن است و عالم بود و فقیر است و فرمود بنشانی

گرفتی بر سکه ما متابعت کنی پیغمبر را و بعد از او ائمه که پیغمبر نه و بیان تشبیه نه [illegible]
و هر جسم محدود است لا محاله و خداوند خالق [illegible] اجسام است [illegible]
و محدود شده ناقص شده [illegible] ذات او [illegible] جسم و [illegible]
به جهات و به [illegible] تولد شده است [illegible] کفو و مانند [illegible]
اشیاست و جسم کننده جسمهاست و [illegible] لطیف کننده و خبیر دارست [illegible] و رحم کننده است
و خداست [illegible] از آنچه [illegible] و بسیار [illegible] مرتبه است [illegible]
[illegible]
که او را جسم [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
پس آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عنک فما اعطیک [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

عرض کردم

عرض کردم [illegible] که آن حضرت خنده فرمود [illegible] در حوائج زیاده [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اذکر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
اذکروا [illegible] آن حضرت [illegible] تقیه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت علیه السلام [illegible] تقیه [illegible]
در کتاب اعلام الوری است که [illegible]
[illegible] جعفر بن هاشم [illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]

۲۰۶

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم تزرعون سبع سنین دأبا فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تأکلون ثم یأتی من بعد ذلک سبع شداد یأکلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون ثم یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس وفیه یعصرون [illegible]

[illegible]

كفتم اشهد ان لا اله الا الله در قتم در بزبیم افزوده و بهما فرداو در حضرت ابو الحسن در نه بود رفتم تا انکه دفن کردم او را و برکشتم ۲۰۷
و هیچ ازین حال تعجب نمودیم و ذکر کرده هم حدیث دلالت او در کتاب عیون و کتاب فتح و کتب ایم و روایت از علی بن یقطین و بی از اول
روایت کرده است در دوری بودم بمذهب معتزله و بعین بر رسید الا او در ابو الحسن علی بن محمد بچیز یا نکه سهرز اسلام براو و قبول نکردم او را و حال مقتضی شد
که دبیر و خیر بودم بجهة خدمت سلطان و چون دانستم روزی بود که خواسته بود سلطان سوار شود و سوار شدیم با او و چون فردا روز شد سوار شده
شهرها در عدد بود و در دستها رانها بود و سوار شد ابو الحسن علیه السلام در روز و بجانبی رفتند و در آنحضرت بود بیابانها در پس در بیدان رفت
تعجب نمودیم و مردم آنحضرت استهزا میکردند و آنحضرت میفرمود الا ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب
صبح است قیامت صبح نزدیک و چون بوسط صحرا رسیده و کذشته رسیدن ابر دیدیم که ابر ظاهر شد و آسمان مشغول کردیدن باران و رعد و برق
نشد تا بجائی رسیدند و در بیابان اما انتاد و انها پس کشتند و بر زمین زنی و حالت و حضرت ابو الحسن علیه السلام
فرمود بچه شد این حالت و زیرا که رسیده بود با آنحضرت رسیده بودم کفتم در بیخ که اکر خداوند بر او بود سطح کردم
بر بالای سر حال دست چه کرده و پس ازان آنحضرت پناه بکیرد بجانب عقب و چون نزدیک باو رسیده کرده بر سر حکم کرد
بقاع زنی و پس ازان تنها شده و در نمود اکر عدل باشد تا روی آن ایام عدالت و اکر حرام باشد تا روز آن ترتیب حرمت پس بعد
کردم آنحضرت و فاش شدم و مطمین شد و ملتزم کردم مؤلف مجلسی ره میکوید در روایتی که در قرب الحجر است که در حق جمیع احکام کرده
سوال از مسئله عرق جنب آنحضرت از او جواب فرمود و در او از عقل بعد است و در بیر این قراردیده شد و قصد ایشان کردیم ایات

باب چهاردهم در چیزهائیکه در بین آنحضرت و خلفاء زمان او واقع شده و بعض احوالات آنها و تاریخ وفات آنجناب صلوات الله علیه

در کتاب اعلام الورى حسن بن احمد جمهور عمی در کتاب خود ذکر کرده است خبر داد مرا برادر حسین بن محمد کفت
الکه ملاقات بعالم و یا پسر وصیف راوی نیکوا بن تر دیدار نیست کفت بر حکم رفت برکشتن از خانه خلیفه که حسن را امیر المؤمنین
المتوکل که او را امام میکرد و مراد او که بدست یافتند بر انکه اینکه باید آمد کفت که پس از الاستم و در نزد خداوند از احکام
تمتعوا في داركم ثلاثة ايام ذلك وعد غير مكذوب پس بعضی آنحضرت اظهار کنند که مراد ازین آیه چیست و در این کلام
چه چیز است علم کرده که بران ایشان کفتم اعز الله اختلف این وعید است که آنحضرت فرموده منتظر باش که بعد از سه روز
چه خواهد شد و چون فردای آن روز شد آن حضرت را از آنحضرت عذر خواست و چون روز سیم شد بر پدر
بر متوکل بقر و تعلیق و کشتن جاعلی که با آنها بودند پس کشته شد متوکل و نشاندند با او پسرش منتصر را که حسن کرد

دهر داد مرا سعید بن سهل که زید بن موسی رسانید بعمرو بن فرج بدفعات که سئوال میکرد از عمرو که مقدم بدارد او را بر پسر برادرش
و می کفت که او جوانست و من عموی پدر او هستم عمرو این را بحضرت ابو الحسن علیه السلام کفت حضرت فرمود که بکذار و نزدیک او بکن
و فردا مرا فردا پیش از او دعوت از این نظر کن و چون فردا شد حضار کرد عمرو ابا الحسن علیه السلام را و آنحضرت در صدر مجلس
نشست پس اذن داد زید بن موسی که داخل شود و نشست او در پیش روی آنحضرت و چون روز پنجشنبه شد اذن داد زید بن
موسی پیش از آنحضرت و نشست او در صدر مجلس بعد از او اذن داد بحضرت ابا الحسن و چون حضرت داخل شد و زید آنحضرت را
دید از جای خود برخاست و آنحضرت را در جای خود نشست در پیش آنحضرت در کتاب مناقب او ذکر کرده که بیکوید
که متوکل از ابن جهم که کیست شاعرترین مردم ابن جهم شعرا جاهلیت و اسلام را ذکر کرد بعد ازان متوکل سئوال کرد از حضرت
ابا الحسن حضرت فرمود حمانی در انجا که میکوید
لقد فاخرتنا من قريش عصابة بمط خدود وامتداد اصابع
فلما تنازعنا المقال قضى لنا عليهم بما نهوى نداء الصوامع ترانا سكوتا والشهيد
بفضلنا عليهم جهير الصوت في كل جامع فان رسول الله احمد جدنا ونحن بنوه كالنجوم
الطوالع ترجمه اشعار اینست که بتحقیق فخر کردند طایفه از قریش بر ما بسبب کشیدن خدها و دراز کردن انکشتها که مطلق دو بهشد او
انکشتها که مطلق دو بهشد او اصابع کنایه از تکبر و غلبه و تسلط است و چون منازعه کردیم در کفتکو حکم کرد برای ما بر آنها آنچه خواهشت او لو نداء صوامع
مراد از صوامع در زمان این حدیث بیان میشود در بینی تو ما را و در حالت سکوت و شاهد بفضل و زیادتی ما بر آنها بلند شدن صدا است
در هر مسجد جامع مراد از بلندی صدا در هر جامع کفتن اذان و شهادت دادن برسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است
بدرستیکه رسول خدا احمد جد ماست و ما پسران او هستیم که مثل ستارها طلوع کرده ایم متوکل کفت یا ابا الحسن نداء صوامع
چه چیز است حضرت فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ابا این محمد جد من است یا جد
تو است پس خندید متوکل و بعد ازان کفت او جد تو است و دفع نمیکنیم ترا از او در کتاب رجال الکشی است از حسن بن علی
بن کلثوم و او از اسحق بن اسحق و او از محمد بن شجاع و غیر او روایت کرده است که کفت بیرون رفت ابو محمد علیه السلام بر جنازه
ابی الحسن و پیراهن او شق شده بود پس نوشت بآنحضرت ابو عون ازین حکم اشتباه قرابت بسیار پیر سالمندی است
ان ابلغت من الائمة تشق ثوبك في مثل هذا يعني کدام دیدی از ائمه و از کدام یکی از آنها شنیدی است که در جامه

نعم بسته بر این جمع شود و در شیر ... پس حضرت ابو محمد علیه السلام نوشت باو ای احمق ندانستی که چه چیز است [illegible]

علیهما السلام در کتاب رجال کشی از محمد بن علی [illegible] روایت کرده است که نوشت ابو عون ابرش

قرابت نجاح بن سلمه بسوی ابی محمد علیه السلام که مردم [illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible] حضرت

فرمود یا احمق [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] بایمان [illegible] در حالت کفر [illegible]

[illegible] در حالت ایمان [illegible] بایمان [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] در کتاب مصباح

روایت کرده است [illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام علی بن محمد صاحب عسکر در روز [illegible] سیم از رجب سنه ٢٥٤ [illegible] در رجب

سنه دویست و پنجاه و چهار [illegible] ابو الحسن علی بن محمد صاحب عسکر [illegible] در کتاب مهج الدعوات

از نسخه [illegible] روایت [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام علی بن محمد

که آنحضرت [illegible] و گفت [illegible] اللهم انی و فلان عبدان من عبیدک [illegible]

[illegible] گفت

که او متوکل [illegible] فتح بن خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

در پیش [illegible] فتح بن خاقان [illegible]

در [illegible] حضرت ابو الحسن علی بن محمد علیهما

السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ما لقی [illegible] الطغاة [illegible]

[illegible]

ناقه صالح [illegible]

در فضا

[illegible]

[illegible]

[illegible] متوکل [illegible]

[illegible] ما ناقه صالح

عند الله اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمتعوا

فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب [illegible]

[illegible] متوکل [illegible] فتح بن خاقان [illegible]

[illegible] حضرت ابو الحسن [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] متوکل [illegible]

در کتاب عیون [illegible] در کتاب علل و خصال ابن بابویه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٢٠٩

پس داخل زندان شدم دیدم که آن حضرت بر روی حصیری نشسته است و در پیش روی او قبری کنده شده است سلام کردم بر آن حضرت و جواب سلام
فرمود و بعد از آن مرا امر به نشستن فرمود و بعد از آن فرمود ای صقر ترا چه باعث شد که آمدی عرض کردم آمدم تا احوال خیر شما را بدانم و بعد از آن نظر کردم در قبر و گریه
نمودم نظر بسوی من کرد حضرت ابو الحسن علیه السلام و فرمود ای صقر بر تو ضرری نباشد که ایشانها بر ما به هیچ وجه ظفر نمی یابند [illegible] و بعد از آن گفتم
یا سیدی روایت شده است از خاتم انبیاء روایتی که معنی آن را نمی فهمم حضرت فرمود چه حدیث است عرض کردم لا تعادوا الایام
فتعادیکم معنی این چیست حضرت فرمود که ایام ماییم مادامی که قائم است آسمانها و زمین پس شنبه نام رسول
خدا است و یکشنبه کنایه از امیر المؤمنین علیه السلام است و دوشنبه حسن و حسین صلوات الله علیهما و [illegible]
سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من
و پنجشنبه پسرم حسن بن علی علیه السلام است و جمعه پسر پسرم است و به سوی او جمع می شود جماعت اهل حق و اوست که
پر میکند روی زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور اینست معنی لا تعادوا الایام پس دشمنی مدارید با ایشان در دنیا
که دشمنی میدارند ایشان شما را در آخرت و بعد از این فرمود وداع کن و بیرون رو که امن نیست برای تو و در کتاب کافی
هم از صقر بن ابی دلف این روایت را روایت کرده است و در کتاب خرایج از ابو سلیمان از ابن اورمه روایت کرده است
که در ایام متوکل به سر من رأی رفتم و داخل شدم بر سعید حاجب و وقتی که حضرت ابو الحسن علیه السلام را باو داده بود که بکشد او را
و چون نزد او رفتم گفت میخواهی که ببینی خدای خود را گفتم سبحان الله خدا را چشم درک نمیکند و نمی بیند گفت آنکه گمان میکنید
که امام شماست گفتم بلی گفت من مأمورم که او را بکشم و فردا او را
خواهم کشت و در نزد او صاحب برید است چون او بیرون رود تو داخل شو پس نشستم تا آنکه صاحب برید بیرون رفت و بعد از آن گفت
داخل شو پس داخل شدم به آن حجره که آن حضرت در آنجا بود دیدم در پیش آن حضرت قبری کنده شده بود پس داخل شدم و سلام
کردم و گریه بسیار کردم حضرت فرمود که چه سبب گریه تو است عرض کردم که برای آنچه میبینم فرمود که ایشان بر این کار قادر نیستند
تمام نمی شود پس ساکن شد آنچه بود در دل من و بعد از آن حضرت فرمود که زیاده از دو روز نخواهد گذشت که خدا خون او را
خواهد ریخت و خون [illegible] و بعد از آن گفتم که او کشته شد پس عرض کردم به حضرت ابو الحسن علیه السلام
حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله لا تعادوا الایام فتعادیکم حضرت فرمود که [illegible] حدیث
نا [illegible] اما شنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکشنبه امیر المؤمنین و دوشنبه حسن و حسین و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن

کنایه از جعفر بن محمد و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من و پنجشنبه پسرم حسن و جمعه قائم آل محمد

[illegible] خرایج از ابو سعید سهل بن زیاد روایت کرده است که گفت خبر داد مرا ابو الحسن علی بن محمد که در سال [illegible] که حضرت ابو الحسن در خانه او بود
در سامره و در گذشته بود گفت یا ابا سعید خبر دهم ترا بچیزی که خبر داد پدرم مرا از او گفت که بودیم
[illegible] با پدرم [illegible] پس داخل شدیم بر او که در ایوان نشسته بود پس سلام کردیم [illegible]
[illegible] پس چون [illegible] رفت [illegible]
پس [illegible]
[illegible] گفت پس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام
و پیش [illegible] آن حضرت [illegible]
کشتی [illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
آن حضرت حرکت میکرد و آن حضرت [illegible]
و پیش [illegible]
و دست [illegible] گفت یا سعید [illegible] یا ابا علی [illegible] یا ابا الحسن [illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
گفت یا سعید [illegible] حضرت [illegible]
گفت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
و چون آن حضرت بیرون رفت [illegible]

۲۱۰

کرده اکرم چنانچه ما مأمور بودیم بگفتند نشده چنانچه عظمت [illegible] از انجا دیدیم در اطراف آنحضرت زیاده از صد شمشیر برهنه در دست داریم [illegible]
داری نایم با افعال [illegible] که دین بار از اتیم قوم [illegible] او و مال [illegible] پرسید از این پس متوکل گفت یا فتح این رفیق تو است و خنده او بود که
فتح و فتح بروی او [illegible] خنده نمود و گفت [illegible] سعید که روی او [illegible] در کتاب اثبات [illegible]
روایت کرده ابو الحسن ثالث [illegible] از مدینه [illegible] در نصف [illegible] دوازده [illegible] و وفات آنحضرت [illegible] در رجب سنه دویست و پنجاه
و چهار و در [illegible] آنحضرت [illegible] متوکل آنحضرت را بتوسط یحیی بن هرثمه بن اعین از مدینه بیرون آورد بسوی سر
من رای و آنحضرت در آنجا اقامت نمود تا آنکه رفت براه خود و مدت امامت آنحضرت سی و سه سال بود و مادر آنحضرت ام ولد بود و او را
سمانه میگفتند و در کتاب اعلام الوری روایت کرده است از ابن قولویه از کلینی [illegible] از ابراهیم بن محمد طاهری [illegible]
در متوکل ناخوش شد از [illegible] که بیرون آمد [illegible] باطلاع اطبا [illegible] و مشرف بر تلف شد از [illegible] و [illegible]
[illegible] سبب [illegible] اخراج [illegible] که اگر او عافیت یابد [illegible]
علی بن محمد علیهما السلام مال زیادی از مال خود [illegible] پس فتح بن خاقان به متوکل گفت که اگر کسی بفرستی بسوی این مرد یعنی حضرت ابو الحسن
و سؤال کنی [illegible] شاید که نزد او علمی باشد [illegible] فرج [illegible] پس متوکل گفت کسی
بفرستید [illegible] رفت و برگشت و گفت [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] متوکل [illegible] فتح [illegible]
باین دوا [illegible] متوکل
داده [illegible] ده هزار دینار [illegible]
چند روز [illegible] نزد او سلاح و آلات [illegible] متوکل سعید حاجب
به نزد آنحضرت [illegible] ابراهیم [illegible]
گفت [illegible] رفتم [illegible]
[illegible]
[illegible] شدم [illegible]
[illegible] کیسه [illegible] متوکل [illegible]
کردم شمشیر [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ده هزار دینار [illegible] این بدره [illegible]

ذلک [illegible]

الکعب [illegible] عصاره [illegible] و [illegible] دارو [illegible]

دکنه [illegible] چهار صد دینار [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
[illegible] در کتاب خرایج [illegible] روایت کرده [illegible]
در کتاب [illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام از مدینه [illegible] در مدینه [illegible]
از حضرت [illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد [illegible] امیرالمؤمنین عارف [illegible] بقدر [illegible]
کننده است قرابت ترا و واجب کننده است حق ترا و اختیار کننده [illegible] اصلاح [illegible]
عالم [illegible] و ثابت کننده است [illegible]
و طلب کننده است [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible]
او [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]

[illegible] ابو الحسن [illegible]
سعادت [illegible]
[illegible]

الی ابو والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته و دولت ابراهیم بن عباس در جمادی الآخر سنه ۲۴۲ و [illegible] این نوشته بحضرت ابی الحسن رسید جواب نوشت که
وضایع شد [illegible] تا آنکه [illegible] رسید در [illegible] که متوکل لعنه الله منع نماید بحضرت پس منزل قرار داد برای آنحضرت
خانه را بزبان فارسی کاروانسرا گویند و معروف بخان الصعالیک یعنی فقرا و رذله دانستند و آنحضرت در این [illegible] که متوکل
ازجهت آنحضرت خانه [illegible] آنحضرت [illegible] ابی القاسم [illegible] از صالح بن سعید روایت کرده است که داخل
شدم خدمت حضرت ابی الحسن ع در روز ورود آن بزرگوار شدم و عرض نمودم فدایت شوم [illegible] در جمیع امور اراده کردند که اطفاء نور تو نمایند
وتقصیر نمایند در حق تو تا آنکه منزل قرار دادند برای تو بدترین منازل را که خان الصعالیک گویند آنحضرت فرمود که معرفت تو با پیغام
است ای پسر سعید [illegible] فرمود بدست خود و گفت نظر کن چون نظر کردم دیدم بوستانها [illegible] تازه و انهار جاری [illegible]
عطرهای خوب و ولدان و غلمان [illegible] و از آنها [illegible] پس خیره شد چشم من
و برق [illegible] پس حضرت فرمود که در هر جا که باشیم ما [illegible] در خان الصعالیک
ودر ذکر [illegible] وفات آنحضرت ابی الحسن ع [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اخبار و احادیث بسیار است که
[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت ابی الحسن علیه السلام در ماه رجب سنه [illegible] و دفن شد در خانه [illegible]
از آنحضرت [illegible] امام [illegible] و دختران آنحضرت عایشه [illegible]
[illegible] در وقت [illegible]
مناقب [illegible] روایت [illegible] که گفت [illegible]
[illegible] در خانه [illegible]
[illegible] داخل خانه شد [illegible]
[illegible] آنحضرت داخل شد و خارج شد [illegible]
[illegible] از [illegible] حکم [illegible]
[illegible] خبر داد [illegible] را و [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] و مسخر [illegible] الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب [illegible] از سلیمان [illegible] صالح [illegible]
توجه امام علیه السلام [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اما [illegible] علی الله [illegible] صالح [illegible] دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب [illegible]
شد [illegible] از آنحضرت [illegible] در روز سیم [illegible] خلیفه [illegible]
در روایت [illegible] آنحضرت [illegible] قال تمتعوا [illegible]
که [illegible] روز سیم [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] زینب [illegible] دختر علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
امام [illegible]
آن امام علیه السلام [illegible] فرمود که [illegible] حرام لحوم اولادی علی السباع [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] در کتاب مناقب [illegible] ابو الحسن عسکری علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] حضرت

حضرت فرمود ... [illegible] ... از مسجد ... [illegible] ... بیرون آمد ... [illegible] ... ساطور زدم ... [illegible]

... [illegible] ... در کتاب کافی است ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

سنهٔ دویست و پنجاه و ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... روایت شده است ... آنحضرت ... [illegible]

... وفات آنحضرت ... [illegible] ... در کتاب ... فضائل العظیم است ... وفات آنحضرت ... [illegible] ... نصف النهار روز ... [illegible]

از رجب سنهٔ دویست و پنجاه و چهار بود ... [illegible] ... آنحضرت ... یک سال ... مدت امامت ... [illegible] ... استقامت ... [illegible] ... وفات

بیست سال ... [illegible] ... در کتاب ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

و در شب سیم رجب سنهٔ دویست و پنجاه و چهار ... [illegible] ... در کتاب ... [illegible] ... سلطنت معتمد ... [illegible] جز

ابن بابویه ... [illegible] ... آنحضرت را معتمد ... در کتاب اقبال الاعمال ... [illegible] ... و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه ... المتوکل

... [illegible] ... در کتاب کشف الغمه ... حافظ عبدالعزیز ... [illegible] ... متوکل

... [illegible] ... عباس بن عبد المطلب ... [illegible] ... بلغ مقابلة

... [illegible] ... والله تعالی اعلم

در کتاب اعلام الوری است ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... متوکل آنحضرت را ... [illegible]

... [illegible] ... امامت آنحضرت ... [illegible] ... سلطنت

... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... سال ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

... [illegible] ... سال ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... در کتاب عیون المعجزات روایت شده است

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... در کتاب مروج الذهب مسعودی است ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... سال ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... یوم الاثنین ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... علی ... [illegible]

از ... نسخه

از ... [illegible] ... متوکل را ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... منزل آنحضرت

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... متوکل ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... متوکل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علی بن محمد ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

علی بن موسی گفت خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر گفت خبر داد مرا پدرم جعفر بن محمد گفت خبر داد مرا پدرم محمد بن علی گفت خبر داد مرا پدرم علی بن الحسین

گفت خبر داد مرا حسین بن علی گفت خبر داد مرا پدرم علی بن ابی طالب ... [illegible]

فرمود ... بسم الله الرحمن الرحیم ایمان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مسعودی ... [illegible] برکة ... [illegible]

... [illegible] ... علی بن ابی طالب علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... در کتاب ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ابوالحسن علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ابوالحسن ... [illegible]

۲۱۳

نمود در وقتیکه قطع کنند دست یاران او را نمود و بجهة تو به کردند بخداوند تعالی پس فرمود خداوند سبحانه فتمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد

غیر مکذوب و بعد از بیرون فرمودن حضرت ... روز ایشان کشته شد ... روایت شده است که کشته شد متوکل در سالهای ... و ... ماه و ...

در ایام ... از امامت ابوالحسن علیه السلام و بیعت شد ... متوکل ... جعفر ... مستعین ... ماه و ... پسر معتصم ... زمان

خلافت او چهار سال بود ... چهار سال ... و ... گفته شده است که ... در ...

و ... سال امامت حضرت ابوالحسن علیه السلام بود در ... و ... و ... حسن ... را ... و ...

باو ... و ... ثقات ... و ... و ...

در مشارق الانوار از ... روایت کرده است که ... در ... متوکل ... بسیار ...

پس گفت ... حضرت ... پس ...

ابوالحسن علیه السلام ... متوکل ... پس ... گفت ... شریف ... تا ... که ...

... کرد که ... و گفت ... شریف و ... آن حضرت ... دست ...

... آن حضرت ... بود ... و ... پس ... که ...

... حضرت ... علیه السلام در ...

... و ... است ... حضرت ... تا ... جعفر ... و ...

... آن حضرت در شب ... در ... آن حضرت ... آن حضرت ...

... و ... و ... از آیات ... پس آن حضرت ...

... و ... خانه ... که قرآن ... در ... و متوکل در مجلس ...

... آن حضرت ... متوکل جام ... و چون آن حضرت ... در ...

... جام شرابی ... آن حضرت ... آن حضرت ... و ... هرگز ...

... و گفت ... آن حضرت ... بسیار ... متوکل گفت ...

خلاف ... بالوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل ...

... تا ... ان الوجوه التی کانت منعمة

ی او انی

من دونها تضرب الاستار والکلل فافصح القبر عنهم حین ساءلهم تلک الوجوه علیها الدود تقتتل قد طالما

اکلوا دهرا وقد شربوا واصبحوا الیوم بعد الاکل قد اکلوا ... و ... در ... نا ...

... و ... تا ... چون ... و ... که ... و ... از ...

... و ... این ... و ... در ...

در ... و ... بر ... در ... سوال ... در ...

فصیح ... و ... و ... در ...

... این ... در ... و ... تا ...

او و ... که ... علیه السلام ... آن حضرت ... و ... در ...

که متوکل ... جام ... و ... در کتاب ... است ... و ...

... در ... و ... و ...

... بود ... گفت ... امیر المؤمنین ... اگر ... تا ...

... و ... و ...

گفت و ... که ... و ... آن ...

... و ... گفت ... و ... زد ...

... و ... آن حضرت ...

... بسیار ... و ... گفت ...

... که ... و ...

... و ... بود ...

... که ... و ...

... فلا الکعبة ... و لا کلا ... که ... سنة ... و ...

... فلیبکی ... و لا ... فلیبکی ...

... گفت ... و ... و ...

تو پس از رفتن ... و بر در معصیت مراد ... ظلم را کرد ... [illegible]

... تعالی ... علیه السلام الا المودة فی القربی ... [illegible]

[illegible] ... قلیل ... [illegible]

[illegible]

در کتاب ... گفته حضرت ... علیه السلام ... [illegible]

علی ابن ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... وادی ... [illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]

... در کتاب مقتضب ... [illegible]

... قصیده ... [illegible]

... الا ای ... [illegible] ... قصیده ... [illegible]

گفت ... عشرة نجوم ... فی فلکها ... و یطلع ... [illegible]

... ده ستاره اشاره ... علیهم السلام ... [illegible]

... بالحق الهادی ... [illegible] ... الهدی ... [illegible]

ذو ... لا یقبل الله من ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

... [illegible] ... ثالث

در کتاب امالی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کتاب مناقب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کتاب مقتضب الاثر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الصادی ... [illegible]

[illegible]

... تخلی عن الورد ... [illegible]

... فی کل ... [illegible]

[illegible]

و قطع کردم ... [illegible] ... فلما اتت من ذی خشب البلد فهوم

الماء فی مفعم الواد فادت الی تشکی الم السری فقلت اقصری فالقوم لیس بهاد اذا ما بلغت القائم

بنی القضا فحلک من هادٍ بنی الی هاد ... [illegible] ... [illegible] ... تبریزی ... بشکفت ...

... [illegible] ... [illegible] ...

کشید ... [illegible] ... رسید ... [illegible] ...

... [illegible] ... مفاویل ان قالوا بها الجلان دعوا وفاة جیاد کفاة بمرتاد

انا اوعدوا اعفوا وان وعدوا اوفوا فهم اهل فضل عند وعد وایعاد کرام اذا ما

انفقوا المال انفدوا ولیس لعلم انفقوه من انفاد ینابیع علم الله اطواد دینه فهل من نفاد

ان علمت لاطواد ... [illegible] ... هستند ... [illegible] ...

... [illegible] ... هستند ... [illegible] ... میکنند پس

... [illegible] ... هستند ... [illegible] ... اتفاق

... [illegible] ... علم خداوند هستند ... [illegible] ...

نجوم متی نجم خبا مثله بدا فصلی علی الخاب المهیمن البادی عباد لمولاهم موالی عباده شهود

علیهم یوم حشر واشهاد هم حجج الله اثنی عشرة متی عددت فثانی عشرهم خلف الهادی

بمیلاده الانباء جاءت شهیرة فاعظم بمولود واکرم بمیلاد ... ستاره ... هستند ... [illegible] ...

... [illegible] ... هستند ... [illegible] ...

... [illegible] ... هستند حجتهای خداوند ... [illegible] ...

هستند ... [illegible] ... رسیده است ... [illegible] ...

... [illegible] ... در کتاب ... [illegible] ... عظیم

... [illegible] ...

... [illegible] ...

در علم

... [illegible] ... مراد ... [illegible] ...

... [illegible] ... الحمد لله الذی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کتاب امالی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ان الله ... [illegible] ...

... [illegible] ...

و از محمود بن ایوب بن نوح بن دراج نقل کرده است عمران بن سعید ... عمران بن سعید که در خدمت حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام ایوب بن نوح
داخل خدمت آنحضرت شده و ایستاد در پیش روی آنحضرت و آنحضرت او را مأمور بچیزی فرمود و چون او رفت ملتفت من شد و گفت ای عمرو اگر
دوست بداری که نظر کنی بمردی از اهل بهشت پس نظر کن باین مرد و از جمله محمود بن علی بن جعفر همانی است و او مرد فاضل [illegible] و از وکلاء ابی الحسن ثالث و ابی محمد
علیهما السلام است احمد بن علی رازی روایت کرده است از علی بن مخلد ایادی که گفت خبر داد مرا ابو جعفر عمری [illegible] ابو طاهر بن بلال [illegible]
یحیی بن جعفر در وقتیکه او انفاق بر نفقات عظیمه میکرد و چون از حج برگشت نوشت انفاق او بحضرت ابی محمد علیه السلام جواب رقعه او [illegible]
در امر او که امر کردیم او را بصد هزار دینار و بعد از او امر کردیم او را بمثل آن و او امتناع از قبول آن نمود در نزد ما باشد [illegible] کار است که داخل
امر ما نبوده در چیزهائیکه ما انها را داخل نکرده ایم در آنچیزها و بعد از آن آمد بحضرت ابی الحسن العسکری علیه السلام و او را برای او بصد هزار دینار
و از جمله محمود بن ابو علی بن راشد است خبر داد مرا ابن ابی جید از محمد بن حسن بن الولید و او از صفار روایت کرده و او از محمد بن عیسی که گفت
نوشت ابو الحسن علیه السلام بموالی خود در بغداد و مداین و سواد و جاهائیکه در نواحی آنها بود که من قائم مقام کردم حسین بن عبید ربه [illegible]
پیش از او بود بعد از وکلای من بخود ابا علی بن راشد را و واجب گردانیدم در طاعت او اطاعت خود را و در عصیان او است خروج و عصیان
من و این را نوشتم بخط خود و حالتیکه محمد بن یعقوب روایت کرده از محمد بن فرج منسوب است و میگوید نوشتم بابو حسن آنحضرت و سؤال کردم از ابا علی را لله و [illegible]
جعفر [illegible] این بند و در جواب من نوشت ذکر کرده بودی ابن راشد رحمه الله را با سعادت زندگی کرد و مرد در حالتیکه شهید بود و [illegible]
این بند و محمد عاصمی و این بند مجروح شد و کشته شد و این عاصم را تا زیانه زدند در روی جسر بغداد تا زیانه و او [illegible]
و در کتاب مستطرفات از محمد بن فارس که حاتم بن ماهویه قزوینی است بنا بر آنچه روایت کرده است شیخ ابن جعفر [illegible] نوشت [illegible]
یعنی بن عمرو قزوینی بخط خود [illegible] آنچه مشتبه شده باو در باطن [illegible] در فقط انچیزهاست و ظاهر که کدام برای تو [illegible] ظاهر شده [illegible]
از انها داود فارس لعنه الله است چه ترسیکه منفعت چیزی که وسعت داشته باشی [illegible] قصد کردن در لعن او و قصد کردن او و مبادات
او و مبالغه کردن در این بزیاد تر از آنچه راه بیابد باو پس هر امر او کننده جستید ترین خداوند باو که غیر صحیح باشد [illegible]
و هتک او و قطع اسباب او و منع کن اصحاب ما را از او و باطل کن امر او را و اصحاب بر سان این امر را [illegible] حکایة او برای انها از جانب من
لکن و من از شما سؤال کننده هستم [illegible] از این امر [illegible] کسیکه او معصیت کند و انکار نماید و نوشتم بخط خود در [illegible]
شب [illegible] در پناه و من توکل میکنم بخدا و حمد میکنم او را [illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible] روایت کرده است [illegible]
باسناد خود از [illegible] شیخ جعفر [illegible] امام علیه السلام در ضمن ابیات این ابیات را مادرت الاحزان [illegible] و ادت فؤادی [illegible]
حین قیل الامام نضو علیل قلت نفسی فدته کل الفداء مرض الدین لاعتلالک [illegible] و غارت لدعوکم السماء نجوما
ان صبت بالداء والسقم فانت الامام حسم الداء انت اسی لادواء [illegible] فی الدین وللدنیا و محیی الاموات والاحیاء
[illegible] بحرکت آمد و مضطرب شد و نقیل گران شد دل من و مشغول کرد در دفع آنچه [illegible] اول تب کردن برتب [illegible]
گفته شد امام ضعیف و ناخوش است گفتم فدای او نفس من تمام فدای ناخوشی و علیل شده دین بسبب علیل ناخوشی تو و ریخت ستارها
آسمان بجهة ناخوشی [illegible] در زدن تعجب اگر بسر تو [illegible] بغیر ناخوشی در حال [illegible] امام و قطع نماینده ناخوشی [illegible] تو طبیب [illegible]

مردی از

دردین و دنیا وزنده کننده مردهٔ وزنده هر دو در کتاب صحاح کشی دیدم بخط هر یک از انچه که خبر داد مرا محمد بن عیسی [illegible] گفت
حضرت ابی الحسن علیه السلام بنا بر بدل در نسخه [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم احمد الله الیک و اشکر طوله و عوده و اصلی علی
محمد النبی و آله صلوات الله و رحمته علیهم و بعد ... سکوت در تمام و جاهائیکه هم ابا علی در جای حسین بن عبد ربه و این
کرده بنده و در [illegible] ... در نزد دولت [illegible] چون نیسیدام تا شیخ و در [illegible] خود [illegible] تنها
کرده و اکرام ... [illegible] نمیکنم [illegible] در نزد دولت [illegible]
اعتبار از این [illegible] بسبب عون و کفایت او [illegible] در نزد ما و قرب در سید [illegible] در وقت [illegible]
خدا [illegible] [illegible] بهترین خط [illegible] [illegible]
و حمد میکنم خدا را [illegible] در رجال کتاب [illegible] نسخه کتاب [illegible]
در نسخه [illegible] و مدائن و سواد و جاهائیکه [illegible] احمد الله الیکم ما انا علیه من عافیه و حسن عائدته و اصلی
علی نبیه و آله افضل صلواته و اکمل رحمته و رأفته [illegible] بدرستیکه حمد میکنم خدا را [illegible] عافیه و [illegible] و حسن [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] و رأفته [illegible] ابا علی بن راشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خدا [illegible]
[illegible]
دادم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رحمه

[illegible]

باب ششم در بیان احوال جعفر و سایر اولاد آنحضرت صلوات الله علیه

[illegible]

[illegible] والحمد لله رب العالمین حمدا لا شریک له علی احسانه الینا و فضله علینا ان الحجة بل الحق الا معنا و الباطل الا مع غیرنا و هو شاهد علی بما ذکره ولی علیکم بما اقوله اذا اجتمعنا بیوم لا ریب فیه [illegible]

[illegible]

دراز و صیانت از اولاد آن بزرگوار و احدی [illegible] قرار دهند و زنده که بعد از ایشان دین خود را تمام [illegible] فرق میان ایشان قرار داده در میان ایشان
و برادران دینی اعلام [illegible] هستند از عام [illegible] بی فرق شناخته نمود [illegible] از آنها که ایشان [illegible] شناخته [illegible] فرق امام از غیر امام
با بقیه ائمه علیهم السلام معصوم [illegible] و بر ... ایشان [illegible] معایب [illegible]
[illegible] علم [illegible] حکم [illegible] را به دلایل [illegible]
[illegible] و شناخته [illegible] حق [illegible] علم [illegible] و تحقیق [illegible] دعا میکنند
این سطل [illegible] خدا [illegible] نمیدانم کدام [illegible] امیدوار [illegible] آیا بدانستن دین خدا
است [illegible] فرق [illegible] خطا و صواب و آیا این ادعا [illegible] میکنند و نمیدانند حق
از باطل [illegible] حکم [illegible] و آیا این ادعا [illegible] خداوند
[illegible] جنان میدانند [illegible] و [illegible] منزل [illegible]
شراب [illegible] و علامات [illegible] پروردگار [illegible] و آیا این ادعا [illegible]
پس [illegible] و [illegible] پس ذکر میکند [illegible] خدا [illegible] در کتاب
خود بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق
واجل مسمی والذین کفروا عما انذروا معرضون قل ارایتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک
فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی
یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون واذا حشر الناس کانوا لهم اعداء وکانوا بعبادتهم کافرین [illegible]
[illegible] خدا [illegible] تبارک و تعالی [illegible] صادق آل محمد علیهم السلام [illegible]
[illegible] رحیم [illegible] کتاب [illegible] السموات والارض [illegible] واجل مسمی [illegible]
[illegible] والذین کفروا عما انذروا معرضون [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] در دعوی [illegible] ایشان [illegible] اجابت [illegible] نخواهد [illegible]
[illegible] دعا [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] نفع [illegible] خدا [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نقصان [illegible] حق [illegible]
[illegible] علیها السلام [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] در کتاب کافی [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
مراد [illegible] در کتاب مناقب [illegible] امام حسن [illegible] علیهم السلام و [illegible]
[illegible] دختر آنحضرت علیها السلام در کتاب کافی [illegible] ایراد کرده ایم [illegible]
در باب [illegible] صادق علیه السلام و باب وفات ابی محمد العسکری علیهم السلام
والسلام خیر ختام

ابواب تاریخ الامام الحادی عشر وسبط سید البشر ووالد الخلف المنتظر وشافع المحشر السید الرضی الزکی ابی محمد الحسن بن علی العسکری صلوات الله علیه وعلی آبائه الکرام وخلفه خاتم الائمة الاعلام ما تعاقب اللیالی والایام

وابواب مشتمل بر پنج باب است

باب اول در ولادت و اسماء و نقش خاتم و احوال مادر آنحضرت و بعضی از مجمل احوال آنجناب علیه صلوات الملک الوهاب

در کتاب [illegible] علیهما السلام [illegible]
آن حضرت [illegible] عسکری [illegible] در شهر ربیع الاول [illegible] آن حضرت ام ولد [illegible]
[illegible] و در کتاب مصباحین روز [illegible] از شهر ربیع الآخر
سنه [illegible] در کتاب [illegible] الاعمال از کتاب [illegible]
و در کتاب [illegible] مدینه [illegible] شهر ربیع الآخر [illegible] در کتاب [illegible]
القاب آنحضرت [illegible] و کنیت او ابو محمد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت ام ولد [illegible] آنحضرت [illegible]

و در [illegible]

در روز جمعه هشتم شهر ربیع الآخر در مدینه بود [illegible] و بعد از پدر بزرگوار خود حضرت عسکری [illegible]
ایام امامت آن حضرت شش سال بود [illegible] آن حضرت بقیه سلطنت معتز [illegible] و بعد از معتز مهتدی و معتمد و بعد از
گذشتن پنج سال از ملک معتمد آن حضرت [illegible] آن حضرت شهید شد و دفن شد [illegible] با پدر خود [illegible]
شریف آن حضرت [illegible] سال [illegible] در اول شهر ربیع الاول سنه [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] که مولد آنجناب در سنه [illegible] و مادر آن حضرت ام ولد [illegible]
[illegible] و کنیت او ابو محمد و لقب او [illegible] و وفات او در هشتم ربیع الاول در سنه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بیست و [illegible] سال [illegible] و قبر آن حضرت [illegible]
[illegible] معتز [illegible]
آن حضرت [illegible] در هشتم ربیع الاول [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سال [illegible] مادر او ام ولد [illegible]
[illegible] از ربیع الاول سنه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] قبر آن حضرت [illegible]
[illegible] ربیع الآخر سنه [illegible]
[illegible] از شهر ربیع الاول [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شهر ربیع الاول [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] سال [illegible]
[illegible] عسکری [illegible] آن حضرت [illegible] امامت آنحضرت
بقیه ملک معتز [illegible] و بعد از او مهتدی [illegible] و بعد از او سلطنت احمد معتمد [illegible]
[illegible] سال از سلطنت او [illegible] و دفن شد [illegible]
[illegible] آن حضرت مسموما [illegible]
[illegible] از قول او [illegible] علیهم السلام [illegible]
ما منا الا مقتول شهید [illegible] الفصول المهمة
[illegible] والبیاض [illegible] خاتمه سبحان من له مقالید السموات والارض [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب کافی [illegible] آن حضرت [illegible] ربیع الآخر سنه [illegible]
ام ولد [illegible] المعجزات [illegible] آنحضرت [illegible] اصحاب حدیث [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] در سنه [illegible]

۲۲۰

از هجرت [illegible] در مصباح گفته است [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] بود [illegible]
گفته شده است و نقش خاتم او [illegible] و باب او عثمان بن سعید [illegible]

باب ذکر [illegible] علیه السلام است در کتاب اکمال الدین

[illegible] از صقر بن دلف روایت کرده است که شنیدم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهم السلام [illegible] امام [illegible]
[illegible] او [illegible] و طاعت [illegible] امامت [illegible] در کتاب اکمال [illegible]
[illegible] علی بن الحسین [illegible] از عبد العظیم بن عبد الله حسنی [illegible] از علی بن محمد روایت کرده است [illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible]
[illegible] در کتاب اکمال الدین [illegible]
[illegible] شنیدم [illegible] الرضا [illegible]
[illegible] در کتاب منتخب البصائر [illegible] سعد بن عبد الله [illegible]
در کتاب اکمال الدین [illegible] روایت کرده است که شنیدم از حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب غیبت طوسی [illegible] روایت [illegible]
در کتاب [illegible] روایت کرده است در کتاب اعلام الوری [illegible] کتاب
[illegible] روایت کرده است در کتاب [illegible]
[illegible] روایت کرده است که گفت [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible]
[illegible] روایت کرده است در کتاب غیبت طوسی [illegible]
[illegible] روایت کرده است که گفت [illegible] حضرت ابی الحسن عسکری [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible]

ناموس

ناموس [illegible]
در کتاب [illegible] الوری [illegible] ماهیت [illegible]
[illegible] سعد [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] ابو الحسن عسکری [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible] حضرت ابو الحسن [illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible] حضرت ابی الحسن عسکری [illegible] ابی جعفر
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی جعفر [illegible]
[illegible]
ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
[illegible]
[illegible] تقی [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] حضرت ابو الحسن
[illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible] ابا الحسن [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]

و پسر او ابو جعفر زنده بود و من چنان میدانستم که او بعد از ابوالحسن [illegible] که گفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible] حضرت [illegible] ابو جعفر [illegible] حضرت [illegible]
و بود ابو محمد اکبر از جعفر در کتاب اعلام الوری و ارشاد [illegible] روایت کرده [illegible] حسن بن حسین افطس [illegible]
گفت که [illegible] بودم در [illegible] محمد بن علی [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
آن حضرت [illegible] مردم نشسته [illegible] بنی هاشم [illegible]
آن حضرت [illegible]
و ما [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible] امامت [illegible] احکام [illegible] امام است
[illegible] دمعه الله الامامة [illegible] امامت [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible] حضرت ابو الحسن [illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible] در کتاب اعلام الوری [illegible]
ابو الحسن [illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible]

باب سیم در معجزات و معالی امور آنحضرت صلوات الله علیه

در کتاب اعلام الوری [illegible] خبر داد ما را ابو جعفر محمد بن علی بن احمد [illegible] گفت [illegible] در مسجد [illegible]
بازار و گفتند [illegible] از اولاد موسی بن عیسی [illegible] ابو جعفر [illegible] نماز [illegible] سلام دادم [illegible]
مردی از اهل قم [illegible] گفتم [illegible] کوفه [illegible] مسجد امیرالمؤمنین [illegible] خانه موسی بن عیسی [illegible] کوفه
است گفتم بلی [illegible] گفت من از اولاد [illegible] هستم و گفت [illegible] برادر [illegible]

دیگر

[illegible] سهو در او [illegible] ابن الرضا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
وگفت که اجابت کن [illegible] حضرت حسن [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] عبد الله بن طاهر [illegible]
[illegible] در باب این [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] ابی محمد [illegible] قائم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]
[illegible] در کتاب کشف الغمه [illegible] در کتاب
اعلام الوری [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] ابی محمد [illegible]

۳۲۲

همیشه ... گفتی مردی است ... من تو ... گفتم این مطلب ... دقیق است ...
مرد را که ... از جمله ... بن ابو محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... در میان مردم ... [illegible]
الغمه ... از کتاب کشف الغمه ... از جعفر ... روایت ... [illegible]
روایت کرده است ... سعد بن عبدالله ... ابوالهیثم ... [illegible]
روایت کرده ... حضرت ... سعد ... [illegible]
... حضرت ... [illegible]
کرده است ... [illegible]
او ... [illegible]
از احادیث ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
راه رفت ... [illegible]
در میانه ... [illegible]
و متفرق ... [illegible]
و می نشست ... [illegible]
... صداهای مردم ... [illegible]
... [illegible]
خلیفه و چون ... [illegible]
... [illegible]
که او نشسته ... [illegible]
از او است ... [illegible]

دم ...

چیزی ... [illegible]
که ... ابو محمد گفت ... [illegible]
... رسیدیم ... [illegible]
... پس ... [illegible]
پس ... [illegible]
پس ... [illegible]
... ابو ... بن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و این حضرت ... [illegible]
... [illegible]
حضرت ... [illegible]
در کتاب غیبت طوسی ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در ... [illegible]
... [illegible]
انگشتری ... [illegible]

در تو که اراده کرده بودم از تو بخواهم و ما بیشتر دادم بر ضعف کرد تمکین و دعوت زرگر را در کتاب غیبة از کتب ابن عیاش [illegible]
متقدم مثل این را روایت نموده است در کتاب خرایج ابو هاشم گوید در پیش خود میل کردم که از حضرت ابو محمد علیه السلام بپرسم در
قرآن آیا او مخلوق است و یا غیر مخلوق پس آنحضرت رو به من آورد و گفت نشنیده‌ای آنچه را که روایت شده است از
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام چون قل هو الله احد نازل شد خلق شد از برای او چهار هزار پر و فرشتگان [illegible] که به آن از خشوع
و این خشوع است که [illegible] — ان نبوه ای [illegible]
در کتاب مناقب و خرایج از ابو هاشم جعفری روایت نموده که
او با جماعتی در حبس بوده با جعفر که اولاد ابی محمد و برادر او جعفر را در ما که حضرت با آنجناب علیه السلام از روی مبارک حسن علیه السلام
بر سفره [illegible] با جعفر و یا فرزند [illegible] حاضر بود و جعفر در قرب او نشست و گفت [illegible] و گفتم [illegible]
منع نمود و با ما فرمود [illegible] حضرت او
چیزی [illegible] حضرت صالح بن وصیف [illegible]
[illegible] تا آنکه خداوند [illegible]
در ان [illegible]
[illegible] ما ذا [illegible]
روزه [illegible] و با ذا ابی هاشم گفت [illegible]
[illegible] پس [illegible] ضعف
فرمود یا ابا هاشم طعام [illegible] حضرت امام [illegible] و نشستم حضرت [illegible]
در [illegible] قوت [illegible] ابو هاشم چرا [illegible] قوة [illegible] گوشت بخور
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] خداوند اراده فرمود
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] اعلام الوری از کتب ابن عیاش [illegible]
[illegible] در کتاب مناقب و خرایج است که گفت ابو هاشم که از آنحضرت [illegible] — ضعیفه
سوال نمود [illegible] و نفقه دادن [illegible]
[illegible] ابن [illegible] مسئله و
سوال نمود [illegible] جواب [illegible] و جواب ما
[illegible] و اول و آخر [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فضیلة نهاده است در کشف الغمه از دلایل حمیری [illegible]
این را روایت نموده است در اعلام الوری از کتاب ابن عیاش [illegible] روایت نموده است در خرایج است ابو هاشم

[illegible]

سیکوید شنیدم از ابو محمد علیه السلام که [illegible] خداوند عالم [illegible] روز قیامت [illegible] احاطه میکند همه عباد را تا آنکه سیگوید اهل شرک [illegible]
[illegible] در نفس [illegible] روایت [illegible] قرائه [illegible] ان الله یغفر الذنوب
جمیعا [illegible] که خداوند [illegible] قرار داده [illegible] در نفس خود [illegible]
[illegible] این فرمایش حضرت [illegible] پس حضرت فرمود ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن
[illegible] در کتاب
خرایج است ابو هاشم گفت محمد بن صالح از حضرت ابی محمد علیه السلام سوال نمود از قول خداوند تبارک و تعالی لله الامر من قبل
و من بعد حضرت فرمود [illegible]
قول خداوند است [illegible] الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین پس آنحضرت [illegible]
[illegible] الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین [illegible] حجة خداوند [illegible]
[illegible] در خرایج است ابو هاشم گفت سوال نمود از حضرت محمد بن صالح از قول خداوند [illegible] یمحو الله ما یشاء و
یثبت و عنده ام الکتاب حضرت فرمود [illegible]
[illegible] قول هشام بن الحکم است [illegible]
[illegible] تعالیت خداوند جبار [illegible]
[illegible] در کتاب مناقب است ابو هاشم گفت [illegible]
آیا قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق پس ابو محمد فرمود یا ابا هاشم الله خالق کل شیء و ما سواه مخلوق خداوند خالق [illegible]
و غیر خدا مخلوق است در کتاب مناقب و خرایج است ابو هاشم از حضرت شنیدم میگفت [illegible]
میگویند داخل [illegible] اهل معروف [illegible] در نفس خود [illegible]
نظر نمود و گفت [illegible] اهل معروف [illegible] اهل معروف [illegible] هستند [illegible]
[illegible] یا ابا هاشم [illegible] در کتاب کشف الغمه از دلایل حمیری [illegible] مثل این [illegible]
و در اعلام الوری از کتب ابن عیاش [illegible] متقدم مثل این ذکر کرده است در کتاب خرایج است ابو هاشم [illegible]
بن سفیان عبدی [illegible] حضرت ابا محمد بردم و او از حضرت سوال کرد از بیع و گفت [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] دینار [illegible] دینار [illegible]
در نفس خود گفتم این [illegible] ربا کننده [illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمود و گفت ربا حرام

خیرات که قصد کنم باشی تو باد و هوا مرا چون تا دور کنی صد دینار ببود و روایت شده است که با کاغذی حلوان دینار ببود دینار کرد است
[illegible] بکرد و مکروهات آنچه [illegible] در سایه آنها [illegible] کرد که محمد [illegible] از حضرت حسن عسکری علیه السلام [illegible]
و در [illegible] تصرف [illegible] باشد [illegible] در کتاب خرایج از ابا هاشم روایت شده است
که سؤال کردم از آنحضرت از قول خدای تبارک و تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم
لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله حضرت فرمود که همه ایشان از آل محمدند [illegible]
ایشان را بارث بودن علم کتاب از آل محمد علیهم السلام ظالم لنفسه از ایشان کسی است که اقرار نکند بامام و مقتصد عارف
و سابق بالخیرات خود امام است [illegible] در نفس خود فکر میکردم [illegible] آل محمد علیهم السلام
[illegible] پس حضرت نظر [illegible] و گفت که [illegible] عظیم شان آل محمد پس حمد کن خدا را که خدا ترا
قرار داده [illegible] تمسک [illegible] ایشان [illegible] روز قیامت [illegible] مردم [illegible] امام خود
[illegible] در کتاب کشف الغمه از دلایل حمیری [illegible] در کتاب خرایج
از ابا هاشم جعفری روایت کرده است [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام و فات [illegible] ابو محمد [illegible]
از خدم [illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible] خود [illegible] که [illegible] سؤال کنم [illegible] را از او پس [illegible]
[illegible] در آن وقت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب خرایج ابو هاشم
روایت کرده است که روزی حضرت ابو محمد علیه السلام سوار شده [illegible]
که [illegible] از [illegible] عارض شده [illegible] کردم که از
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] بر تو [illegible] پس [illegible]
[illegible] کفایت [illegible]

[illegible]

[illegible] که نظر کنم در نفقه [illegible] و در زمستان و غیر زمستان پس آن حضرت [illegible]
[illegible] پس [illegible] و دیدم [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] در زمستان [illegible]
[illegible] در کتاب خرایج [illegible]
[illegible] صد [illegible] گفت که [illegible]
[illegible] و حضرت ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطع کن پس قطع کردم [illegible]
[illegible]
[illegible] قطع کن [illegible] قطع کردم [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتم

گفتم یا ابن رسول الله [illegible] گفت [illegible]
گفتم [illegible] مادر [illegible] تا آنکه رسیدیم [illegible]
[illegible] خانه [illegible] آنحضرت [illegible] پس [illegible]
غلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

در آورد

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
الحمد لله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و در روز دیگر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

ابن بابویه [illegible]

[illegible] اعجاز

[illegible]

[illegible] و ما علمت ان لکل اجل کتابا [illegible]

[illegible]

روز دیگر [illegible] و در کتاب خرائج [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] در سامرا [illegible]

در روز [illegible] **الا لا یسلمن علی احد ولا یشیر الی بیده ولا یومی فانکم لا تؤمنون علی [انفسکم]**

[illegible]

[illegible] **فاسقوا** [illegible]

پس روز چهارم جاثلیق نصاری به صحرا رفت و با او بودند نصاری و رهبانان و در میان ایشان راهبی بود که چون دست خود را بسوی آسمان بلند میکرد
گرفت و باران بارید پس بسیاری از مردم بشک افتادند و تعجب کردند و [illegible] بدین نصاری پس خلیفه فرستاد بسوی حسن عسکری و آنحضرت در آن وقت
محبوس بود آنحضرت را از حبس آوردند و خلیفه [illegible] گفت [illegible] امت جد خود را دریاب که هلاک شدند حضرت فرمود که فردا بیرون میروم و [illegible]
شک را از ایشان زایل خواهم نمود پس چون روز سیم شد جاثلیق [illegible] و آن رهبانان با او بودند و جناب حسن عسکری با جمعی از اصحاب بیرون رفت و چون راهب دست
[illegible] آنحضرت [illegible] امر کرد [illegible] که دست او را بگیرند و [illegible] استخوانی [illegible] پس آنحضرت [illegible] گرفت و [illegible]
[illegible] استخوان سیاه [illegible] جناب حسن عسکری آن استخوان را [illegible] و [illegible] پس آن رهبان استسقا نمود [illegible] هوا ابری بود صاف [illegible]
شد و آفتاب بسیار سفید کامل بود خلیفه گفت این استخوان چه چیز است یا ابا محمد حضرت فرمود که این [illegible] پیغمبری از پیغمبران است [illegible] این استخوان
[illegible] و [illegible] استخوان پیغمبر [illegible] باران [illegible] در کتاب خرایج از ابو سلیمان روایت کرده است که گفت ابو القاسم [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] عسکری [illegible] در اول ماه شعبان [illegible] زیارت [illegible] حسین [illegible] در ماه [illegible] العمال [illegible] عسکر [illegible]
کردم و [illegible] زیارت [illegible] تا [illegible] عسکر [illegible] وقت [illegible]
از وقت [illegible] زیارت [illegible] حفظ باشد [illegible] قرآن [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] دینار [illegible]
و گفته [illegible] این [illegible] دینار [illegible] از طاعت خدا [illegible] در کتاب خرایج از
ابی یعقوب [illegible] حضرت ابی محمد [illegible] گفت دیدم نور از سر مبارک حضرت ساطع بود تا آسمان و آنحضرت [illegible]
در کتاب کشف الغمه [illegible] در کتاب مناقب و خرایج از علی بن زید بن علی بن حسین بن زید روایت
کرده است [illegible] حضرت ابی محمد رسیدم و در نزد آنحضرت نشسته بودم [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت ابی محمد [illegible] خواهد [illegible]
برادرم [illegible] در کتاب کشف الغمه [illegible] در کتاب مناقب و خرایج از ابی [illegible]
روایت کرده است [illegible] حضرت ابی محمد [illegible] تشنه [illegible] آب خواهم و آنحضرت [illegible] غلام آب
[illegible] حضرت [illegible] غلام [illegible] و در خرایج [illegible]
[illegible] روایت [illegible] اراده [illegible] و [illegible] کردم و در [illegible]
[illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] در نفس خود گفتم [illegible]
[illegible] چون [illegible] ام [illegible]
[illegible] و [illegible] زیاد [illegible]
خرایج [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

وسیل کردم

[illegible]

[illegible]

ملک [illegible] تجارت میکرد و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] روز قبل [illegible]
تا [illegible] تضعیف [illegible] آنحضرت [illegible]
آن بود در کتاب خرایج از حجاج بن یوسف [illegible] روایت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حجاج [illegible] مکتوب رسید [illegible]
آنحضرت [illegible] در کتاب کشف الغمه [illegible]
[illegible] در کتاب خرایج از محمد بن عبد [illegible] روایت [illegible] حضرت ابو محمد [illegible] آب [illegible]
و حضرت ابو الحسن [illegible] حضرت ابو الحسن [illegible] پس [illegible] محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آب [illegible]
[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] حضرت ابی الحسن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible] خدا [illegible] باشد
و در [illegible] حضرت [illegible] در کتاب خرایج [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
و اما [illegible]
من کان [illegible] ان الذلیل الذی لیست له عشیرة [illegible]
و [illegible]
[illegible] لعلک [illegible]

ان ترانی کاغا بیتو حوالی الاسود اللابد فانی عنها قبل ان یحلد الحصی امام زمانا وهو فی الناس [illegible]

[illegible] شد [illegible] که در اطراف [illegible] من [illegible] سیاه [illegible] از [illegible]

[illegible] در بیان [illegible] در کتاب [illegible] روایت شده است که [illegible] ابو محمد عسکری [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] چون [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] که [illegible]

فردا [illegible] و گفت [illegible] آنحضرت [illegible]

که [illegible] در کتاب [illegible]

حق [illegible] روایت [illegible] حضرت ابا محمد [illegible] در [illegible] گفت که [illegible]

حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]

آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] که [illegible]

[illegible] و چون آنحضرت [illegible] تا آنکه [illegible] حضرت [illegible]

پس [illegible] حضرت [illegible] و گفت [illegible]

ابن شاذان [illegible] ابن قولویه [illegible] روایت کرده است [illegible] ابو محمد [illegible]

[illegible] که [illegible] و چون

[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتاب ابن قولویه [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] بن ابراهیم بن [illegible] که [illegible] ابا محمد [illegible] که [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بن گفت [illegible] بسیار [illegible] داریم [illegible] که [illegible] درهم [illegible] پانصد درهم [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] آنحضرت [illegible] درهم [illegible] صد درهم [illegible] و صد درهم [illegible] عباس [illegible] و صد درهم

دیگر [illegible] رفتیم و چون [illegible] غلام آنحضرت [illegible] و گفت علی بن ابراهیم [illegible] داخل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بودم [illegible] با این حال [illegible]

و چون از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم غلام او [illegible] داد و گفت که این پانصد درهم است [illegible] درهم [illegible]

دیگر [illegible] صد درهم [illegible] نفقه [illegible] داد و گفت [illegible] درهم است [illegible] صد درهم [illegible]

[illegible] علی بن ابراهیم [illegible] محمد بن علی [illegible] دینار [illegible]

این واقعه [illegible] گفتم [illegible] چه میخواهی گفت [illegible] برادری [illegible]

[illegible] کتاب مناقب [illegible]

ابو علی بن [illegible] روایت کرده است [illegible] حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام از احتیاج [illegible]

[illegible] دینار [illegible]

ابن قولویه [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] مردم [illegible] عطش [illegible] که از [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] که [illegible] پس [illegible]

عطش [illegible] کتاب ابن قولویه [illegible] از علی بن محمد [illegible] از علی بن حسین بن فضل [illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] از [illegible]

پس [illegible] در کتاب [illegible] ابن قولویه [illegible]

حضرت ابی محمد [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دینار [illegible]

[illegible] گفت [illegible] دینار [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] دینار [illegible]

[illegible]

کرامتی [illegible]

بغداد [illegible]

برآمد و بیست دینار [illegible] در کتاب خرایج مثل این [illegible] نقل نموده است در کتاب نجوم است که [illegible] نقل نموده اند از خط [illegible]
بود برادر [illegible] بن موسی [illegible] خبر داد [illegible] از اصحاب به نزد [illegible] صاعد
نصرانی تا آنکه [illegible] از او اخبار مولانا ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام [illegible] به او رسیدم دیدم او را
[illegible] گفتم [illegible] نزد او [illegible] و گفت [illegible] خبر داد [illegible]
[illegible] او و جماعتی از اهل او [illegible] بیرون رفتند [illegible] عاملیکه [illegible]
[illegible] روزی [illegible] با حضرت [illegible] رسیدند و آنحضرت [illegible] و در برابر او [illegible]
طیلسان [illegible] در نفس خود گفتم سبحان [illegible] غیب [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] برگرد [illegible] آنحضرت [illegible] گفتم این اتفاق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
فرمود یا صاعد چرا مشغول نمیشوی بخوردن چیزهای خوب [illegible]
[illegible] لفظ حدیث [illegible] نقل کنیم [illegible] این حدیث [illegible]
فهمیدیم [illegible] دیده باشد [illegible] شنیده باشد [illegible] اسلام قبول کرد صاعد بن مخلد [illegible]
[illegible] حضرت علیه السلام [illegible] اصل انسان از [illegible] تراب است [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
حضرت [illegible] فاطمه بود [illegible] آنحضرت [illegible] نوشت که نام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پنجاه دینار [illegible] محمد بن [illegible] و گفت [illegible]
در کتاب مناقب کافور خادم گوید [illegible] حضرت امام علیه السلام [illegible] خدمت میکرد [illegible]
یا سیدی [illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] بنده [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] حضرت تبسم فرمود و گفت
تو برو [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] گفتم [illegible]
حضرت فرمود [illegible] الحمد لله اللهم لک الحمد اذ جعلتنا ممن [illegible] معجزات حضرت [illegible]

ا [illegible]

[illegible] در کتاب مناقب [illegible] جعفر [illegible]
روایت [illegible] ابو محمد [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن زیاد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ادریس [illegible]
[illegible] ادریس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابی محمد [illegible]

[illegible] در حق [illegible] جواب رسید که [illegible] نه روز [illegible] کشف [illegible] وفات [illegible]

رسید [illegible] او [illegible] اسحق گوید [illegible] حضرت ابی محمد [illegible] حجره [illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] حجره [illegible]

پس فرمود یا [illegible] دعا کنوا الله [illegible]

[illegible] بن محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] اشجع بن اقرع [illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] سؤال [illegible] آنحضرت [illegible] دعا [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] خط مبارک [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] عبد العزیز بن دلف [illegible]

[illegible] اما عبد العزیز [illegible]

[illegible] حضرت ابی محمد [illegible]

بخط مبارک [illegible] خط مبارک [illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] جوابی [illegible] دوات [illegible]

[illegible] از حضرت [illegible] دوات [illegible]

[illegible] در کتاب کافی [illegible] بن [illegible] بن اسحق [illegible]

دوات [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] روایت [illegible] خواب [illegible]

و خواب منافقین بطرف چپ و خواب شیاطین بروی [illegible] حضرت فرمود [illegible]

راست [illegible] خواب [illegible] طرف راست [illegible]

[illegible] دست مبارک [illegible]

بیرون آورد [illegible] دست [illegible] طرف چپ [illegible]

احمد گوید [illegible] بر خواب کردن بطرف چپ و خواب [illegible] طرف [illegible]

در کتاب مناقب [illegible] صالح [illegible] ابی محمد علیه السلام [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

پس [illegible] امام علیه السلام [illegible] ابو العباس محمد بن [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] علی بن [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] از آنحضرت محمد بن عیاش [illegible]

ابو [illegible] گفت [illegible]

[illegible] در میان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خط مبارک [illegible]

[illegible] در کتاب کشف الغمه [illegible]

[illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]

پس عرض کردم جعلت فداک امنیت صاحب ما فرمود صاحب شما صبر است محمد بن حمزه بن یاسر قمی گوید نوشتم بخدمت حضرت
ابی محمد علیه السلام و سؤال کردم از آنحضرت از معنی شکوه و اینکه دعا کند برای زن من که حامله بود حمل او پسر شود و اسم او محمد بود
حضرت فرموده بود جواب رسید که شکوه قلت رحمة علیه و آله است و جواب نداده بود از فقره حمل زن من و در آخر کتاب
نوشته بود عظم الله اجرک و اخلف علیک یعنی خدا اجر ترا بزرگ کند و جانشین بکند بتو پسر را پس زائید زن من پسر مرده
و حامله شد بعد از او و زائید پسری که عمر بن ابی مسلم گوید که سمیع مسمعی بسیار اذیت میکرد مرا و میرسید از او بر من ضرر
بخانه او حقل حبیب برخانه من پس نوشتم بحضرت ابی محمد علیه السلام و سؤال کردم از آنحضرت دعا بفرماید
من از او پس جواب رسید ابشر بالفرج سریعا و انت مالک الدار یعنی بشارت باد ترا که مالک او زودی
دو صاحب خانه او خواهی شد پس مرد سمیع بعد از یکماه و خریدم خانه او را و داخل خانه خود کردم ببرکت آنحضرت
محمد بن عبد العزیز بلخی گوید نشستم روزی در راه در کوی سعید او را دیدم ابی محمد علیه السلام که از خانه خود بیرون آمد
اراده کرده بود که عامه سوی مدارکر ... پس گفتم در نفس خود که چه طور میداند اگر صحیح باشد که این حجت خدا است بر مردم
پس مردم اینها سانند مرا او که مرا بکشد و چون آنحضرت نزدیک من شد اشاره فرمود بانگشت سبابه خود بر دهان خود یعنی که ساکت شو
و دیدم آنحضرت را در همان شب که فرمود انما هو الکتمان او القتل فاتق الله علی نفسک یعنی نیست او با کتمان یا قتل
پس بترس از خدا بر نفس خود در کتاب خرایج از محمد بن عبد العزیز بلخی این روایت شده است در کتاب کشف الغمه از کتاب
دلایل حمیری روایت کرده است خبر داد محمد بن ابی القرح که نوشتم بخدمت ابی محمد علیه السلام و سؤال کردم از او از امام که محتلم میشود
بعد از آنکه آن کتاب از من منفصل شد خیال کردم که احتلام شیطانی است و خداوند پناه داده است اولیای خود را از
پس رسید جواب که حال ایشان در خواب بعینها حال ایشان در بیداری که تغییر نمیدهد خواب از ایشان چیزی را و خداوند
عالم پناه داده است اولیای خود را از ظلمات و وساوس شیطان چنانکه خبر داده است ترا نفس تو در کتاب خرایج که ابن احمد
اقرع همین را روایت کرده است در کتاب کشف الغمه از کتاب دلایل حمیری از ابی بکر روایت کرده است که اظهار کرد بر من عیق
که او خرید مرا از اموال متفرقه پس نوشتم بابی محمد علیه السلام و اول ننوشتم از آنحضرت حضرت نوشته بود
من براین کار چه غافل که میشود تو از تلخ و خفف پس واقع شد تلخ و دانه کرد دینار بود در آنچه باقی مانده از او
و دیگر نوشت مرا خداوند عالم مال ببرکت آنحضرت حسن بن طریف گوید که نوشتم بخدمت حضرت ابی محمد علیه السلام
و سؤال کردم از آنحضرت معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود در حق امیر المؤمنین علیه السلام من کنت مولاه
فهذا علی مولاه حضرت فرمود که اراده کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بشناسانند او را و علامت علم و امام بود تا اینکه فرق حاصل
شود در بین حزب خدا و فرقهای دیگر حسن گوید که نوشتم بحضرت ابی محمد علیه السلام و ترک کرده بودم قسم کسی سال بود و داخل

شده بودم در او و بود در حضرت نزد ضعف تعطلت چال او کبار ...

شده بودم در او و بود در حجر نیکو و ضعف کشلوف جمال او عبارتی و تعب شد بان زن ما میرسید بود از زن که تمیز نمیکرد پس نوشتم اینه و دعا از او کردم که
حضرت فرموده بود قسم بگیر بقاعده که این قسم تا او بود بیرون میکند از او و داخل میکند در عقل پس نوشتم بخدمت حضرت ابی محمد و شکایت
کردم از او و مستعد امر او بجواب ترک کردن قسم و دادم زن او را و آنکه قسم بگیر از او و پس نوشت آنحضرت ... که صحیح و ...
... بود و با که میل از قسم ... نفس و جمع کرد پس ... اکرم ... بفرماید که قسم بکن برای ...
قسم بیرون ... از تب حرام ... ولیکن ... که باز ... سوره ... در آن ...
گم نبود او و وطنش بر او رادی گوید شادان بن سعد مردی از خراسان ابو شهور شد بجز از زن تا اینکه بالاخره از او سعید
مبطل خبر او و غرامت در خبر بود او شد بر او بسبب از آن مال النفس زیادی و نیکوکاری که در راه خدا او ببرکت سید حسین او ابن فضر
سیف ابن لیث گوید در پیر خود که خوش کرد از مصر در وقت بیرون آمدن از آنجا و پسر دیگر من هم بزرگ از او و وصی قرار دادم
بر عیال و ضیاع من پس نوشتم بخدمت حضرت ابی محمد و سؤال کردم از او که دعا کند بر پسر علیل من حضرت در جواب نوشت
و عافیت یافت پسر صغیر تو و پسر بزرگ که وصی قرار داده تو مرد پس حمد کن خدا را و جزع مکن که باطل شود اجر تو و بعد از آن بمن نوشته
رسید که پسر من عافیت یافت از علت خود و پسر بزرگ مرد در روز ورود جواب حضرت ابی محمد علیه السلام مردی است حلی
کما منقل از سیف منقول از روایت روایه شده است در کتاب کشف الغمه از کتاب دلائل حمیری از محمد بن حمزه سروری روایت
کرده است که نوشتم بتوسط ابی هاشم داود بن قاسم جعفری و پدر خوانده من بخدمت حضرت ابی محمد و سؤال کردم از آنحضرت
که دعا کند برای من که از ... و غنی دهد من محتاج و گرسنه بودم پس ابو هاشم رسانید عریضه مرا و خارج شد جواب در دست سیدی
من که بشارت باد ترا پسر عمه تو حمزه مرد و باقی
ماند از او صد هزار درهم داد و بتو خواهد رسید در روز عیانه روی و در ... کن خود را از اسراف که از فعل شیطان است
پس بعد از چندی کسی آمد که با او بود ... از حران و پسر عم تو مرده بود در روزی که جواب مولای من ابی محمد علیه السلام رسید
و غنی شدم و از من رفع شد فقر چنانکه فرموده بود سید من پس ادا کردم حق خدا را که در مال من بود و نیکوئی کردم ببرادران
دینی و خودداری کردم بعد از آن در حالتی که بودم اسراف کننده و مبذر چنانکه فرموده بود ابو محمد احمد بن حلج
خثعمی روایت شده است که گفت نوشتم بخدمت حضرت ابی محمد علیه السلام و سؤال کردم از او از خرزه و یکدوم که ...
... و اولو بسیار پس نوشت حضرت که نخورد او بود ... از بدر بیکه او موجب ... است و اراده کردم که سؤال نمایم از آنحضرت
از صاحب زنج که به بصره خروج کرده بود و فراموش کردم که بنویسم تا اینکه رسید کتاب من بآنحضرت و نوشته بود صاحب زنج از اهل بیت نیست

در کتاب مناقب [illegible] روایت شده است در کتاب کشف الغمه از کتاب دلائل حمیری [illegible] روایت کرده است که [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] در کتاب کشف الغمه [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible]

در کتاب کشف الغمه [illegible]
[illegible]

در جواب نوشته [illegible] بأنّکم الفرج [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]

در کتاب کشف الغمه [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

را آورد که دعا چون خواندم در حال به مطلوب رسیدم [illegible] بس نبود [illegible] مهیا شد [illegible] رفتم در کتاب [illegible]
روایت کرده است در کتاب کشف الغمه از دلایل حمیری از علی بن محمد بن زیاد روایت کرده است که رسید به او توقیع از ابو محمد [illegible]
[illegible] حضرت نوشتم [illegible]
[illegible] در کتاب کشف الغمه از دلایل حمیری از
محمد بن علی حمیری روایت کرده است که گفت [illegible] ابو محمد [illegible] از خدا
در حق [illegible] روز [illegible] خداوند [illegible] تشخیص [illegible]
در نوشت [illegible] ابو محمد [illegible] و چون [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] حضرت [illegible] ابو الفتنه حضرت فرزند [illegible]
و چون چند روز [illegible] واقع شد از او معتز [illegible] ابو جعفر بن محمد قلانسی که برادر [illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نام [illegible]
حضرت [illegible] صحیح [illegible] محمد و عبد الرحمن [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
ابو عبد الرحمن [illegible] جعفر بن محمد قلانسی روایت است که گفت که نوشتم به خدمت حضرت ابو محمد [illegible] محمد بن عبد الجبار [illegible]
آنحضرت [illegible] سؤال [illegible] آنحضرت [illegible] سؤال [illegible] دعا فرماید [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible] برادر [illegible]
حضرت نوشته [illegible] جواب مسائل [illegible]
ابو هاشم روایت است که به خدمت آنحضرت بعضی از موالیان او نوشته بود که تعلیم نماید او را دعائی را و حضرت برای او نوشت
در این دعا بخوان یا اسمع السامعین و یا ابصر المبصرین و یا انظر الناظرین و یا اسرع الحاسبین
و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین صل علی محمد و آل محمد و اوسع لی فی رزقی و مد لی فی
عمری و امنن علی برحمتک و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری ابو هاشم
گوید در نفس خود گفتم اللهم اجعلنی فی حزبک و فی زمرتک پس حضرت ابو محمد علیه السلام رو به من کرد و گفت تو
در حزب و در زمره خداوندی [illegible] ایمان [illegible] و معتقد بالنبی المرسل [illegible]
و متابعت [illegible]
و گفت نوشتم به خدمت آنحضرت و شکایت نمودم از فقر [illegible] در نفس خود گفتم که آیا نیست که گفته است حضرت [illegible]
که الفقر معنا خیر من الغنی مع غیرنا و القتل معنا خیر من الحیوة مع عدونا [illegible]

با فرزند

خیر من الغنی مع غیرنا والقتل معنا خیر من الحیوة مع عدونا

با فرزند باشد [illegible] دشمنان ما [illegible] فی الحال [illegible] اولیاء ما [illegible]
[illegible] الفقر معنا خیر من الغنی مع غیرنا و [illegible]
[illegible]
در [illegible] کتاب کشف الغمه [illegible]
[illegible] روایت است [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] حضرت [illegible] دعا [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب رجال کشی [illegible]
[illegible] زیارت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
ابو محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب رجال کشی [illegible] حضرت ابو الحسن [illegible] ابا محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]

وجاری [illegible] حیات خود را [illegible] و این تغیرات [illegible] گردانیده غیر قوم را و هستیم [illegible]
[illegible] از خداوند ثبات [illegible] و تفکر [illegible] در خلق خدا بدرستیکه در تفکر در خلق خدا است و لکن [illegible] است بدرستیکه علم ما [illegible]
کلام ما است [illegible] در کتاب رجال کشی از علی بن [illegible] روایت کرده است که حضرت ابو محمد [illegible]
این بود [illegible] حضرت ابو محمد علیه السلام ابو علی بن راشد [illegible] تسلیم نمود [illegible]
[illegible] حضرت ابو محمد [illegible] پس آن حضرت [illegible]
[illegible] پس آن حضرت [illegible] نوشتم [illegible] در این [illegible]
[illegible] گفت خداوند [illegible]
نموده است و گفت [illegible] حضرت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام نوشت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت بدست خط مبارک در بالای [illegible] رقعه نوشته بود که خداوند این خواهش و سؤال ترا اجابت فرمود پس [illegible]
شد [illegible] در کتاب [illegible] احمد بن محمد بن عیاش [illegible] ابو هاشم جعفری روایت کرده است [illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible] اهل یمن [illegible] جمیل جسیم طویل [illegible] سلام کرد بر حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الامامة کلها [illegible] و معجزة الاوصیاء [illegible]
[illegible] خداوند تبارک و تعالی
[illegible] در دریا [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] دلیل و معجزه [illegible] اوصیا [illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] روایت کرده است [illegible] در کتاب کشف الغمه [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] روایت کرده است [illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

بود ... و درین ... از آدم و درین ... حضرت فرمود ... از آدم و درین ... شیث و درین اثر ... ادریس و درین اثر نوح

و درین اثر نوح و درین اثر ... و درین اثر ... و درین اثر ... و درین اثر ادریس و درین اثر ... و درین اثر ... و درین اثر

... و درین اثر هود ... و درین اثر صالح و درین اثر لقمان و درین اثر ابرهیم و درین اثر لوط و درین اثر اسمعیل و درین اثر الیاس و درین اثر

اسحق و درین اثر یعقوب و درین اثر یوسف و درین اثر شعیب و درین اثر موسی و درین اثر یوشع بن نون و درین اثر ... داود ... و درین

اثر سلیمان و درین اثر خضر و درین اثر ذو الکفل و درین اثر ... و درین اثر ذو القرنین اسکندر ... و درین اثر شاپور ... اردشیر و درین اثر

لوی و درین اثر کلاب و درین اثر قصی و درین اثر عدنان و درین اثر عبد مناف و درین اثر عبد المطلب و درین اثر عبد الله و درین اثر رسول الله

رسول خدا صلی الله علیه و آله است و درین اثر امیر المؤمنین و درین اثر اوصیای آنحضرت بعد از او ... آل محمد علیهم السلام ...

... و گم شده ... راه ... از آن ... که ... آثار دین خدا ... گشته ...

و در خدا ... کسی که انکار کند ... خدا ... از آن ... که چشم ... بگذارد ... پس ...

اول ... شده چنانکه ...

باب چهاردهم در بیان مکارم اخلاق و نوادر احوال آنحضرت و آنچه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و علی آبائه و بین خلفای جور زمان او واقع شده و احوال اصحاب و اهل زمان او صلوات الله علیه

در کتاب غیبت طوسی ... از ... محمد بن ... و او از حسین بن ... و او از ابو الحسن ... گفت خبر داد مرا ابو جعفر عمری که

ابو طاهر بن بلال ... بعد ... جعفر ... نفقات عظیم ... و چون ... رفت ... حضرت ابو محمد علیه السلام

حضرت در رقعه ... بدست خط مبارک نوشته بود ... برای او ... هزار دینار ... امر ... برای او ...

... برای ما ... در ... امر ما ... در ... ابن بابویه ... در همان کتاب از ...

روایت کرده است ... از جماعتی از جمله ... ابو هاشم داود بن قاسم جعفری و ... بن محمد عباسی و محمد بن ... و محمد بن

ابراهیم عمری ... ایشان ... حبس ... بسبب قتل ... بن محمد عباسی که حضرت ابو محمد علیه السلام در ... جعفر ... داخل

شد ... این جماعت ... که ... با هم گفتگو ... که ... حرکت ... از پس ...

... و ابو هاشم ... پس گفت ... که ... کیست ... زندان ... و ...

... زندان ... و ... شد ... که ... که ... از ایشان ... حسن ...

و ابو جعفر ... پس ... که ... جعلنی الله فداک ... از ... داخل خانه ... و ...

... علیه السلام ... ابو هاشم ... که ... او ... روی ...

... حضرت ... روی ... و جعفر ... حضرت ... پس جعفر گفت و ... بلند ... او ...

... (marginal note: ... چیزی که ...)

که او ... بود حضرت ابو محمد ... از ... و ... و خواب ... بود و ... که ... با ... و ... رفت

در کتاب غیبت طوسی از محمد بن یعقوب روایت کرده است که گفت ... و ... از ... نوم ... او ...

دستخط نوشته ... از ابن هلال لعنه الله ... از آنکه ... پس ... امام ...

... که ... از ... در کتاب اعلام الوری ... ابن شهرآشوب

ابن بابویه از کلینی و او از علی بن محمد و او از محمد بن اسمعیل علوی روایت کرده است که گفت ... ابو محمد ... علی بن اوتامش و ... علی بن

... العداوة با آل محمد علیهم السلام ... آل ابی طالب ... با او ... و گفته بود که ... راوی گوید که ... علی بن اوتامش

... که ... برای آنحضرت ... و ... آنحضرت و او بهترین مردم

بود در ... بصیرت ... از ... در همان کتاب ابن بابویه از کلینی و او ... از احمد بن محمد روایت کرده است

که گفت ... که ... حضرت ابو محمد علیه السلام ... سیدی محمد ... در ...

از ... که آن ملعون ... که ... از ... ابو محمد ...

ابو محمد در جواب ... روز دیگر ... در روز ... با ...

ذلت و خواری ... شد بیان ... که حضرت فرموده بود در همان کتاب ابن بابویه از کلینی و او از ... محمد ... و او از

محمد بن اسمعیل ... ابراهیم ... روایت کرده است که گفت داخل شدند عباسیان بر صالح بن وصیف ... صالح بن علی و غیر ایشان

... حضرت ابو محمد حسن عسکری ... و گفتند بر صالح بن وصیف ... آنحضرت ... راه ...

... گفت ... بدترین کسی ... که ... یافتم ... و ...

... گفت ... و ... آنحضرت ... نماز ... روزه ... که ...

... با ... حیران ... در همان

در کتاب ... حضرت ... که ... از ... حضرت ... آنحضرت ... گفت

... آنحضرت ... و ... ما ... نماز ...

... گفت ... در ... که ...

... در ... که ... حضرت ... نماز ...

... آنحضرت ... در کتاب ... حال

... که ... حضرت ... از ... و ...

... روز ... حضرت ... که ... بعد ...

از آنحضرت درخواست دعا نماید که طول عمر تا برسد در خلافت باشد و آنحضرت علیه السلام با و فرمود که خداوند عمر ترا طولانی گرداند پس مستجاب شد دعای آنحضرت
و بواسطه [illegible] سال وفات نمود و [illegible] آنکسانیست که از ثقات در نزد آنحضرت علیه السلام علی بن جعفر قیم ابوالحسن ع و ابوهاشم داود بن قاسم جعفری
و این ابوهاشم پنج امام از ائمه علیهم السلام دیده بود و داود بن زید [illegible] و محمد بن علی بن بلال و عبد الله بن جعفر حمیری قمی و ابو عمرو عثمان
بن سعید عمری زیات و [illegible] و اسحق بن ربیع کوفی و ابوالقاسم جابر بن یزید فارسی و ابراهیم بن عبیده بن ابراهیم نیشابوری [illegible]
آنحضرت ع محمد بن احمد بن جعفر و جعفر بن سهیل صیقل و ابن جعفر سهیل [illegible] از اصحاب [illegible] محمد بن حسن صفار و عبدوس [illegible]
و [illegible] بن [illegible] و ابوطالب حسن بن جعفر فافا و ابوبکر [illegible] علی [illegible] با آنحضرت حسن بن روح نیبختی [illegible]
اند از آنحضرت [illegible] نسبت است که [illegible] از علم حلال و حرام و اول او این است [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] کتابی تالیف [illegible] العسکری [illegible] از احکام دین و ابوالقاسم کوفی [illegible]
میکوید [illegible] فیلسوف عراق بود در زمان خود [illegible] تالیف تناقض القرآن و بنفس خود مشغول با و داشت و تنها [illegible]
پس بعضی از شاگردان او بخدمت حضرت ابو محمد علیه السلام آمد [illegible] حضرت [illegible] که منع کند [illegible]
از مشغول بودن خود بقرآن [illegible] را از آن [illegible] ما چیزی [illegible]
[illegible] عرض کرد پس حضرت [illegible] نزد او و با او تلطف [illegible] در موافقت [illegible] در این حضرت فرمود [illegible]
پیدا [illegible] سئوال کنم از تو [illegible] در [illegible] بیا [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بگو که [illegible] متکلم بقرآن [illegible] که تو گمان کرده [illegible] سئوال با او بگو [illegible]
فهمیده است [illegible] میشود [illegible] جواب [illegible] را از [illegible] وضع [illegible]
[illegible] بگو با او که تو [illegible] متکلم قرآن [illegible]
[illegible] در نفس خود [illegible] چیزی [illegible] در [illegible] کرده [illegible] بر من [illegible]
گفت ابو جعفر [illegible] حسن [illegible] ابو محمد ع [illegible] کتاب [illegible] محمد [illegible] است [illegible]
ابوهاشم که اسم او داود بن قاسم است [illegible] حبس [illegible] که [illegible] جعفر [illegible] از [illegible] در سنه [illegible]
ابراهیم عمری [illegible] که داخل [illegible] ابو محمد حسن و برادرش جعفر [illegible] حسن بن محمد [illegible] و [illegible] بن
بن وصیف [illegible] صالح بود با ما در حبس [illegible] که [illegible] پس حضرت ابو محمد [illegible]
[illegible] را آنچه [illegible] اعلام میکردم [illegible] را چه وقت [illegible] خواهد شد [illegible]
بیرون برود [illegible] رفت حضرت [illegible] از [illegible] کنید [illegible] که [illegible]
[illegible] در انقضا [illegible] آنچه را که [illegible] در حق [illegible] گفته [illegible] از [illegible] مجالس [illegible]
و نوشته [illegible] تاریخ [illegible]

آنچه [illegible]

[illegible] سال [illegible] این تاریخ گشته [illegible] انجمن [illegible] صالح بن وصیف [illegible] این تاریخ گشته [illegible]
[illegible] بشمرد [illegible] سو [illegible] معتمد [illegible] تاریخ موافق [illegible] وصیف کشته [illegible]
[illegible] است که [illegible] معتمد [illegible] الخلافه [illegible] است [illegible] تاریخ [illegible]
در کتاب مهج الدعوات [illegible] محمد بن [illegible] نقل میکند که [illegible] حضرت ابی محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حادثه [illegible] و اضطراب [illegible]
حضرت ابی الحسن [illegible] محمد بن [illegible] بن [illegible] خدا [illegible] رسیده است [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] رسانیده است [illegible] حضرت [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] و در حال [illegible] حضرت [illegible] در کتاب [illegible] اولاد [illegible]
محمد بن عمر [illegible] بن محمد بن [illegible] جعفر بن محمد [illegible] و ثقات [illegible]
و ادب و علم و معرفت گفت که [illegible] ابی احمد عبید الله بن [illegible] ابی محمد [illegible]
[illegible] ما [illegible] خدا [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابوهاشم روایت میکند [illegible] حضرت ابو محمد علیه السلام [illegible] حبس [illegible]
حضرت [illegible] ابوهاشم [illegible] عز و جل [illegible] قطع [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] که [illegible]
[illegible] معتمد [illegible]
[illegible] حضرت ابی محمد [illegible] کشته شد [illegible] عذاب الیم [illegible]
[illegible] از محمد بن [illegible] روایت [illegible] حضرت [illegible]
رسید [illegible] ابی محمد [illegible] حضرت [illegible]
حضرت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] معتمد [illegible] علی بن [illegible]
از اخبار آنحضرت [illegible] معتمد [illegible]
سئوال [illegible] جواب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
حضرت [illegible] حضرت فرمود [illegible] معتمد [illegible] ام

۳۴۷

چون فرزند کوچک و داماد من نباشد گویا ده بار ... [illegible] ... پس رفتم و برگشتم و گفتم ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... با آنحضرت رفت ... [illegible] ... ابی محمد ... [illegible] ... احمد بن حسن ... [illegible]

لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون نصر بن علی جهضمی از ثقات ناقلین است در روایت ائمه

علیهم السلام که ... از دلایل معجزات حسن بن علی عسکری در حین ولادت م ح م د صلوات الله علیه ظاهر شده است فرمائید آنحضرت علیه السلام

است زعمت الظلمة انهم یقتلوننی لیقطعوا هذا النسل کیف رأوا قدرة الله القادر و سماه المؤمل ظلمه گمان میکنند

که مرا میکشند تا آنکه قطع کنند این نسل را چگونه دیدند قدرت خداوند قادر را و نام نهاده است آن نسل را مؤمل ... ذکر صادق

از حسین بن حمدان ... از ابی الحسن ... روایت کرده است که گفت پدرم ... [illegible] ... (و اسم پدرم ...)

... [illegible] ... اجابة ... [illegible] ... مولای ... [illegible]

گفت وما علی الرسول الا البلاغ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... محفوظات است ...

... [illegible]

است ... [illegible] ... الخبره است ... [illegible]

آوردم ... [illegible] ... آنحضرت ... اجلال و مهابت آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... گفت که این ... [illegible]

بیرون ... [illegible] ... در کتاب ... [illegible]

گفته است ... [illegible]

و در شرح ... [illegible] ... ابی طالب ... [illegible]

گفت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عیسی بن مریم علیهما السلام ... [illegible]

... [illegible] ... والسلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... فی الدنیا ولا فی الآخرة ...

... [illegible]

در چون این در صد ... [illegible] ... صاحب عمدة الطالب ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... و ولی از ... و ولی از ... [illegible]

و ولی از هود ۳ و ولی از صالح ۳ و ولی از لقمان ۳ و ولی از ابراهیم ۳ و ولی از لوط ۳ و ولی از شعیب ۳ و ولی از موسی ۳ ...

و ولی از سلیمان ۳ و ولی از خضر ۳ و ولی از ذوالقرنین ۳ ... و ولی از عمران ۳ و ولی از عبدالمطلب ۳ و ولی از ...

... [illegible] ... ابی طالب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اللهم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

اشارة

وبالجمله بکثرة [illegible] منقولین [illegible] دلالت بر اعتبار روایت دارد [illegible]

در بعض از الفاظ [illegible] معانی [illegible] روایت [illegible]

مناسبت در باب [illegible]

بیان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استبعاد [illegible]

[illegible] الجاهلین [illegible]

العلم اعلاء [illegible] در کتاب مناقب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والجنة للموحدین والنار للملحدین ولا عدوان الا علی الظالمین

ولا اله الا الله احسن الخالقین والصلوة علی خیر خلقه محمد وعترته الطاهرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کتاب رجال کشی علی بن قتیبة [illegible] ابراهیم [illegible] قاسم بن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلغ

[illegible]

... رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا ...

[illegible]

... افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم
الا خزی فی الحیوة الدنیا ...

[illegible]

... الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا ...

[illegible]

... قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ...

[illegible]

خدا رحم کند ضعف شما و ... [illegible] ... ای پروردگار کریم

خود را ... [illegible] ...

کل اناس بامامهم ... [illegible] ... وکذلک جعلناکم امة وسطا

لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا ... [illegible] ... عدل

تا آنکه شاهد باشید بر مردم ... [illegible] ... کنتم خیر امة

اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر ... [illegible] ...

... [illegible] ... که در ایام ... [illegible] ...

و ... [illegible] ... در شما ... [illegible] ... شما را ... [illegible] ...

... [illegible] ... خدا ... [illegible] ...

ظاهر ... [illegible] ...

... [illegible] ... در این کتاب ... [illegible] ... طاعت ... [illegible] ...

پس عمل کنید ... [illegible] ... خدا و رسول او و مؤمنان ثم تردون الی

عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون والعاقبة للمتقین والحمد لله کثیرا رب العالمین یعنی ... [illegible] ...

بسوی خداوند عالم غیب و شهادت پس خبر میدهد شما را بانچه بودید ... [illegible] ...

که تربیت کننده عالمیان است ... [illegible] ... ابراهیم بن عبده ... [illegible] ...

... [illegible] ... رسول ... [illegible] ...

در کتاب ... [illegible] ... ابراهیم بن عبده ... [illegible] ... این کتاب ... [illegible] ...

... [illegible] ... ابراهیم بن عبده ... [illegible] ...

ای اسحق ... [illegible] ... این کتاب ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ابراهیم بن عبده ... [illegible] ...

... [illegible] ... اسحق بخوان این کتاب را ... [illegible] ...

این کتاب ... [illegible] ... چون وارد بغداد شوی بخوان کتاب ... [illegible] ...

و نقه ... [illegible] ... این کتاب ... [illegible] ...

از ... [illegible] ... این کتاب را ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سعید ... [illegible] ...

خارج ... [illegible] ...

... [illegible] ...

والحمد لله کثیرا ... [illegible] ... والسلام علیک

وعلی جمیع موالی ... [illegible] ... وصلی الله علی سیدنا النبی محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا ... [illegible] ... کتاب

... [illegible] ... احمد بن اسحق اشعری ... [illegible] ...

حضرت ... [illegible] ... احمد بن اسحق ... [illegible] ...

حسن عسکری علیه السلام ... [illegible] ...

... [illegible] ... یابن رسول الله ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

پس ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... باب محمد ... [illegible] ... دیگر

... [illegible] ...

وفات الجناب صلوات الله علیه و ردّ آنها که منکر وفات او شدند

در کتاب کمال الدین ... [illegible] ... سعد بن عبدالله روایت کرده ... [illegible] ...

... [illegible] ... عسکری علیهم السلام ... [illegible] ...

سال

بر کذب و بدبختی که حاضر شدیم در شعبان سنه هجریت و غلبیت در بن بعد از وفات ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام به هجده سال
یا زیاده در مجلس احمد بن عبید الله بن خاقان و این احمد عامل سلطان بود از در بر خراج و ضیاع در ولایت قم و بود این احمد از ناصبی ترین
خلق خدا و شدیدترین آنها در عداوت اهل بیت علیهم السلام پس ذکر شد از عقبیین بهترین نبی از آل ابی طالب و مذهبها و صلاح ایشان و قدر و منزلت
آنها در نزد سلطان پس گفت احمد بن عبید الله که ندیدم و نشناختم در سرمن رأی مردی را از علویه مثل حسن بن علی بن محمد بن رضا علیهم السلام
و نشنیدم مثل او بود در هدی و سکون و عفاف و بزرگی و کرم او در نزد اهل بیت او و سلطان و بنی هاشم و پیش داشتن بنی هاشم او را
بر صاحبان سن و جلالت و همچنین بود سرداران و وزرا و کتاب و عوام الناس پیش مقدم میداشتند او را احمد گوید که روزی ایستاده بودم
در نزد سر پدر خود و آن روز روزی بود که پدرم می نشست از برای مردم پس آمدند نزد پدرم حاجبهای او گفتند که ابو محمد
در باب است و پدرم بصوت بلند گفت که اذن دهید او را و داخل شد مردی اسمر گندم گون و درشت چشم و نیکو قامت و جمیل الوجه و نیکو
بود بدن آن و تازه بود سن آن و بود او را جلالت و هیبتی چون پدرم نظر او را دید ایستاد و چند قدم بطرف او رفت و ندانسته بودم پدر
خود را که با احدی از بنی هاشم و یا سرداران و یا اولیاء عهد چنین کند و چون نزدیک شد پدرم با او معانقه کرد و بوسید روی و
دو کتفهای او را و گرفت دست او را و نشاند او را بر جای نماز خود که پدرم بر او بود و در جانب او نشست و بر روی خود متوجه او شد و تکلم
میکرد با او و بکنیه میخواند او را و میگفت فدای تو باد ... پس من تعجب بودم از آنچه میدیدم از پدرم که ناگاه داخل شدند حاجبهای موفق
و گفتند آمد موفق و بود موفق هر وقت میآمد داخل میشد بر پدرم پیش از او دربانان و خاصان او و سرداران او
ایستاده بودند ما بین مجلس پدرم و در خانه [illegible] تا رود و بیاید موفق و پدرم متوجه ابو محمد بود و گفتگو مینمود تا آنکه نظر کرد
بغلامان خاصه او پس گفت به آنحضرت که اگر بخواهی پس برخیز خدا مرا فدای تو گرداند یا حضرت پس پدرم با او معانقه کرد و بوسید روی او را
خود گفت که حضرت را از پشت صفها بگذرانند تا آنکه او را امیر یعنی موفق نبیند و آنحضرت تشریف برد پس گفتم بغلامان و حاجبهای پدرم
وای بر شما این شخص کی بود که پدرم با او چنین کرد گفتند این مردیست از علویه که او را حسن بن علی میگویند و معروف است به ابن الرضا
پس تعجب زیادتر شد در آن روز و با اضطراب و فکر در امر او و در امر پدرم بسر بردم فرصت [illegible] نیافتم تا آنکه شب شد و عادت پدرم این بود
که چون نماز شام را میگذارد مینشست و نظر میکرد بر امورها که محتاج مشورت و ... بود بسلطان عرض نماید و چون از اعمال خود فارغ میشد
میآمدم و در پیش روی او نشستم پدرم گفت ای احمد ترا حاجتی هست گفتم بلی اگر اذن دهی از تو سوال کنم گفت اذن دادم ای پسر
بگو آنچه در خاطر داری گفتم ای پدر که بود آن مردی که صبح دیدم او را و کردی با او آنچه کردی از تجلیل و اکرام و تبجیل و پدر و مادر
خود را فدای او میکردی گفت ای پسر آن امام رافضیه است و ساکت شد ساعتی پس گفت ای پسر اگر خلافت [illegible]

نبود در میان عباس مستحق نبود خلافت را غیر او بسبب فضل و عفاف و هدی و صیانت نفس و زهد و عبادت
و اخلاق نیکوی حسنه و صلاح او و اگر میدیدی پدر او را هر آینه میدیدی مردی که جلیل و نبیل و نیکو و فاضل بود پس زیاده شد قلق و فکر و غیظ من بر پدرم
شنیدم از او در حق آنحضرت و بعد از آن همتی نبود مگر آنکه مصروف داشتم در تفحص اخبار آنحضرت و سوال کردم از احدی از بنی هاشم و قواد
و کتاب و قضاة و فقها و سایر مردم مگر آنکه یافتم او را در نزد ایشان در نهایت اجلال و اعظام و قدر بلند و قول نیکو و همه ایشان آنحضرت را مقدم
میداشتند بر اهل بیت و مشایخ و غیر ایشان و همه میگفتند که او امام رافضیه است پس بزرگ شد قدر و منزلت او در نزد من زیرا که ندیدم دوست و دشمن او را
مگر که گفتار ... و توصیف و ثنای او پس گفت بعضی از اهل مجلس از اشعریها یا ابا بکر چه خبر است از جعفر برادر او گفت جعفر کیست که سوال
میکنی از حال او یا او را قرین آنحضرت میکنی جعفر مردیست فاسق و فاجر ... [illegible] ... کم ... [illegible]
... و بعضی ... [illegible] ... سلطان و اصحاب سلطان در وقت وفات حسن بن علی
علیهما السلام ... [illegible] ... در وقتی که بیمار شد ابن الرضا پنج نفر از معتمدان و علمای خود را
نزد آنحضرت ... [illegible] ... و یکی از آنها نحریر ... که از خواص ... [illegible]
و قاضی ... [illegible] ... و ده نفر طبیب ... [illegible]
... [illegible] ... صبح و شام ... [illegible] ... پس چون ... [illegible]
و طبیبها ... [illegible] ... که ملازمت آنحضرت ... [illegible]
او را داشته باشند ... [illegible] ... و بعضی ... [illegible]
تا آنکه وفات کرد حضرت در روزی ... [illegible] ... ربیع الاول سنه ... [illegible] ... و فرستاد سلطان
حضرت ... [illegible] ... و خانه ... [illegible]
و ... [illegible] ... فرستاد ... [illegible]
... [illegible] ... و بعد از آن ... [illegible] ... پدرم و بنی هاشم و سرداران
و کتاب و قضات ... [illegible] ... و سایر مردم بجنازه آنحضرت ... [illegible] ... و چون فارغ شدند ... [illegible] ... فرستاد سلطان نزد ابی عیسی
... [illegible] ... بر جنازه ... [illegible] ... و بنی هاشم و علویه و عباسیه
و سرداران و قضات و فقها و معدلین ... [illegible] ... که مرده است ... [illegible]
و ... [illegible] ... در نزد او ... [illegible]
و ... [illegible] ... و سلطان ...

خود دفن نمود او را در خانه‌ای که پدر او علیهما السلام مدفون بود و چون آنحضرت را دفن نمودند و مردم متفرق شدند مضطرب شد سلطان و اصحاب او
در طلب پسر او و بسیار سعی کردند در تفتیش در منازل و خانه‌ها و توقف کردند از قسمت میراث و همیشه بودند موکلان بان
کنیزکی که توهم کرده بودند در او حمل و ملازم او بودند تا آنکه ظاهر شد بطلان حمل و قسمت کردند میراث او را میانه مادر و برادر
او جعفر و ادعا کرد مادر او وصایت او را و ثابت شد نزد قاضی و سلطان با وجود این در طلب پسر بودند و جعفر بعد از قسمت میراث نزد پدر من آمد
و گفت بده بمن مرتبه پدر و برادر مرا که من هر سال بیست هزار دینار بتو میدهم پس درشتی کرد او را و شنوانید او را و گفت ای احمق
سلطان اعوان برهنه کرد شمشیر خود را و برداشت تازیانه خود را در اینها که گمان میکردند که پدر و برادر تو امامند تا آنکه برگرداند ایشان را
از این اعتقاد و قادر نشد بر او و نتوانست که برگرداند ایشان را از قول بحقیت پدر و برادر تو و جهد کرد که باطل گرداند این مرتبه
را از ایشان پس اگر نزد شیعیان پدر و برادر تو امام باشی ترا احتیاج نیست بسلطان و اگر نزد ایشان این مرتبه را نداری بسعی ما این
مرتبه را بتو نمیرسد و حاصل نمیشود پس پدرم او را حقیر و ضعیف شمرد و امر کرد که او را منع کنند از آمدن نزد او و مادام که پدرم زنده بود
و بیرون رفتیم از نزد او و حال آنکه سلطان در طلب پسر آنحضرت بود تا امروز و در کتاب اعلام الوری ذکر کرده
این قول را از محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و غیر ایشان روایت کرده‌اند و گفته که احمد بن عبیدالله بن خاقان از ضیاع
و خراج قم بود مولف جلاء العیون رحمه الله گوید که در حدیث شیخ در ذکر احمد بن عبیدالله بن خاقان که او از نواصب بود و معروف بود در
مجلس حضرت ابی محمد حسن عسکری علیه السلام و خبر داد که چون مرد احمد بن عبیدالله ولید و اوراد حسن بن جعفر گفت
از آل سعد بن مالک و آل طلحه و جعفر بن زیاد در شعبان سنه ثمان و سبعین و مائتین در مجلس احمد بن عبیدالله و ذکر شد در آنجا بعضی از اولاد
ابو طالب و آل ابی طالب گفت احمد بن عبیدالله که نمیشناسم از علویه مردی مثل حسن بن علی بن محمد که نزد عبیدالله بن یحیی بن خاقان
۲۴ سلطنت معتمد و ذکر کرده که حضرت ماتم نمود او در روایت شیخ صدوق احمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان ذکر کرده مصنف کتاب
وزیر پیوسته در بعضی نسخ حضرت ابی محمد بود و کنیه او ابو جعفر در کتاب مصابیح الدین (؟) حسن بن علی
ازو نقل کرده که گفت شیخ ابو جعفر که ابو عمرو ... از او ... در سنه ثلث و مائتین ... علیه السلام
بعد از فوت آنحضرت تا جمعی زیاد ... و سایر ... از وقایع امر
که خبر او ... که نواب و چون ... و مدینه و مطرف بار ...
جعفر و تفحص احوال ... که خبر او رسید ... که در روایت در کتاب اکمال الدین که دیدیم در بعضی کتب معتبر
در تواریخ که نقل شده ... روایت کرده ... که ... که ... در روز جمعه ... در سنه ... بیدار شود

مبارک خود رفت و نماز بر او کرد و دفن کردند او را در بیست و هشتم شهر ربیع الاول سنه دویست و شصت هجری بود و مبعد از وفات او خبر در خدمت آنحضرت بکر صیقل
جاریه و عقید خادم و کسی که ... ابو الادیان و غیر ایشان ... و عقید گفت که آنحضرت طلبید که دوای او حاضر شد مصطکی پس گفت بگذار در آن مصطکی آب را
فرمود که دوا را ... پس آنحضرت آن دوا را ... و ... که بلرزید آنحضرت از ضعف و دست مبارک ... و دندان مبارک اعلی آنحضرت
دهن ... که ... ما وضوی ... او را ... اوکه ... که قدح ... آبی که در آنها ... داده بود مصطکی و ... دست
مبارک آنحضرت ... قدح ... ما ... پس ... از دست مبارک او ... و آنحضرت در آن شب از دار فانی دنیا رحلت
فرمود در حالت ... در ... و ... که صیقل ... آنحضرت ... عباکه گوش
که در این حدیث است که ... سنه دویست ... و ... در وقتی که این خبر را رسید ... و ...
ابی محمد ... و ... که ... جعفر که طمع ... شروع ... به ... جعفر ... آنحضرت ... و
منزد سلطان و ... که ... که مطالبه ... و ... شیعه ... اهل مدینه ... که صیقل
لیس ... صیقل ... معتمد ... معتمد ... موفق ... ابن الشوارب ... صیقل ... بود
تا آنکه مشغول ... صاحب الزنج ... خاقان ... رفتند
بودند در کتاب اکمال ابو الحسن علی بن محمد بن شهاب ... خبر داد که ابو الادیان ... خادم حسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و گفت که میبردم نامه‌های آنحضرت را بشهرها پس داخل شدم
بر آنحضرت در مرض موت او و نوشت نامه‌ها چند و گفت که ببر اینها را بمداین بدرستیکه تو غایب خواهی شد پانزده روز
و داخل خواهی شد در روز پانزدهم و خواهی شنید صدای ناله و زاری را در خانه من و خواهی یافت مرا در حالتی که غسل میدهند
مرا ابو الادیان گفت که عرض کردم ای سید من چون چنین شود پس که خواهد بود صاحب این امر بعد از تو فرمود هرکه جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند
بدرستیکه او است قائم بعد از من عرض کردم زیاده بر این بگو برای من فرمود هرکه نماز گذارد بر من بدرستیکه او است قائم بعد از من عرض
کردم زیاده بفرما فرمود هرکس که خبر دهد بآنچه در همیان است بدرستیکه او است قائم بعد از من و هیبت آنحضرت مانع شد مرا از آنکه سوال کنم
از آنچه در همیان است پس نامه‌ها را بردم بمداین و گرفتم جواب آنها را و در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای ناله و زاری را از خانه
آنحضرت شنیدم و جعفر بن علی برادر آنحضرت را در در خانه او دیدم و شیعیان اطراف او را گرفته و تعزیت و تهنیت میگفتند پس
در نفس خود گفتم اگر این امام باشد پس امامت باطل شده زیرا که میدانستم که او شراب میخورد و قمار بازی میکرد و طنبور میزد
پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و سوال نکرد از من چیزی ...

عقید خادم بیرون آمد و بجعفر گفت یا سیدی برادرت کفن شده بیا و بر او نماز بگذار پس داخل شد جعفر بن علی و شیعه در اطراف او بودند
در پیش روی ایشان سمان و حسن بن علی کشنده معتصم معروف بسلمه بودند چون داخل خانه شدیم دیدیم حسن بن علی علیهما السلام را که
کفن او کرده‌اند پس جعفر بن علی پیش رفت که نماز گذارد بر برادر خود و چون قصد کرد که تکبیر گوید بیرون آمد طفلی گندمگون
و موی او قطط یعنی پیچیده بود دندانهای مبارک او فلج یعنی [illegible] چون در خوشی آب گهری از هم دور یعنی میان دندانهای او گشاده بود
او یعنی بجهت [illegible] ردای جعفر بن علی را کشید و گفت پس رو ای عمو من احقم بنماز بر پدر خود پس پس رفت جعفر
و متغیر شد رنگ او که بسیاهی و زردی میزد و آن طفل پیش ایستاد و نماز گذارد بر آنحضرت صلوات الله علیه و دفن شد آنحضرت در جانب
قبر پدر خود و بعد از آن آن طفل بمن گفت یا بصری هات جوابات الکتب التی معک ای بصری بیاور جوابهای نامه‌ها را که
با تست پس دادم بخدمت او و در دل خود گفتم که این دو علامت و باقی ماند حکایت همیان و رفتم نزد جعفر بن علی
رفتم و دیدم که او ناله میکند و باد و گفت حاجز وشاء باو ای سیدی که آن طفل کیست تا حجت بر او تمام کنیم جعفر گفت والله ندیده‌ام
او را هرگز و نمیشناسم و در این بین که نشسته بودیم چند نفر از اهل قم آمدند و سؤال کردند از حسن بن علی علیهما السلام و دانستند مرگ آنحضرت را
و سؤال کردند که تعزیت بکه بدهیم مردم اشاره کردند بجعفر بن علی پس سلام کردند بر او و تعزیت و تهنیت نمودند او را و گفتند با ما نوشته‌ها است
و مالی بگو نامه‌ها از کیست و مال چه قدر است پس جعفر برخاست و جامه‌های خود را تکان میداد و گفت مردم از ما میخواهند که علم غیب بدانیم
که پس خادمی بیرون آمد و بایشان گفت که با شما است نوشته فلان بن فلان و همیانی که در اوست هزار دینار و ده دینار از آنها اندوده
پس آن نامه‌ها و مال را دادند و گفتند آنکسی که فرستاده است ترا از برای گرفتن اینها اوست امام پس داخل شد جعفر بن علی بر معتمد و کشف نمود برای او حال را
و معتمد خدمه خود را فرستاد که صقیل جاریه آنحضرت را گرفتند و از او مطالبه آن طفل را نمودند پس صقیل انکار طفل نمود و ادعای حمل نمود
تا آنکه بپوشد حال آن طفل را تسلیم کردند صقیل را بابن ابی الشوارب قاضی و در این اثنا ناگهان فوت عبید الله بن یحیی بن خاقان
و خروج صاحب زنج در بصره پیش آمد مشغول شدند بسبب آنها از صقیل جاریه پس بیرون رفت از دست ایشان و الحمد لله رب العالمین
لا شریک له و در کتاب ارشاد است که مریض شد حضرت ابو محمد حسن علیه السلام در اول ماه ربیع الاول سنه ستین
و وفات کرد در روز جمعه که گذشته بود از این ماه هشت روز در سنه مذکوره و در وقت وفات آنحضرت [illegible] بیست و هشت ساله بود و دفن
شد در خانه‌ای که دفن بود در آن خانه پدرش در سر من رای و در خانه خلف خود [illegible] باقی ماند آنحضرت پسر او که انتظار کشیده میشود دولت
حق را و آنحضرت مخفی داشت ولادت او را و مستور داشت امر او را بجهت صعوبت وقت و شدت مطالبه سلطان زمان او
و بجهت جد و جهد سلطان در تفتیش حال [illegible] امر او بجهت شیوع مذهب شیعه امامیه در زمان آنحضرت [illegible]
پس حضرت حسن صلوات الله علیه ظاهر نساخت ولد خود را در زمان حیات خود و نشناختند او را جمهور مردم بعد از وفات او
و متولی شد جعفر بن علی برادر ابو محمد گرفتن ترکه او را و سعی کرد در حبس کنیزان ابو محمد علیه السلام و حبس [illegible]

و تشنیع و تقبیح میکرد اصحاب آنحضرت را بسبب انتظار ایشان پسر او را و قطع کرد بوجود او ایشان و قول به امامت آنحضرت زاد و در دعوای خود
دعوا کرد آنها را تا اینکه رسانید ایشان را ابتلا [illegible] بسبب این کار و خلف ماند [illegible] آنحضرت علیه السلام را تا اینکه
جاری شد بر ایشان [illegible] عظیم از سیاق و حبس نمودن و تهدید ایشان [illegible] و استخفاف و ذلیل نمودن ایشان و ظفر نیافت سلطان
از آنها بفایده و جمع کرد جعفر ترکه ظاهره حضرت ابو محمد علیه السلام را و جهد کرد که نزد شیعیان که قائم شود در مقام حضرت ابی محمد علیه السلام
و قبول نکرد از او احدی و اعتقاد نکردند در او پس رفت بسوی سلطان وقت و التماس مرتبه برادر خود نمود از او و مال [illegible]
و تقرب جست بهر چیز که گمان میکرد که تقرب بان میشود و هیچ یک از اینها او را نفع نکرد و از برای جعفر اخبار بسیار است [illegible]
که [illegible] از ذکر آنها [illegible] و کتاب [illegible] اول [illegible]
مشهور [illegible] که معروف [illegible] مستحقین [illegible] کتاب مصباح الشریعه
علی بن محمد دقاق [illegible] و او از [illegible] فزاری و از محمد بن احمد [illegible] و او از ابی [illegible] روایت کرده است که شنیدم از ابا محمد
که میگفت در سنه [illegible] متفرق میشوند شیعیان در زمان [illegible] شد حضرت ابو محمد و متفرق شدند شیعه [illegible]
بعضی از ایشان [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی واقف شدند [illegible] و بعضی ثابت شدند در دین حق
[illegible] در مصباح [illegible] که در اول ماه ربیع الاول بود وفات حضرت ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام [illegible]
روز [illegible] امر بقائم علیه السلام در کتاب اقبال الاعمال ذکر کرده است شیخ ثقه محمد بن جریر طبری امامی در کتاب [illegible]
و محمد بن هارون تلعکبری و حسین بن حمدان حضینی [illegible] در کتاب مولد النبی و الاوصیاء و شیخ در تهذیب و حسین بن [illegible]
و نصر بن علی جهضمی در کتاب موالید و [illegible] در کتاب موالید و ابن شهر آشوب از کتاب موالید که وفات امام حسن عسکری
بود در هشتم از شهر ربیع الاول و کتاب [illegible] که قبض شد علیه السلام بسر من رای و شیخ گفته روز جمعه [illegible]
سنه دویست و شصت در کتاب کافی است قبض شد علیه السلام روز جمعه که گذشته بود از شهر ربیع الاول سنه دویست و
شصت [illegible] آنحضرت در بیت [illegible] دفن شد در خانه [illegible] چنانکه دفن شده بود در او پدر او علیهم السلام
بسر من رای در کتاب روضة الواعظین [illegible] و گفته است که [illegible]
در اول شهر ربیع الاول در کتاب مصباح کفعمی که وفات کرد آنحضرت علیه السلام در اول روز [illegible] از ربیع الاول
و در جای دیگر از آن کتاب روز جمعه هشتم آن ماه و مسموم کرد او را معتمد [illegible] از احمد بن اسحق
بن مصقله روایت کرده است که گفت داخل شدم [illegible] حضرت ابی محمد علیه السلام [illegible]
در آن وقت که مردم [illegible] شک و ارتیاب عرض کردم [illegible] خبر [illegible] سید [illegible] ماند از آن [illegible]
و نه غلامی که رسیده [illegible] قائم شد [illegible] حضرت [illegible] الحجة [illegible]

و بعد از آن مرقد حضرت ابو محمد علیه السلام والد [illegible] در سنه دویست و [illegible] و علوم [illegible]
که بر امام علیه السلام در سنه شصت خوابیده و بعد از آن تسلیم نمود [illegible] علم و معارف و سلاح [illegible] صلوات الله
و بیرون رفت ام ابو محمد بسوی مکه و قبض شد آنحضرت در ماه ربیع الاول سنه دویست و شصت و دفن شد در سر من رای
در جانب پدر خود صلوات الله علیهما و بود از زمان تولد او تا وقت گذشتن او از دنیا [illegible] بیست و [illegible]
مراقد آل الله [illegible] که در سنه دویست و شصت قبض شد حضرت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام در خلافت معتمد و بود
آنحضرت ابن ثمان و عشرین سنة و بعد آنحضرت ابو القاسم المهدی المنتظر و امام ثانی عشر عجل الله فرجه و [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible] جمهور شیعه [illegible] از [illegible] در منتظر
از آل محمد [illegible] حسن بن علی علیه السلام و متفرق شدند [illegible] مؤلف مجلسی قدس سره الشریف
[illegible] که واقع شد [illegible] واقعه عظمی و فتنه کبری در سنه [illegible] بعد از هزار از هجرت
در روضه منوره [illegible] از جهت غلبه اروام و [illegible] عرب [illegible] و کمی اعتنای ایشان
با رام روضه مقدسه و [illegible] از سبب ظلم اروام [illegible] در روضه مطهره [illegible]
[illegible] بعض [illegible] در روضه مطهره [illegible]
[illegible] روضه [illegible] مقدسه [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] کرام و [illegible] علم [illegible] غضب [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] وقت [illegible] و در وقع [illegible]
[illegible] و [illegible] در روضه مقدسه [illegible] در مدینه طیبه [illegible] و [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] که [illegible] در مدینه [illegible]
در مسجد مدینه در نزد منبر رسول صلی الله علیه و آله [illegible] سال ششصد و پنجاه و چهار [illegible] منبر و سقوف مسجد محترق شد در ماه رمضان
و [illegible] صاحب کتاب عیون التواریخ که از [illegible] در وقایع سنه ششصد و پنجاه و چهار [illegible]
شب جمعه اول لیله از ماه رمضان محترق شد مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه و [illegible] حریق از زاویه غربیه از طرف شمال
و این چنین بود که یکی از [illegible] در [illegible] آتش [illegible] در بعض [illegible] سقف
[illegible] در سقف [illegible] سقفها [illegible] آتش [illegible] تا آنکه سوخت همه سقفهای مسجد و [illegible]
بعد از آتش [illegible]

بعد از آنکه این بنا [illegible] علی [illegible] سالها افضل الاسلام
[illegible] و زینت [illegible] و [illegible]
و [illegible] که [illegible]
و [illegible] از [illegible]
[illegible] روضه مقدسه عسکریین علیهما السلام [illegible]
در [illegible] و [illegible] بسیار را و [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] و صالحین و اخیار [illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلف مجلسی [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] روضه [illegible] صندوق [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] رب العالمین
[illegible] على محمد المصطفى وعترته مصابيح الهدى [illegible]
تسليما كثيرا [illegible] منبع المزيد [illegible]
معدن المكارم والافضال [illegible]
[illegible]

و مساعی ناصر فرزانگی و سخاوت حاوی جوهر دین و دیانت حشمت حوزت دولت سلطنت علیه
حرسها الله عن الطوارق والبلیه مکرم انوشیروان افتخار شهر و نواحی دار السعادة الحاج
صینت عن الحدثان امیر الامراء العظام حاجی محمود خان احتشام السلطنه ادام الله اقباله
المتعال انه اراد بتدبیره فی کل حال شروع بترجمه مجلد یازدهم بحار نمودم از مجلدات
بحار الانوار شد و بعون الله کشف استار از معضلات الفاظ و اسرار او نمودم که نفعش عام و فواید آن تام باشد
و به برکت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین جلد یازدهم که تا آخر ابواب شمس ... و ... خدمت
[illegible] ترجمه نمودم و جلد چهاردهم که اختصاص به احوال ... و ... انوار ... منتظر حجه
در ... روح ... لباس ... به صورت انجام ... و ... سنه
ترجمه شد ... غفار ... دار
چنانکه ... روزگار
در دنیا ... روز جزا ... کسی
... ۱۲۱۸
... خط
وخطه و دعا

خیر ... مقام ... تصحیح ... نمودن ...
... وقع الفراغ من ... هذا الترجمه
وهو العبد ... علی ... الفانی الجانی
اسماعیل بن محمد تقی الموسوی ... فی لیلة الاحد الخامس عشر من شهر جمادی
الاولی من شهور سنة ثمان وثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الاف الثناء والتحیة
۱۳۰۸
حامدا مصلیا مسلما والتمس الدعاء من الناظرین والسلام علی ... الانبیاء ...